عباسقلی آقا باکیخانوف

گلستان ارم



فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان
انستیتوی تاریخ

عباسقلی آقا باکیخانوف

گلستان ارم

دکتر حمید نطقی

متن علمی - انتقادی بسعی و اهتمام: عبدالکریم علی‌زاده،
محمدآقا سلطانوف،
محمد آذرلی،
اژدرعلی اصغرزاده،
فاضل بابایف

ادارهٔ انتشارات «علم»
باکو - ۱۹۷۰

بموجب قرار شورای انتشارات فرهنگستان
علوم آذربایجان شوروی سوسیالیستی
بچاپ میرسد

رداکتور
اکادمیسن عبدالکریم علی‌زاده

فهرستها از محمد اذرلی

مقدمه

کتاب «گلستان ارم» اثر عباسقلی آقا باکیخانوف قدسی در بین آثاری که راجع به تاریخ آذربایجان نوشته شده مقام برجسته ای احراز میکند. این اثر تاریخ خلقهای شیروان و داغستان را از ادوار باستان تا دوره حیات مولف یعنی اوایل قرن نوزدهم در برمیگیرد.

عباسقلی آقا باکیخانوف در عین آنکه یك مورخ بشمار میرود در رشته‌های دیگر علم نیز آثار گرانبهائی نوشته است (۱) وی علاوه براین صاحب طبع شعر بوده و به زبان های آذربایجانی و فارسی اشعار روانی سروده است. مطالعه فعالیت اجتماعی، ادبی و علمی باکیخانوف بما نشان میدهد که وی یکی از دانشمندان برجسته و متبحر زمان خود بوده است. این دانشمند و ادیب علاوه بر زبان مادری به چند زبان دیگر نیز تسلط کامل داشته و از کتبی که با این زبان ها نوشته شده در تالیف آثار علمی و ادبی وسیعاً استفاده نموده است.

عباسقلی آقا باکیخانوف نخستین کسی است که در میان مورخان آذربایجانی قرن نوزدهم اثری دارای جنبه تحقیقاتی نوشته باین منظور از اثار مورخان، جهانگردان، و جغرافیدانان رم، بیزانس، ارمنی مدارك گرانبهائی جمع اوری کرده‌است. مولف، در مورد شرح حوادث تاریخی

۱ــ آثار او بشرح پائین است: تهذیب الاخلاق، کشف الغرائب، عین‌المیزان، قانون قدسی، ریاض قدس، مشکوة‌ــ الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملکوت، جغرافیا

قرون وسطی از منابع موجود به زبان های عربی، فارسی و ترکی وسیعاً استفاده نموده، و حتی گاهی بین آنان مقایسه بعمل آورده است. علاوه براین وی از گنجینه‌ای سرشار آثار ادبی خاور زمین، بخصوص شاهنامه فردوسی، «اسکندر نامه»، «خسرو و شیرین» متفکر و شاعر بزرگ قرن دوازدهم آذربایجان نظامی گنجوی و همچنین از کتب منظوم ادبی محلی نیز استفاده کرده است.

مولف به بررسی منابع کتبی اکتفاء ننموده، آثار فرهنگ مادی، بقایای شهرها و قلاع ویران شده را از نظر گذرانیده، از روایات موجود در میان مردم، سکه‌های ادوار مختلف و اسناد و مدارك دیگری از این قبیل استفاده کرده به کتب تحقیقاتی مربوط بتاریخ و فرهنگ خاور زمین و از جمله آذربایجان و همچنین آثاری که بروسی و سائر زبانهای اروپائی نوشته شده نیز استناد نموده است. گاهی اوقات در موارد بعضی از مسائل به «آوستا»، «زند»، «قران» و سائر کتب دینی نیز مراجعه کرده است. هر چند مولف در استناد به آثار تاریخی ادوار گذشته گاهی دچار بعضی اشتباهات میگردد و برخی اسامی را تحریف میکند، لیکن شیوهٔ او در استفاده از منابع مختلف برای انجام تحقیقات علمی گام مهمی بود که در آن زمان در پیشرفت علم تاریخ برداشته میشد.

نظری بگذشتهٔ تاریخ شیروان و داغستان نشان میدهد که این سر زمینها حوادث تاریخی پرتلاطمی را از سر گذرانیده، دوران رشد بسیار پیچیده‌ای را طی کرده، گذرگاه خلقها و طوایف گوناگونی بوده و در ادوار مختلف در معرض هجوم مهاجمان مختلف قرار گرفته‌اند. خلقها و طوایفی که از این سرزمینها در سمتهای مختلف گذشته‌اند آثاری از خود در آنجا بجای گذارده اند. باکیخانوف باین حوادث نیز توجه نموده و در بارهٔ آنان اظهارات جدی و شایان دقت نموده است.

آذربایجان از نظر غنای ثروتهای طبیعی، رشد حیات اجتماعی و اقتصادی و تنوع حرفه‌ای اهالی مقام برجسته‌ای در میان کشورهای خاور نزدیک داشته است.
از ادوار قدیم در این سرزمین زندگی شهرنشینی و روستانشینی رشد یافته است و روستائیان بطور کلی به زراعت، باغداری، تاکداری، جالیزداری و سایر رشته‌های تولیدی و شهرنشینان بصنایع دستی، بازرگانی و استخراج ثروتهای زیر زمینی مشغول بوده‌اند. وجود مراتع ثروتمند، رودخانه‌های پر آب، چشمه‌ها، و دریاچه‌ها، شرایط مساعدی برای دامپروری و اقتصادیات کوچ‌نشینی و نیمه کوچ نشینی فراهم نموده بود. از اینرو آذربایجان از همان ادوار قدیم بیك کانون بزرگ تمدن تبدیل شده و در آنجا برای رشد نیروهای مولد امکانات واقعی پدید آمده است. بهمین جهت نیز نظر مورخان، جهانگردان و جغرافیدانان دنیای باستان و کشورهای متمدن را بخود جلب نموده است.
چنانکه در فوق ذکر نمودیم، عباسقلی آقا باکیخانوف از اطلاعات موجود در آثار این مؤلفان وسیعاً استفاده نموده و بر پایه اسناد و مدارکی که بدست آورده برخی کارهای تحقیقی انجام داده است. او نخستین کسی است که در آذربایجان بتدوین یك اثر تاریخی بشیوه علمی اروپا و روسیه پرداخته است. باکیخانوف در نوشتن تاریخ شیروان و داغستان بمنابع سرشاری مراجعه نموده است. وی در آغاز کتاب خود تاریخ این سر زمین‌ها را به ادوار معینی تقسیم میکند. لیکن مبنای این تقسیم بطور کلی دوران سلطنت سلسله‌ها و فرمانروایان مختلف است. در این مورد باکیخانوف نتوانسته است از دایره محدود سنت‌های تاریخ نگاری درباری فئودالی پا بیرون نهد.
وی در مقدمه کتاب بتوضیح حدود اراضی شیروان و داغستان، وضع جغرافیائی و اتنوگرافیك و نام این سرزمین و همچنین منشاء قومی اهالی، زبانها و عقاید دینی آنها می‌پردازد. مولف در بخش اول که آنرا «طبقه اولی» نامیده است تاریخ شیروان و داغستان را از ادوار

قدیم تا پیدایش خلافت و تصرف این اراضی بدست لشگریان عرب شرح میدهد.

در بخش دوم یا باصطلاح او «طبقه ثانیه» تصرف شیروان و داغستان بوسیله لشگریان عرب تا دوران استیلای مغول مورد بحث قرار میگیرد.

بخش سوم یا «طبقه ثالثه» شامل حوادث تاریخی دوران سلطهٔ مغول تا پیدایش دولت صفوی و دوره فرمانروائی سلسله شیروانشاهان است.

بخش چهارم و یا «طبقه رابعه» از آغاز پیدایش دولت صفوی تا دوران در گذشت نادرشاه را در برمیگیرد.

در بخش پنجم یا «طبقه خامسه» حوادث پس از در گذشت نادرشاه از جمله تفصیلات قرار داد صلح گلستان منعقده بین دولتین روسیه و ایران وسیعاً شرح داده میشود. در قسمت آخر اثر که خاتمه نامیده شده است مؤلف راجع بفضلا و علمای بر جستهٔ شیروان و نواحی همجوار آن که در این سر زمین میزیسته اند اطلاعاتی میدهد. چنانکه دیده میشود مؤلف تاریخ سرزمینهای شیروان و داغستان را بر پایه فرمانروائی سلسلههای سلاطین تقسیم نموده و کوشیدهاست تا حوادث تاریخی را با این روش توضیح دهد.

علاوه برمسائلیکه در فوق ذکر نمودیم مؤلف بطور کلی راجع بتاریخ سیاسی این سرزمینها و همچنین بر پایه ای اطلاعات موجود در منابع و روایات رایج در میان مردم، دربارهٔ نقاط مسکونی این مناطق توضیحاتی میدهد و بدین ترتیب بشرح حوادث تاریخی شیروان و داغستان از دوران باستانی تا زمان انعقاد قرارداد گلستان سال ۱۸۱۳ میپردازد.

باید گفت که بررسی و پژوهش مسائلی مانند زندگی اقتصادی و سیاسی خلقهای شیروان و داغستان حدود جغرافیائی این مناطق، تاریخ سلسلههائی که در اینجا فرمانروائی نموده اند، طرز زندگی مردم، زبان و عقاید مذهبی آنان روابط فئودالی و کشمکش بین فئودالها، تصرف این اراضی بوسیله سایر دولتها وغیره برای نخستین بار طبق یك سیستم منظم بوسیله باکیخانوف انجام گرفته است.

باکیخانوف در این کتاب در بارهٔ تاریخ شهرها و روستاها، اسامی نقاط مسکونی شیروان و داغستان، ریشهٔ لغوی آنان و حتی ارتباط این اسامی با نام قبائل و خلقهای قدیم بر پایه منابعی که از آنها استفاده نموده است اطلاعاتی میدهد و نظر خود را بیان میکند. برای مثال میتوان نقاط مسکونی آبشرون، روایات مربوط به دربند و قلعه‌های دربند، ریشه لغوی بسیاری از مناطق مسکونی داغستان و خلقهای ساکن آنجا را نام برد.

مؤلف، هنگام بحث از خلقهای ساکن داغستان و شیروان و ذکر تاریخ و زبان آنان و موقع جغرافیائی این ناحیه، تحقیقاتی در مورد باکو و آبشرون بعمل آورده و در این باره اظهار نظر کرده است.

مثلاً وی باستناد گفته استرابون و پلینی در مورد اینکه قبیله ای بنام «زیخ» وجود داشته یاد آور میگردد که اسم دهکده «زیخ» واقع در آبشرون از همان قبیله باقی مانده‌است. وی نام دهکده مشقطع (مشتاغا) واقع در اطراف باکو را نیز مأخوذ از اسم ماساگتها (مسکه) یکی از طوایف قدیم میداند و میافزاید که صدای حرف «سین» در این کلمه سپس به «شین» تبدیل شده و بشکل امروزی «مشتاغا» در آمده است

مؤلف یاد آور میگردد که هرچند اهالی مشتاغا به زبان مردم محلی آبشرون تکلم میکنند، لیکن رسوم و عاداتشان هنوز هم با آنها فرق دارد.

باکیخانوف از قدمت شهر باکو و روستاهای اطراف آن سخن بمیان آورده، بیلگاه، زیره، بی‌بی هیبت و چند دهکده دیگر را بعنوان نمونه نام میبرد. وی همچنین خاطر نشان میکند که روی چند جزیره و شبه جزیره نزدیک ساحل آثار جاده های ارابه رو روی سنگ باقی مانده است و از اینجا نتیجه میگیرد که محل خشگی در گذشته تغییر کرده و اراضی ایکه اکنون زیر آب فرو رفته در سابق جزء ساحل بوده است. وی مینویسد که در مقابل شهر باکو هم اکنون بقایای ساختمانها، برجها و حصارها در زیر آب دیده میشود. مؤلف خاطر نشان مینماید که در شهر باکو هنگام حفرچاه، جاده ای سنگفرش درقشری پائین‌تر از سطح دریا پیدا

شده است. باکیخانوف همچنین اظهار نظر میکند که بین باکو و سلیان در فاصله هشت میلی از ساحل، شهر بزرگی در زیر دریا فرورفته است

مسئله قدمت تاریخی باکو و دهکده های اطراف آن و این فکر که در این منطقه خلقها و قبایل قدیمی سکنی داشته اند نیز برای نخستین بار از طرف باکیخانوف بمیان گذارده شده است،

سکونت این خلقها و طوایف در آبشرون به احتمال قوی ناشی ار شرایط اقتصادی و عقاید مذهبی بوده است. علاوه بر شرایط طبیعی و جغرافیائی آبشرون، نفت و گاز های طبیعی که از ادوار بسیار کهن در اینجا از زیر زمین بیرون میامده است نیز نظر و توجه انسانها را بخود جلب کرده بود. میتوان احتمال داد که در آبشرون از قدیم ترین ادوار آتشکده ها برپا بوده است. بعقیده ما، همین شرایط طبیعی و جغرافیائی آبشرون را بیکی از قدیم ترین کانونهای آتش پرستی تبدیل نموده است. به احتمال قوی گروههای منسوب بخلقها و قبایل مختلف که برای عبادت به آبشرون میامده اند گاهی برای همیشه در آنجا سکونت مینمودند

مؤلف هنگام بحث از خلقها و قبایل ساکن داغستان و شیروان عادات، رسوم، عقاید مذهبی، روابط متقابل آنها، نقشی که آنان در تاریخ بازی کرده اند و جنگهائیکه با یکدیگر و یا با سایر دولتها نموده اند از خزرها هم سخن میگوید وی بهمین مناسبت از نام دریای خزر صحبت بمیان میاورده او معتقد است که قبایل قاسپی در ایام قدیم در ساحل راست رودخانه کر زندگی میکرده اند و رومی‌ها این دریارا بنام این قبایل‌دریای قاسپی خوانده اند. واقعاً هم مورخان باستان این دریا را بهمین دلیل دریای قاسپی مینامیده اند.

در دوران پس از اسلام در کشورهای تابع خلافت پیشرفت معینی در قلمرو علم و فرهنگ پدید آمده درین دور علم تاریخ و جغرافیا هم ترقی نموده آثار زیادی در باره خلقها و کشورهای مختلف ابتدا بزبان عربی و سپس بزبان فارسی نوشته شده است.

مؤلفین این آثار بزبان عربی و فارسی نیز اغلب نام دریای قاسپی را بکشورها و قبایل مشهور پیرامون آن نسبت میدهند. باکیخانوف متذکر میگردد که آن دریا برحسب نام قبائل و کشورهای اطراف آن در بین مسلمانان باسامی دریای خزر دریای جرجان، دریای گیلان، دریای مازندران و دریای شیروان شهرت داشته است. بعقیده ما بی دلیل نیست که اکثر مورخان و جغرافیدانانی که از خود آثاری بزبان عربی و فارسی بجای گذارده اند، این دریارا دریای خزر مینامند. میدانیم که خزرها در دوران قدیم، در اراضی وسیعی واقع در شمال دربند دولت بزرگی تشکیل داده و روابط اقتصادی و سیاسی باهمسایگان خودودول دیگر بر قرار کرده بودند و بسیاری از سرزمینهای ساحلی دریای خزر تابع این دولت بوده است. خزرها بابسیاری از خلقها و قبائل دیگر جنگ کرده و در اکثر آنها پیروز شده و اثر بزرگی از خود در تاریخ بجای گذارده اند.

خزرها مدت مدیدی با ساسانیان نیز جنگ میکردند بهمین دلیل نیز ساسانیان در این اراضی قلاع و استحکامات زیادی ساخته و پادگان های بزرگی در آنها مستقر نموده بودند. بنظر ما قلعه‌ای که حالا بنام «قیز قالاسی» در شهر باکو مشهوراست از استحکاماتی است که در دورهٔ ساسانیان بنا شده و شاهد هزاران حادثه تاریخی این سرزمین میباشد. اعراب نیز پس‌از ساسانیان‌بجنگ‌باخزرها ادامه دادند. بعضی از سرداران عرب در این جنگ ها مغلوب گردیدند و بر آنها تلفات سنگینی وارد شد. لیکن بالاخره خزرها پس از خونریزی‌های‌متمادی شکست خورده و قسمت بزرگی از انان بتدریج دین اسلام را پذیرفتند. باکیخانوف نیز این حوادث را تا حدود معینی ذکر میکنند.

با آنکه در دوران های بعد اثری از قاسپی‌ها باقی نمانده این دریا در آثار مؤلفان فارسی و عربی زبان‌بنام آن دولت و خلق مقتدر دریای خزر نامیده میشود.

باکیخانوف هنگام ذکر حوادث تاریخی که در سرزمین شیروان و داغستان روی داده و اقوام و طوایفی که از این

سرزمینها گذشته و یا در آن سکونت داشته اند از سیت‌ها، هون ها، یونانیها رومی‌ها، قبچاق‌ها، قموقها، آلانها، خزرها، عربها، ترکها، ایرانیها، مغول‌ها، تاتارها، ترکمنها، ارمنی‌ها، روسها و سایر خلقها و قبائل، عقاید و رسوم، طرز زندگی و حرفه‌های آنها و روابطشان با سایر خلقها و دولتها سخن میگوید و نظریات جالبی راجع به ساکنین قدیم محلی شیروان و داغستان از جمله قاسپی‌ها، آتروپاتنها، آلبانها و غیره بیان میکند.

مؤلف بخصوص ارتباط شهر ها و سایر مناطق مسکونی را با این خلقها و قبائل بررسی مینماید و برپایه اطلاعاتی که در منابع تاریخی موجود است، وضعی که در آن زمان این خلقها و قبائل داشتند مفصلا شرح میدهد. وی حتی اسامی کوهها و رودخانه‌ها و منشاء لغوی آنها را توضیح میدهد در باره نقش تاریخی، اهمیت و موقع آنها به پژوهش میپردازد.

مؤلف هنگام بحث از دولتهائیکه در سرزمین شیروان و داغستان پدید آمده اند از پیدایش دولت آلبان، حکمرانی موقع و قدرت نظامی آن(۱) روابط سیاسی و اقتصادی این دولت با سایر دولتها حوادث سیاسی، جریان جنگ‌ها، سلسله‌های سلاطین ومسائل دیگر به‌تفصیل سخن میگوید.

وی به استناد مورخان دوران باستان بخصوص پلوتارك و استرابون جریان جنگهای آلبانها با پومپی سردار رومی و بطور کلی روابط موجود بین انهارا شرح و اطلاعات مورد لزوم را بدست میدهد. نظر مؤلف در باره برقراری مناسبات بین آلبانها و ایبری، برپایه اسناد و مدارك تاریخی مبتنی

۱- وی مینویسد: «نظر به مقدار لشگری که بقول پلوتارخ و استرابون ازالبانیا بجنگ پومپی رفته است تصور میتوان کرد که البانیا قریب به ٦۵ سال پیش از میلاد مسیح دولت قوی مکنتی بوده است» ص ۳٦—۳۵

است.(۱) باکیخانوف راجع به آلبانها، گرجی ها، ارمنی ها و قبایل و طوایفی از آن قبیل اظهار نظر میکند و از تاریخ آنان سخن میگوید. وی به استناد مورخان دوران باستان هردوت، پلینی، پروکوپی، بطلمیوس، موسی‌خرنی، دانویل، آمیان مارصلین و رجال مشهور روحانی حزقیل، کوینط و دیگران از منشاء و تاریخ آلان ها، آلبانها، سیت ها، ماساژت ها، آمازون ها، سارمات ها، هون‌ها، لارها، ایبرها، قاسپی‌ها و خلقها و طوایفی از این قبیل بحث مینماید. وی در موارد لزوم بمنابع عربی و فارسی متعلق به ادوار مختلف نیز مراجعه میکند. متأسفانه آثار رشیدالدین، وصاف، محمد بن هندوشاه نخجوانی و دیگر آثار تاریخی که حاوی اطلاعات سرشاری هستند توجه نکرده است.

بطور کلی باید گفت بخشی از این اثر که شامل دوره ساسانیان، تسلط اعراب و دوران قرون وسطای پس از آن است برپایه منابع عربی، فارسی و گاهی ارمنی نوشته شده است. مؤلف هنگام شرح تاریخ دوره ساسانیان از روابط آنان با خزرها، از قلعه های متعدد ساسانیان که حائز اهمیت سوق الجیشی بوده‌است و بخصوص دربند، محلات آن، دروازه‌ها (باب های) آن و غیره بتفصیل سخن میگوید.

وی عقیده دارد که تمرکز امور دولتی در دوره ساسانیان و بخصوص در زمان انوشیروان و انجام بعضی اصلاحات در آن دوران جنبه مثبت داشته است. برپایه بعضی از منابع یادآور میگردد که فرمانروایان شیروان از نسل انوشیروان بوده‌اند و این سلسله را او تشکیل داده است. باکیخانوف مینویسد که در زمان انوشیروان طوایف زیادی به شیروان کوچانیده شده اند و از این طوایف مانند یك نیروی نظامی بر ضد خزرها استفاده میشده است.

مؤلف در مورد تاریخ دوره تسلط اعراب در شیروان و داغستان از تصرف شیروان و دربند بوسیله اعراب، جنگهائیکه روی داده و تلفاتی که بر لشگریان عرب در جنگ

۱- مؤلف ذکر میکند: «آلبانیان با سلاطین اروپا همداستان بودند» ر. ك به صفحهٔ ۳۶

با اهالی محل وارد گردیده است و قرار داد صلح منعقده بین فرمانروایان شیروان و سرداران عرب نیز بحث مینماید.

از اطلاعاتی که مؤلف برپایه منابع تاریخی میدهد، استنباط میگردد که اعراب هنگام تسخیر آذربایجان از جمله شیروان مجبور شده اند، فرمانروای شیروان را بحساب بیاورند و با آنها برپایه شرایط معینی قرار داد صلح منعقد سازند.

مؤلف در مورد لشگر کشی مسلمة بن عبدالملك بشیروان و داغستان اطلاعات بسیار جالبی میدهد و مینویسد که او با بیست و چهار هزار نفر باین ناحیه آمده و بامر او در محلی موسوم به‌نارین قلعه، جبه خانه و انبارهای آب و نفت ساخته شده است. اطلاعات موجود در این کتاب راجع به ساختمان مخازن نفت از نظر بررسی تاریخ باکو حائز اهمیت بزرگی است. نوشته مؤلف در باره انکه در زمان خلافت ابو جعفر منصور یکی از سرداران وی بنام یزیدبن اسید که امیر دربند بوده در جنگ بر ضد خزرها از نفت استفاده نموده است نیز از این لحاظ سند تاریخی گرانبهائی بشمار میرود. کارهای ساختمانی در دوران مسلمة بن عبدالملك بخصوص بنای مساجد و نامیدن بناها باسامی طوایف عرب، تبدیل نام شهرها و دروازه‌ها باسامی عربی که مؤلف در کتاب خود ذکر میکند هدفی جز رواج دین اسلام و ادامه سیاست تعریب نداشته است.

باکیخانوف از حوادث دوران تسلط اعراب بتفصیل سخن میگوید لیکن بمسائل تاریخی دوران بعد کمتر توجه مینماید. مثلا وی در مورد مسائل تاریخی دوران سلجوقیان، اتابکان آذربایجان و خوارزمشاهیان بیك برخورد سطحی و دادن اطلاعات مختصر اکتفاء نموده‌است. مؤلف حوادث دورانهای بعدرا نیز با همین شیوه بررسی کرده، تاریخ سیاسی آن ادوار را نادیده گرفته و دوران مغول تا صفویه را بسیار کوتاه نوشته‌است. باکیخانوف در فصل علیحده ای که راجع به شیروانشاهان مینویسد بتاریخ سیاسی اهمیت بیشتری میدهد لیکن در آنجا نیز بشرح مفصل آن نمیپردازد.

باکیخانوف، بتاریخ سیاسی دوران صفوی بر خلاف ادواری که ذکر نمودیم توجه زیادتری میکند و حوادث را تا حدود معینی مفصل تر شرح میدهد. وی هر قدر بدوران معاصر خود نزدیکتر میشود وقایع تاریخی را با تفصیل بیشتری ذکر میکند و ازجمله حوادث مربوط به روابط بین روسیه، ایران ترکیه، شیروان، و گرجستان را تاحدود معینی توضیح میدهد، مؤلف در ضمن تحلیل مسائل مربوط بفرمانروایان محلی، روابط آنان با سایر دولتها و مناسباتشان با یکدیگر از ضعف کشور، وضع دشوار مردم و موانع رشد نیروهای مولد بحث مینماید و از خلال نوشته های او صحنه های نفاق و کشمکشهای دائمی بین فئودالها، تصادمات استیلاگران خارجی در سرزمین شیروان و داغستان، یغما، قتل و غارت، ویرانی و انحطاط اقتصادی در همه جا بچشم میخورد.

در این بخش کتاب از دوران حکومت خانها، سیاست آنان، موقعیت فتحعلی خان قوبائی و سایر خانها نیز سخن بمیان میاید. بخش تاریخی کتاب بجنگهائیکه در داغستان و شیروان روی داده، شرح جنگهای روسیه و ایران و بالاخره قرار داد گلستان که در زمان حیات مولف منعقد گردیده است پایان مییابد. در کتاب شرایط بعضی از قرارداد نیز ذکر میشود.

باکیخانوف درآخر کتاب از تاریخ فرهنگ شیروان و کشورهای همسایه آن سخن بمیان میاورد. شخصیتهای تاریخی، دانشمندان، شاعران و کسانی را که در رشته های مختلف علوم بتالیف کتاب پرداخته‌اند، رسوم و عادات مردم، فرهنگ آنان، اطلاعات و روایات کتبی، شفاهی راجع به شیروان، آثار تاریخی و مقابرموجود دراین‌سرزمین‌را نام برده بتفصیل آنها را شرح میدهد.

باکیخانوف راجع به تمدنی که در دوران پس از سلطه اعراب پدید آمده است اظهار نظر نمیکند. میدانیم که تمدنی که تمدن عرب یاتمدن اسلامی نامیده شده تمدنی است که کلیه خلقهای تابع خلافت در پیدایش آن سهیم بوده اند. از این رو این تمدن را باید مولود دهاء و کوشش مشترک تمام این خلقها دانست. بعقیدهٔ ما عین همین نظر را میتوان

در مورد تمدنی که در دوران ساسانیان پدید آمده است نیز ابراز داشت. باکیخانوف در این بخش نمونه های از اشعار مهستی میاورد، بااستفاده از تذکره های مختلف اطلاعاتی در باره خمسهٔ نظامی گنجوی میدهد و بشرح حال بسیاری از شعرا و دانشمندان میپردازد وی خاطرنشان میکند که شیروان باوجود انکه متحمل مصائب تاریخی سنگینی گردیده یك کانون درخشان تمدن بوده و نقش بزرگی در رشد فرهنگ قرون وسطائی بازی کرده است.

چنانکه در بالامتذکر شدیم باکیخانوف در نوشتن اثر خود از منابع وسیعی استفاده نموده است. لیکن وی در هیچ جا صفحات، تاریخ چاپ کتابها، مشخصات نسخ خطی و غیره را ذکر نمیکند، بعلاوه بسیاری از اطلاعات موجود در آن منابع را بدون بررسی صحت و سقم آنها نقل مینماید. وی همچنین در اثر به توضیح مسائل اقتصادی و اجتماعی، وضع مردم و زندگی آنان، روابط بازرگانی، مبادله و مسائل ضروری دیگری از این قبیل نمیپردازد. شرح حوادث بدون مقایسه منابع با یك دیگر و نقل بسیاری از حوادث تاریخی بدون بررسی درجه صحت آنها از ارزش کتاب کاسته است و از جهات ناقص آن بشمار میرود.

باید متذکر گردید که بعضی از مسائل تاریخی که باکیخانوف به تحقیق و شرح آنها پرداخته بتوضیح نیازمند است. لیکن توضیح این مسائل و همچنین بسیاری از حوادث تاریخی، مشگلات و اصطلاحات و شرح مفصل مسائلی که در کتاب بقدر کافی روشن نگردیده است در این مقدمه امکان پذیر نیست.

بموجب تصمیم شورای علمی انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی یك جلد کتاب که جنبه توضیحی برای این اثر باکیخانوف خواهد داشت بچاپ خواهد رسید و اینگونه مسائل که باید مورد تحلیل قرار گیرد در آن جلد بتفصیل روشن خواهد شد.

با اینکه باکیخانوف این اثررا در قرن نوزدهم به تقلید از مورخان فئودال ـ بورژوا نوشته است ما میتوانیم در آن مدارك سرشاری راجع به تاریخ آذربایجان، بخصوص

شیروان و داغستان برخورد نمائیم با وجود نواقصی که در این اثر بچشم میخورد، باید دانست که باکیخانوف بسیاری از مسائل را برای نخستین بار مورد تحلیل قرار داده و بنوشتن تاریخ آذربایجان از آغاز دوران باستان پرداخته‌است و این نیز یك موفقیت شگرف برای علم تاریخ نگاری آذربایجان بشمار میرود.

***

تهیه متن علمی ــ انتقادی این کتاب که از لحاظ علمی گرانبها و ارزنده است بنا به تصمیم انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی انجام گرفته است.

کارمندان علمی فرهنگستان آذربایجان فاضل بابایف اژدر علی‌اصغر زاده محمدآقاسلطانوف، محمد آذرلی و نویسنده این سطور در تهیه متن علمی ــ انتقادی کتاب شرکت داشته‌اند.

پس از تهیهٔ متن بنا بتصویب شورای علمی انستیتوی نامبرده کتاب بایستی زیر نظر این جانب و محمد آذرلی بچاپ برسد. بیمورد نیست یادآور گردم که در تهیه متن علمی ـ انتقادی این اثر نیز اصولی که تا کنون بکار برده‌ایم رعایت شده است، یعنی قدیم ترین نسخه‌ها ماخذ قرار گرفته و پس از مقایسه متون آنها متن اصلی تهیه و فرقهای موجود در تمام نسخه‌ها بهمان نحو نشان داده شده است. در تهیه متن انتقادی بطور کلی از پنج نسخه استفاده بعمل آمده است که تاریخ تحریر دو نسخه آنها سال ۱۸۶۰ میباشد.

برای نشان دادن اختلاف موجود در نسخه‌ها ترتیب زیر رعایت شده است: در آخر کلمه‌ای که مورد اختلاف است، شماره ترتیب در داخل پرانتز گذارده میشود. در ذیل نیز ابتدا شماره ترتیب در داخل پرانتز و سپس علامت شرطی آن نسخه و پس از دو نقطه که بعلامت تساوی بکار برده شده است اختلاف نسخه مربوط ذکر میگردد.

اگر بین چند کلمه اختلاف نسخه وجود داشته باشد در طرف راست کلمه اول یك علامت ستاره و در طرف چپ آخرین کلمه شماره مربوط در داخل پرانتز گذارده میشود. مثلا در صفحه ۹۰ در کلمات «بر سر گذاشت». اختلاف نسخه

وجود دارد. این اختلاف بشکل زیر نشان داده شده است:
*بر سر گذاشت(۹)
در ذیل نیز ابتدا ستاره و شماره سپس علامت شرطی نسخه مربوط و پس از آن دو نقطه بعنوان علامت تساوی گذارده و در آخر اختلاف موجود در کلمات آن نسخه ذکر شده است. مثلا: *(۹) ب: بپوشید.
در تهیه متن علمی و انتقادی نسخه های خطی زیر مورد استفاده قرار گرفته است:
۱ــ نسخه خطی $\frac{M-49}{6258}$ متعلق بکتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه را عبدالرحیم بن ملا امامعلی بادکوبه‌ای در بیست و دوم صفر سال ۱۲۶۰ هجری (مطابق با ۱۸٤٥ــ۱۸٤٤) نوشته است. این نسخه بعلامت «آ» نمایانده شده است. متن دست نویس نامبرده بخط نستعلیق مخلوط با شکسته و تمام سرلوحه‌ها با خط نسخ نوشته شده است این نسخه از لحاظ آنکه نسبت به سایر نسخه‌ها کاملتر است بعنوان یکی از نسخه های اصلی مورد استفاده قرار گرفته است. روی آخرین صفحات کتاب، قطعاتی از اشعار، اسـامی داروها و یادداشتهای مختلف بخط کتاب و دیگران وجود دارد.
۲ــ نسخه خطی $\frac{Б-2268}{2313}$ متعلق به کتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه با حرف «ب» علامت گزاری شده است. این نسخه کامل نیست و بهمین دلیل نویسنده و تاریخ نسخه برداری آنرا نمیتوان تعیین نمود. متن این نسخه بخط خوانای نستعلیق و گاهی مخلوط باشکسته، سرلوحه‌ها و بعضی عبارات عربی نیز باخط نسخ نوشته شده است. هر صفحه شانزده سطر است. مزیت این نسخه با وجود ناقص بودن در آن است که خود مولف آنرا از نظر گذرانیده و درحاشیه کتاب بخط خود تصحیحات زیادی بعمل آورده است. در حواشی نسخه گاهی علاوه بر خط عباسقلی‌آقا باکیخانوف به تصحیحاتی با خط دیگر نیز بر خورد میکنیم در پشت ورق اول این نسخه صورت فرامین منطقه نظامی قفقاز در سالهای ۱۸٤۲ ــ ۱۸٤۱ راجع به باکیخانوف بزبان روسی و بعضی صورتهای حساب دیده میشود. این نسخه نیز

بدلیل آنکه مولف آنرا مرور کرده بعنوان یکی از نسخه‌های اصلی مورد استفاده قرار گرفته است.

۳- نسخه خطی $\frac{Б-2236}{2954}$ متعلق به کتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه‌را کریم الواردانی الشکوی در شهر تفلیس «در محضر شیخ الاسلام عثمان افندی قزاقی» بتاریخ ۲۹ ربیع الاول سال ۱۲۶۰ (مطابق با ۱۸٤۵ــ۱۸٤٤) نوشته است. این نسخه با خط بسیار ساده نستعلیق نوشته شده و گاهی در حواشی تصحیحات و اضافاتی بخط دیگر وجود دارد. این نسخه با علامت شرطی «ت» نمایانده شده است.

٤ــ نسخه خطی $\frac{Б-2002}{9226}$ متعلق بکتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه در دوازدهم جمادی الاول سال ۱۲٦٦ (مطابق با ۱۸۵۰ــ۱۸٤۹) پایان یافته است، نویسندهٔ آن معلوم نیست. این نسخه با علامت شرطی «ف» علامت گزاری شده است. خط آن بطور کلی نستعلیق و گاهی مخلوط با شکسته است. بخش مربوط بدوران قدیم اثر را یك خاورشناس اروپائی از روی این نسخه خوانده و اسامی جغرافیائی طوایف و قبایل، نام مورخان، آثار آنها، اسامی اتنیك و غیره‌را از اثر استخراج نموده و در حاشیه ورق بخط فارسی نوشته است. بنظر ما این خط بخط آکادمیسن و. و. بارتولد شباهت دارد.

۵ــ نسخه خطی $\frac{Б-19}{3312}$ متعلق بکتابخانه کتب خطی فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی. این نسخه با علامت شرطی «ق» نامگزاری شده است. نسخه نامبرده در آخر شوال سال ۱۲۸۲ (مطابق با ۱۸٦٦ــ۱۸٦۵) نوشته شده است. نویسنده آن معلوم نیست. خط آن نستعلیق خوانا و گاهی با شکسته مخلوط است، بعضی از سرلوحه ها با خط نسخ نوشته شده است.

چون اختلاف بین نسخه ها در ذیل داده شده میتوان در باره نسخه های خطی مورد استفاده تصور معینی بدست

آورد. متن انتقادی بدلیل دشـــواریهای موجود بی تردید عاری از نقص نیست. ما از خوانندگان محترمی که این نواقص را بما تذکر بدهند قبلا سپاسگزاری میکنیم.

عبدالکریم علی زاده

(۱) بسم الله الرحمن الرحیم (۲)

الهی حمد تو چنان به که تو دانی و وصف تو این بس که مستغنی از آنی از ما چه آید که حمد ما بقدر فهم و بیان وصف تو تعریف وهم باشد(۳)

رباعی (٤)

دانش بتو عین مشکلات است
تعیین صفت بیان ذات است
اقرار بجهل هم نیاریم
کان پایه فخر کاینات است (۵)

اما(٦) بعد علم تاریخ که طبع ما بی همه چیز مایل آن و قطع نظر از حکایات واقعی افسانه را نیز خواهان است انسان‌را بمحاسن اخلاق و معارف آشنا و بمصالح معیشت و مدارا دانا میسازد

باین سبب آنرا از نفایس علوم روحانی محسوب داشته توان گفت که حکمرانیست بی‌تحکم و تعدی که اصناف بنی آدم احکام اورا سر بخط فرمانند و در دبستان تعلیمش معلمان عالم طفل(۷) سبق خوان و حیات بخشی است بی حیات که مردگان چندین هزار ساله‌را بیکدم زنده کند طوایف مختلفه قرون متکاثره مانند روز رستاخیز هر یك بشکلی از لباس و اخلاق و عادات و سیاق موالات و معادات صف صف نامه اعمال در کف بمقام حساب آیند و جزای نیکوکاری و بد کرداری خودرا از طعن و تحسین نظارگیان بی‌غرض یابند و گویائی است خاموش‌که وصایای اسلاف‌را باخلاف باهمه تفصیل و اوصاف تقریر نموده اسباب فقرو تجمل و وسایل ترقی و تنزل را مفهوم دارد و صورت احوال آینده را در لباس گذشته بنظر عبرت آرد آری سیاق کار گذشته دستور العمل آینده و عمل‌مبنی بر علم پاینده باشد از آنکه شروع‌در اموربی‌اطلاع از تقالب دهور

(۱) ب: هذا کتاب گلستان ارم در وقایعات داغستان ـ افزوده شده
(۲) ت: وبه نستعین ـ افزوده شده
(۳) ب: خواهد بود
(٤) ب: کاملترین ما اینجا بنقص خود معترف است و آگاهی دانشوران بحیرت متصف
(۵) آ: فرد (٦) آ ت ف ق: و
(۷) ت: حذف شده

عزیمت به بیابان بیراهه پر شوراست (۱) کسیکه درمدت قلیلی از عمر خود تجربه می اندوزد نفع بسیاری از آن می‌یابد علم تاریخ تجربه عمر دنیارا بما کشف میکند چه از این بهتر خصوصا تاریخ هر دیاری برای قومی که در آن سکنی پذیراست از آنکه اطلاع از خواص طبیعت و خصایص ملت خود و استحضار از رفتار طوایف همجوار و نتایج علایق با اقسام(۲) خلایق مبادی نفعو ضرررا بوی معلوم دارد(۳) بنابرآن حقیر(٤) پرتقصیر در لوازم ارشاد جویی عباسقلی(٥) *شهیر بقدسی(٦) بن میرزا محمد خان ثانی باکویی وقایع از منه مختلفه‌را که در ولایت شیروان و داغستان و حوالی آن روی داده‌است(۷) فراهم آورده با وجود استحضار از صعوبت کار شروع بتالیف کتابی نمودم امید که ناظران حقیقت شناس نقص و قصور آنرا علاوه بر* ضیق مجال(۸) و ضعف قابلیت* و اغتشاش حال مؤلف(۹) حمل برقلت اسباب لازمه فرموده باصلاح و تکمیل آن کوشند

لمؤلفه پوشیدن عیب دگران خصلت خوبست
این خلعت فاخر همه‌را ستر عیوبست

کتب اخبار و بقایای آثار در هیچ دیاری نتوانند که وقایع امور ماضیه را بترتیب و تفصیلی که شاید بمرتبه بیان رسانند(۱۰) علی الخصوص درین دیار که بسبب تردد و تصرف طوایف مختلفه همیشه محل آشوب و اغتشاش بوده بسیاری از کتب و مکاتیب اخبار و ابنیه و آثار بمعرض تلف در آمده است و کتب هیچ کدام از ملل دیگر نیز این مطالب را بروجه مطلوب(۱۱) بیان نمیکند با وجود این بمدلول مالایدرک کله لایترک کله از اسباب این کار آنچه مقدور بود بدست آورده مطالب متفرقه را ربطی بهم دادم و آثار موجوده‌را با اخبار منقوله بنای(۱۲) تطبیق نهادم و آدابی(۱۳)راکه در تالیف تاریخ عمده لوازم‌است از قبیل نگارش‌مطلب بعبارت ساده و مختصر و(١٤) رعایت تدریج و ربط وقایع و اجتناب از تعصب ملت و طر فداری وطن و اسناد هر مطلبی باقوال

---

*(۱) ب: در حاشیه
(۲) آ ت ف ق: باقسام
(۳) ب: میدارد
(٤) آ ت ف: بنده
(٥) ب: بالای خط: ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: مؤلف کتاب
*(٦) ب: حذف شده
(۷) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: مندرجات کتاب
*(۸) ب: حذف شده
*(۹) ب: حقیر
(۱۰) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: صعوبت ترتیب و تالیف تاریخ قفقاس
(۱۱) آ: بالای سطر
(۱۲) ب: بالای سطر
(۱۳) ت: ادابی (١٤) آ: در

معتبره انواع(۱) کتب مکاتیب و ارقام سلاطین و سکه وجوه و بقایای ابنیه و تقریرات مختلفه اهالی متحد در مضمون بحسب امکان معمول داشتم(۲) و مواضعی را که محل اختلاف بود بقوت قراین و احتمالات عقلیه رجوع نموده بنای کتاب را بر مقدمه و پنج طبقه و خاتمه(۳) گذاشتم(٤)

لمؤلفه (۵)

بفن خود گرفت این نسخه تعریف
هی التاریخ(۱۲۵۷ ه)(٦) کامد سال تالیف(۷)
گلستان ارم نامش نهادم
مطابق بر مسمی اسم دادم

مقدمه

در بیان حدود و اراضی و سبب تسمیه و احوال نسب و السنه و ادیان ولایت شیروان و داغستان

طبقه اولی–در بیان وقایع قدیمه شیروان و داغستان تا زمان ورود لشگر عرب بعد از ظهور دولت اسلام

طبقه ثانیه–از آغاز ورود لشگر عرب تا زمان* استیلای مغول(۸)

طبقه ثالثه–از زمان* استیلای مغول(۹) تا(۱۰) ظهور صفویان و احوال سلطنت و سلسله شیروانشاهان

طبقه رابعه–از زمان ظهور صفویان تا وفات نادرشاه

طبقه خامسه–از وفات نادرشاه تا زمان انعقاد(۱۱) مصالحه دولتین روس و ایران* در موضع گلستان (۱۲)

خاتمه(۱۳)– در احوال کسانیکه از ولایت شیروان و نواحی همجوار آن صاحب تالیف یا بفضایل دیگر لایق توصیف بوده‌اند(١٤)

مقدمه

در بیان حدود و اراضی و سبب تسمیه و احوال نسب و السنه و ادیان ولایت شیروان و داغستان

(۱) ب: حذف شده
(۲) ف: در حاشیه با خط مغایر: حالت مؤلف و ماخذ مطالب – افزوده
(۳) ب: با خط مغایر
(٤) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: ترتیب و تقسیم کتاب (۵) ب: منظومه
(٦) ف ق: حذف شده (۷) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: ماده تاریخ گلستان ارم
*(۸) ب: تسلط اتراک *(۹) ب: تسلط اتراک
(۱۰) ت: افزوده شده: زمان (۱۱) ت: افزوده شده: و
*(۱۲) ب: زیر سطر با خط مغایر نوشته شده
(۱۳) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
*(١٤) ب: ممالك خوانین نشین شیروان و امارات و جماعات داغستان

ولایت شیروان(۱) از طرف شرق بدریای خزر و از سمت جنوب غربی برود کر که آنرا از ولایتهای* مغان و ارمن(۲) فصل میدهد و از جانب شمال غربی برود قانق و بخط غیر معین از ناحیه ایلیسو و پشته بلند* قافقاس و سلسله(۳) جبالی که ناحیه(٤) کوره و طبرسران‌را از مملکت غازی قموق و قیطاق امتیازی میبخشد و از آنجا بمجرای رود درواق تا محل اتصال آن بدریای خزر محدود(۵) بوده تقریبا از دهنه کر تا بدهنه درواق از سی و نه تا چهل و دو درجه عرض شمالی و(٦) از دهنه رود قانق تا براس الجبل افشران از شصت و چهار تا شصت و هشت درجه طول شرقی امتداد دارد*(۷) و مسافت هر درجه بخط مستقیم تقریبا پانزده میل جغرافی* و هر میل جغرافی(۸) هفت ورس روسی و یا یك فرسخ و نیم و هر فرسخ سه میل اسلامی و میل اسلامی نود و شش هزار انگشت و انگشت شش جومتوسطاست که پشت‌یکی ببطن دیگری ملاصق باشد* از اینقرار ممالك الحاله شیروان(۹) باسالیان(۱۰) وشکی وباکو و قبه و دربند وطبرسران وکوره* وناحیه(۱۱)سموریه و قسمتی ازپائین ایلیسو داخل‌آن‌بوده(۱۲) و وسیعترین و بهترین ولایات ایندیاراست و سلسله بزرگی از جبال قافقاس در میان آن رو بجنوب شرقی افتاده یایلاقات خوشهوای علفزار و چشمه‌های خوشگوار و رودهای بسیار دارد که بهر دو طرف جاری بوده غالبا در بیابانهای وسیع الفضای پر محاصل در ساحل دریا و رود کرباعث فراوانی غلات و جنگل و باغات و سائر محصولات میشوند(۱۳) و بسبب وقوع خود درکنار دریا(١٤) میان روس‌وایران و طوایف متکاثره داغستان امورتجارت‌را نیز در آن رواجی کامل تواند بود صاحب تقویم البلدان گوید که شیروان را انوشیروان

---

(۱) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده ــ حدود شیروان؛ ت: شروان
*(۲) ب: ارمن و مغان
*(۳) ب: قافقاس بسلسله
(٤) ب: مملکت
(۵) ت: محدود
(٦) آ: حذف شده
*(۷) ب: *(۷) . . . از ــ ومسافت ــ تا ــ ملاصق باشد ــ حذف شده؛
ت: با خط مغایر در حاشیه چهار هزار خطوه‌است و هر خطوه یك ذراع و هر ذراع شش گره و هر گره چهار انگشت و هر انگشت شش جو ــ افزوده شده
*(۸) آ: حذف شده، ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: میل جغرافی
(۹) ت: شروان
(۱۰) ت: خط کشیده و در حاشیه افزوده شده: و قبله و ایلیسو و جار
*(۱۱) ت: خط کشیده و در حاشیه افزوده شده: و آختی پاره و دوقز پاره میباشد
(۱۲) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: اراضی شیروان
(۱۳) ت: میان سطر و در حاشیه افزوده شده: و ابریشم و پنبه و شلتوك و از هر قسم میوه علی‌الخصوص در ارش آغطاش و قبله که بطلمیوس اورا خابالا ذکر کرده است که از بلاد شروان است و سعدن رود ابریشم فراوان حاصل میباشد
(١٤) ف ق: افزوده شده: در

عادل ساسانی بنا نهاده از آن سبب بنام او معروف و لفظ انوبکثرت استعمال محذوف شده است(۱) و بعضی گویند* که شیرواند(۲) یعنی جای شیر بوده(۳) در آخر شیروان گشت و در تاریخ موسی خورنسکی وکتاب زند* و اوستا(٤) بشرووانرا موسوم‌است امین احمد در هفت اقلیم‌گویدکه شیروان در اول نام بلده بود بعد از آن نام ولایت شد چامچیان در تاریخ ارمنیه ولایت شیروانرا اغوان(۵) می‌نامد که سرحد آن با آلان یعنی داغستان در اول سد آلفون و بعد از آن سد دربند بود* و در فرمانی که سلطان یعقوب بن حسن پادشاه ترکمان در سنه ۸۹۲(۱٤۸۷) به سماؤن خلیفه ارامنه داده‌است شیروان را اغوان‌نامیده(٦) ولایت‌داغستان‌ازچهل‌و دو تاچهل‌و چهار درجه عرض‌شمالی‌و ازشصت‌و سه تا شصت و شش درجه طول شرقی‌امتداد داشته ازطرف‌شرق‌بدریای‌خزرو ازشمال‌برودترک و از جانب غرب* بملك چرکس و اوس(۷) و از سمت جنوب‌غربی بگرجستان(۸) و از جنوب شرقی بشیروان محدود بوده قسم شمال شرقی آن بحسن مکانیت و کثرت اسباب معیشت معروف علی الخصوص در سواحل دریا و ترک بسبب وفورانهار(۹) و ترددات بسیار بمحاصل زراعت و مصالح تجارت موصوفست و قسم دیگر آن که جبالی‌است اگرچه امکنه محاصل خیز در بعضی از اودیه(۱۰) و ییلاقات نیکو دارد اما علی الاغلب در کمال صعوبت و معیشت در آن بنهایت‌مشقت‌است اینولایت بقول مسعودی در سنه۳۳۲(۹٤٤) سیصد و سی و دو هجری سه مملکت بوده است از اینقرار: اول قیطاق که از دربند بشمال واقع و حکومتگاه آن سمندر یعنی تارخواست‌که نوشیروان(۱۱) آنرا بناکرده پای‌تخت خاقان خزر شده بود چون سلمان بن ربیعه‌آنرا بگرفت خاقان پای‌تخت خودرا باتل برد(۱۲) اهالی سمندر غالبا

---

(۱) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: سبب تسمیه شیروان و: ت: درحاشیه باخط مغایر افزوده شده: محال خانچوبانی تماما که پنج هزار خانوار است و محال قابستان که تماما چهار هزار خانوار است و بعضی از محال قشود

*(۲) ت ف ق: که: شیرواند. ب: شیرواند

(۳) ت: میان سطر و در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: زیرا که اکثر اهالی او عشائر و ایلات است و با اغنام و بقار معشت نمایند مناسبست که جای شیر اورا گفتن

*(٤) ب: زردشتی

(۵) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: شیروان — اغوان

*(٦) ب: حذف شده: ف: درحاشیه باخط مغایر افزوده شده: فرمان سلطان یعقوب‌ترکمان.

*(۷) ت: خط کشیده شده و بر روی آن: «بدریای سیاه» نوشته شده و باز با مرکب دیگر حذف شده

(۸) ت: خط کشیده و با خط مغایر نوشته شده: بلازستان روم

(۹) ب: انها

(۱۰) ب: بوادی

(۱۱) ت: نوشروان

(۱۲) ف: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده: پایتخت خاقان

از خزر و هم مسلمان و یهودی اند(۱) *(۲)ابن حوقل گوید که طایفه روس در سنه ۳۵۸ (۲) (۹۶۹) سیصد(۳) و پنجاه و هشت هجری سمندر را گرفته عمارات و باغات بسیاری را که داشت ویران نمودند* دوم سریر که در طرف شمال غربی سه منزلی دربند(٤) دوازده هزار خانوار است(۵) شاه سریررا فیلان شاه‌گویند* دین نصاری دارد(٦) بقول بعضی یزدجرد ساسانی که از اعراب مغلوب بخراسان رفت تخت زرین خودرا با نفایس دیگر با یکی از ارباب مناصب از نسل بهرام چوبین بجبال فتح یعنی قافقاس فرستاد او ملکی‌را که حالا سریر گویند تصرف نموده بنسل خود واگذاشت اما(۷) سبب این تسمیه بقول نظامی از تاج و تخت کیخسرو است که دراینجا توی غاری بود و بعضی گویند که حکام ایندیار بر کرسی زرین نشسته حکم کردندی* امیر سریر رعایای خودرا بندگان خود میشمارد(۸) و بر سر خزریان رفته از آنکه اهل جبال شجاعتر از اهل دشتند چپاول میکند نزدیک بسریر ملك زرهگران است که حالا کوبچی می‌نامند و ایشان مسلمان(۹) و نصاری و یهودی‌اند سیم کوهستان قموق در جانب شمالی سریر و غربی قیطاق که* دین نصاری داشته(۱۰) اطاعت رؤسا میکنند(۱۱) و ایشان‌را پادشاه نیست از اینجا بملك آلان میروند که بغایت پر محاصل معمور است چون خروسی بانگ کند خروسان همه قرایا بسبب نزدیکی بانگ بر آورند پادشاه آلان‌را گرگنداج یاکرکنداج و زنش‌را مغص لقب میدهند سی‌هزار لشگر سواره دارد یکی از اسلاف او در مانه اولی(۱۲) از خلافت عباسیان(۱۳) دین نصاری پذیرفت که پیش از آن آتش‌پرست بودند و درسنه ۳۲۰ (۹۳۲)سیصد و بیست ترک این دین(۱٤) کرده کشیشانی‌را که امپراطور روم برای ایشان فرستاده بود اخراج نمودند.(۱۵) میان آلان و جبال فتح قلعه ایست برسر کوهی کنار رودی که(۱٦) پل

---

(۱) ف: در حاشیه با خط مغایر — افزوده شده: اهالی سمندر
*(۲) . . . *(۲) ت: با جوهر دیگر خط کشیده شده
(۳) ف: حذف شده
(٤) ب: روی سطر با خط مغایر افزوده شده: است
(۵) ب: بوده
*(٦) ت: با مرکب دیگر خط کشیده شده
(۷) ب: حذف شده
*(۸) ت: با مرکب دیگر خط کشیده شده
(۹) ب ت ف ق: مسلمانان
*(۱۰) ت: با مرکب دیگر خط کشیده شده
(۱۱) آ: نمیکنند
(۱۲) ب: اول
(۱۳) ت: بنی عباس
(۱٤) ت: حذف شده
(۱۵) ت: بالای سطر با خط مغایر افزوده شده: و بدین اسلام مشرف گشتند
(۱٦) ت: حذف شده

دارد و آنرا حصن باب آلان‌گویند و عبور بکوه(۱) منحصر بان میباشد این حصن محکمترین قلاع بوده شعرای فرس وصف آنرا بسیار گفته‌اند بامر اسفندیار تعمیر شده وقتیکه مسلمه بن عبدالملک اکثر امکنه قافقاسرا مطیع ساخت مستحفظان عرب در آن گذاشت که تا حال ایشان‌را از شهر سرحدیه که تفلیس است وظیفه و مایحتاج فرستاده میشود و باب لازقه نیز در نواحی گرجستان و شاه آن مسلمان‌است و در طرف غربی آلان طایفه کشک است که بت پرستند و ملک کشک از جبال فتح تا دریای پونط یعنی بحرسیاه امتداد دارد ایشان طایفه خوش صورتند و قماشی(۲) موسوم بتالا خیلی بهتر از مصر در آنجا میسازند و میان ایشان و طربیزون(۳) تردد تجاررا از دریا امتداد است و قلعه‌ها در کنار دریا داشته وقت هجوم آلان متحصن میشوند جماعت بسیار و متفرقند اگر اتفاق داشتندی بهمه غالب گشتندی و آنطرف ملك ایشان سبع بلدان است *(٤)مؤلف‌گوید که باب* آلان باصطلاح عرب عبارت از دریل خواهد بود که(۵) جای پل و قلعه در بالا هنوز موجوداست و تسلط ایرانیان باین امکنه بقراین بسیار معلوم میگردد از آنجمله خود دریل لفظ فرس قدیم است و کوه کیشاور(٦) در اصل کوه شاپور یا کیشابور(۷) و موضع پسناور پسین آور بوده‌است و طایفه اوس هنوز* الفاظ بسیار فرس قدیمی از اسماء اصلیه و افعال باندك تغییری اصطلاح در زبان داشته(۸) خودشانرا ایرونی* و ملك اوس را ایرونستان(۹) می نامند* چنانکه اهل فارس در مکالمات ایرانی را ایرونی میگویند و طایفه‌کشک چرکس‌است(۱۰) چنانکه ایشان‌را مورخان قدیم روس‌کاسوق و طایفه‌اوس‌هنوز کاساق‌می‌خوانند*(٤) و ازقرارنوشته محمدرفیع(۱۱)بن عبدالرحیم(۱۲) شیروانی در تاریخ خود ایضا سه مملکت‌است اول دشت دوم زرهگران سیم آوار که بحسب معایش و مسالک صعبترین ممالک است و چامیجان در تاریخ خود درین ولایت چهار مملکت را نام میدهد آلان و باسلاس و هیطاق و هون مؤلف دربند نامه از قرار تعیین اسفندیار و نوشیروان بچهار مملکت تقسیم میکند که گلباخ و ملک تومانشاه

---

(۱) ت ف ق: از کوه
(۲) ب: متاعی
(۳) ت: طرب افزن
*(٤) . . . *(٤) از ـ مؤلف ــ تا ــ می‌خوانند: در حاشیه با خط مغایر
(۵) ت: حذف شده
(٦) آ: کیشا
(۷) آ ت ف: کیشاور
*(۸) ب: حذف شده
*(۹) ب: حذف شده
*(۱۰) آ: حذف شده
(۱۱) ت: بالای سطر با خط مغایر افزوده شده: افندی
(۱۲) ت: بالای سطر با خط مغایر افزوده شده: افندی الاغطاشی

و قیطاق و کوهستان قموق باشد(۱) و همه این تقسیمات باوضاع الحاله نیز موافقتی دارد که* مملکت اول آلان یا گلباخ فموق آنطرف سولاق و مچقچ و قبارطی کوچک بوده(۲)مملکت دوم ملك تومانشاه یا هیطاق(۳) یا قیطاق باعتبار تقسیم اول ملك شامخال و قسم پایین ملك اوسمی میباشد مملکت سیم کوهستان قموق یا هون یا آوار ملك غازی قموق و آوارستان بوده مملکت چهارم باسلاس یا زرهگران یا سریر یا قیطاق باعتبار تقسیم آخر محالات علوی(٤) قیطاق(٥) و(٦) آققوشه وصورحی(۷) محسوب(۸) میشوند(۹) و نام بلده باشلی منقلب از باسلاس و قموق بقول بطلمیوس بقیه طایفه *کام و(۱۰) کماك میباشد که ملك از نام ایشان تسمیه یافته است(۱۱) و *از قرار نوشته مؤلف(۱۲) روضه‌الصفا و دیگران ایشان از نسل کماك *یا کماری(۱۳) پسر یافث‌اندکه در موضعی موسوم بنام پسر او بلغار سکنی‌گرفته بود و شاید که همان موضع بالغار باشد که در ملك قبارطی کوچك واقعست و اهالی بالغار و حوالی آن از چکم و با خسان و بزنکی و غیر ایشان هنوز زبان ترکی باصطلاح قموق دارند معلوم میشود که یك طایفه‌اند* و بتصدیق این مطلب در حبیب السیر و غیره آمده‌است که امیر تیمور بعد از شکست تقتمش خان سران سپاه‌را در کنار رود قماری مشمول انعامات ساخت و در بوغاز قم بقشلا مشی پرداخت این رود منسوب بکماری نزدیك ترک همان خواهد بود که حالا بترکی آن‌را کومی بروسی قوما می‌نامند و انقلاب الف بواو وکاف و قاف و غین بیکدیگر بعید نباشد(١٤)و*(١٥) تصور توان کرد که قیطاق و هیطاق بیك معنی یا منقلب از هم میباشند یا اینکه طاغ بروجه مطلق اسم داغستان بوده ملك شامخال‌را هیطاق بقید هب*یعنی همه(١٦) وملك اوسمی‌را کیطاق بقیدکه ازروی نسبت بملوك‌کیان یا بمعنی بزرگ و بلندگفته باشندو در*(١٥)

---

(۱) ب: حذف شده

*(۲) ت: در حاشیه نوشته شده

(۳) آ: افزوده شده

(٤) ب: حذف شده

(٥) ب: الحاله — افزوده شده

(٦) ب: محالات — افزوده شده

(۷) ب: سورحی

(۸) آ ت ف ق: حذف شده

(۹) آ ت ف ق: میشود

*(۱۰) ب: حذف شده

(۱۱) ب: حذف شده

*(۱۲) آ ت ف ق: بقول

*(۱۳) حذف شده

*(١٤) ب: حذف شده

*(١٥) . . . *(١٥) ب: بالای سطر نوشته شده

*(١٦) ب: حذف شده

استعمال طاء بدال و کاف و غین بقاف و بر عکس قلب شده اند*(۱) و طایفه هون همان غون خواهد بود که بقول موسی خورنسکی در مائه خامسه از میلاد مسیح در ساحل غربی دریای خزر سکنی داشتند و شهر وارچان که حالا جایش معلوم نیست أعظم بلاد ایشان بوده است(۲) و این طایفه بدشکل خونخوار غارتگر شجیع در قدیم از حدود ختا بدشت قبچاق(۳) و میان بحر خزر و سیاه آمده ظلمهای بسیار کرده اند پادشاه ایشان آتلا درکمال شوکت و سطوت ازطمع وتن‌پروری عاری بفتوحات پی‌درپی طوایف مختلفه‌را حتی و نغریا(٤) بخود تابع کرده از قسطنطنیه خراج میگرفت و در سنه ٤٥٤ چهار صد و پنجاه و چهار وفات یافته دولت غون بسبب منازعات اولاد او(٥) انتها پذیرفت آمیان مارصلین مورخ مائه رابعه* از میلاد مسیح(٦) گوید که طایفه غون روی خودشان را باکارد پاره‌پاره می‌کنند تا ریش برنیاید علی‌الاغلب بدشکل گردن پهن شبیه بحیوانات بوده برگ و بیخ نباتات و گوشت خام در زیر زین گرم کرده می‌خورند خانها ندارند و نخواهند و(۷) در بیابان و کوه و جنگل بسر می‌بر ند و لباس ایشان از کتان و پوست حیوانات بوده بر بدن ایشان پوسیده میگردد و خودرا بحرارت و برودت و جوع وعطش معتاد میدارند از پشت اسب همین وقت مشاوره جماعت بزیر آیند آبرو و حسن اخلاق ندارند(۸) غارتگر خون خوار بی‌قانون دروغ گوی بی‌دین‌اند پریسق که از جمله سفرای روم بحضور آتلابود حکایت میکند که ما اورا در لشکرگاه ملاقات کردیم هدایای قیصر را با کمال نخوت پذیرفته بما فرمود که همراه(۹) او بقصبه‌ای که وقت آسایش در آنجا میبود برویم دختران در لباسهای دراز سفید باستقبال او آمده بزبان اسقیف اشعار می خواندند عمارتی از چوب در جای بلند محاط بحصار چوبین داشت و او هر صبح بر در خانه نشسته بکار دیوان خلق میپرداخت و روز ایلچیان طوایف مختلفه‌را پذیرفته شب با ایشان یکجا طعام می‌خورد اهل مجلس‌را برای اکل و شرب اوانین سیمین و جامهای زرین و خود اورا چوبین پیش می‌آورند(۱۰) بعد از طعام شعرای غون آمده اشعار مبین

---

(۱) ب: بالای سطر نوشته شده

(۲)ب: از — و این — تا — یافته‌باشد — درحاشیه باخط مغایرنوشته شده؛ ص ۱۹ — ۱۰

(۳) ب: قپچاق

(٤) آ ت ف: ونکروس؛ ت: و گرجستان را — با خط مغایر — افزوده شده

(٥) ف ق: و

*(٦) ب: حذف شده

(۷) ب ت ف ق: حذف شده

(۸) ت ف ق: ندانند

(۹) آ: بهمراه

(۱۰) ت: می‌آورند

بفتوحات او میخواندند لشکریان او در آنحال اظهار بشاشت و پیران بسبب وا ماندگی از کار جنگ گریه بحسرت میکردند آتلا همیشه ترش روی متفکر کم گوی بوده بنوازش دست بر سر پسر* خوردسال خود(۱) که منجمان اورا در فنون هنر وارث پدر گفته بودند می‌مالید اسب و اسلحه و لباس سرکردگان او با طلا و جواهر مزین و خود او از همه عاری بود نه تنها طایفه غون بلکه همه طوایف تابعه اورا بسبب‌عدالت و خصایل عظیمه دوست میداشتند و بسیاری از رومیان نیز بخلمت‌او درآمده بودند خود آتلا بسیار بدصورت نبوده بمردانگی وعلو همت اشتهار داشت کسی از جمله سفرای روم اراده قتل او ساخت و او دانسته از روی تحقیر بعقوبت وی نپرداخت(۲) ورود آتل شاید که از نام آتلا یا او از نام این رود تسمیه یافته باشد واطلاق نام لزکی بر اهالی‌جبال بسبب امتزاج قوم لاز خواهد بود که در اواخر مائه ثالثه از میلاد در کولخیدا توطن داشتند و شاه سرمات از دشت قبچاق آمده ایشان‌را شکست داد و در مائه خامسه نیز با آلبانیان و ایوریان بجنگهای طولانی روم و ایران دخلی داشتند و در مائه سادسه و سابعه نیز دولت ایشان بر قرار بود و از سلاطین ایشان غوباز و خوریان صاحب اشتهار بوده‌اند هنوز بقیه اینطایفه در سواحل جنوب شرقی بحر سیاد ساکن بوده نام خودشان را در تحریرات لازقی می‌نویسند چون اکثر مورخین ممالک ارمن و ایوریا و کولخیدا و آلبانیارا تشخیص درست نداده‌اند از آن سبب اختلاف چندی افتاده است و بنا بر تطبیق قرایں احتمال کلی میرود که طرف راست کر تا محل اتصال ارس ارمنیه بوده است چنانکه پلینی و بطلمیوس نیز می‌نویسند که حد شمالی ارمنیه(۳) بکر می‌رسد(٤) و طرف راست کر که تغلیس و تومانس و بولیس و غیره در آن واقعند سومخت نام دارد که بزبان گرجی بمعنی ارمنستان‌است و طایفه ارامنه در آن هنوز در عدد ازگرجیان بیشترند بقول* حبیب السیر(۵) حبیب بن سلمی تغلیس را که داخل ارمنیه بود در زمان خلافت عثمان(٦) تصرف نمود و همیشه در اختیار خلفا بود چنانکه از سکه دراهم مسکوکه عرب در تغلیس معلوم میشود و ایوریا در جبال طرف(۷) غربی داغستان و قسم شرقی باش آچوق بوده‌است چنانکه مورخان ارامنه گرج قدیمه‌را ایوروص بمعنی کوهستانی میخوانند از قرار نوشته یاقوت گرجیان از(۸) اواخر مائه خامسه هجری(۹) بسبب اغتشاش امور ایران بنای قتل و غارت در طرف راست کر گذاشته عاقبت در حینی که سلطان محمود و سلطان مسعود پسران سلطان محمد سلجوقی در میان خودشان(۱۰) بجنگ

(۱)* آ: خود که خورد بود
(۲) ف ق: پرداخت
(۳) ب: ارمن کبری
(٤) ب: از ــ و طرف تا ــ معلوم میشود ــ در حاشیه با خط مغایر نوشته شده
*(۵) ب: حذف شده
(٦) ت: رضی‌الله‌عنه ــ افزوده شده
(۷) آ ت ف ق: بطرف
(۸) ت: در
(۹) ق: حذف شده
(۱۰) ب: خود

بودند بتصرف گرجیان درآمد امکنه هموار باش آچوق و منگرلیا و کوریا راکولخیدا توان شمرد و شیروان و داغستان در یکجا آلبانیا بوده‌است و در خصوص طایفه آلان همین قدر معلوم‌است که سکان ایندیار بوده پادشاهان مخصوصی داشته‌اند و بسبب مشابهت لفظ آلان و آلبان تصور توان کرد که یکی از دیگری ماخوذ* و یا آلبانیا باصطلاح رومی مشتق از سنیدی کنایت از آزادی بوده شیروان و داغستان بدیار آزادان اشتهار یافته(۱) است (۲) بقول آمیان مارصلین طایفه آلان از نسل ماسقطه قدیمند که اولا از تاتارستان آمده طایفه اسقیف را از سواحل شرقیه بحر خزر رانده سکنی پذیر گشتند و طایفه اسقیف از رود آتل گذشته از رود تن تا طونا تصرف نمودند و ایشان قبایل متنوعه دلیر وحشی خصال کوچری بودند و مورخان جنوبی همه سکان قدیم آن اطراف‌را اسقیف می‌نامیدند هردوت گوید که از امتزاج جوانان اسقیف و دختران آمازونی طایفه سرمات بحصول آمد اما غاترر اثبات میکند که طایفه سرمات هشتاد سال پیش از میلاد مسیح از آسیا به اروپا آمده در حوالی تن بطایفه اسقیف امتزاج یافته(۳) بتدریج نام اسقیف معدوم و سرمات مشهور گردید و طایفه آلان آمده سرمات‌را نیز هزیمت داده اراضی ایشان‌را متصرف گشتند قوم آلان دین شمشیر پرستی داشتند آن‌را بر زمین خلانیده سجده می‌نمودند و در اکثر عادات با طایفه غون موافق بودند پراکوپی قوم آلان‌را از نسل ماسقطه و ماسقطه‌را از نسل قط یا قوتف بمعنی قط بزرگ میگوید و در کتاب حزقیل نبی(٤) فصل سی و هشتم ماسوقیان ازنسل ماسوق پسر یافث* درمیان طوایف شمال شرقی طایفه مشهورند و(٥) تواند بود که ماسقطه از این نسل یا از امتزاج طایفه‌های ماسوق و قط بحصول آمده باشد و دغین لفظ آلان‌را مشتق از آلین بمعنی کوهی میداند که فرقه‌ای را از ماسقطه در زمان قدیم بسبب بودن ایشان در *کوههای‌آلتای(٦) چنین نامیده اند و موسی‌خورنسکی‌طایفه‌آلان‌را درقرب قافقاس‌می‌نویسد(۲) وایشان اززمان بطلمیوس تا مائه‌رابع عشر در طرف شمال غربی جبال قافقاس مشهور بوده‌اند بنابر قول مسعودی باب آلان باید در موضع دریل گرجستان باشد اما مؤلف دربند نامه گوید که باب آلان در سد الغون بود که اسفندیار آنرا بنا کرده نوشیروان تجدید نمود آثار سد مذکور(۷) و جای دروازه و خرابه شهری در کنار چپ رود کلهین در محال شابران قبه و جای قلعه در بالای تلی طرف راست‌همان رود هنوز موجوداست و این سد از دریا ابتدا شده از بالای

---

*(۱) ب: حذف شده

(۲) . . . (۲) ب: از ــ بقول ــ تا ــ می‌نویسد ــ در حاشیه با خط مغایر نوشته شده

(۳) ب: و ــ افزوده شده

(٤) ت: علیه السلام

*(٥) ب: طایفه مشهورند در میان طوایف شمال و شرقی

*(٦) ب: کوهستان ترکستان

(۷) ب: حذف شده

قریه علیخانلو که یحتمل در اصل آلفونلو بوده قریب بشهرگاه مذکور وقوع دارد بقلعه چراغ می‌پیوندد و از آنجا بکوه اته که خرابه شهری بزرگ در آنجا نیز معلومست گذشته از بالای قریه قوناق کندی(۱) بکوه باباداغی(۲) میرود برای تطبیق قولین تصور توان نمود که باب آلان هم در گرجستان و هم در شیروان(۳) بوده است از آنکه طایفه آلان که در طرف شمالی قافقاس بودند از هر(٤) دو طرف راه هجوم داشتند و اسم آلان باعتبار اشتهار در اکثر کتب ارامنه بهمه کوه نشینان اطراف شرقی قافقاس شامل است حتی قسم شمالی صحرای مغان که در سر شیروان محسوب میباشد در کتب قدیمه بصحرای آلان مشهور است و شهر آلبان که مورخان آنرا در میان رودهای آلبانوس و قاسی(۵) نوشته‌اند نظر بمناسبت و وضع مکان باید دربند بوده رود آلبانوس سمور و رود قاسی(٦) مناص باشد که در میان تارخو و بویناق جاری است و بعضی(۷) از اسامی مواضع ایندیار را(۸) مرور و دهور نامحصور هنوز تغییر نداده شهر شماخی همانا کماخی یا کسماخی بوده قبله(۹) در همان موضع که هست خابالا خواهد بود که بطلمیوس آنهارا ذکر کرده‌است و در مملکت قبه آلپان نام قریه هست منقلب از آلبان تواند بود و قلعه بسیار کهنه در سر کوهی موجود است که آنرا قلعه اشکبوس مینامند اشکبوس بقول فردوسی در شهنامه پهلوانی بود* از ترک که بجنگ خاقان(۱۰) در دست رستم کشته شد و قریه زر قباد با همان علاماتی که حمدالله در مجمع البلدان نوشته شاید که شهر فیروز قباد باشد و قریه سعدان(۱۱) از نام سعدان(۱۲) باکویی و محل خزرگان(۱۳) همان خزران کوه تواند بودکه در اسکندر نامه مرقوم است*(١٤) و قریه جغتای(۱۵) در قبه*(١٤) و جنکوتای در داغستان لفظ مغول

---

(۱) ب ت ف ق: کند
(۲) ت: خط کشیده شده
(۳) ف: شروان
(٤) ب: حذف شده
(۵) آ: قاستی
(٦) آ: قاستی
(۷) آ ت ف: را — افزوده شده
(۸) آ ت ف ق: حذف شده
(۹) ب: قباله
*(۱۰) ب: حذف شده
(۱۱) ب ف ت ق: سعدان
(۱۲) ب ف ت ق: سعدان
(۱۳) ف خزرگان (ببالای راء فتحه گذاشته شده)
*(١٤) . . . *(١٤) ب: حذف شده
(۱۵) ف ق: جغتای (بکسر جیم و بفتح غین)

میباشند(۱) که از اسم سکان قدیمی(۲) خودشان(۳) *و قریه بایان در مجقج از نام بایان خان نامدار آوار تسمیه یافته‌اند و شهر نخوی‌را(٤) نظر بمناسبت اسم و وضع مکان همان شهر ناخیا(۵) یا ناغیا توان گفت که در تواریخ قدیمه از بلاد شیروان محسوب بود و در قدیم الایام طایفه قاسپی نام در کنار دریا طرف راست کر ساکن بودند که دریا بنام ایشان در میان رومیان تسمیه یافته‌است چنانکه در میان اهل اسلام از روی نسبت بولایات(٦) واقعه در ساحل *آن به بحر(۷) خزر و بحر جرجان* و بحر گیلان(۸) و بحر شیروان(۹) *اشتهار دارد(۱۰) و لفظ قافقاس همانا از نام طایفه قاسپی و از کوه قاف که در قرآن مجید وارد و محل عجایبات و در کتب افسانه نگار آرامگاه دیوان و پریان‌استمر کبشده(۱۱) و در همان‌کتب پادشاه‌پریان‌را شهبال مینامند و مصنف دربند نامه نام امیری‌را که لشگر عرب در داغستان نصب نمودند شهبال و یا شاه بعل مینویسد(۱۲) و هنوز در مملکت شامخال(۱۳) یکی از جمله دهاتی‌که صاحب جمالان آنها در همه داغستان ممتازند پراول نام داردکه پری آول بمعنی ده پریان باشد وگلستان ارم که آنرا در کمال نزهت و طراوت مزین بانواع انهار واشجار پراثمار در قرب قاف نوشته‌اند فضای پرصفای شابران قبه تواند بود چنانکه این سخن در میان خلایق شهرتی تمام دارد و بعضی گویند که گلستان ارم موضع گلستان نام در قراباغست* که عهدنامه گلستان میان دولتین روس و ایران در سنه ۱۲۲۸ (۱۸۱۳) هزار و دویست و بیست و هشت انعقاد در آن یافته‌است و یایلاقی بالاتر از آن در کوهستان هنوز گلستان ارم نام‌دارد و(١٤)اکثرمورخین اسلام جبال‌قافقاس‌راکوه البرز می‌نامند چنانکه کاتب چلبی در جهان نما میگوید که البرز در طرف غربی باب الابواب یعنی دربند کوهیست متصل بسلسله جبالی که از ترکستان بسوی حجاز زیاده بر هزار میل امتداد دارد و باین سبب بعضی آنرا کوه قاف پنداشته‌اند و در قرب دربند دو(۱۵) شعبه در کوه هست که یکی‌را

---

(۱) ب: میباشد
(۲) ب: حذف شده
(۳) ب: خود
*(٤) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده
(۵) ف: ناخیا؛ ق: ناجینا
(٦) ت: بولایت
*(۷) ف: در حاشیه نوشته
*(۸) ب: حذف شده
(۹) ب: و بحر گیلان ــ افزوده شده
*(۱۰) ب: مشهور است
(۱۱) ب: است ــ افزوده شده
(۱۲) ب: مینویسند
(۱۳) ب ت: شمخال
*(١٤) ب: حذف شده
(۱۵) ت: و

از آن قاف بزرگ و دیگری را قاف کوچك مینامند و در جغرافیاهای(۱) قدیمه عرب این سلسله جبال همانا بسبب جنگها و فتوحاتی که در آن روی داده بجبال الفتح موسوم شده‌است قراین بسیاری بغیر از مذکورات نیز دلالت میکند که کوه قاف همین جبال قافقاس بوده صفات چندیکه برای آن نوشته‌اند در احادیث از قبیل کنایت و در مواضع دیگر از عدم اطلاع است زیرا که متقدمین از احوال اندرونی و اطراف شمالی این جبال پر عجایب خبری درست نداشتند اگر باین سبب آنرا آخر معموره پنداشته سکان قوی هیکل وحشی خصال آنرا دیو و صاحب جمالاتی‌را که در حسن و نزاکت شهره آفاقند پری نامیده باشند بعید نخواهد بود حالا که سیاحان بسیار بتکرار ملاحظه اقطار عالم نموده از محیط غربی و شرقی گذشته در نصف دیگر کره ارض اقلیم آمریقارا نیز بتفصیل معلوم کرده‌اندکوه قاف بان اوصاف‌که ساده لوحان واهمه باف تصور میکنند(۲) در هیچ جا(۳) موجود نیست و چون از اعصار بسیار قدیمه نامعلوم طوایف مختلفه متکاثره در دیار قافقاس جنگها و فتوحات و تردد از جنوب بشمال و بر عکس نموده‌اند و بسیاری از ممالک آنرا متصرف و ساکن بوده‌اند و فراریان و مظلومان ملل متنوعه در امکنه صعب المسالك آن از تعدای دشمن آسوده‌اند و سلاطین قدیم ایران علی الخصوص یزدجرد بن بهرام گور و نوشیروان ابن قباد قبایل بسیاری *از ولایات دیگر آورده قلاع و بقاع کثیره درین حدود بنا گذاشته‌اند که بسیاری(٤) از خرابه آنها هنوز موجوداست و انواع طوایف از *یونان و(٥) روم و *فرس و (٦)ارامنه و غون و آوار و ترک و روس و خزر و عرب و مغول و تا تار اکثر امکنه آنرا در تصرف خود داشته‌اند بتخصیص ولایت شیروان بیشتر از همه مورد اغتشاش بوده در عصر صفویان عساکر ایران و عثمانی یکی بعد از دیگری بتکرار آنرا تصرف نموده‌اند(۷) معلوم میشود که نسل اهالی ایندیار از طوایف مختلفه امتزاج دارد* چنانکه آثار و اسامی و السنه و عادات مختلفه بسیاری از ایشان هنوز باقیست و خود اخلاق و مراتب استعداد اهالی بر آن شاهد نمایانست(۸) اما تعیین آنها بتفصیل ممکن نیست همین قدر توان گفت که اهالی بعضی از طبرسران و قسم غربی قبه و ناحیه سموریه و کوره غالبا از نسل قدیم ممزوج بطوایف مختلفه و سکان حوالی دربند و اکثر طبرسران و قسم شرقی مملکت قبه و شکی و باکو و شیروان

---

(۱) ت: جغرافیهای
(۲) ب: میکند
(۳) ت: حذف شده
*(٤) ف: در حاشیه
*(٥) ب: حذف شده
*(٦) آ ب: حذف شده
(۷) آ: نموده
*(۸) ب: در حاشیه با خط مغایر

و(۱) سالیان از فرس و عرب و مغول و تاتار مخلوطند و ارامنه و یهودیان نیز که بوده‌اند اکثر ایشان بمرور دهور بمسلمانان امتزاج یافته در ممالك طبرسران و دربند و باکو و قبه و کوره خیلی کم و در شیروان و شکی زیاده‌تر مانده دین و زبان خودشان‌را دارند و بر بقای نسل ممزوج اهالی دلیل واضحست اینکه بسیاری از قبایل و قرایا هنوز نام و زبان اصلی خودرا نگاهداشته‌اند در مملکت باکو قریه زیخ و در داغستان میاطلو بقیه طایفه‌های زیخ و میاطند که پلینی و استرابون ایشان‌را از سکان قدیمه این دیار نوشته‌اند و اودیلو در *شکی و(۲) شیروان و قبه از اهالی شهر اودی خواهد(۳) بود که در مائه ثالثه از میلاد حکومتگاه ملوك ارمن بوده(٤)و یك‌محله اندری که تومانلر(۵) نام دارد هنوز در طرف راست قویسو تا تیمور قویی املاك و انهار دارند که اول در آنجا ساکن بوده‌اند و هم قریه تومانلر در قرب باشلی بقیه قوم تومانشاه خواهد بود که نوشیروان ایشان‌را سکنی داده اهالی کوبچی بقول اسلاف ایشان جمعی از طایفه جنویز و یونان بودند که برای تجارت آمده *کارخانها در آنجا بنا نمودند و بمرور زمان جماعت علیحده گشتند(٦) و چون اکثر اهالی طبرسران را* نوشیروان از طبرستان و اصفهان آورده نام این ناحیه نیز منقلب از طبرسران(۷) تواند بود و عرب در قبه دو قریه(۸) و در دربند یك قریه(۹) و در شکی دو قریه و در شیروان* قبیله بزرگیست که یك فرقه آن در میان خودشان هنوز بزبان عربی گفتگو میکنند(۱۰) و قریه درواق نیز درطبرسران زبان عربی داشته(۱۱) درین اقرب‌زمان ترك کرده‌است بعضی(۱۲) پیران آن قریه هنوز آن(۱۳) زبان‌را یاد دارند و علاوه برین ممالك کوره و طبرسران و ناحیه سموریه مثل تمامی داغستان درکتب و تحریرات خودشان(١٤) خط و لسان عربی استعمال میکنند(۱۵) و محال برمك در قبه از قبیله جعفر برمکی وزیر هارون‌الرشید بوده بعد از

(۱) ب: با

*(۲) ب: حذف شده

(۳) ب: خواهند

(٤) آ ت ف ق: است — افزوده شده

(۵) ب: لر — حذف شده

*(٦) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده

*(۷) ف: در حاشیه

(۸) ب: حذف شده

(۹) ب: حذف شده

*(۱۰) ت: خط کشیده و در حاشیه با خط مغایر نوشته شده: قبائل بسیار است علی الخصوص در قابستان و خانچوبان و ایلات و قبیله عرب گویند

(۱۱) ف: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده: قرایای عرب در قافقاس

(۱۲) آ ب: حذف شده ت: بالای سطر افزوده: بعضی از

(۱۳) ف ق: این

(١٤) ب: خود

(۱۵) ف: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده: تحریرات عربی میان اهل داغستان ...

قتل جعفر آمده درینجا مامن گزیده اند*(۱) و طایفه زنگنه و خلیللو و کنگرلو در قبه و شیروان و قرامانلو و تکلو و شاملو* و چاکرلو(۲) در شیروان* واوصاللو(۳) و عرشلو و اوستاجللو و قاجار در قبه و قبیله بیات در قبه و دربند و شیروان و قراقویونلو و خلج در شکی و شیروان(٤) و بسیاری دیگر غیر از ایشان معلوم است که از انواع اتراك* مثل تراکمه (٥) و سایر ایلات(٦) ساکنه در ایران و روم آمده اند* و قریه جفتای در قبه بقیه مغول(۷) و قریه مسکنجه در ناحیه سموریه از حدود استراباد است که شاه طهماسب اول صفوی آورده همین قریه دران نواحی شیعی مذهب است(۸) و اهالی حضره را که منقلب از حضرت‌است همان پادشاه از ایران بمملکت قبه آورده در جوار قبرجد خود شیخ جنید سکنی داده‌است‌ایشان اگر چه حالا مذهب سنی دارند اما یك محله آن هنوز بمحله شیعیان اشتهار دارد*(۱) و اهالی قریه مکراغ در ناحیه سموریه و بسیاری از اهالی غازی قموق بروجه مشهور از طایفه روس(۹) بوده در زمان تسلط خزریان آمده‌اند و علاوه براینکه سیمای ظاهری و اکثر عادات ایشان دلالت بر آن دارد اهالی غازی قموق هنوز در وقت تعارف بیکدیگر کلاه برداشته ایزروف میگویند که منقلب از ایزدروف خواهد بود و هنوز در شهر غازی قموق و بعضی از نواحی آن که ازین بلده عظیمه متفرق شده‌اند سه طایفه سکنی‌دارند غاچی و مچه وقموق احتمال میرود که قاچی از نسل غون و سلاون و آوار و خزر بوده مچه منقلب از مکه از طایفه قریش عرب و قموق ازکماک قدیمی باشند و همچنان سایر اهالی این مماکت و محالات آققوشه و قیطاق و ملك شامخال (۱۰)که طرف راست سولاق باشد غالبا از نسل قدیمی و ارامنه

---

*(۱) . . . *(۱) از — و طایفه — تا — اشتهار دارد — درحاشیه باخطمغایر نوشته شده

(۲) ب: حذف شده

*(۳) ب: حذف شده

(٤) ف ق: شروان

*(٥) ب: حذف شده

(٦) ب: طوایف

*(۷) آ ت ذ ق: حذف شده

(۸) ت: میان سطر و در حاشیه افزوده شده: بعد از عدول شاه اسمعیل از مذهب اجداد خود و بنای تعصب در میان ملت اسلام‌گذاشت در اینجا از شیعه مذهبان بنای گذاشتند در مسکنجه و لاهیج و بسقال و در سائر محال شیروان از شیعه مذهبان سکنی دارد و اهالی حضره که در قرب جوار شیخ جنید سکنی دارند مریدان و مخلصان آن حضرت‌است بمولاقت خود از اردبیل بشروان آمده‌است و از آنجا بقبه رفته سکنی گرفته‌اند در مذهب اهل السنه گشته اند و هنوز هستند زیرا که شیخ و شیعه در یکجا اتفاق نسازد چون طایفه شیعه را واردات اولیا مقبول نیست و بغیر از ائمه اثنی عشر در نزد ایشان از آل رسول و سائر امت مقبول نیست

(۹) ب: سلاون

(۱۰) ب: شمخال

و فرس و اعراب و اتراك امتزاج داشته اهالی قموق آنطرف سولاق و مجقج و آوار و جماعات متعدده احرار محض از نسل قدیمی ممزوج بانواع طوایف شمالی میباشند(۱) خلاصه درین کوه پر شکوه هر جماعت نا معلوم با زبان نا مفهوم خود بقیه طایفه قدیمه تواند بود که قرنها در عرصه روزگار بفتوحات و اقتدار بلند اشتهار بوده اکنون بالکلیه عدیم الاثار و نام آن بروجه اختصار در کتب تواریخ یادگار است(۲) از قرار نوشته قرامزین و غیره طایفه آوار در صحاری ترکستان صاحب قوت و اشتهار و بقول مورخین ختا از نسل غون با ایشان همجوار بودند در مائه ثانیه هزیمت از طایفه ترک یافته باطراف جنوبی آمده با طوایف دیگر ممزوج و خان ایشان دیزاول مانند آتلا بلند اقتدار گردید در میان جبال آلتای در چادر مزین بفرشهای حریر و اوانین طلا ایلچیان و هدایای قیصر روم یوستنیان(۳)را پذیرفته با او صلح و با ایرانیان جنگ نیکوکرد بقول مورخان روم ایلچیان دیز اول که در صورت و اخلاق سوای از اینکه سر خودشانرا نتراشیده مویهای دراز داشتند بکلی شبیه طایفه غون بوده بیاد دادن زمان آتلا حیرت افزای نظارگیان می‌شدند(٤) در سنه ٥٦٨ پانصد و شصت و هشت بطلب صلح بقسطنطنیه(٥) آمده بقیصر یوستنیان(٦) گفتند که طایفه دلیر غیر مغلوب آوار دوستی ترا جسته انعام و مواجب و مکان نیکو برای سکنی از تو میخواهند و اوبرد هیچکدام از مسئولات ایشان جرات نکرد و(۷) خان خونخوار آوار بایان بلغاریان‌را شکست داده در کار قتل و غارت فرو گذاشتی نکرد موراویا و بوغمیارا که طایفه چه و سایر سلاون درانها سکنی داشتند تصرف نموده سیغبرت قرال فرنگ‌را(۸) هزیمت داده برسر طونا آمد و باطایفه لونغبارد متفق گشته دولت غبیدییان‌را برهم زد و ونغریا(۹)را مالک شده بفکرتسخیرایتالیا افتاد و(۱۰) درسنه٥٦٨ پانصد و شصت و هشت ملك آواریان از رود البا تا اتل امتداد داشت و بایان خان در سنه ٥٨٠ پانصد و هشتاد سواحل شمال شرقی بحر سیاه را از دست ترک بگرفت و سال دیگر با شصت هزار سواره آمده طایفه سلاون‌کنار طونارا که تا آن زمان بخود سری بودند بقتل و غارت مطیع ساخت بقول نسطور مورخ(۱۱) خان آوار در

---

(۱) ب: از – خلاصه درین تا – یادگار است – حذف شده
(۲) ب: از – از قرار – تا – متصرف بود – درحاشیه باخط مغایرنوشته ص ۱۸ – ۱۷
(۳) آ: یوسنیان؛ ت: یوستینان
(٤) ت ف ق: و – افزوده شده
(٥) آ ت: بقسطنطیه
(٦) ت: یوستینان
(۷) ف ق: حذف شده
(۸) ت: حذف شده
(۹) آ ت ف ق: ونکروس
(۱۰) ب ف ق: حذف شده
(۱۱) ب: حذف شده



سنه ٦١٩ ششصد و نورده هرقل قیصر رومرا چنان شکست داد که کم مانده بود اسیر شود و در سنه ٤ — ٦٢٦(١)چهارقسطنطنیه‌را محاصره کرده بی‌نیل مرام برگشت این طایفه بعد ازان در ازمنه مختلفه جنگهای سخت با انواع قبایل کرده بتدریج ضعف پذیر و در اوائل مائه تاسعه نا معلوم و بطوایف دیگر ممزوج گشتند و از اشیای گرانبهای بسیار که از قبور ایشان بدست آمده‌است معلوم میشود که چندان وحشی نبوده علاقه تجارت با ایران و خطا و روم داشته‌اند و گروهی از ایشان که حالا در جبال قافقاسند زبان علیحده و امرای مخصوصی و عادات خودشان را دارند و خان این آوار که اورا اوسمی آوار نیز گویند(٢) در سنه ١١٤٠ (١٧٢٧) هزار و صد و چهل بلشگرگاه روس آمده اظهار نمود که یکی از اجداد او که ملك از دستش رفته بود باعانت پادشاه روس بجای خود منصوب گشته و فرمان او هنوز موجود است اما(٣) وقت ملاحظه معلوم گشت‌که از باتوبن جوجی‌بن چنگیزخان‌است‌که ملك روس‌را در مائه سابعه هجری متصرف بود و اهالی قریه غونب(٤) باباء مزید که گاهی ساقط میشود بقیه طایفه بدصورت وحشی خصلت غون یا هون خواهند بود این قریه در ناحیه(٥) عندلل بر سرکوهی بغایت صعب المسالك مشتمل بمزارع و مراتع و انهار و اشجارواقع و قریب بصد(٦) خانوار دارد اهالی این قریه ببد خلقی معروف و غالبا میان خودشان بجنگ بوده کوتاه قامت زشت صورتند بنوعیکه امتیاز خاص از سایر اهالی آن ناحیه دارند و هشت قریه در طبرسران که جلقان و روکال و مقاطیر وکماخ و زیدیان(٧) و حمیدی و مطاعی(٨) و بیلحدی(٩) باشد(١٠) در حوالی شهریکه انوشیروان(١١) متصل بسد دربند تعمیر کرده بود و آثار آن هنوز معلوم است زبان تات دارند که یکی از اصطلاحات فرس قدیم‌است معلوم میشود که ایشان اهل فارسند که بعد از خرابی آن شهر در دهات مذکوره سکنی گرفته اند و درین شهر که نزدیك بقریه بیلحدی(١٢)است دروازه بصنعت عجیبه هنوز موجود و یحتمل که باب الحدید همان بوده قریه از آن

---

(١) ت: ٤ — چهار — حذف شده

(٢) ت: می‌گویند

(٣) ب: حذف شده

(٤) ب: که — افزوده شده

(٥) آ: قریه

(٦) ب: بدویست

(٧) ب: زدیان

(٨) آ: مطاعی

(٩) ت: بیلچدی

(١٠) ف ق: می‌باشد

(١١) ت: نوشیروان

(١٢) ت: بیلجدی

تسمیه یافته بکثرت استعمال بیلجدی(۱) شده باشد و محالات واقعه در میان بلدتین شماخی و قدیال که حالا شهر قبه است مثل حوض و لاهج و قشونلو در شیروان(۲) و برمك و ششپاره و جزو پایین بدوق(۳) در قبه و تمام مملکت باکو سوای شش قریه تراکمه همین زبان تات را(٤) دارند(٥) معلوم میشود که اصل ایشان نیز از فارسست و قسم غربی مملکت قبه*(٦) سوای قریه خنالق که زبانی(۷) علیحده دارد*(٦) و ناحیه سموریه و کوره و دو محال طبرسرانکه دره و احمرلو میباشد باصطلاحات مختلفه زبان مخصوصی داشته اهالی ترکی زبان‌را مغول مینامند از قرار نوشته دربند نامه و قراین دیگر این طایفه از نسل ماسقطه آلان میباشد و اهالی قریه مشقطع نیز در باکو بقلب سین برشین از همین طایفه خواهند بود اگر چه زبان اهالی باکورا پذیرفته اند اما در اطوار و اخلاق هنوز امتیازی علیحده از اهالی آن مملکت دارند و باقی محالات طبرسران‌را زبان دیگر است و چهار قریه دیگر که مغارتی و مراغه و خوچنی و جراغ باشد(۸) و همه قرایای اولوس و تراکمه در طرفین دربند و* خود آن شهر(۹) و محالات تیپ(۱۰) و مسکور و شابران و خود شهر قبه و باقی محالات و شهر شیروان(۱۱) با سالیان و شش قریه تراکمه در باکو و همه مملکت شکی ترکی زبانند که غالبا از نسل ترکمان(۱۲) و مغول و تاتاربوده بعضی نیز درحین محاربات عساکرعثمانی و ایران(۱۳). در زمان صفویان و بعد از آن آمده‌اند و اصطلاح ایشان از زبان ترکی همانست که بهمه ولایات ارمن و آذربایجان و اکثر ایران اختصاص داشته متوسط در میان اصطلاحات عثمانی و جغتای و قموق و نوغای‌است اما ضابطه تحریر و قوانینی که برای هر زبان لازم‌است هنوزبرای این(۱٤) معین نشده‌است و امارات و جماعات متعدده‌داغستان زبانهای بسیار و

---

(۱) ت: بیلجدی
(۲) ف ق: شروان
(۳) ب ت ف ق: بدوق
(٤) ب ف ق: حذف شده
(٥) ب: و — افزوده شده
*(٦) . . . *(٦) ب: حذف شده
(۷) ت ف ق: زبان
(۸) ت: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
*(۹) ب: خود شهر دربند
(۱۰) ف ق: تیب
(۱۱) ف ق: شروان
(۱۲) ب: ترك
(۱۳) آ: ایرانی
(۱٤) ف ق: آن

اصطلاحات بی شمار دارند از انجمله پنج زبان بروجه عمومیت در آن متداولست اول زبان ترکی باصطلاح قموق در تمامی دشت که قسم پایین قیطاق و ملك شامخال(۱) و قموق میباشد مستعمل بوده بسیاری از اهالی اقسام دیگر نیز این زبان را میدانند دوم زبان آوار که(۲) در همه آوارستان شایع و اکثر جماعات متعدده آنرا استعمال کرده بسیاری از دیگران نیز میدانند سیم زبان پنج محال آققوشه که در صورحی(۳) و هر یك از محالات علویه *قیطاق و در قریه کوبچی باصطلاحات مختلفه و بلکه متغایره گفتگو میشود(٤) چهارم زبان غازی قموق که اختصاص بهمین مملکت دارد پنجم زبان مچقچ که مخصوص باین مملکت و نواحی علویه آنست مثل شبوط و جاربلی و غیرها و جماعات زمطال و بقتلال و جمالال و عنلب و قاپوچای و انصوخ و جنق و زاخور و اکواخ و قبالال و قریه* کوبچی و(۵) غرچوب متعلق بغازی قموق و بسیاری دیگر غیر ازیشان زبانها و اصطلاحات متکاثره مختلفه دارند که تفصیل آنها موقوف(٦) بتحقیقات علیحده است و همه اهالی ولایت شیروان(۷) که بغیر از ارامنه و یهودیان دین اسلام دارند بعضی شیعه و بعضی سنی‌اند مملکت باکو بالتمام و دربند غالبا و نصفی از شیروان(۸) و همه سالیان و قسمی از شکی و قبه شیعی مذهب بوده نصف شیروان(۹) و اکثری از شکی و قبه و قسم قلیلی(۱۰) ازدربند و تمام طبرسران و کوره و ناحیه سموریه سوایی مسکنجه و همه داغستان سنی‌اند و این مذهب نیز درینجا دو شعبه‌است یکی حنفی و دیگری شافعی(۱۱) که درقبه و شکی و شیروان(۱۲) مخلوطبوده ناحیه سموریه و کوره طبرسران و قسم سنی دربند مثل تمامی داغستان شافعی اند اگر احوال قرایا و قبایل و ابنیه و آثار قدیمه ایندیار بتفصیل ملحوظ گردد هر آینه بسیاری از آنها دلالت بر نسل اهالی خواهد داشت

---

(۱) ب ت ف: شمخال
(۲) ت: حذف شده
(۳) ت: صوحی؛ ب: سورحی
*(٤) آ ت ف ق: قیطاق باصطلاحات مختلفه گفتگو میشود
*(۵) ب: حذف شده؛ آ: کوپچی
(٦) ت: موفوق
(۷) ت ف: شروان
(۸) ت ف: شروان
(۹) ت ف: شروان
(۱۰) ف ق: قلیل
(۱۱) ت: بالای سطر با خط مغایر
(۱۲) ف: شروان

طبقه اولی

در بیان وقایع قدیمه ولایت(۱) شیروان(۲) و داغستان تا زمان ورود لشگر عرب بعد از ظهور دولت اسلام

باتفاق جمهور مورخین(۳) اولین مسکن نوع انسان از قرار معلوم دیار بابل* بوده‌است(٤) و طوفان نوح(٥) نیز(٦) از آنجا ظهور نموده محمد بن جریر طبری(۷) در تاریخ خود گوید که مغان بطوفان عام قایل نیستند و بعضی از مؤرخین(۸) اسلام نیز آنرا در بابل و عراق و شام تایمن میدانند احمد بن حمدالله(۹) در تاریخ گزیده گوید که طوفان بقول بعضی همین در جزیره العرب بوده‌است اهالی خطا و بعضی از اتراک نیز بطوفان عام منکرند و در نسخه از طبقات که نسب نامه سلاطین عثمانیست نسل ایشان بخانان ترک و از آنجا بیواسطه نوح بادم(۱۰) میرود بهر صورت بسبب طوفان یا بعلت حادثه نامعلوم دیگر و یا بعد از تناسل بسیار در طلب وسعت معیشت جمعیتی که در اطراف جنوبی بود روی بتفرقه آورده در اقطار عالم سکنی پذیر گشتند چنانکه نواحی شرقیه و شمالیه بنسل یافث و حدود حرارت از افریقا و هند باولاد حام و دیار عرب و ایران و روم بسلسله سام منسوب گشت بقول روضه الصفا که در آخر مائه تاسعه هجری تألیف شده‌است تا چهارده درجه عرض جنوبی جزایر معموره در محیط هست که سکان آنها نیز از نسل سامند و این هر سه که پسران نوح(۱۱) میباشند نزد بعضی روسای قبایل محسوب میشوند *که اگر چنانچه تنها بودندی این همه راه دور نه پیمودندی(۱۲) *و بعضی(۱۳) یافث را اولین پادشاه اتراك معاصر کیومرث اولین پادشاه ایران یاهمه نسل‌سام میدانند و بقول صاحبان‌گزیده و خلاصه الاخباریافث‌راهشت پسر و(١٤) از قرار نوشته مصنف روضه الصفا(۱٥) یازده پسر بوده است

---

(۱) ت: حذف شده
(۲) ت ف: شروان
(۳) ت ف ق: مورخان
*(٤) ب: بود
(٥) ت: علیه السلام — افزوده شده
(٦) ب: حذف شده
(۷) ت: رحمه — افزوده شده
(۸) ت: مورخان
(۹) ت: عبدالله رحمه
(۱۰) ت: علیه السلام بادم علیه السلام
(۱۱) ت: علیه السلام — افزوده شده
*(۱۲) ب: حذف شده
*(۱۳) آ ت ف ق: حذف شده
(١٤) آ: حذف شده
(۱٥) ت: رحمه — افزوده شده

اول ترك که اکبر اولاد ولیعهد او پادشاهی عدالت گستر رعیت پرور بود و از نام او همه قبایل نسل یافث باتراک اشتهار یافته‌اند بعد از وفات پدر جای علفزار با چشمه‌های گرم و سرد بسیار در ترکستان انتخاب نموده اولا از چوب و نی و گیاه برای خود قرارگاه و بعد ازان از پوست حیوانات خیمه و خرگاه ساخت نام آن موضع سولوق و در ظفر نامه سولوقای است(۱) از قرار نوشته قرامزین و دیگران طایفه ترك در کنار رود ارتیش و یایق(۲) صاحب قوت بوده متعرض بملك ختا و ایران میگشتند و درسنه ۵۸۰* پانصد و هشتاد مسیحی(۳) سواحل شمال شرقی بحر سیاه‌را تا ولایت قریم تصرف کرده در جنگ با طایفه آوار در همانسال از دست دادند ایلچی قیصر روم تیوری بنزد خان ترک باظهار دوستی آمده بود او گفت آیا شما نیستید آن رومیان که بده زبان گفتگوکرده بر همه یکسان مردم‌را فریب میدهید ما ترکیم دروغ و فریب ندانیم و آگاه باشید که من برای انتقام کشیدن از پادشاه شما وسیله خواهم جست او در دوستی خود مرا اطمینان میدهد اما بندگان فراری ما آواریان را حمایت میکند شما میگوییدکه راه رفتن بملك شما منحصر بقافقاس‌است من از مجرای رودهای تن و دنپر معلوم خواهم کرد که آواریان بملك روم از کجا و چه گونه در(٤) آمده‌اند و هم زور(۵)شمارا خواهم دانست تمام عالم از مشرق تا مغرب اطاعت بمن کند و در سنه ۵۸۱(٦) پانصد و هشتاد و یك کشور ترک به قسمین شرقی و غربی منقسم گشته هر دو در دست طوایف مختلفه ضعیف بودند تا اینکه دو باره از هر طرف ظهور و آفاق را(۷) پر از فتنه و شور نمودند

دوم خزر که بعد از مسافرت و تردد چندی با قبیله خود در کنار رود اتل آرام گرفته شهری بنا کرده بصید ماهی مشغول گشتند و تحصیل عسل‌را از زنبور بایشان نسبت میدهند و گویندکه خزررا پسری فوت شد بدن اورا در مجمع قبیله با ساز و نواز در آتش که ضد آبست بسوخت از انکه یافث در دریا غرق شده بود(۸) طایفه خزر از جنس اتراك در کتب ارامنه از(۹) مائه ثالثه و در کتب اروپا از مائه رابعه معلوم ه دربیابانها ی حاجی ترخان زمان تسلط غون باتلا(۱۰) محکوم بودند دانویل(۱۱) گویدکه

---

(۱) ب: از ــ از قرار ــ تا ــ شور نمودند ــ در حاشیه با خط مغایر نوشته
(۲) آ ت: یابق
*(۳) ب: حذف شده
(٤) آ: حذف شده
(۵) ت: روز
(٦) ت: ۵٦۱
(۷) ت: حذف شده
(۸) ب: از ــ طایفه خزر ــ تا ــ نیز می‌روید ــ در حاشیه با خط مغایر نوشته شده ص ۲۲ ــ ۲٤ (۹) آ: در
(۱۰) ب ف: تلا
(۱۱) ت: وانویل

در اول مائه خامسه امیری از تاتار تولون یا تورون نام لقب خاقان خزری بر خود نهاد و در سنه ٦٢٦ * ششصد و بیست و شش(١) هرقل قیصر روم طایفه خزررا بجنگ ایرانیان برد و هم درین سال خاقان‌را پسر خود خواند و دیهیم بر سر او نهاد و قیصر روم یوستنیان(٢) دوم از تیوری گریخته نزد خاقان رفت و دختر ویرا تزویج کرد و قیصر لف نیز دختر خاقان را برای پسر خود قسطنطین بگرفت و قیصر لف خزری ازو متولد گشت(٣) خزریان اراضی بین البحرین‌را تصرف و قبایل بسیاری‌را از سلاون و غیره بخود تابع نمودند با سلاطین روم در مقام موالفت و از دیار قافقاس بارمن و آذربایجان آهنگ و با ملوك فرس و عرب در جنگ بودند بقول قرامزین شهر اتل(٤) در کنار رود اتل(٥) پای‌تخت خاقان از بناهای نوشیروان بود خزریان بخلاف فون و سایر طوایف اتراك بتعمیرات میلی داشته‌اند قلعه سارکل در ملك قزاقان تن(٦) و شهرگاه خاقان (٧) نزد بلده خارکوف و سایر امکنه موسومه بخزریه در حوالی وارونج بقایای بلاد نا معلوم ایشان خواهد بود(٨) خزریان در اول بت پرست بودند و در مائه ثامنه دین(٩) یهودی * و در سنه ٢٤٣ (٨٥٨) دین نصاری پذیرفتند(١٠) بقول مسعودی این دین‌را اول بولا(١١)نامی از خواقین خزر در سنه ١٢١(٧٤٠) (١٢) * صلوبیست ویك هجری قبول کرد(١٣) ابوالفدا گوید که خاقان باید از نسل سلاطین باشد و بی امر عظیم اورا دیدن برای هر کس نا مقدور و وقت رفتن هم بحضور برخاك باید افتادن و بی اذن او برخاستن و نزدیك رفتن و سخن گفتن نشاید و وقت عبور از برابر قبور خواقین از مرکب پیاده شده باید سر فرود آورد و خاقان بهر کدام از ارباب مناصب بگوید که برو(١٤) بمیر او فی الفور بخانه رفته خود را بکشد وفقرای این نسل نیز بنوبت(١٥) بسلطنت(١٦) میرسند شنیدم که جوانی در دکانی(١٧) خورده فروشی میکرد و مردم میگفتند که بعد از خاقان موجود وارث تخت این است اما او مسلمان بود و خاقان باید

---

*(١) ب: حذف شده
(٢) ت ف: یوستینان
(٣) ت ف ق: و — افزوده شده
(٤) ب: آتل (٥) ب: آتل
(٦) ب: تن (بضم تاء و سکون نون) (٧) آ: در — افزوده شده
(٨) آ: و — افزوده شده
(٩) آ ت ف ق: حذف شده
*(١٠) آ ت ف ق: این جمله پس از کلمه «قبول کرد» نوشته شده
(١١) ت: یولا
(١٢) (. . .) آ: حذف شده
*(١٣) ب: پذیرفته بود
(١٤) ب: و — افزوده شده
(١٥) آ ت ف ق: با نوبت
(١٦) ت: سلطنت (١٧) آ: دکان

یهودی باشد با خاقان در یکجا ده نفر بدیوان خلایق میرسند و ایشان توانند که مسلمان و یهودی و نصاری و بت پرست باشند و اکثر اهالی این بلده مسلمان و نصاری بوده قلیلی یهودی‌اند و معتبرین ایشان مسلمانان و تجار و قوت غالب برنج و ماهی‌است و اطراف شهر بمسافت ده فرسخ صحاری پر محاصل دارد و بر رودی(۱) که از میان شهر میگذرد سفاین با امتعه خوارزم تردد می‌کنند(۲) و سفاین دیگر نیز از نواحی ملك برطاس پوست روباه گران بهای سیاه می آورند که پادشاهان طوایف صحرا نشین آنرا برای پوستین و کلاه بقیمت گران می‌خرند و از ملکهای دیگر نیز پوست روباه سرخ و تیره و سفید میرسد که آن‌هارا عربی گویند و ارزان‌ترند و آنهارا ازینجا نه تنها به دربند و بردع و خراسان بلکه بفرنگ و اسپانیا نیز می‌برند و خانه‌های این بلده از چوب و نی و عمارت خاقان در طرف غربی رود از آجر تعمیر یافته‌است و در ملك خزر شهری‌است اسمید(۳) نام که باغات نیکو فراوان دارد *و یحتمل که در سیاق تحریر یاء بنون مشتبه و راء از قلم افتاده اسمید همین سمندر یا اسمندر بوده است(٤) و تمام راه از دربند تا سریر(٥) مشتمل بباغات‌است و در اینجا انگور نیز می‌روید

سیم روس که مردی بی آرام بود بعد از مسافرت بسیار از جایی بجایی ایلچی فرستاده از خزر جای سکنی خواست خزر بعضی از جزایر آنحدودرا که خاک و هوای نیکو داشت باو واگذاشت روس بنای یارغو یعنی غوغا و داد خواهی نهاد عادت روسان است که همه مال بدختر دهند و پسررا جز از شمشیر نداده گویند که حصه تو اینست(٦) از قرار نوشته قرامزین و سایر مورخان روس(۷) در سنه ۲٤۷(۸٦۲)(۸) *دویست و چهل و هفت(۹) بتکلیف طایفه سلاون شمالی که بخود سری و بی نظامی بودند سه برادر از نسل روس که ذکر ایشان از سنه ۲۳۵ (۸۵۰)(۱۰) *دویست و سی و پنج(۱۱) در تواریخ(۱۲) فرنگ نیز معلوم است ازانطرف بحر بالطق آمده بزرگ ایشان روریك بامارت نشست و دولت روس از آن زمان استقرار پذیرفت ویوماً فیوما باتفاق انواع قبایل سلاون و امتزاج اکثر طوایف غون و خزر و آوار و ترک و مغول و تاتار تزاید گرفته عاقبت طایفه نامعلوم(۱۳) بی قوتیکه غالبا محکوم دیگران

---

(۱) آ: برودی (۲) آ: می‌کند
(۳) ب: آسمید *(٤) ب: حذف شده
(٥) ب ت ف ق: بسریر
(٦) (. . .) ب: از . . . از قرار — تا — طوایف شرقیه مذکور است — درحاشیه با خط مغایر نوشته. (ص ۲۵ — ۲٤) (۷) ب: حذف شده
(۸) (...) ت: حذف شده
*(۹) ب: حذف شده
(۱۰) (...) ت: حذف شده
*(۱۱) ب: حذف شده
(۱۲) آت ف ق: تاریخ
(۱۳) ب: حذف شده

بود فرمان روای مستقل اطراف شرق(۱) وشمال(۲) گردید علاوه‌بر تواریخ‌ومذکورات فوق در افسانه‌های بسیار امور عجیبه وهنرهای طایفه روس ونامه ملاطفت آیین اسکندر رومی بایشان مشهور است (۳) و هم بقدیم بودن نسل ایشان دلالت میکند اینکه در کتاب حزقیل نبی فصل سی و هشتم و در کتاب ارمیا نبی فصل بیست و پنجم نام طایفه روس میان طوایف شرقیه مذکور است.

چهارم غزه مردی محیل مکاربود باطایفه خود در نواحی بلغار(٤) توطن اختیار نمود میان او وترك جنگی سخت روی داد بیغور پسر غره گشته‌گشت گویند هنوز نزاع درمیان نسل ایشان باقی است *و نام طایفه بلغار نیز بقول موسی خورنسکی صدسال پیش از میلاد در کتب تواریخ مذکور است(۵)

پنجم کماری که اورا کماك (٦) نیز گویند مردی خوش طبع شکار دوست بود بموضعی که حالا بلغار است برسید و مسکن گزید دو پسر از او بوجود (۷) آمد یکی بلغار ودیگری پرطاس که هردو صاحب قبیله شدند * وطایفه قموق منشعب از نسل و منقلب از اسم کماك تواند بود چنانکه بطلمیوس نیز این طایفه‌را در همین مواضع بنام کام و کماك ذکر میکند (۸)

ششم صقلاب که ایضا قبیله فراوان داشت و در طلب مکان مسافرت می نمود اورا پسری آمدکه بسبب فوت مادر بشیر سگ پرورش یافت چون بزرگ شد بسان سگ برمردم حمله میکرد پدراز اقربای خود دختری برای او بگرفت پسری آمد صقلاب نام وقتیکه بزرگ و رئیس قبیله گشت ایلچیان فرستاده از روس و خزر جای سکنی خواست و ایشان بسبب کثرت حشم قبول نکردند کاربجنگ کشید صقلاب هزیمت یافته بطرف شمال رفت و در شصت و چهار درجه عرضی(۹) سکنی گرفته از شدت سرما در زیرزمین خانها ساختند.

هفتم چین در شهریکه یافث بنام او ساخته بود ساکن ماند انواع صنایع از ساختن ابریشم و اقمشه ورنگها ونقاشی و تحصیل مشک و بسیاری از چیزهای دیگر بوی منسوب است.

---

(۱) آ ت ف ق: شرقی
(۲) آ ت ف ق: شمالی
(۳) ب: حذف شده
(٤) ت: بافار
*(۵) ب: در حاشیه با خط مغایر
(٦) ب: کیماك
(۷) ب: حذف شده
(۸) ت: میکنند: بالای سطر با خط مغایر ـ میکند
(۹) ب ف ق: عرض

هشتم باریج که طایفه فرنگ و بعضی از روم را بوی نسبت میدهند
نهم مسك(۱) که نسل مغول و یاجوج اروست و احوال سایر او لاد یافث نا معلوم مانده است* و(۲) در تورات موسی نیز یافث را هفت پسر و نام ایشان کـامـر(۳) وماکوك(٤) ومادی(بفتح‌دال)(٥) ویاوان و یلیسا(٦) و فوول و موسوق و فیراس‌است ماکوك(۷) بعربی‌ماجوج(۸) بوده کامر (بفتح‌میم) (۹) وموسوق‌همان‌کماری‌ومسك‌توانند(۱۰) بود*(۲) مؤلف(۱۱) گوید که موافقت زبانهای *اکثر طوایف جنوبی و شمالی(۱۲) در بسیاری از افعال و اسماء اصلیه دلالت باتحاد نسل ایشان(۱۳) دارد نوع انسان بهر حالی که باشد در اول وحشی و عریان بوده در اطراف جنوبی سکنی داشته‌است و بدیهی‌است که بی لباس مناسب و منازل گرم و ذخیره اورا در نواحی شمالی بودن ممکن نیست چون بتدریج اسباب معیشت فراهم آمد و بعلت کثرت قبایل احتیاج بطلب ذخایر و صید حیوانات و وسعت مراتع برای مواشی زیاده گشت روی باطراف شمالی آوردند و گذار ایشان نیز علی الاغلب از دیار قافقاس خصوصا از شیروان و داغستان بوده است زیرا که در آنوقت بسبب نداشتن(١٤) سفاین عبور از بحار در طرف غرب مشگل بود و از جانب شرق نیز گذشتن از بیابان بی‌آب و بی‌جنگل قبچاق(۱٥) صعوبتی داشت و صحاری علفزار پرینابیع و انهار و دره‌های گرم جنگلدار با اشجار پر اثمار ایندیار برای سکنی و گذار طوایف وحشی خصال آن اعصار مناسب‌تر مینماید و بعد از آن نیز باتفاق اکثر مورخین از اعصار قدیمه نامعلوم(١٦) سلاطین ایران و غیرایشان‌را بعزم فتوحات و تفنن و در حین فرار از دشمن در صدد تحصن تردد بدیار پر عجایب قافقاس بوده‌است و بتخصیص ولایت شیروان از تعرض و محاربات متوالی طوایف جنوبی و

---

(۱) آ: مسك؛ ت: مسك(بضم میم و سکون ثانی)؛ ف: (بفتح اول و ثانی) مسك
(۲) ...(۲) ب: در حاشیه با خط مغایر
(۳) آ: کامر
(٤) آ: ماکوك
(٥) آ ت ف: مادی
(٦) ت: بلیسیا؛ ف ق: یلیسیا
(۷) آ ت: ماکوك؛ ف: ماکوکت؛ ق: ماکوکت
(۸) آ: یاجوج
(۹) آ: کامر؛ ت ف ق: کامر
(۱۰) ت: تواند
(۱۱) ب: حقیر
*(۱۲) ب: سنقرید و سلاون
(۱۳) ب: طوایف جنوبی و شمالی
(١٤) ت: عدم
(۱٥) ب ق: قبچاق؛ ف: قچاق
(١٦) ت: قدیم ـ افزوده شده

شمالی نیاسوده است در تواریخ دول قدیمه بابلی وسریانی بیانی(۱) واضحتر خصوص قافقاس نرفته اما در تواریخ ایران مرقوم است(۲) که فریدون بن فرخ از [illegible] پیشدادیان و کیقباد سر سلسله کیانیان در طفولیت بجمعی از [illegible] و جبال(۳) البرز یعنی قافقاس بسر میبردند فریدون را کاوه آهنگر و کیقباد را [illegible] زابلی آمده بردند و بر تخت سلطنت ایران نشانیدند(٤) مورخان فارس گویند که فریدون پادشاه همه معموره زمین بود ملك را بسه پسر منقسم داشت اطراف غربی‌را بسلم و دیار شرقی‌را بتور و وسط معموره‌را(۵) بایرج معرب از ایرك که ولیعهد او بود واگذاشت بعد از چندی سلم و تور که رشك بایرج میبردند(٦) از دو طرف او را برای مشاوره و ملاقات دعوت کرده در قرب قراباغ بقتل آوردند از آنوقت عداوت بمیان نسل ایشان افتاده دیار شرقی بتوران و وسط معموره بایران تسمیه یافته‌است در قرب اصطخر فارس هنوز موضعی ایرج نام دارد(۷) در سنوات قریب بهفتصد سال پیش از میلاد مسیح ٤ که طایفه غرك علی الخصوص میلطیان در ساحل شمال شرقی بحر سیاه بلاد تنایس و فناغوریا و هرموناس و دیعور سکوریا(۸) را بنا نهاده بودند علاقه تجارت با انواع اهالی قافقاس داشتند بقول* هر دوت مورخ یونانی(۹) *(۱۰) که قریب بچهار صد و پنجاه(۱۱) سال پیش از میلاد مسیح بوده*(۱۰) است طایفه(۱۲) کیمریان(۱۳) از جنس اسقیف گریخته دیار لدیا را در آسیا تصرف نمودند و قوم اسقیف ششصد و سی و سه سال پیش از میلاد ایشان‌را تعاقب کرده بعد از استیلای بیست و هشت ساله مراجعت به اروپا کردند معلوم است که گذار ایشان از نواحی قافقاس بلکه تصرف اولین و استیلای آخرین نیز درین دیار بوده‌است از آنکه علامات بسیاری از آثار قدیمه غرك و اسقیف در ولایات شیروان(۱٤) و داغستان هنوز

---

(۱) ت ف ق:بیان
(۲) ت: حذف شده
*(۳) ت ف ق: جبال و نواحی
(٤) ب: از ـ مورخان ـ تا ـ نام دارد ـ در حاشیه با خط مغایر نوشته
(۵) ت: معمورا
(٦) آ: بردند
(۷) ب: از ـ و در سنوات ـ تا ـ بقول ـ حذف شده
(۸) ت ف ق: دیعوسکوریا
*(۹) ب: و مورخ یونانی هردوت
*(۱۰) . . . *(۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۱۱) آ ت ف ق: حذف شده
(۱۲) ب: از طایفه ـ تا ـ هردوت ـ حذف شده. بجای او ـ باتبعه خود ـ افزوده ص ۲۸ ـ ۲۷
(۱۳) ت ف ق: کیمیریان
(۱٤) ف ق: شروان

موجود می‌باشد و هم چنین هردوت سفر کیخسرو(۱) کیانی‌را بجنگ اسقیف ماسقطه و ملکه ایشان طومیریس که نوشته همانا بالبانیاست(۲) و چنین گوید که کیروس(۳) از ارس گذشته بی‌ممانعت بمحل اتصال آن برودکر برسید و از آنجا بی باکانه بدره تنگی اندر(٤) رفت و در آنجا اهالی جبال اورا شکست داده باهمه لشکرش تلف کردند و اختلاف مورخین اروپا و آسیا در مال کار کیخسرو(٥) که بکوهسار رفت و ناپدید گشت و مقدمه غار و تخت زرین او در جبلی قریب بدربند که شیخ نظامی گنجوی(٦) نوشته موافقتی بأینمدعا دارند خلاصه کیخسرو بعد از گذشتن از ارس اگر عزیمت گرجستان کردی چنانکه بعضی گمان کرده‌اند هر آینه بمعبر جواد که محل(۷) اتصال نهرین‌است نیامدی ازین معلوم میشود که سفر او بالبانیا بوده و این مقدمه(۸) یحتمل در دره تنگ که از دهنه رود روباس از میان طبرسران بدرواق *و قیطاق(۹) میگذرد و بغایت صعب المسالك‌است روی داده باشد دره صورکه در کتب قدیمه مشهور است شاید که همین باشد و سبب تسمیه نیز نزدیکی آن بسد ممتد از دربند تواند بود ازآنکه سور بعربی حصار راگویند و یحتمل ازباب صول و یا ازشهر صول‌که نوشیروان در سه فرسخی دربند قریب بدهنه این دره ساخته بود موسوم‌گشته(۱۰) بمرور زمان‌راء و لام یکی بدیگری بدل شده و هم تواند بود که در یکی از دره‌های(۱۱) تنگ محال صورحی میان‌طوایف متکاثره قیطاق و آق قوشه(۱۲) و غازی قموق وقوع یافته باشد از آنکه نام صور بازدیاد لفظ حی‌در سر این محال هنوز باقیست و اینکه بعضی جای شکست کیخسرورا در قرب قلعه گنجه نوشته‌اند درست نمی‌آید که آنجا زمینی مسطح بوده دره تنگی نیست محمد خاوند شاه در روضه الصفا و خوندمیر در خلاصه الاخبار و هم سایر مورخین آورده‌اند که گشتاسب بعد از مراجعت از دیار روم بتخت سلطنت پدری بنشست پای‌تخت ایران‌را از بلخ بشهر اصطخر که خود بنا کرده بود بیاورد و دین زردشتی‌را در ایران شیاع داد و کس فرستاده ارجاسب حاکم اتراک‌را نیز دعوت باین

---

(۱) ت: کیخسر: ف ق: کیخسروو
(۲) ف ق: بالیانیاست
(۳) ب: کیخسرو
(٤) ب: بلر
(٥) ت: کیخسر
(٦) ت: رحمه — افزوده شده
(۷) ب: محال
(۸) ت: حذف شده
*(۹) ب ت: حذف شده: * آ: بالای سطر نوشته
(۱۰) ت: گشت و
(۱۱) ب ت: درهای
(۱۲) ب: آق قوشه (بضم واو)

دین نمود و باین سبب در میان او و اتراک که در دین سابق موافقت داشتند مخالفت افتاده ارجاسب با لشگر فراوان عزم ایران کرد کشتاسب با پسر رشید خود اسفندیار بمقابله شتافت اتراک منهزم گشتند و خود بفارس برگشته اسفندیاررا بضبط ارمن و آذربایجان تعیین نمود دو باره که ارجاسب عزم ایران کرد اسفندیار باز اورا شکست داده خود بدیار ترک برفت و فتوحات بسیار نمود کشتاسب در آخر عمر سلطنترا به بهمن پسر اسفندیار واگذاشته ترك دنیا کرد نظر بوقایع امور اوصاف مرقومه از احوال کشور ستانی و لشگر کشی باطراف قافقاس و سیاحت بروم و قبول دین زردشتی و بنای شهر اصطخر *نام کیروس(۱) بکشتاسب از کیخسرو(۲) مناسبتر می‌نماید اما بسبب اغتشاش اخبار و قلت آثار تشخیص آن بغایت دشواراست *بقول قرامزین دارا پادشاه ایران با لشگر فراوان بعزم تنبیه طایفه اسقیف که قتل و غارت در ولایت ارمن و آذربایجان و حوالی آن میکردند سفر به بیابانهای بی پایان ایشان نمود و کاری از پیش نبرده نزدیك بود که لشگر او بالکلیه بمعرض تلف در آید(۳) و در کتاب کهنه فارسی که افسانه تاریخ نمای مشهور باسکندر نامه‌است مرقوم شده که اسکندر در اثنای سفر بباکو رسید سعدان باکویی که از شجاعان عصر خود بود شهر را آیین بسته با اعیان و اهالی باستقبال شتافت و اسکندررا بشهر آورده‌لازمه خدمت مرعی داشت چون لشگر اسکندررا احتیاج بتحصیل مراکب نیکو بود عرضه نمود که درین حوالی در موضع خزران‌کوه پیری فیروز نام ایلخی بی‌شمار دارد که اصل آن از شاه بهمن بود و بعد از او هر چند همای و دارا طلب داشتند او نداد اسکندر بادپای نامی‌را بعیاری فرستاد که از احوال فیروز اطلاع‌یابد بادپای رفته بدیدکه خیمه‌های رنگارنگ در حواشی آنکوه برپاست و خیمه‌ای ازاطلس خطایی زده جمعی بردورآن فراهم آمده‌اند پیری سرخ موی(٤) نورانی خفتانی از چرم پلنگ در بر و کلاهی ازپوست ببر برسر و زنجیر طلا بدورآن تعبیه‌کرده چوب دستی بزرگ در برابر نشسته است خلاصه روز دیگر فیروز با چهل هزار لشگری که جمع‌کرده بود بعزم جنگ اسکندر بیامد اما بعد از اطلاع از شکوه شوکت آن شهریار باطاعت آمده ایلخی‌را بسپرد و هم در آن کتاب مرقوم‌است که اسکندر بشهر یونان که سوادی عظیم بود برسید و بسبب عدم اطاعت خواست که آنرا ویران کند چون دریا بشهر مشرف و کوهی از سنگ در میان حایل بود ارسطو بحکمت روغنی ساخت بمقدار هفتصد من که سنگ‌را مثل آهک نرم میکرد باین طریق راه آبرا گشادند و شهررا بغرقاب دادند و بعضی از اهالی آن که خلاصی یافتند گیلان‌را بنا نهادند مؤلف(۵) گوید(٦) اگر چه سخن آن کتاب را اعتماد نشاید اما تواند بود که وقتی چنین کار بوجهی دیگر روی داده باشد چون اهالی ایران اکثر امور عظیمه‌را باسکندر نسبت میدهند این‌را نیز بوی منسوب کرده باشند و انکار نتوان کرد آنرا که در مملکت باکو در قرایای بیلگاه وزیره و

---

*(۱) ب: حذف شده

(۲) آ: و — افزوده شده

*(۳) ب: در حاشیه با خط مغایر

(٤) آ ب ت: مویی

(۵) ب: حقیر

(٦) آ ت ف ق: که — افزوده شده

بی‌بی هیبت(۱) و غیره و هم در بعضی جزایر راه عراده برسنگها رو(۲) بدریا نمایان است* و در برابر شهر باکو نیز تعمیرات و بروج و حصارها در زیر آب ملحوظ میگردد(۳)* و در شهر باکو وقت کندن چاهی در جای اطاق حاجی بابا ابن حاجی آقا حسین راهی فرش بند از سنگ پائین تر از سطح دریا پیدا گشت(٤) و در میان باکو و سالیان هم تخمینا هشت میل(۵) جغرافیایی(٦) دورتر ازکنار شهری بزرگ در زیر آب هست و در محال مسکور قبه از رود سمور تا بمحال شابران پشته معلومی تقریبا دو فرسخ بالاتر از ساحل دریا امتداد دارد از قرار تقریر اهالی و آثار دریا علانیه توان دید که وقتی تا بان مکان دریا بوده بعد از فتح ممری که مذکور شد فرو ریخته ببحر جرجان پیوسته‌است و اینحالت در بعضی مواضع ملك قموق نیز در ساحل دریا بنظر می‌آید و از کثرت شقه‌ها و مرداب(۷) رود آتل* و پستی سطح دریای خزر از بحر سیاه(۸) نیزاحتمالی بان(۹) میرود *مؤلفان مسالك الممالك(۱۰) و مجمع البلدان و هم دیگران نوشته اندکه مجمع البحرین مذکور در قرآن در ولایت شیروان(۱۱) بوده صخره *موسی و خضر(۱۲) نیز در آنست و نظر باسم و علامات بایدکه همان سنگ خضر زنده باشد و در میان خلایق شهرت تمام دارد اینکه از مملکت باکو بجانب ترکمان راه خشکی بوده اهالی سواحل شرقیه سواره بتاخت و تاز میامده اند*(۱۳). هرچند از ملاحظه آثار بروج و حصار و سنگهای مزار که از توی دریا برابر شهر باکو حالا نمودار میشود و نظر باوصافی که مورخان *در اوضاع(١٤) سابقه این شهر نوشته‌اند معلوم میگردد که چهار صد و پانصد سال پیش ازین مواضعی که معمور بود حالا مغمور(۱۵) است و یحتمل که بعد از چندی باز گشاده شود یاد دارم که چهل سال

---

(۱) ت: بالای سطر با خط مغایر نوشته

(۲) ت: و

*(۳) آ ت ف ق: حذف شده

*(٤) ب: حذف شده

(۵) ت: حذف شده

(٦) آ ت ف ق: جغرافی

(۷) ق: مرداب(بفتح میم و سکون راء): درحاشیه باخط مغایر افزوده شده: مرداب بمعنی بر که و آبگیر بزرك بر طول و عرض

*(۸) آ ت ف ق: حذف شده

(۹) آ ت ف ق: بران

*(۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته

(۱۱) ف ق: شروان

*(۱۲) ت: خضر و موسی: بعد از خضر – علیهما السلام – افزوده شده

(۱۳) ب: از – هر چند – تا – که – باشد – حذف شده؛ بعد از – که باشد – خلاصه – افزوده شده

*(١٤) ت: حذف شده

(۱۵) ت: معمور

پیش ازین دیوار قلعه بقدر دو ذرع توی آب بود بعد ازان بتدریج علی الخصوص درین چهار و پنج سال سطح دریا تقریبا سه ذرع شاهی پایین‌تر نشسته و هنوز می‌نشیند و لیکن علامات مذکوره فوق‌را باین کار حمل کردن و بهر حالی که باشد سخن قطعی* درین خصوص(۱) گفتن مشکل و اینمطلب بزرگ موقوف بملاحظات و تحقیقات علیحده‌است و شیخ نظامی گنجوی(۲) در اسکندر نامه منظومه خود گوید که اسکندر در اثنای فتوحات بدیار ارمن رسید که آتش پرست بودند و صید کنان بملك بردع گذشت که خرابه این شهر در مملکت قراباغ نزدیک بساحل کر هنوز موجود* از بناهای فریدون پیشدادی(۳) است زنی نوشابه نام حاکم آنجا بود شکوه و حشمت بسیار داشت در لوازم ضیافت فروگذاشتی نکرده آنچه لازم بود پی در پی باردوی اسکندر میفرستاد و او از آنکه و صف جمال وکمال نوشابه‌را بسیار شنیده بود خود بصورت تبدیل برسولی پیش او رفت نوشابه از قراین احوال او بشناخت بمراسم تعظیم و مهمان نوازی پرداخت و پیمان امان و حمایت درباره خود از وی بگرفت چون اسکندر باردوی خود برگشت روز *دیگر نوشابه با دختران حضور بدیدن اسکندر آمد و با عیش و نوش(٤) شب در بارگاه او بماند و اسکندررا علاقه محبت بنوشابه محکم گشت و از آنجا عزیمت کوه البرز نمود از شیروان(۵) گذشته بگذرگاه دربند آمد شهر در آنجا نبود دیزی‌یعنی قلعچه بر کوه در تنگنای سخت با مال بسیار و چند کس(٦) در آن بودند که بتردد(۷) از آن راه ممانعت می‌نمودند اسکندر ایشان‌را مکرر باطاعت خواند ابا کردند پس بیورش و تخریب آن فرمان داد چنان محکم بودکه همه لشکر چهل شبانه روز(۸) کوشیدند کاری نکردند عاقبت اهالی دیز به تنگ آمده تسلیم شدند اسکندر ایشان‌را اقطاعات دیگر داده جایهای خرابه دیزرا تعمیر و لشکر در آن گذاشت درین اثنا نواحی نشینان آن کوهسار تظلم نمودند بر شهریار که اهالی وحشی خصال قبچاق خرابیها درین مرزبوم می‌کنند و در خواست کردند که رخنه‌های آن کوه‌را سدی بسته شود اسکندر کارگران بسیار فراهم آورده فرمود تا رخنه‌هارا در آن کوه تنگ سدی از سنگ بستند و در حین مراجعت در منزل اول بوی معروض داشتند که درین حوالی حصاری‌است مرتب بکمال زیبایی(۹) موسوم بسریر که تخت و تاج و کورخانه کیخسرو درانجا بغاری‌است

---

*(۱) آ ت ف ق: حذف شده
(۲) آ ت ف ق: حذف شده؛ ت: رحمه ــ افزوده شده
*(۳) ب: بالای سطر با خطمغایر نوشته شده
*(٤) آ: حذف شده
(۵) ق: شروان
(٦) آ: کسی
(۷) ف ق: تردد
(۸) آ: که ــ افزوده شده
(۹) ق ت ف: زیبای

و شاهزاده‌ای از نسل او امیر انجاست اسکندر بقلعه و تختگاه کیخسرو که بدروازه نیز تسمیه شده برفت امیر سریر باستقبال شتافت و اسکندر آن تخت زرین و غار و کوهها و عجایبات بسیار بدید و از آنجا *مراجعت بدشت کرده یك هفته مشغول شکار بود و بعد از آن از راه رودبار بخلخال و ازانجا (۱) بگیلان و از آنجا هم بملك ری برفت و در حینی که در ماوراء النهر بتعمیر بلاد اشتغال داشت خبر رسید که طایفه روس با سایر اهالی قبچاق در عدد بیشمار بدربند و نواحی آن راه یافته و از دریا نیز بزورقها هجوم آورده آنمرز بوم‌را قتل و غارت و بردع‌را ویران و نوشابه‌را با همه دختران اسیر برده‌اند اسکندر از آنجا با لشگر فراوان از راه خوارزم بدشت قبچاق(۲) آمد زنان جمیله آندیار* روی از نامحرم(۳) نمی‌پوشانیدند و در بیابانی(٤) وسیع در کنار آبی بزرگ نزول کرد و قنطال که امیر طایفه روس بود با لشگری زیاده بر نه صد هزار از هفت طایفه‌که روس و آیسو و برطاس و پچنغ (۵) و آلان و ایلاق و خزر باشد بمقابله شتافت و جنگی بغایت سخت در مدت چند روز امتداد داشت عاقبت اسکندر ظفر یافت و قنطال باده هزار کس اسیر گشت و صلح کرده نوشابه و اسیران‌را با اشیای بسیار پس داد و اسکندر *بعد از(٦) وضع خراج قنطال‌را با سایراسرا مرخص کرده مراجعت نمودکوینط کورسی در تاریخ اسکندر*که تقریباً چهار صد سال بعد ازو نوشته‌است(۷) اکثر این وقایع‌را(۸) به‌تغییراتی چند(۹) و ترتیبی علیحده *مرقوم میدارد(۱۰) نوشابه همانا ملکه آمازونی‌است که علاقه محبت باسکندر(۱۱) داشت و باردوی او آمده بود و آب بزرگ رود اتل(۱۲) یا رودتن(۱۳) *و اسقیف عبارت ازان هفت طایفه خواهد بود ازانکه مؤرخان قدیم همه اهالی شمالی‌را اسقیف می‌نامیدند و دیز دربند همان قلعچه‌است که گرفتنش بروجهی دیگر مرقوم شده(١٤) و در کتاب دربندنامه و غیره نیز در باب تعمیر کردن اسکندر سد دربندرا بیانی رفته‌است و در میان خلایق هنوز دربند بسد

---

*(۱) ق: در حاشیه نوشته شده

(۲) ب ف: قبچاق

*(۳) ق ف: از نامحرم رو

(٤) ت: بیانی

(۵) ب: بچنق؛ ف: (بفتح ب و چ و نون و سکون غین) — پچنغ

*(٦) ب: بالای سطر نوشته

*(۷) ب: حذف شده

(۸) آ: حذف شده

(۹) ب: چندی

*(۱۰) ب: نوشته است

(۱۱) ب: با اسکندر

(۱۲) ب: آتل

(۱۳) ب: تن

*(١٤) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته

اسکندر اشتهار تمام دارد و قرآن مجید نیز اگر بدقت ملاحظه شود بیان این مطلب میکند مضمون آیات اینکه ذوالقرنین راهی گرفت تا رسید* بمغرب شمس و یافت آنرا که در عین گرم فرو میرفت باز راهی گرفت(۱) تا رسید بمطلع شمس (۲) و یافت آن را طلوع کننده بر قومی که ایشان‌را حایلی از آن نبود باز راهی گرفت تا رسید میان دو سد ویافت نزدیک آنها قومی را که بفهمیدن سخن نزدیک نبودند و ایشان گفتند ای ذوالقرنین بدرستی که یاجوج و ماجوج فساد کنند گانند درین دیار آیا خراجی ترا بدهیم بر آنکه سدی در میان ما و ایشان برپا کنی گفت آنچه مرا پروردکار من تمکن بر آن داده بس‌است پس(۳) کارگران و پاره‌های آهن خواست تا سدی در میان دو چیز مقابل برپا شد که نتوانستند(٤) بران بالا روند و نتوانستند(٥) آن را سوراخ کنند از قرار نوشته بسیاری از مفسرین و مشاهیر مورخین ذوالقرنین اسکندر مقدونی پادشاه روم و ایران یا مغرب و مشرق‌است که افریقا و دشت قبچاق‌را بگرفت و گویند که تاج اورا دو شاخ بود یحتمل کنایت از دوجیقه باشد و عین بمعنی جریان آب و کنایت از محیط غربی‌است که در آنجا بسبب نزدیکی بمدار سرطان هوا گرم و آب دریا جریان دارد و هم رفتن اسکندر در مغرب زمین از بیابانهای بی‌نهایت ریگزار پر حرارت بحرم یوپیتر(٦) چنانکه مورخین(۷) یونان نوشته‌اند تصدیق این مطلب میکند و سکان وحشی خصال‌بیابان عریان قبچاق(۸) فی‌الواقع از عمارات و جنگل و باغات پوششی در برابر آفتاب نداشتند و راه ثالث میان مغرب و مشرق باید رو بشمال باشد از آنکه رو بجنوب محیط‌است و سدین دو سلسله جبال ارمن و آذربایجان یا بحرین خزر و سیاه بوده قومی که بفهمیدن سخن نزدیك نبودند سکان طرف جنوبی قافقاسند که بسبب غرابت لغت و کثرت السنه و یا از روی بی کمالی سخن ایشان‌را نمی‌فهمیدند و یاجوج و ماجوج طوایف غارتگر وحشی خصال شمالی از اولاد یافثند گویند یاجوج از ترك و ماجوج از جبل است و به تصدیق این مطلب در تفسیر تورات مذکوراست‌که از نسل ماجوج پسر یافث طایفه اسقیف بحصول آمده در دامنه کوه قافقاس ساکن‌اند و در آنجا شهری داشتند ماجوج نام که آنرا یاراپول نیز گویند و یاجوج نام یکی از اولاد اسرائیل بود ملك داده گرار نیزاین نام‌را داشت‌بنابر*تفسیرحضرت(۱۰)یرانیم(۱۱)و غیره‌ماجوج‌قریب‌بسواحل*(۹)

---

*(۱) ف: در حاشیه نوشته شده
(۲) ف ق: گرفتند
(۳) ت: بس
(٤) ب: که ــ افزوده شده
(٥) ب: که ــ افزوده شده
(٦) ق: یونپتر
(۷) ق ت ف: مورخان
(۸) ب: قپچاق *(۹) . . . *(۹) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته شده
(۱۰) ق ت ف: حذف شده *(۱۱) ق: تقریرانیم

*بحر قاسپی یعنی بحرخزر و یاجوج دورترازیشان بطرف شمال سکنی داشته هردو طایفه اسقیفند(۱) و سد همان حصار دربند است که آهن بسیار در آن بکار رفته بود و دو چیز مقابل دریای خزر و کوه قیطاق و یا بحرین خزر و سیاه می‌باشند و آخوند محمد باقر(۲) در کتاب حیات القلوب آورده است که کسی نزد امیر المؤمنین علی(۳) بیامد او پرسید از کجایی گفت از دربند علی گفت از همان دربند که باب الابواب‌است و ذوالقرنین اورا بنا کرده گفت بلی چنین است مؤلف گوید در صورتیکه آمدن اسکندر بارمن و گیلان و تسلط او از بحر وندیك تا برود کنك و از محیط جنوبی تا بحرین سیاه و خزر به ثبوت پیوسته اگر بدیار قافقاس نیز که درین حدود واقع و قریب بمواضع تردد او بوده اکثر متقدمین آنرا آخر معموره پنداشته محل عجایبات میگفتند آمده در صدد حفظ کشور ایران از شرور طوایف وحشی خصال شمالی سدی برپا و یا تدبیراتی بر وجهی دیگر کرده باشد بعید نخواهد بود با وجود اینکه تقریرات بسیاری از مورخین اسلام و ارمن(٤) و تصدیق قرآن قطع نظر از کلام الهی بودن آن همین(۵) بسیاق تاریخی که زیاده بر هزار و دویست سال پیش ازین برای اطلاع عالمیان مرقوم شده و موجود بودن علامات سد و شهرت تمام در میان خلایق و قراین دیگر و ذکر کردن که ینط کورسی سفر(٦) اسکندر را به قافقاس اگر چه بی ربط جغرافیایی باشد دلالتی واضح توانند داشت بر اینکه اسکندر باین دیار آمده سد بامر او تعمیر شده است و اشتباه بعضی از مفسرین و مورخین درین باب از آن است که اطلاعی درست از او ضاع عالم نداشته تصورات خود و دیگرانرا بهم بافته‌اند(۷) و باین سبب کتب اخبار و آثاررا مغشوش ساخته‌اند چنانکه کاتب چلبی در جهان نامه گوید که عندالتحقیق اسکندر مقدونی ذوالقرنین نیست که او پادشاهی بود از حمیریمن معاصر ابراهیم(۸) که شرق و غرب عالمرا بگشت و سدرا در آخر معموره بنا نهاد باید که در طرف شمال شرقی در موضع مجهول الحالی باشد و در خصوص سد دربند نیز گوید که آن سد اسکندر نتواند بود از

---

*(۱) ب: حذف شده
(۲) آ: آقا ــ افزوده شده
(۳) ت: کرم‌الله و جهه ــ حذف شده
(٤) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
(۵) ت: همان
(٦) آ: حذف شده
(۷) ق: ت ف: یافته اند
(۸) ب: ٤ ــ افزوده شده

آنکه نوشیروان آن را تعمیر کرده است از برای منع طوایف خزر و سایر(۱) اتراك که ولایت(۲) شیروان(۳) و ارمن و آذربایجان را قتل و غارت میکردند و ملوك فارس پیوسته با ایشان در جنگ بودند و گویند که اول آن‌را اسفندیار بن کشتاسب بنا کرده بود و در نزهت القلوب بلهر اسب پدر کشتاسب منسوب است که نوشیروان تجدید کرد. عجب‌است از فضیلت این مصنف که هیچگونه دلیلی بر صدق دعوی خود اقامت نکرده بصراحت انکار این کار میکند وامام(٤) فخر رازی و قاضی بیضاوی(٥) و دیگران را در اینکه اسکندر مقدونی‌را(٦) ذوالقرنین(۷) و حصاردربندرا سد یاجوج و ماجوج گفته‌اند به خطا نسبت میدهد و تصور نمیکند که احتمال بنای آن پیش از نو شیروان چنانکه باسفندیار و (۸) همچنان باسکندر منسوب تواند بود اگر بالفرض ذوالقرنین حمیری(۹). نیز بناکرده و ویران شده باشد باز تعمیر اسکندراستبعادی نخواهد داشت*(۱۰) از انکه بعثت حضرت ابراهیم(۱۱) دو هزار و پانصد و چهل و سه سال و جلوس اسکندر نهصد و پنجاه و هشت سال پیش از هجرت بوده مدتی زیاده بر هزار و پانصد سال در میان است*(۱۰) و هم تواند بود که هر یك ازین پادشاهان بنایی دراودیه و جبال یا تجدید آنها بعد از خرابی کرده نوشیروان همه حصار موجودرا تعمیر نموده باشد و طوایف وحشی خصال اتراک را که فساد پیشه و غارتگر بودند نمی‌خواهد که یاجوج و ماجوج گوید ازانکه علامات بی ثبوت چندی در ایشان موجود نیست و یا از قبیل کنایت‌است و سد موجودرا اینجا گذاشته سد موهومی نشان میدهد که اصلا وجود ندارد و نظر بمقدارلشکری‌که بقول پلوتارخ و استرابون(۱۲) از آلبانیا(۱۳) بجنگ پومپی رفته‌است تصور توان کرد که البانیا قریب بشصت و پنج سال پیش از میلاد مسیح(١٤).

---

(۱) ب: حذف شده
(۲) ب: ولایات
(۳) ق: شروان
(٤) ت: اما
(٥) ت: رحمهما — انزوده شده
(٦)ق ف: از
(۷) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته شده
(۸)ق ف: حذف شده
(۹) ق: (بضم حا) حمیری ف: (بضم حا و بسکون میم و بفتح یا) ف: حمیری.
*(۱۰) (. . .) *(۱۰) در حاشیه با خط مغایر نوشته شده
(۱۱) ب ق ف: حذف شده؛ ت: علیه السلام ـ افزوده شده
(۱۲) ق: استرایوان؛ ف: استرایون
(۱۳) ق ف: اتلیانیا
(١٤) ت: علیه السلام

دولت قوی مکنتی بوده‌است پومپی از رومیان اولین سرداراست که متریداد پادشاه پونط(۱)را شکست داده تیغران پادشاه ارمن‌را مطیع ساخت و خواست که با لشگر خود از جبال قافقاس گذشته متریداد را که بطرف شمال شرقی بحر سیاه رفته بود(۲) تعاقب کند درین تمنا از آلبانیان(۳) و ایوریان راه خواست ایشان در دفعه اولی قبول کردند اما چون زمستان بود در کنار کر بقشلامشی پرداخت ناگاه آلبانیان(٤) در عدد چهل هزار بجنگ او آمدند و اگر چه او قدرت منع ایشان از عبور داشت اما متعرض نگشت تا بانطرف کر گذشتند و انگاه بنای جنگ نهاد و ایشان‌را شکستی فاحش داد بعد از این مقدمه شاه آلبانیا(۵) اوریزی نام ناچار طلب صلح* نمود و(٦) ممنوع از آن نگشت و پومپی بسفریکه در پیش داشت روانه شد چون بکولخیدا رسید خبر بوی دادند که آلبانیان دو باره اجتماع کرده‌اند پس با همان راهی که رفته بود مراجعت نمود بعد از عبور از کر و قطع مراحل پر شداید از بیابان(۷) بی آب که در میان کر(۸) و ارس واقع است در کنار رود ابازه(۹) لشکر آلبانیا(۱۰)را که شصت هزار پیاده و دوازده هزار سواره بود ملاقات کرده دوباره ایشان‌را شکست داد کوزیس پسر پادشاه آلبانیا(۱۱)را که سردار بود بدست خود بکشت و خواست‌که از ارس‌گذشته آلبانیانرا تا بساحل دریا که از آنجا سه روزه راه بود تعاقب کند اما کثرت ماران زهر دار آن ناحیه باین عزیمت مانع آمد و از آنجا بارمن صغری مراجعت‌کرد و در اوایل عصر سلاطین روم‌که امپراطور یعنی قیصر لقب داشتند آلبانیان با سلاطین ایوریا(۱۲) همداستان بودند بمنازعات طایفه پارفن(۱۳) یعنی‌کردستان با(١٤) رومیان در خصوص ولایت ارمن دخل و تصرف می‌نمودند تاتسیغ مورخ از وقایع آن زمان که نوشته مشهورتر آنست که قیصر تیوری در زمان سلطنت خود متریداد برادر فرازمان(۱۵) را که در ایوریا سلطنت میکرد بایالت ارمن تعیین نمود اما ارتبان(۱٦) پادشاه پارفن‌که داعیه سلطنت ارمن‌داشت

---

(۱) ق ف: پوتط
(۲) ق: حذف شده
(۳) ق ف: الباتیان
(٤) ق ف: آلیانیان
(۵) ق ف: آلیانیا
(٦) ق ف: نموده*
(۷) ت: بیابانی
(۸) ب: کر
(۹) ق: اباره
(۱۰) ق ف: آلیانیان
(۱۱) ق ف: البانیان
(۱۲) ب: کرجستان
(۱۳) ق ف: پارفین
(١٤) ت: و
(۱۵) ت: فرقان
(۱٦) ت: ارتیان

باین کار مانع بود فرازمان با آلبانیان(۱) اعانت به متریداد(۲) میکردند و از طایفه‌ سرمات از راه داغستان و شیروان و دره قراباغ(۳) که حالا ملك گنجه‌است لشگر برای اعانت او آوردند و کار بخوبی انجام گرفت و در زمانی که بسیاری از ممالک(٤) ایران در دست سلاطین پارتن و ارمن بود البانیا(۵) نیز در تحت تصرف یا تسلط ارامنه بوده است مورخ ارمنی چامچیان گوید(٦) که شاه ارمن اردشست بن سناطروک در سنه‌ هشتاد و هشت از میلاد با اهالی آلان و داغستان و کوهستان و بعضی ایوریان که در صحرای آلان یعنی مغان جمعیت نموده بودند جنگ کرده غالب آمد و ساتن نام پسر پادشاه آلان دستگیر گشت و جمعی از سپاه ارامنه بطرف چپ کر نیز عبور کرده‌ بودند شاه آلان طالب صلح گشته دختر او ساتنك بکنار کر آمده با اردشست(۷) که در کنار دیگر بود بواسطه مترجم بنای مکالمه گذاشت و گفت ای پادشاه پرزور(۸) دانا روانباشد(۹) که بسبب قتل برادرم میان دو پادشاه ذی شوکت عداوت دائمی افتد اردشست(۱۰) *از کر گذشته(۱۱) مشافهتا(۱۲) بااو(۱۳) گفتگوها نموده شیفته‌جمال وکمال اوگردید پس سردارلشگرخود سنباطرا بخواستگاری او بنزد(۱٤)پدرش شاه آلان فرستاد پیوند قرابت بمیان آمده ساتن مرخص و هر دو پادشاه بحکومتگاه خود مراجعت کردند(۱۵) بعد از چندی شاه آلان فوت شده یکی از سردارن(۱٦) او بسلطنت(۱۷) مالك و ساتن فراری(۱۸) شده(۱۹) توسل باردشست(۲۰) جست و او سنباطرا به

---

(۱) ف: آلیانیان؛ ت: الباتبان
(۲) آ: متردیداد
(۳) ت: قره‌باغ
(٤) ت: مملکت
(۵) ق ف: آلپانیا؛ ت: آلیانیا
(٦) ت: گویند
(۷) ت: اردشت
(۸) ق: و — افزوده شده
(۹) ق ف: باشد
(۱۰) ت: اردشت
*(۱۱) ت: در حاشیه نوشته شده
(۱۲) ب ق: مشافهته
(۱۳) ت: باو
(۱٤) ت ف: نیزو
(۱۵) ت: کرده‌اند
(۱٦) ت: سردار
(۱۷) ت: سلطنت
(۱۸) ق: فرازی
(۱۹) ق ف: شاه
(۲۰) ت: به اردشت

لشکر فراوان باعانت او فرستاد جنگی سخت روی داد غاصب سلطنت مغلوب بملك اتراك فرار و سنباط تا آنطرف دربند تعاقب و فتوحات کرده جمع کثیری(۱) را از لشکریان او بقتل رسانید و بسیاری را نیز باسیری برده در دیار ارمن حوالی کوه آرغی سکنی داد و ساتن در ملك موروثی خود استقلال یافت و بتصدیق این مطلب در حوالی شهر(۲) غازی قموق هنوز دهی و کوهی بنام سنباط مشهورند(۳) چون اناك عموزاده خود خسرو شاه ارمن را بحیله در قرب شهر اودی در سنه ۲۵۸ دویست و پنجاه و هشت از میلاد بکشت وارثان خسرو اناك(٤) را نیز بااکثر اولاد و اتباعش بقتل رسانیدند دو پسر خورد سال اناك(٥) را لەلەها برداشته بزرگ ایشانرا که حضرت(٦) جرجس(۷) بود بقیصریه و دیگری را که سورن نام داشت بنزد عمه(۸) او زن جوانشیرشاه هیطاق بردند بعد از چندی سورن ملت سی و نه سال در دربند سلطنت کرده‌است بعد از قتل خسرو که اغتشاش بدیار ارمن راه یافت اردشیر ساسانی بتصرف آندیار وقطع نسل خسرو پرداخت اردواس نامی از امرای ارمن تیرداد پسر خسرو را برداشته بقیصریه گریخت تیرداد بغایت صاحب قوت و شجاعت و در نظام عسکریه مشغول خدمت بوده بلند اشتهار گشت عاقبت با لشکر روم آمده دیار ارمن را مسخر ساخت و بعد از آن در سنوات(۹) ۲۸۹ دویست و هشتاد و نه و(۱۰) ۲۹۰ *دویست و نود(۱۱) ایوریا(۱۲) و اغوان و ماسقطه را تسخیر کرد و سنباط نامی را از اولاد سنباط سابق فرستاده اشکن نام دختر شاه آلان‌را بزنی بگرفت و خسرو ثانی ازو تولد یافت چون دو باره اغوانیان بنای آشوب نهادند باز تیرداد بیامد و لشکر بسیار از دو جانب جمع بود جنگی بغایت سخت در صحرای مغان روی داد اردواس(۱۳) که *مردی پیر(١٤) و سردار بزرگ ازامنه بود بقتل رسیده خود تیرداد از غایت خشم بجنگ پرداخت

---

(۱) ق ت ف: کثیر
(۲) ق ف: حذف شده
(۳) ق: و — افزوده شده
(٤) ق ف: اتاك
(٥) ق: اتاك
(٦) ق ت ف: حذف شده
(۷) ت: علیه السلام — افزوده شده
(۸) ت: عم
(۹) آ ق ت ف: سنه — افزوده شده
(۱۰) آ ق ت: سنه — افزوده شده
*(۱۱) ف: دویست و نه؛ ق: هفتاد نه
(۱۲) ق ف: ایوریا
(۱۳) ت: ارروواس
*(١٤) ق ت ف: مرد پیری

کظرحون(۱) نام شاه باسلاس از آلان(۲) که بغایت دلاور بودکمندی بر تیرداد افکند او کمند را بریده خود اورا بکشت خلاصه اغوانیان شکست یافته تیرداد تعاقب و آلان و باسلاس و هیطاق و هون را که بسبب اتحاد نسل یا بعلت امتزاج یکطایفه محسوب میشوند مطیع کرده گروها بگرفت و مراجعت کرد بعد از آن با شاپور بن هرمز ساسانی بنای جنگ نهاده آذربایجان‌را تصرف و صلح نمود در اوایل کار که تیرداد از قیصریه جه تسخیر ارمن آمد حضرت جرجیس (۳) از مقربان او بود بعد از آن بسبب عدم قبول دین آتش پرستی اذیتهای بسیار بانحضرت میداد تاعاقبت مسخ شده باز بدعای انحضرت خلاصی یافت و بدین نصاری ایمان آورده در سنه ۳۰۱ *سیصد و یك(٤) حضرت جرجیس(۵) اوچ کلیسا را*(٦) در شهر وغارشاباد که وغارش شاه ارمن در آخر مائه ثانیه از میلاد مسیح(۷) آنرا تعمیر کرده تا وفات تیرداد پای‌تخت ارمنیه بود و تا حال محکمه خلیفه بزرگ ارامنه است*(٦) برضای او بنا نهاد و در آخر ترك دنیا کرده در سنه ۳۳۱ *سیصد و سی و یك(۸) شبانان در جبال ارمن نعش آنحضرترا یافته در اوچ کلیسا مدفون ساختند *(۹) بقول ارامنه یکلست او(۱۰) به‌نقره تعبیه شده هنوز در آنجا موجوداست*(۹) و دختری *نینا نام(۱۱) که‌گرجیان‌را بدین نصاری در آورده‌است معاصر آنحضرت بود و محمد اوابی اقطاشی(۱۲) در دربند نامه که آنرا در اوایل مائه حادی(۱۳) عشر هجری بخواهش چوبان(١٤) بیگ بن گرای(۱۵) خان شامخال در قریه اندری بر وجه اقتصار(١٦) از فارسی بترکی ترجمه کرده است گوید که چون پیوسته جنگ در میان اتراک و ایرانیان بوده دست تعدی و تخریب‌بولایات(۱۷) شیروان‌و ارمن

---

(۱) ق ت ف: کظراسون
(۲) ت: افغان
(۳) ب: حذف شده؛ ق ت ف: علیه السلام — افزوده شده
*(٤) ب: حذف شده
(۵) ت: علیه السلام — افزوده شده
*(٦) . . . *(٦) ب: در حاشیه با خط مغایر
(۷) ت: ٤ — افزوده شده
*(۸) ب: حذف شده
*(۹) . . . *(۹) ب: در حاشیه با خط مغایر
(۱۰) ق ف: حذف شده
*(۱۱) ق: نینان نامه
(۱۲) ت: رحمه — افزوده شده
(۱۳) ب: ثانی
(١٤) آ ب: چوبان
(۱۵) ق ف: کرامی
(١٦) ف: اختصار
(۱۷) ت: بولایت

و آذربایجان میرسید قباد بن فیروز ساسانی پادشاه ایران با خاقان پادشاه خزر که پایتخت او در سر رود اتل بود و(۱) مسقو و نقراط که یحتمل نوغورود(۲) باشد و همه روس بوی خراج میدادند(۳) و چهار صد هزار لشکر داشت صلح کرده دختر اورا بگرفت بعد از آن ایلچی فرستاده خواست که سدی در میان مملکتین برپا کند(٤) او نیز رضا* داد و(٥) قباد در تواریخ دیده بود که در دربند که جای مقدس است سد اسکندر ذوالقرنین بوده است و گویند که سر آن سد بقدر یکمیل داخل دریای خزر بوده تابه(٦) بحر سیاه امتداد داشت پس فرمود تا آن بنا را از زیر خاك و ریک بیرون آورده تعمیر حصار نمودند و آن را تا بالای طبرسران کشیده درهای آهنین نصب کردند بعد از آن دیوار طرف جنوبی دربند را احداث* نمود و(۷) بنای شهر گذاشت و همه این در مدت هفت سال تمام شد بعد از اتمام کار چون مطمئن گشت که خزریان با وجود قوت بسیار بان حصار استوار دست نتوانند یافت دختر خاقان‌را بخانه پدرش پس فرستاد تا بسبب امتزاج نسل اختلال به امور مملکت راه نیابد و گویند که این سدرا پیش از قباد یزد جردبن بهرام گور ساسانی نیز تعمیری کرده بود در زمان نوشیروان اتمام یافت و قباد و نوشیروان هر دو خلایق بسیار از ولایات(۸) ایران کوچانیده درین دیار بلاد و بقاع بسیاری بنا کرده بودند* و نوشیروان(۹) در زمان سلطنت پدر خود مدت بسیاری درین دیار توقف داشته پیش از سد دربندکه سد خزرانست جایهای خرابه سد آلغون(۱۰) راکه اسفندیار بن‌گشتاسب از دریا تا بکوه بنا کرده بود تعمیر نمود و دروازه بران نصب کرد که باب آلان نام آن بود و خود در آنجا توقف می‌نمود. بعد از آن با ذن پدر سیصد و شصت قلعه و شهر در حوالی دربند تعمیر و اهالی انهارا از اقسام ولایات ایران‌آورده سکنی داد و از سد آلغون(۱۱) تا باهران هفت ولایت تعیین کرده هر یکی‌را علیحده امیری نصب نمود اول کلباخ که در آن شهر اهران‌را در کنار راست قویسو(۱۲) در موضعی‌که حالا چل‌یورت‌است و سرخاب‌را در قزل یار(۱۳)

---

(۱) ق: حذف شده
(۲) ق ت ف: نوغرود
(۳) آ: دادند
(٤) ق: کنند
*(٥) ق ف: داده
(٦) ت: حذف شده
*(۷) ق: نموده
(۸) ق ت: ولایت
*(۹) ق ف: انوشیروان
(۱۰) ب: الغون
(۱۱) ت: الغون
(۱۲) ف: فویسو
(۱۳) ق ف: بار

پایین(۱) اندری و کچی(۲) ماجاررا در محل چوملو بالاتر از اندری و اولو ماجاررا که بعد ازآن بتاتار(۳) توپ‌تسمیه شده بود و حالا منارت میگویند درم‌لکچرکس‌تعمیرنمود دوم ملك تومانشاه که قلعه سمندر را در جای شهر تارخو و قلعه انجی را در سه فرسخی آن در کنار دریا که خرابه آن هنوز موجوداست و قلعه کیوان را که در میان تارخو(٤) و اندری بود شهر بلخ را در سر رود اهران* یعنی قویسو(٥) و قلعه آنرا که اقامتگاه سپاه بود در کنار چپ آن رود طرف شمالی شهر با قلاعی چند دیگر تعمیر نمود و آن را تا بحد حمری(٦) بامیری از قبیله تومان‌که ایشان را در آنجا اسکان کرده بود بداد و اورا تومانشاه نام نهاد و(۷) چون اسفندیار در اهران برتخت زرین نشسته بود اهران‌را حکومتگاه همه این دیار قرار داد و معدن نقره که در دهنه رود ترک و معدن مس که در اهران بود بسردار اهران تعلق داشت و آب گرمی در کنار چپ قویسو بالاتر از چل یورت هست(۸) که هنوز آنرا آبگرم‌گلباخ می‌گویند سیم قیطاق که به(۹) تعمیر قلاع و تعیین امیر و اسکان(۱۰) اهالی بسیاری ازگیلان وکاشان آورده(۱۱) آنرا انتظام داد و زرهگران نیز که حالا کوبچی میگویند از آنجمله است

چهارم در کوههای قموق و حدود آن که حالا غازی قموق و محالات آقفوشه و چندی از آوار و غیره باشد بهمان ترتیب امیری را بلقب فیلان شاه بر ایشان گماشت

پنجم*(۱۲) طبرسران‌که اهالی آن چرخچی و بهترین لشکر دربندبوده ازطبرستان(۱۳) و اصفهان آمده‌اند امیر ایشان را هجران شاه گفتندی ششم*(۱۲) ماسقطه در پایین طبرسران و کوههای(١٤) قموق که اهالی آن از آلان و در عدد کمتر از دیگران بوده‌امیر اینان را تیون(۱۵) شاه نامیدندی هفتم شابران و مسکور(۱۶) که در آن شهر شابران و بغداد و کرکر و در یکفرسخی آن شهر آباد و در مسکور شهر کسران(۱۷) و در سه فرسخی دربند شهر صول و یا صور را با بلاد و بقاع دیگر بنا نهاد و در

---

(۱) ق: مابین (۲) آ ق ف: کیجی (۳) ق ف: بتاتار (٤) ت: ترخو
*(٥) ب: حذف شده (٦) ق: عمری (۷) ق: حذف شده
(۸) ق ف: است
(۹) ق ف: بر
(۱۰) ف: سکان
(۱۱) آ ب ت ف: حذف شده
(۱۲)* . . . *(۱۲) ب: در حاشیه نوشته
(۱۳) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته
(١٤) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته
(۱۵) ب ق ت: بتون
(۱٦) ف: (بضم میم و سکون سین) مسکور
(۱۷) ق ت ف: کران

مسکور و کوره و آختی جمعی‌را از اهل فارس سکنی داده از دودمان خود امیری بر ایشان تعیین نمود چون نو شیروان باین ترتیب امور مملکت و حفظ ثغوررا نظامی بروجه محکم نهاده ازین حدود مراجعت نمود خاقان ولایت کلباخ را بتصرف در آورده سردار لشکر خود را در اهران نشانید و گویند که پیش از نوشیروان اسفندیار نیز همین قلاع و بقاع را تعمیر و هفت ولایت تعیین کرده اهالی قلاع حوالی اهران‌را از خراسان آورده بود و سردار لشکر او در اهران نشستی در آختی نامه مرقوم است که امیری شهبانی نام از سلسله ساسانیان بامر نو شیروان با شصت خانوار از اهل فارس و سیصد نفر سپاهی آمده در موضع آختی قلعه‌ای را که آثار آن در سر کوه هنوز معلوم است تعمیر کرده ساکن گشت و هزار و پانصد اشرفی خرج نموده(۱) در سر آب گرم آختی حمام ساخت و خراج بر آن نهاد*(۲) و در(۳) سنه ٥٦٠ پانصد و شصت* از میلاد(٤) که*(۲) نوشیروان بعد از سی سال سلطنت بعادل ملقب گشت رؤسای اطراف در سر حمام جمع گشته مشاوره و از شهبانی استدعا نمودند که بوساطت او نوشیروان رفع خراج حمام ازیشان بکند شهبانی پسر خود شاه آسان(٥)را بحضور نو شیروان که در آن وقت در آذربایجان بود فرستاده اظهار مطلب نمود و مسئول مقبول افتاد و(٦) بعد از آن نیز شهبانی پانزده سال سلطانی کرده وفات یافت پسرش شاه آسان بجای او منصوب گشته دوازده سال حکومت کرد(۷) و صاحب تاریخ گزیده درسنه ۷۳۰ * ۱۳۳۰(۸) *هفتصد و سی هجری(۹) گوید(۱۰) بعضی(۱۱) از القاب و تشریفاتی که نو شیروان بامرای حدود دربند داده(۱۲) هنوز باقی است مثل نیلانشاه(۱۳) و شیروانشاه و عمر بن وردی در خریطة العجایب که جغرافیای قدیم عربی است گوید که باب الابواب *در طرف(١٤) شمالی ایران شهری‌است که نوشیروان آن‌را درکنار بحرخزر تعمیر نموده باغات و فواکه بسیار دارد و حایل است در برابر طایفه خزر وابواب در شعب جبل

---

(۱) ب: کرده
*(۲) . . . *(۲) ب: در حاشیه نوشته
(۳) ت: حذف شده
*(٤) آ ق ت ف: حذف شده
(٥) ب ت: اسان
(٦) ب ق ف ت: حذف شده
(۷) ب ق ت ف: نمود
*(۸) ب ق ت ف: حذف شده
*(۹) ب: حذف شده
(۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته: ق: گویند
(۱۱) آ ت: حذف شده
(۱۲) آ ت: بعضی — افزوده شده
(۱۳) ق ف: فلانشاه
*(١٤) ف: در حاشیه

قیطاق اند مثل باب الصول و باب آلان(۱) و باب الشابران(۲) و باب لازقه* و باب السجی(۳) و باب صاحب السریر*(٤) و باب فیلان شاه و باب کاردمانشاه(۵) و باب ایران شاه باب لیانشاه*(٤) و از آنکه دربند در کنار دریا سر راه بزرگ و(٦) اعظم قلاع آنجاست بباب الابواب اشتهار یافته است و سلسله‌ای از حصار آن بر کوه بلندی امتداد دارد که منع داخل و خارج میکنند و در آن کوه حصنهای بسیاراست ابوالحسن المسعودی آورده‌است که درین دیار سیصد شهراست و اهالی هر شهر زبانی علیحده دارند که شبیه بدیگری نیست حوقلی گوید که من اینرا انکار میکردم تا اینکه خود بتحقیق دانستم ازجمله ممالك متکاثره این دیار مملکت شیروان شاه‌است‌که وسعت تمام و نواحی قرایا و عمارات بسیار دارد و(۷) اهالی آن سر کشانند که بهیچ کس اطاعت نمیکنند و سلطنت شیروان شاهان را نوشیروان استقرار داده است و مصنفان روضه الصفا و خلاصه الاخبار و بسیاری دیگر از مورخان گویند که دختر خاقان را(۸) نوشیروان گرفته بود و بخانه پدر پس نفرستاد(۹) دو(۱۰) پسر ازو نوشیزاد و هرمزد تولد یافتند این زن اختیار دین زردشتی نکرده بود نوشیزاد(۱۱) نیز چون بحد رشد رسید به پرستش آتش تن در نداد و باین سبب بحکم پدر محبوس بود در حینی‌که نو شیروان در ولایت شام بفتوحات قیام داشت خبر شدت مرض او که وقوعی نداشت بنوشیزاد برسید از محبس(۱۲) بدر آمد و جمعیتی بسیار بر خود فراهم آورد و گماشتگان پدررا از فارس و اهواز دور و بعزم تسخیر عراق در حرکت آمد نو شیروان اطلاع ازین مقدمه یافته بران برزین که از سپه سالاران ایران بود فرمان نوشته اورا بدفع‌فتنه پسر* مامور ساخت(۱۳) رأن برزین(۱٤) هرچندبمقام نصحت شاهزاده برآمد فایده نه‌بخشید در اثنای جنگ نوشیزاد بزخم تیری از پای درآمد چون نوشیروان در سنه ۵۷۸ پانصد و هفتاد و هشت از میلاد مسیح چهل و چهار سال پیش از هجرت

---

(۱) ب: الان
(۲) ب ق ت ف: السابران
*(۳) ت: بالای سطر با خط مغایر؛ ق ف ت: باب سحمی؛ ب: باب السجسی
*(٤) . . . *(٤) ت: در حاشیه با خط مغایر
(۵) شاید اشتباه کاتب است که در نسخه‌های آ ب ق ت ف: بجای کاردمانشاه کارومانشاه نوشته شده است
(٦) ب: حذف شده
(۷) ق ف: حذف شده
(۸) ق ف: که — افزوده شده
(۹) ب: و — افزوده شده
(۱۰) ق: حذف شده
(۱۱) ق ف: او — افزوده شده
(۱۲) آ: مجلس
*(۱۳) ب: مقرر داشت (۱٤) ق ف: بران برزین

مصطفوی(۱) بعد از چهل و هشت سال سلطنت وفات یافت پسر دیگر آن زن هرمز بپادشاهی ایران نشست باین سبب اورا ترکزاد گفتندی صاحب روضه الصفا گوید که در عهد هرمز طایفه خزر از دربند گذشته ولایات ارمن و آذربایجان را غارت کردند* این تطاول در سنه ٤-٦٢٦ چهار هجری بود که قیصر روم هرقل ایشان‌را بجنگ ایران ترغیب نمود(۲) صاحب تاریخ گزیده و دیگران گویند که چون هرمز بنای ظلم نهاد خلق بروی شوریده سکه بنام پسرش خسرو پرویز زدند باین سبب او از پدر خایف‌گشته باذربایجان آمد و قتیکه در مغان و با جروان بود مهین بانو عمه شیرین امیره بردع آمده اورا ببردع برد و مهمان نوازیها نمود خسرو بشیرین علاقه محبت(۳) بست عاقبت بزنی بگرفت این مقدمه را شیخ نظامی(٤) در کتاب خسرو شیرین که یکی از پنج کتاب او مشهور بخمسه‌است با کمال تزیین و تفصیل مرقوم میدارد و بعد از نوشیروان علیحده خبری معلوم نیست بغیر از ینکه بسبب تسلط خزریان و اختلال امور سلطنت ایران محل آشوب و اغتشاش بوده است تا زمانی که لشکر عرب آمده به‌محاربات متوالی طوایف شمالی را مغلوب و این ولایت(٥) را بخود منسوب کرده اند

طبقه ثانیه

از اغاز ورود لشگر عرب تا زمان* استیلای مغول(٦)

در تواریخ طبری و گزیده و روض المعطار مذکور است که عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود در اثنای فتوحات ممالك ایران سراقه بن عمرورا بفتح آذربایجان مامور داشت و او بعد از فتح آن دیار در سنه ۲۲(٦٤٤) بیستو دو بکربن عبدالله‌را بمحافظت سمت شیروان فرستاد و خود نیز متعاقب عبدالرحمن بن‌ربیعه‌را مقدمه الجیش کرده عزیمت آنصوب نمود عبدالرحمن از طرف مغان و بکر از سمت ارمن(۷) اکثر ممالك‌را بعضی* بجنگ و بعضی(۸) بصلح مسخر کردند و پل خدا آفرین را در سرارس بکر ساخته‌است و اکثر ارامنه قراباغ که هنوز در امکنه صعب المسالک ساکن‌اند از تطاول لشگر عرب تحصن جسته خود داری نمودند(۹) و شهر بردع ازآن وقت روی بویرانی نهاد خلاصه بکر و عبدالرحمن چون بقرب شیروان رسیدند شهریار نامی از نسل ملوک آنجا که فرمان روای آن ولایت بود از دراستیمان در آمده اطاعت و صلح کرد مشروط بر اینکه باج و جزیه ندهد(۱۰) و آن را صرف لشگر کرده بدفع اتراك و اصحاب ادیان مختلفه پردازد ایشان مقدمه را بسراقه بن عمرو(۱۱) نوشتند و او بحضور عمر بن الخطاب معروض داشت مسئول مقبول افتاده این قاعده

(۱) ت: صلی‌الله عالی علیه و سلم ـ افزوده
*(۲) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته
(۳) ق: صحبت (٤) ت: رحمه ـ افزوده شده (٥) ب: ولایات
*(٦) ب: تسلط اتراك بولایت شیروان و داغستان
(۷) ت: از مسن *(۸) ف: در حاشیه با خط مغایر ـ بجنك بعضی ـ نوشته
(۹) ت: نموده‌اند (۱۰) ق: دهد (۱۱) ق ت: عمر

با شیروانشاهان همیشه معین بود و سراقه هر یکی‌را از روسا با جمعی از لشکریان بدربندها و بلادی که در کوه بود فرستاد(۱) همه دربندهای آلان و خزران‌را استوار کرده مسلمانان‌را در آنجا سکنی داد چون سراقه وفات یافت عبدالرحمن بحکم عمر(۲) بجای او منصوب گشت و سپاه بر گرفته بدربندی دویست فرسنگ دورا اندر شد و شهرهای بسیار مسامان کرد و با مردم گرجستان بجزیه صلح نمود و بعضی‌را باسلام آورده باز بدربند آمد و در زمان عثمان(۳) نیز در آنجا بود تا وفات یافت در تاریخ طبری مسطور است که عبدالرحمن روزی در انکشت شهریار انکشتر یاقوتی دید که در آبرنک بی نظیر بود(٤) دویست هزار درهم قیمت داشت شهریار(٥) آنرا بعبدالرحمن بخشید اما او(٦) قبول نکرد و شهریار گفت هر کدام از ملوک عجم که اطلاع ازین گوهر یافتی هر آینه آن‌را از من بگرفتی من خود آن‌را بتو می‌بخشم تو نمی‌خواهی شما باین آیین و بی طمعی همه عالمرا توانید گرفت*(۷) در حبیب‌السیر مذکوراست‌که حبیب بن سلمه با لشکر عرب بامر عثمان(۸) بن عفان بارمن و آذربایجان و مغان و شیروان در آمده مهم اهل عصیان را اصلاح بصلح داد بعد ازو تا زمان وفات عثمان حذیفه بن الیمان و مغیره بن شعبه و اشعث بن قیس باین حدود حکمران بودند*(۷) و صاحب دربند نامه گوید که چون اکثر اصحاب از حضرت پیغمبر (۹) شنیده بودند که دربند جای مبارک است و برای حفظ آن که سبب آسایش ممالک جنوبی است هر کس در آنجا جهاد کند تحصیل رضا و رحمت الهی خواهدکرد بسیاری از ایشان در صدد کسب این فضیلت بودند درسنه٤١*(٦٦٢)(۱۰) *چهل و یك(۱۱) سلمان‌و ربیعه الباهلی‌که‌ازجمله‌اصحاب(۱۲) بودند با چهار هزار لشکر جرار جهاد کنان روی بدربند نهادند که خزریان آن‌را باز(۱۳) تصرف کرده بودند و مستحفظان نارین قلعه دربند بمجرد ورود لشکر اسلام بقلعه حمری گریختند و مسلمانان قلعه و شهر دربندرا تصرف نمودند و خاقان پادشاه خزر با

(۱) ق: و — افزوده شده
(۲) ت: رضی‌الله‌عنه — افزوده شده
(۳) ت: رضی‌الله‌علیه — افزوده شده
(٤) ق ف: و — افزوده شده
(٥) ق ف: شهریاران
(٦) ت: حذف شده
*(۷) . . . *(۷) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته
(۸) ت: رضی‌الله‌عنه — افزوده شده
(۹) ت: صلی‌الله علیه وسلم — افزوده
*(۱۰) ق ت ف: ٦٦٤
*(۱۱) ب: حذف شده
(۱۲) ت: رضی‌الله عنهم — افزوده شده
(۱۳) ق: حذف شده

لشگری فراوان بدفع ایشان بیامد(۱) و مسلمانان نیز(۲) استقبال نموده در کنار رود درواق مقابل بهم نزول(۳) کردند و خاقان از آنکه وصف شجاعت عرب را(٤) بسیار شنیده بود نمی‌خواست که جنگ کند گمان او آن بود که سلاح بر بدن ایشان کارگر(۵) نمی‌افتد درین اثنا یکی از خزریان بکنار دریا رفت و مسلمانی‌را که تنها غسل میکرد بکشت و سرش‌را پیش خاقان آورد و بعد از این مقدمه جرات بجنگ کردند پنج روز از صبح تا شام معرکه گیرودار گرم بود و خلق بسیار از طرفین بقتل رسیدند روز ششم خاقان طعن بسیار بلشگر خود کرده(٦) گفت که هر کس امروز روی از جنگ بر تابد جزای عمل خود از عقوبت من یابد و ازین طرف نیز مسلمانان بشوق جهاد دل بسته سلمان و ربیعه با چهل نفر داو طلب در پیش دسته‌های لشگر خود حمله بر دشمن بردند جنگی بغایت سخت در پیوست و چندین هزار از(۷) لشگر خاقان بقتل رسید و سلمان و ربیعه نیز با آن‌چهل نفر شهید شدند و قبور ایشان بنام قرخلو نزد شهر دربند زیارتگاه است و باقی لشگر اسلام مغلوب و زخمدار بدربند و از آنجا بشام مراجعت‌نمودند خاقان سه هزار نفر به محافظه شهر دربندگماشته بپای‌تخت خود برگشت چون ولید بن عبدالملك اموی در سنه ۸٦(۷۰۵) *هشتادوشش(۸) بخلافت نشست برادر خود مسلمه‌را با چهل هزار لشگر جرار فرستاد که رفته(۹) دربندرا تصرف کند مسلمه اول شهرجولاه‌را که در مملکت نخجوان(۱۰) در کنار ارس خرابه آن هنوز معلوم است و بعد از آن‌شهر لاهجان‌را گرفته ویران‌کرد و بشیروان‌آمد و تا محل(۱۱) مسکور(۱۲) تصرف و حکام‌بهر جا گماشت و از آنجا بر سر دربند آمده بنای محاصره گذاشت از گرفتن قلعه مایوس گشته میخواست که مراجعت کند شبی از قلعه کسی آمده که(۱۳) اگر او را بدان مال فارغ البال کنند او از راه مخفی که میداند لشگررا داخل قلعه کند مسلمه برای این کار داو طلب خواست کسی پیش نیامد بغیر از عبدالعزیز باهلی که با دو پسر و صد نفر دلاور از قبیله خود متعهد انجام آن گشت مشروط بر اینکه از غنایم بغیر از خمس که مخصوصه بیت المال‌است

---

(۱) ق ف: در آمده (۲) ق ف: حذف شده
(۳) ب: پائین سطر با خط مغایر نوشته
(٤) ق: حذف شده
(۵) آ: کار
(٦) آ: حذف شده
(۷) ت: حذف شده
*(۸) ب: حذف شده
(۹) ت: حذف شده
(۱۰) ق ف: نخچوان
(۱۱) ب: بمحل
(۱۲) آ: در — افزوده شده
(۱۳) ت: حذف شده

چیزی بدیگران نرسد و شش هزار نفر نیز از عقب ایشان از طرف کوه برفتند و باشارهٔ آن مرد بلد دروازه را که از طرف درواق در زیر زمین بود نقب زده بگشادند و(۱) بنوعی داخل قلعه(۲) شدند که کسی از مستحفظان اطلاع بر آن نیافت نصف شب آغاز جنگ کردند خزریان نیز(۳) بر سر جان و عیال خود می‌کوشیدند تا طلوع صبح شورش گیرودار امتداد داشت(٤) علی الصباح مسلمانان دروازه قلعه را تصرف نمودند تا همه لشکر اسلام داخل شدند و همه غنایمرا بعد از وضع خمس بعبدالعزیز واگذاشتند و او همه آن(۵)را بشش هزارلشکر که قلعه‌راگرفته بودند تقسیم نمود و آن مرد بلدرا مال بسیاری داده وظیفه نیز تعیین کردند(٦) مسلمه بخیال اینکه مبادا بعد ازو باز خزریان قلعه‌را تصرف کنند صلاح چنان دید که آنرا ویران کند رؤسای لشکر نیز تصدیق رأی او نمودند عبدالعزیز گفت این خیال عبث‌است از آنکه طایفه خزر آمده آنرا بهتر از اول تعمیر کنند چون دربند در دست ایشان باشد ولایات ارمن و آذربایجان سالم نماند مسلمه سخن اورا قبول نکرده فرمود تا دیوار قلعه‌را از دو طرف ویران‌کردند(۷) و عبدالعزیزرا بایالات ارمن و آذربایجان گذاشته مراجعت بشام کرد و طایفه خزر باز بدربند آمدند(۸) ولاکن قلعه‌را تعمیر نکردند و هر سال از آنجا گذشته ارمن و آذربایجان‌را قتل و غارت میکردند و بموجب شکایتهای پی‌درپی از طرف اهالی این دیار مسلمه دوباره باچهل هزار لشکر بدربند آمده(۹) قلعه‌را تعمیر و پنج هزار لشکر در آن‌گذاشته(۱۰) بشام برگشت چند سالی برین بگذشت مستحفظان دربند از بیم خزریان* نمی‌توانستند که از قلعه بیرون روند و خزریان(۱۱) از دره گذشته بتاخت و تاز ارمن و آذربایجان می‌پرداختند عبدالعزیز باهلی* حاکم ارمن و شیروان(۱۲) اگر چه گاهی بمقام مدافعه بر می آمد اماقدرت منع ایشان نداشت*(۱۳) و عساکر عرب و ترك درین دیار پیوسته بجنگ بودند از آن جمله جمجم اعظم که یکی از سرداران اسلام بود بقول مورخان گرجی در سنه ۱۰۰ (۷۱۹) صد بگرجستان در آمده والی آنجا آرچل را باذیت تمام گشته است معلوم میشود که مجاهدات دلیرانه بسیار در نواحی شیروان(١٤) و داغستان نیز بظهور رسانیده از آنکه حکایت غریبه در عصر نا معلوم در اوصاف او بفارسی منظوم و قبر او نیز در خارج دربند طرف جنوبی بنام سلطان جمجمه موجود است*(۱۳) چون در سنه ۱۰۳(۷۲۲) صد و سه عبدالعزیز وفات یافت خلیفه عصر یزید بن عبدالملک

---

(۱) ق: حذف شده (۲) آ: حذف شده (۳) آ: حذف شده (٤) ت: یافت
(۵) آ: آنها (٦) ق: کرد (۷) ب ق ت ف: ساختند
(۸) آ: آمده (۹) ق: آمد و (۱۰) ب: گذاشت و
*(۱۱) ب: بالای سطر با خط مغایر
*(۱۲) ق ت ف: حذف شده
*(۱۳) . . . *(۱۳) ب: از ــ و عساکر ــ تا ــ موجود است ــ حذف شده
(١٤) ق: شروان

ابو عبیده جراح‌را با شش هزار لشگر باعانت مستحفظین دربند فرستاد و(۱) پسر خاقان نیز با سپاه بحمری آمد ابوعبیده جراح بمسکور آمده تمامی سپاه را که در قلاع آن نواحی بودند فراهم آورده در کنار رود روباس با امرای(۲) طبرسران و قیطاق که هنوز دین اسلام نپذیرفته بودند ملاقات کرده گفت که من از عربستان بجنگ خزریان آمده‌ام میخواهم که شما نیز اعانت بمن کرده باشید آرتانیش(۳) نامی که از رؤسای لزکیه بود نهانی این مقدمه‌را(٤) به پسر خاقان اعلام داشت ابو عبیده جراح ازین کار اطلاع یافته در ظاهر گفت که سه روز درینجا توقف خواهد بود اما شب بروشنی مشاعل از رود روباس عبور و از میان شهر دربند گذشته از سر چشمه اواین امیر میمنه را با دو هزار سواره به‌سوی قیطاق و امیر میسره‌را نیز با دو هزار نفر(۵) بجانب طبرسران بتاخت و تاز فرستاده فرمود که تا طلوع آفتاب بمعسکر او ملحق شوند امیر میمنه دوازده هزار مال و گوسفند و هفتصد اسیر و امیر میسره چهل هزار مال و اسب و گوسفند و دو هزار اسیر با بسیاری از سایر(٦) اجناس بیاوردند و همه آن غنایم را بعد از وضع خمس بلشگر تقسیم نمودند شاهزاده خزر بعد از استماع این خبر بعزم جنگ از حمری در حرکت‌آمد ابوعبیده نیز بمقابله شتافته درسر رودرواق تلاقی عسکرین روی‌داد ابوعبیده در برابر لشگر خطبه خوانده گفت ای مسلمانان وطن بغایت دور و چاره جز از مجاهده نامقدور(۷) است پس بکوشید اگر غالب آیید دولت بسیار بیابید(۸) و اگر کشته شوید ثواب آخرت از حیات دنیا بهتراست و از هر دو طرف طبل جنگ زده علمها برافراشتند جنگی بغایت سخت در پیوست و بسیاری از طرفین کشته شدند عاقبت لشگر خزر تاب مقاومت نیاورده همه احمال واثقال اردوی خودرا گذاشته نجات بفرار جستند مسلمانان تعاقب کرده در(۹) قتل و غارت اهمال نمی نمودند(۱۰) دران روز هفت هزار نفراز(۱۱) خزریان و دوهزار نفرازمسلمانان بقتل رسیده بودند(۱۲) و(۱۳) پسر خاقان با هزار صعوبت خودرا به شهر انجی رسانیده گفت دشمنی که من دیده‌ام بغایت قوی است اگر امداد بشما نرسد بفرار از وی خلاصی* بجویید و(۱٤) ازآنجا ببلخ رفته حکام بلخ و اولو ماجار وکچی(۱۵) ماجار(۱٦) و قزلیار و غیره‌را بحاکم اهران سپرده تدبیرات

---

(۱) ق: دو
(۲) آ ق ت ف: بامرای
(۳) ق ت ف: ارتانیش
(٤) ق: حذف شده
(۵) ب ق ت ف: حذف شده
(٦) آ ق: حذف شده
(۷) ت: غیر مقدور
(۸) آ: یابید (۹) ق: حذف شده (۱۰) ب: نمی‌کردند
(۱۱) ق: حذف شده (۱۲) ب: بود (۱۳) ب: حذف شده
*(۱٤) ت: بجوئیده (۱۵) ب: کیچی (۱٦) آ: ماچار

عسگریه را که برای حفظ مملکت لازم بود جابجا کرده خود مراجعت بپای‌تخت نمود ابوعبیده جراح قلعه حصین‌راکه در قربغیه(۱) کند(۲) بالای تلی‌که دریا از آنجا نمایان است وقوع داشت تصرف کرده بشهر سمندر که حالا تارخو میگویند برفت اهالی آنجا اظهار اطاعت نمودند و از آنجا بر سر قلعه انجی آمد که از یك طرف کوه و از جانب دیگر دریا و میان آنها باحصار استوار بود اهالی آن باستظهار صعوبت مکان و کثرت آب و آذوقه بقلعه‌داری پرداختند لشگر اسلام بعد ازمحاصره چندروزه(۳) امیدفتح‌نداشته می‌خواستند که مراجعت کنند عبدالله و ابراهیم نامان نعره زدند که ای مسلمانان ما حیات خودمان‌را به بهشت معاوضه میکنیم(٤) لشگریان بر ایشان جمع آمده گفتند که ما نیز چنان کنیم دوازده(۵) هزار عراده از اطراف فراهم آورده تخته ها بر آنها(٦) چیدند و لشگر از عقب آنها رفته داخل شهرگشتند امیر انجی در ارک تحصن جست و روزرا بشب رسانیده با معدودی از رؤسا و سپاهیان بقلعه گیوان‌که در میان انجی و بلغ بود بگریخت علی‌الصباح مسلمانان اهالی انجی‌را تکلیف بقبول اسلام کردند هر کس(۷) که ابا نمود بمعرض قتل و اسر(۸) در آمد و قلعه انجی‌را خراب کردند و در روضه الصفا و گزیده مرقوم است که ابو عبیده جراح قتل و غارت در ملك خزر نموده(۹) چون باذربایجان برگشت خاقان خزر از انواع قبایل اتراك استمداد کرده سیصد هزار لشگر جمع آمد پشنگ پسر خاقان با آن(۱۰) جماعت از دربند گذشته در محل اتصال نهرین کر و ارس نزول نمود و لشگر(۱۱) بتاخت و تاز اطراف فرستاد و سپاه ابوعبیده درآنحال متفرق و خود نیزبرای قمع(۱۲) آتشکده بصحرای اوجان رفته بود بان مقدار مردمی که داشت بمقابله شتافت جنگی سخت در پیوست مسلمانان هزیمت یافته بسیاری کشته شدند خود ابوعبیده جراح مقتول و عیالش اسیر گشت و مردان شاه نامی از عظمای آذربایجان‌که همراه اسلامیان بود بقتل رسید لشگر اتراک در ولایت آذربایجان و ارمن بنای قتل و غارت گذاشتند اما از دراهم مسکوکه در ارمنیه معلوم میشود که این ولایت در زمان این اغتشاش از تصرف خلفا بدر نرفته خلاصه چون خبر بخلیفه عصر هشام بن عبدالملك رسید در سنه ۱۱٤ (۷۳۳) *صد و چهارده(۱۳) سعید بن عمرو هرشی را با کثرتی تمام بجنگ اتراك* فرستاد و(۱٤) او بعد از فتوحات چندی به‌بیلقان قراباغ‌رسیده شنید(۱۵) که پسرخاقان‌یکی‌ازقلاع‌مسلمانان‌رامحاصره‌کرده‌کارقلعه‌گیان‌قریب بتسلیم شده است پس یکی از ملك زادگان فارس‌را که خداوند اسب ابلق گفتندی زبان خزری هم میدانست روانه نمود که قلعه گیان‌را از توجه او اطلاع دهد روز دیگر که بانجا رسید خزریان اورا گرفته پرسیدند که چه کسی و کجا میروی گفت سردار عرب

---

(۱) ق ف: قبه (۲) ق ف: کندی (۳) ق: روز
(٤) ت: کنیم (۵) ق ت ف: دو (٦) ق ت ف: بر آن (۷) ت: حذف شده
(۸) ب: اسار؛ ق ف: اسیر (۹) ق ف: نمود و (۱۰) ق ف: بان
(۱۱) ت: را ــ افزوده شده (۱۲) ب: دفع *(۱۳) ب: حذف شده
*(۱٤) ت: فرستاده (۱۵) ت: شنیدند

مرا فرستاده‌است که قلعه گیان‌را از آمدن او اطلاع دهم گفتند اگر خلاصی خود خواهی بپای قلعه رفته بگوی که لشگر عرب خیلی دوراست چون ملکزاده قریب بدروازه شد آواز داد که ای مسلمانان مرا می‌شناسید مژده باد شمارا که سعیدهرشی با لشگری فراوان به بیلقان است درین دو سه روز بشما برسد(۱) مردانه باشید مسلمانان تکبیر بر(۲) آوردند ملکزاده را ترکان همانجا(۳) پاره پاره کرده(٤) خودشان کوچیده بجانب اردبیل رفتند و درین اثنا شخصی باجامها و اسب سفید پیش سعید آمده گفت که دو هزار نفرازخزریان باپنج هزار نفراسرای‌اسلام‌درفلان‌موضع‌اند امیرجاسوس فرستاده‌چون‌سخن اورا درست یافت با چهار هزار کس روان شده آخر شب غفلتا بر ایشان ریخت اکثری‌را بکشت و اسیران‌را بگرفت بقیه السیف باردوی پسر خاقان گریختند و سعید با غنیمت بسیار باز گشت صاحب اسب سفید دو باره بیامد سعیدگفت ای مرد ناصح کجایی‌که برای تو صله نیکو نگاه داشته‌ام گفت آن نزد امیر محفوظتر خواهد بود اکنون می‌خواهم که ترا بغنیمت(۵) دیگر دلالت کنم اینك جمعی ازخزریان در فلان مکان‌اند با اسرا و اموال فراوان بولایت خودشان میروند فوجی از مسلمانان روانه شده تکبیر گویان حمله‌بدشمن بردند بسیاری از اتراک مقتول و اسرا وغنایم بدست آمد و سعید متعلقان ابوعبیده جراح‌را نواخته مال فراوان بخشید بعد ازین مقدمه پسر خاقان با دل تنگ بمقاتله آهنگ کرد سعید نیز به بیلقان و بردع و سایر بلادی که فرمان می‌بردندمسرعان فرستاده باحضارمتجنده امر نمود بازصاحب‌اسب سفید بیامد(٦) وسلام‌داد سعید با بشاشت تمام جواب سلام باز داده گفت تو مرد مبارک دمی ببرکت تو دو نوبت بر دشمن ظفر یافتم صله بسیار نذر تو کرده‌ام چرا نمی ستانی گفت بوقت حاجت طلب خواهم(۷) داشت اکنون به تهیه اسباب حرب پرداز که پسر خاقان با چهل هزار کس روی بتو دارد سعید سپاه خود را(۸) بیاراست وقت عصر دو لشگر بهم رسیدند جنگ در پیوست هنگام غروب آفتاب لشگر ترک هزیمت یافت و بسیاری کشته شدند سعید به مخیم(۹) خود بازگشت علی الصباح صاحب اسب سفید بیامدگفت ایهاالامیر پسر خاقان لشگرهای پراکنده خودرا فراهم آورده باز عزیمت جنگ دارد سعید جمعی‌را بضبط احمال و اثقال تعیین کرده باجمهور سپاه روان(۱۰) شد بعد از تلاقی عسکرین پرسیدکه میداندکه پشنگ‌پسر خاقان کجا ایستاده گفتند درهمانجاکه سری برچوب‌نصب‌کرده‌اندگفت‌آن سر کیست گفتند سر ابوعبیده جراح‌است سعید با دلیران لشگر(۱۱) حمله برآنجا برده ضربتی بتاج پسر خاقان زده از اسب بر زمین افکند جمعی بگرد او بر آمده باز سوارش کردند آتش محاربه سخت زبانه کشید آخر الامر اتراک روی از معرکه برتافتند غنیمت بسیار بدست اهل اسلام آمده سعید خمس آنرا بشام نزد هشام‌بن عبدالملك‌فرستاده باقی غنایم‌را(۱۲)

---

(۱) ق ف: میرسد (۲) ت: حذف شده (۳) ت: درانجا (٤) ق ت ف: کردند
(۵) آ: باغنیمت (٦) ق ف: بیامده (۷) ت: می‌خواهم (۸) ب: حذف شده
(۹) آ: خمیم؛ ت: مقام (۱۰) ق: روانه (۱۱) آ: حذف شده (۱۲) ب: حذف شده

بچهل هزار کس قسمت کرد گویند بهر نفری هزار و هفتصد دینار رسید بعد از آن(۱)، در سنه ۱۱۵ (۷۳۴) *صد و پانزده(۲) هشام ایالت ارمن و آذربایجان و شیروان‌را(۳) به برادر خود ابو مسلم ارزانی(٤) داشته اورا با بیست و چهار هزار کس از لشکر شام و جزیره روانه نمود که رفته امور داغستان را انتظام دهد از قراری که بمؤلف(۵) معلوم شده ابو مسلم همان مسلمه بن عبدالملك است شاید در تحریر اشتباه افتاده یا اینکه بضابطه عرب ابو مسلم کنیه و مسلمه نام او بوده بهر دو شهرت یافته است. بهر صورت ابو مسلم بدربند آمده جایهای خرابه بروج و حصار آن‌را تعمیر نموده عمارت عظیمی راکه صهرنج(٦) نام داشت و از عهد نوشیروان در نارین قلعه بود برهم زده در جای آن جبه خانه و انبارها برای آب و نفط و سیورسات ترتیب داده نارین قلعه‌را زیاده استحکام داد و عمارت قیدرا آبادان کرده زیاده بر صد ذرع دیوار آن را توی دریا برد. مؤلف(۷) گوید که *سه چهار(۸) سال پیش از این(۹) بنای آن قید از جایی گشاده گشت سنگهای بزرگ‌را بامیلهای آهنین استحکام بهم داده سرب گداخته بمیان ریخته بودند و خراج تمام داغستان را از نقد و جنس فرمود که در انبار ها ضبط کرده وقت احتیاج بمستحفظین و اهالی دربند تقسیم سازند القصه اکثر اهالی دربند را(۱۰) ار مسلمانان گذاشته هفت محله قرار داد و برای هر طایفه که محله بود مسجدی تعمیر نموده بنام آنطایفه موسوم ساخت اول مسجد خزری دوم مسجد فلسطین. سیم مسجد دمشق چهار مسجد حمص پنجم مسجد قیصریه ششم مسجد جزایر هفتم مسجد موصل و علاوه برین مسجد بزرگی برای نماز جمعه تعمیر نمود که هنوز موجود است و شهررا شش دروازه قرار داد اول باب المهاجر که حالا جارچی قپو میگویند دوم باب الجهاد که قرخلر قپو می‌نامند سیم باب الخمس که آنرا ینگی(۱۱) قپو می‌خوانند چهارم باب الصغیر که ترکمان قپو تسمیه می‌کنند پنجم باب المکتوب که بیات قپو نام دارد(۱۲) ششم باب العلقمه که بنارین قلعه قپو موسوم‌است بعد از انتظام کار دربند لوای عزیمت بجانب قموق برافراشت امراء و اهالی آنجا بعد از محاربات بسیار طلب امان کرده مسلمان(۱۳) شدند مسجد جامع بزرگی دروسط شهر غازی قموق با چندی دیگر از مساجد تعمیر نمود که هنوز موجود است شهبال یا اینکه شاه بعل بن عبدالله بن قاسم بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را برایشان حاکم کرده یکنفر قاضی برای تعلیم شرایط اسلام در نزد او تعیین نمود و از آنجا بقیطاق آمده اهالی آنجا بعد از محاربات سخت که بسیاری ازیشان مقتول گشتند(۱٤) قبول اسلام کردند(۱۵) امیر حمزه نامی‌را از

---

(۱) ق ف: این *(۲) ب ق ف: حذف شده (۳) ت: حذف شده (٤) آ ت: ارزان

(۵) ب: بحقیر (٦) ق: صرنج (۷) ب: حقیر

*(۸) آ: چهار و پنج؛ ق ت ف: چهار پنج

(۹) آ: ان (۱۰) آ ت: حذف شده

(۱۱) آ ت: یکی (۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ت: مسلمانان

(۱٤) ب: گشت (۱۵) آ: بعد از قبول دین اسلام — افزوده شده

اقوام خود حاکم آنجا کرد بعد از آن برسر طبرسران که اکثر اهالی آن یهودی و خارج از دین بودند بیامد در اول حال *ایشان نیز بمدافعه برخواستند(۱) وقتی که حاکم و بسیاری ازیشان قتیل و اسیر گشتند باسلام در آمدند محمد معصوم نامی را که شخصی متقی و(۲) نیکوکار بود در آنجا به‌حکومت‌گذاشت و دو(۳) نفرقاضی برای‌تعلیم شریعت تعیین نموده فرمود که همه اهالی طبرسران بصوابدید معصوم و قاضیان عمل کنند بعد از تمشیت مهام این نواحی بر سر اهالی تاو* یعنی طاغ(٤) و آوار رفته ایشان را بضرب شمشیر مسلمان کرده(٥) تعمیر(٦) مساجد و تعیین قضات نمود حالا عمده امکنه تاو آققوشه و بلده‌آوار خمزاق(۷)است و تمامی حکام و قضات داغستان‌را ازحدود گرجستان تا بشت قبچاق(۸) بمتابعت شاهبال(۹) امر کرده فرمود که اگر طایفه خزر بر سر دربند آیند بایدکه‌ایشان(۱۰) بمقابله پردازند و تجاری‌را که‌از خزریان‌آیند(۱۱) در یکفرسخی شهر توقف داده بعد از خرید و(۱۲) فروش باز گردانند و از اهل دربند کسیکه برای تجارت بولایت خزر رود(۱۳) عشر مال اورا بگیرند و اگر ایلچی بیاید چشمهای اورا بسته بیاورند و باز هم چنین بیرون فرستند تا خزریان از احوال دربند اطلاع نیابند و خراج برهمه اهالی داغستان وضع‌کرده فرمودکه اهالی طبرسران وکوبچی و قیطاق هر ساله آن را آورده بحاکم دربند بسپارند و او وظیفه برای خود و امیر حمزه برداشته باقی آن‌را در انبار ضبط و بمستحفظان و فقرای دربند صرف کند و اگر برای خود زیاده از مقدار معین بگیرد و ترك عدالت کند رؤسای لشکر اورا معزول کنند و اهالـــی حمری و کوره و قبه(١٤) و قلهـــان و قراه و آختـــی و خناو ورطول و زاخوز وکل قموق و آوار و قراخ و هدات و تارخو و اهران(۱۵) و اندری خراج‌خودرا بشاهبال بدهند و اگر دشمن بر سر شاهبال آید و(١٦) یا او بجنگ کفار رود(۱۷) حکام قیطاق و طبرسران با لشکرهای خودشان(۱۸) باعانت او پردازند و حاکم دربند همیشه بمحافظت شهر مشغول(۱۹) بوده بجایی(۲۰) نرود و هر جمعه در مسجد جامع بامامت نماز گذارد کاتب چلبی در جهان نما از ابوحامد آورده است که بعد از انتظام امور دربند هشام خود بان بلده آمده بود بنا براستدعای اهالی شمشیر خودرا در قرب دربند در موضعی بیادگار گذاشت‌که هنوز زیارتگاه اهالی آن دیاراست مؤلف(۲۱) گوید از قرار تقریر معتمدان اهالی در طبرسران بالا در محال خراق نزد قریه جورداف در توی غاری

---

*(۱) ب: بمقام قتال بر آمدند (۲) آ ب ق ف: حذف شده
(۳) ت: ده *(٤) ب: بالای سطر با خط مغایر
(٥) آ ب: کرد (٦) ق: حذف شده (۷) ت: خومراق
(۸) ب ق ف: قبچاق (۹) ب: شهبال (۱۰) ب: بایشان
(۱۱) ب: آید (۱۲) آ: حذف شده (۱۳) آ: و — افزوده شده (١٤) ب ق ف: قبه
(۱۵) ق ف: آهران (١٦) ت: حذف شده (۱۷) ق: و — افزوده شده
(۱۸) ب: خود (۱۹) آ ب ت: حذف شده (۲۰) آ ق ت: بجای
(۲۱) ب: حقیر

خنجری(۱) هست که مردم آن نواحی قربانها و صدقات برده آن را زیارت میکنند و گرداگرد آن موضع را *از یك فرسخی(۲) حریم میدانند که اموال از غصب و خونی از قصاص در آنجا محفوظ مانند حتی شاخ درختی را از جنگلهای آن کسی‌را جرات قطع نیست و توان گفت که شمشیر هشام عبارت از همین خنجر بوده بسبب طول مدت و بعد مکان به شمشیر اشتهار یافته‌است و در سنه ۱۲۰ (۷۳۹)(۳) *صد و بیست(٤) مروان بن محمد(٥) از طرف هشام بحکومت دربند آمده بموجب قرار دادی که ابومسلم گذاشته بود رفتار می‌نمود و اهالی طبرسران هر سال بنوبت کوچه و محلات دربندرا پاك میکردند چون در سنه ۱۳۲ (۷۵۱) (٦) *صد و سی و دو(۷) خلافت از بنی امیه به بنی عباس(۸) انتقال یافت ابو العباس سفاح کمال اهتمام برای حسن اوضاع و حفظ حدود دربند مرعی میداشت چون در سنه ۱۳٦ (۷۵۵) (۹) *صد و سی و شش(۱۰) ابوجعفر منصور بخلافت نشست یزیدبن اسدرا بحکومت دربند فرستاد(۱۱) در زمان او طایفه خزر با لشگر بسیار آمده دربند را محاصره کردند و شبی چوب بسیار بزیر حصار چیده(۱۲) میخواستند که* بران(۱۳) بالا روند قلعه گیان خبردار شده نفط بران پاشیده آتش زدند خزریان بی نیل مرام مراجعت نمودند ابو جعفر منصور یزید بن اسدرا بحضور خواسته پرسید که دفع شر خزریان از دربند بچه تدبیر ممکن است یزید عرض نمود که در حوالی دربند قلاع بسیاری هست که خراب شده اگر آنها تعمیر و مستحفظان بهر جا تعیین شود حفظ دربند آسان‌تر باشد بموجب فرمان خلیفه یزید آمده بکار قلاع و بقاع پرداخت از آنجمله قلعه سوار و قلعه مطاع و قلعه کماخ(١٤) و قلعه سفنان‌راکه حالاچرکنی(۱۵)میگویند ودرواق ویرسی و حمیدی را آباد و هفت هزار خانوار از شام و جزیره و موصل آورده در آنها ساکن کرد و دو قلعه نیز بنام یزیدیه و سرمکیه بنا نهاد و جمعی‌را از قبیله خود در آنها سکنی داد و مقاطیر و محراقه‌را آبادان‌کرده لشگر در همه‌جا بگذاشت باین طریق دربند را بفراغت نگاه میداشت خزریان نمی‌توانستند که از قویسو عبور کنند و در سنه ۱۷۰ (۷۸۷) *صدو هفتاد(١٦) هارون‌الرشیدجیون‌بن نجم‌را بحکومت‌دربندتعیین‌وانتظام امور آن را بروجه سابق مقرر داشت جیون باستظهار متانت قلعه و حصاربنای فسق و ظلم و غفلت از کار مملکت گذاشت بسیاری از اهالی دربند روی به تفرقه نهادند خبر بهارون رسیده ربیعه الباهلی‌را به حکومت دربند تعیین و اوجیون‌را مقیدکرده روانه بغداد نمود و در سنه ۱۷۳ (۷۹۰) (۱۷) *صد و هفتاد و سه(۱۸) خزیمه بن جازم با دوازده هزار لشگر از طرف هارون الرشید بایالت دربند آمده جایهای خرابه حصار و بروج را تعمیر

---

(۱) آ ت: خنچری *(۲) آ ق ف ت: حذف شده (۳) (. . .) ت: ۸۳۹
*(٤) ب: حذف شده (٥) ق: نامی — افزوده شده (٦) (. . .) ت: ۸۵۱
*(۷) ب: حذف شده (۸) ت: رحمه — افزوده شده (۹) (. . .) ت: ۸۵۵.
(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) آ: فرستاده؛ ق: فرستاده و؛ ف: و ـ افزوده شده
(۱۲) ب: ریخته *(۱۳) ب: حذف شده (١٤) ق: کماح (۱۵) ق: چرکی.
*(١٦) ب: حذف شده (۱۷) (. . .) ت: ۸۹۰ *(۱۸) ب: حذف شده.

کرد بعد از چندی هارون الرشید خود بدربند آمده اوضاع آنرا ملاحظه نمود و بعدی(۱) از رود روباس برداشته آب بکنار شهر آورد باغها و بوستانها و آسیابها بنا کرده مداخل آنها را به فقرای دربند وقف نمود(۲) و حفصه بن عمر را بحکومت دربند تعیین(۳) و نصایح و دستور العملی که لازم بود بوی داده مراجعت به بغداد نمود گویند در طرف شمالی دربند مقابل دروازه قرخلر گنبدی از سنگ هست که پسر هارون الرشید در آن مدفون است*(٤) و مشهور است اینکه زبیده خاتون بنت ابو جعفر منصور زوجه جلیله هارون الرشید بسبب صحت یافتن خود از تب مزمن در مکان تبریز که بلطافت آب و هوا موصوف و خرابه شهری قدیم از بناهای ملوك فارس بود**(٥) در سنه ۱۷۵ (۷۹۲) صد و هفتاد و پنج این بلده‌را تعمیر و موسوم به تبریز کرده است ازین مقدمه و فوت پسر هارون الرشید در دربند احتمال کلی میرود که زبیده خاتون نیز با شوهر خود باین دیار آمده است*(٤) و در **(٥) سنه ۱۸۰ (۷۹۷) *صد و هشتاد(٦) طایفه خزر هجوم آور گشته تمامی داغستان و دربند و شیروان را مسخر نمودند بقول کاتب چلبی(۷) صد و چهل هزار نفر مسلمان در آن معرکه بمعرض تلف در آمد چنین واقعه در زمان اسلام روی نداده بود *ازین قرار باید که(۸) اولاد شاه بعل و امیر حمزه و معصوم نیز(۹) که ابو مسلم ایشان را بامارت گذاشته بود درین* معرکه تلف شده یا از میان بدر رفته باشند از احوال ایشان(۱۰) چیزی معلوم نیست و طوایفی که از داغستان دین اسلام پذیرفته بودند بسبب استیلای خزریان و استیصال مسلمانان بدین بت پرستی باز گشته در هر بقعه امیری و در هر گوشه شریری بنای فساد نهاد(۱۱) درین اثنا درولایت شیروان(۱۲) فرخ زاد بن اخشیجان بسلطنت بود و بر مسجدی در قریه بی بی هیبت باکو که بامر او تعمیر شده(۱۳) لقب اورا السلطان الاعظم ناصر امیر المومنین نقش‌کرده اند معلوم میشود که مسلمان و تابع خلیفه عباسی‌بوده‌است وبعدازوفیلان‌شاه‌سلطنت می(۱٤) نمود(۱۵) ودرسنه ۲۱۰ (۸۲٦)

---

(۱) ق: بند ؛ (۲) ف: خط کشیده شده؛ ق: حذف شده (۳) ب: بالای سطر با خط مغایر
*(٤) ... *(٤) ب: از — و مشهور است — تا — آمده است — حذف شده
**(٥) ... **(٥) ت: در حاشیه *(٦) ب: حذف شده (۷) ت: رحمه — افزوده شده
*(۸) آ ق ت ف: و از احوال (۹) آ ق ت ف: حذف شده
*(۱۰) آ ق ت ف: حذف شده مقلمه — افزوده شده (۱۱) ب: و — افزوده شده
(۱۲) ق ف: شروان (۱۳) ق ف: و — افزوده شده (۱٤) ت: حذف شده
(۱۵)ب: از — و درسنه — تا طریق ولایت — باین شکل نوشته شده؛ و درآذربایجان‌بابك نامی از طایفه مجوس خروج کرده مدتی متمادی بشرور فساد اتلاف عباد و تخریب بلاد کرده دین آتش پرستی را شیاع میداد معتصم خلیفه بن هارون الرشید که در سنه ۲۱۸ (۸۳٤) جلوس کرده بود آقشین نام غلام خود را با لشگری فراوان بفرستاد بابك هزیمت یافته بارمن گریخت آقشین چهار هزار لشگر فرستاده اورا از سهل بن سنباط حاکم ارمن طلب داشت سهل اورا گرفته بنزد آقشین آورد و ببغداد مرسول و مقتول گردید و — ص ٥٤ — ٥٥

دویست و ده بابك نامی از مجوس در نواحی بیلقان خروج و یکی از مذاهب آتش پرستی‌را که خرم کیش(۱) گویند بنا نهاد و(۲) همانا اصل دین مباحی مزدك‌را صورتی دیگر داد گروهی انبوه بر خود فراهم آورده فسادی عظیم برپا نمود گویند عدد مقتولان بواسطه او زیاده بر هزار هزار نفر بود به(۳) محاربات متوالی آذربایجان را مسخر و بر همدان و اصفهان نیز استیلا یافت اسحق بن ابراهیم بن مصعب(٤) رامعتصم خلیفه با لشکر گران بحدود عراق عجم فرستاد او شصت هزار نفر بقتل رسانید باز(۵) کاری از پیش نرفت عاقبت در سنه ۲۲۱ (۸۳٦) دویست و بیست و یك حیدر بن کاوس ملقب باقشین از کبراء ماوراء النهر با سپاه سنگین بدفع بابك تعیین و امتداد جنگ بدو(٦) سال کشیده بابك شکست فاحش یافت و با معدودی بارمنیه نزد سهل بن سنباط شتافت و معتمدی با چهار هزار(۷) لشکر بطلب او تعیین و سهل اورا مقید بنزد آقشین آورد سهل باصناف(۸) الطاف مشمول و بابك به بغداد مرسول و بخفت تمام مقتول گردید وآذربایجان شاید معرب از آذربایکان(۹) بوده تسمیه از وی یا از بابك دیگر یافته باشد و مشهور است اینکه آغاز و شیاع دین آتش پرستی ازین ملك بوده است مؤلف ریاض السیاحه آذربایجان‌را معرب‌آذربیکان میداندکه بفرس قدیم آتشگاه باشد خلاصه بدین طریق ولایت آذربایجان* و ارمن(۱۰) دو باره بتصرف خلیفه درآمد و شهر برزن‌را در مغان‌که ویران بود آقشین(۱۱) آباد کرد حالا باز ویران‌است و در زمان خلافت واثق بالله پسر معتصم *(۱۲)در حدود*(۱۳)۲۳۰(۸٤۵)دویست و سی*(۱۲)فیلان شاه شیروانی باطاعت و دربند بتصرف خلیفه درآمد و در**(۱۳) سنه۲۷۰(۱٤)(۸۸٤)*دویست و هفتاد(۱۵) بموجب فرمان معتمد خلیفه(۱٦) معادن نفط و نمك باکو(۱۷) بوظیفه(۱۸) مستحفظان و اهالی دربند* مقرر شده(۱۹) محمد بن عمار(۲۰) تحویلدار* بود که(۲۱) هر سال مداخل معادن‌را بموجب تعیین تقسیم می‌نمود(۲۲) و در سنه ۲۹۰ (۹۰۳) دویست و نود(۲۳) هاشم نامی بحکومت دربند آمده* چون مکتفی خلیفه بجنگ قرامطه مشغول و اغتشاش کلی در امور خلافت بود(۲٤) مجموع وظایف و مداخل معادن و محاصل قرایائی(۲۵) را که بدربندیان می رسید(۲٦) خود تصرف نمود و اهالی دربند ناچار به تجارت و کسب مشغول گشتند و فسق و فجور در میان ایشان شایع گردید و طایفه خزر آمده کوشش بسیار کردند که دربندرا بگیرند عاقبت مسلمانان از داخل و خارج

---

(۱) ت: کنش (۲) ق ف: خذف شده (۳) ق: خذف شده
(٤) ت: معصب (۵) ت: بار (٦) ت: بده (۷) ق ف: نفر — افزوده شده
(۸) ت ف: باصناف (۹) آ ق ف: آزربایکان ت: آزربابکان
*(۱۰) ت: حذف شده (۱۱) ت: آتشین *(۱۲) . . . *(۱۲) ب: حذف شده
(۱۳)...(۱۳)ت: از — ۲۳۰ — تا — و در — حذف شده (۱٤)... آ: ۷۲۰(۸۸٤)
*(۱۵) ب: حذف شده *(۱٦) ب: معتمد خلیفه بموجب فرمان (۱۷) ب: را—افزوده شده
(۱۸) ق: بر خلیفه *(۱۹) ب: بخشیده (۲۰) ب: را — افزوده شده
*(۲۱) ب: نمود (۲۲) ب: می‌کرد (۲۳) . . . ب: ۲۹۰(۹۱۳)
*(۲٤) ب: حذف شده (۲۵) ت: قرایا (۲٦) ق: می‌رسد

حمله آورده ایشان‌را منهزم ساختند و درین اوقات طایفه روس بوعده تقسیم آنچه بدست آید اذن از پادشاه خزر یافته در پانصد زورق پنجاه هزار نفر از رود اتل داخل بحرخزر شده بلاد و بقاعی را که در سواحل دریا از مازندران تا بدربند واقع و بسبب کشتی نداشتن طایفه خزر از(۱) این مخاطره بی‌خبر بودند قتل و غارت نمودند ابو القاسم یوسف ابن ابی الساج که از طرف خلیفه مقتدربالله از سنه۲۹۶(۹۰۹) دویست و نود و شش(۲) مدت ده سال والی ارمن و آذربایجان بود و(۳) بشیروان نیزحکم می(٤)نمود جمعیت خودرا فراهم آورده به سواحل نفاطه یعنی باکو که داخل ولایت شیروان و در تحت(٥) حکومت علی بن حیشم(٦) بود بیامد و روسیه بعد از قتل و غارت در جزایر نزدیك باکو سکنی گرفتند و آثار چندی از بودن ایشان در آن جزایر هنوز موجود است لشکر اسلام بازورقها برسر ایشان رفته مغلوب و بسیاری مقتول‌گشته برگشتند و روسان مدتی درانجا مانده بتاخت و تاز سواحل می‌پرداختند بعد از آنکه غنایم بقدر مطلوب بدست آوردند(۷) مراجعت کرده(۸) نصف آنرا بخاقان دادند و طایفه که از مسلمانان در میان خزریان بودند برای اخذانتقام حمله بر روس آوردند سه روز جنگ بود عاقبت روس مغلوب و مسلوب بملك پرطاس و از آنجا به بلغار رفتند مسلمانان آنجا نیز بهمان طور رفتار نمودند مقدار سی هزار نفر از روس‌درین سفربمعرض تلف درآمد(۹)مسعودی که در سنه ۳۳۲(۹٤٤) *سیصد و سی و دو(۱۰) این مقدمه‌را نوشته است *گوید که طایفه روس بعد از آن متعرض این دیار نگشتند(۱۱) اما ابن الاثیر که در تاریخ خود ازین مقدمه سخنی نه نوشته است گوید که طایفه روس در سنه ۳۳۲ (۹٤٤) *سیصد و سی و دو(۱۲) با زورقها ازدریا وکر بعزم تسخیر بردع پای‌تخت اران آمدند حاکم آنجا با پنج هزار کس بمقابله شتافته مغلوب برگشت روسان بردع‌را تصرف نموده اهالی‌را امان بجان دادند و ایشان چون به مخالفت بودند روسان بوعده یك هفته حکم بیرون رفتن از شهر بایشان نمودند(۱۳) بعد از انقضای مدت مهلت‌کسانی‌راکه مانده بودند بمعرض قتل و اسر(١٤) در آورده هر اسیریرا بقیمت بیست درهم می‌فروختند نوزده هزار نفر اسیر از اناث و ذکور بدست ایشان افتاده بود والی آذربایجان محمد بن مسافر مشهور بمر زبان با سی هزار لشکربمدافعه روس آمده مغلوب‌گشت(۱٥) روسان زیاده بریکسال در آنجا بودند و سفر بمراغه‌کرده بسبب* خوردن میوه(۱٦) بسیاربیماری سخت بمیان ایشان افتاد مرزبان بنای جنگ برحیله نهاده بعد از اندك مقاومت روی بفرارآورد(۱۷) روسان هم(۱۸) به تعاقب پرداختند مرزبان برگشته(۱۹) حمله آورد و لشکری که در

---

(۱) آ: حذف شده (۲) (. . .) آ ق ت ف: ۲۹٦(۹۱۹) دویست نود شش؛ ب: ۲۹٦
(۳) ق: حذف شده (٤) ت: حذف شده (٥) ت: حذف شده (٦) ق: بفتح جیم و بسکون با و بضم شین جبشم ف: بفتح حا و بسکون یا و بضم شین حیشم(۷)ب: آورده
(۸)ب: و (۹)ت: درآمد *(۱۰)ب: حذف شده *(۱۱)آ:حذف شده *(۱۲)ب:حذف شده
(۱۳) ت: نموده‌اند (١٤) ب: اسار؛ ق: اسیر (۱٥) ت: شد *(۱٦) ق: میوه خوردن
(۱۷) آ: آورده ق ف: آورده و (۱۸) ب ق ت ف: حذف شده (۱۹) ق ت: حذف شده

کمین گذاشته بود از عقب روس برآمدند طایفه روس مغلوب و بسیاری با سر گرده ایشان بقتل رسیدند باقی ماندگان بازك بردع‌که شهرستان نام داشت تحصن جستند مرزبان بسبب حادثه با لشگر بناحیه سلماس(۱) رفته جمعی‌را به محاصره شهرستان گذاشت(۲) روسان از بیماری و عسرت به تنگ آمده شبی نفایس اشیارا بردوش‌گرفته خودرا بکنار کر رسانیدند و بزورقها نشسته مراجعت‌باوطان نمودند مؤلف(۳) گوید یحتمل این هر(٤) دو مقدمه در یك سفر اتفاق افتاده مؤلفان بسبب اختلاف اخبار بروجه مغایر نوشته باشند(٥) بقول مسعودی(٦) در سنه *۳۳۲(٩٤٤) سیصد و سی و دو(۷) عبدالملك نامی حکومت دربند داشت و برادر زاده او امیر طبرسران بود(۸) بعد از آن بمرور زمان آشوب و انقلاب به بلاد اسلام راه یافته خلفای بغداد نتوانستندکه از عهده لشگریان خود بر آیند کار ایندیار نیز از نظام افتاده قلاع و بقاعی که تابع دربند بودند یاغی گشتند و امرای داغستان بنای منازعه و مجادله با یکدیگر گذاشتند. و ملوك دیلم از آل مرداویج(۹) بن زیاد از نسل امرای‌قدیم‌گیلان‌که در سنه۳۱٥(۹۲۷) *سیصد و پانزده(۱۰) در طبرستان(۱۱) خروج کرده شش نفر از ایشان ضدو پنجاه سال باکثر ولایات(۱۲) ایران حکمران بودند معلوم میشودکه باین حدود نیز تسلطی داشته‌اند از انکه شمگیر بن زیاد پادشاه دوم ازین سلسله که در سنه ۳۲۳ (۹۳٥) *سیصد و بیست و سه(۱۳) جلوس و مدت سی و سه سال سلطنت کرده شهر شمکیر را در قرب گنجه بنام خود بنا نموده مناره دور‌ه‌ه بلندگلدسته مسجد بوده‌است *آثار شهر و قلعه و پل آن هنوز موجود(١٤) و این شهر در زمان امیر تیمور گورکان و بعد از آن نیز معمور بود و در آختی نامه مذکور است که خزریان در زمان استیلا بشیروان صمصام نامی را از امرای خودشان با جمعی در موضعی که حالا قریه مکراغ است سکنی داده امیر کاغی نامی را که اهل شام بود بوزارت او تعیین* نمودند و(١٥) شهری دیگر در کنار چپ رود سمور برای اعانت صمصام بنا نهاده اهالـــی آن را کا ترسا گفتندی از ناحیه که حالا قزلار است آورده بودند صمصام خواست که قلعه شهبانی(١٦)را گرفته درویشایی‌را که از نسل شهبانی امیر آنجا بود تلف کند درویشایی سه هزار اشرفی فرستاده امرای ترسا را بخود مایل ساخت و صمصام سه‌دفعه آن‌را محاصره کرده بی‌نیل‌مرام(١٧) مراجعت نمود(١٨) دفعه اولی مدت محاصره یکماه کشید گرفتن آب از رود اختی برای قلعه گیان دشوار بود بمشقت بسیار از رود سمور می‌آوردند بعد از معاودت صمصام درویشایی در مدت سه ماه پوشیده راهی از قلعه برود

(۱) ت: سلاس (۲) ت: گذاشتند (۳) ب: حقیر (٤) ت: حذف شده (٥) ق: حذف شده
(٦) ب: از ـ در سنه ـ تا ـ معمور بود ـ در حاشیه با خط مغایر نوشته
*(۷) (. . .) ب:۳۳۲ (۸) ف ق: و ـ افزوده شده
(۹) ت: مردادیج *(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ت: طبرسران (۱۲) ت: ولایت
*(۱۳) ب: حذف شده *(١٤) ت: حذف شده *(١٥) ب: نموده
(١٦) ت ف ق: شهیانی *(١٧) ق: حذف شده (١٨) آ: نمودند

اختی تعمیر نمود که علامات و برج در سر آن هنوز موجود است دفعه ثانیه ششماه امتداد یافت اما کار قلعه گیان به تنگی نرسید بعد از سه سال دفعه ثالثه از طرف بالا آمده در سر حمام هفت سال بنشست درویشایی ناچار امرای ترسارا با مردان کار آزما از رطول و جنق(۱) و رفوق باعانت خود آورده هفت ماه دیگر دعوا بود بسیار کسان از طرفین با شاه قاسم نام پسر درویشایی(۲) گشته شدند عاقبت صمصام شکست یافته برگشت و مدت پانزده سال بارام نشست و ناگاه شبی با لشگر بر سر قریه ترسا ریخته همه‌را بکشت و مال و عیال ایشان‌را(۳) بغارت برد و نه سال دیگر برین گذشته بود که درویشایی بدربند نزد ابو مسلم آمده استمداد کرد و او خواهر خود ام المومنات را بدرویشایی که مسلمان بود داده با لشگر فرستاد که رنته(٤) شهر صمصام را مسخر و خزریان را از آنجا مستاصل سازند هفت ماه جنگ امتداد داشت کاری از پیش نرفت درویشایی باوبه شیخ شاه البرزی آمد*(۵) که او از طایفه قریش بوده بسبب(٦) توطن در دیار البرزباین لقب موصوف وکوهی‌که در دامنه آن سکنی داشت بنام او مشهور و بکثرت استعمال شالبرز شده است*(۵) و نهانی کس فرستاده امیر کاغی وزیر صمصام‌را که از اهل شام بود آورده مشاوره و معاهده کردند امیر کاغی*(۷) تبعه خودرا در شهر خبردار ساخت و درویشایی با شش هزار لشگر در شب جمعه بدروازه آمده(۸) تبعه امیر کاغی ایشان را بشهر داخل کردند و امیر کاغی*(۹) با ده نفر رفته صمصام را بکشت و درویشایی بدیوانخانه در آمده خلق رابقبول اسلام تکلیف کرد آنانکه مسلمان شدند مخصوصات خود را از هر قبیل داشتند و نامطیعانرا بقتل رسانیده مال و عیال ایشان‌را به غنیمت گرفتند* و شهر بنام امیرکاغی موسوم و بمرور زمان منقلب بمکراغ‌گردیده‌است(۱۰) و آنگاه درویشایی و امیر کاغی و شاه البرزی بدربند نزد ابو مسلم رفتند و او ایشان‌را نوازش بسیارکرده قریه شهبانی را باختی یعنی منسوب بخواهر موسوم ساخت که بکثرت استعمال آختی شده‌است و دیوارمحراب(۱۱) مسجد آختی بقول اهالی بقیه تعمیرابومسلم می‌باشد(۱۲) در این اثنا پنج نفر از متعلقان صمصام‌که فرار(۱۳)کرده بودند برسر او به‌شاه البرزی ریخته یك پسر اورا کشتند و دو دخترش را با مال اسیر بردند و زن او با پسر دیگر خلاصی بفرار یافتندبنابران شاه البرزی سی(١٤) خانوار ازشهر میرکاغی(۱۵) برده اوبه قریش را برای خود نشیمن بنا کرد که حالا بکثرت استعمال قروش میگویند و در

(۱) ظ: جنق (۲) آ: شکست یافته ــ افزوده شده (۳) ق: حذف شده (٤) ت: زفه
*(۵) . . . *(۵) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته (٦) ق: سبب
*(۷) . . . ب: از ــ تبعه خود را ــ تا ــ امیر کاغی ــ در حاشیه نوشته
(۸) ق: از ــ تبعه خود را ــ تا ــ آمده ــ در حاشیه نوشته
(۹) آ: ایشان ــ افزوده شده *(۱۰) آ: در حاشیه با خط مغایر
(۱۱) آ: حذف شده (۱۲)(. . .)ب: از ــ درین اثنا ــ تا ــ می‌نماید ــ در حاشیه نوشته ص ۵۸ ــ ۵۹
(۱۳) ق: قرار (١٤) آ ب: نفر ــ افزوده شده (۱۵) ب: مکراغ؛ ق: امیر کاغی

کنار چپ رود سمور مقابل کله کوره در موضعی قبچاه(۱) نام خرابه شهری هست که بنا بر تقریر اهالی شهر قمقام مسکن امرای ترسا بوده تسمیه این موضع به قبچاه نیز از نام وطن سابق اهالی آن قبچاق(۲) تواند(۳) بود و احتمال بسیار میرودکه این مقدمه درزمان شیخ ابومسلم* درمائه خامسه(٤) روی داده از آنکه او باکوچ و عیال‌درین دیار سکنی داشت و قبر او نیز بلده خمزاق توی گنبدی از سنگ معروفست و ابو مسلم برادر خلیفه با لشکر آمده باز مراجعت نمود آوردن خواهر و دادن او در اینجا به شوهر خیلی بعید می نماید و در نسخه مکتوبه در سنه ۱۰۳۰(۱٦۱۷)(۵) *هزار و سی(٦) از تاریخی که محمد رفیع بن عبدالرحیم شیروانی در سنه* ۷۱۲ (۱۳۱۳)(۷) *هفتصد و دوازده(۸) ازرقاع و مکاتیب عتیقه(۹) و ازنسخه مرقومه درسنه* ۳۱۸(۹۳۱)(۱۰) *سیصد و هیجده(۱۱) جمع و تالیف نموده مذکوراست‌که شیخ ابواسحق ابراهیم و شیخ احمد و شیخعلی از نسل عمات دختر حمزه(۱۲) باتفاق شیخ محمد و شیخ ناصرالدین از اولاد عباس بن عبدالمطلب قریشی که در(۱۳) سنه ۲۰۰(۸۱٦) *دویست(۱٤) از حرمین یعنی مکه و مدینه با دو هزار نفر از اقرباء واتباع(۱۵) خود بدیار شام آمده بعد از چند سال(۱٦) با پنجهزار نفر بمصر رفته چند سالی دیگر توقف و بعد از مسافرت با نواع ممالك بدیار چرکس که در آن عصر دار الحرب بود رسیده بودند(۱۷) مجاهدات بسیارکرده امیر عضال‌را بکشتندو مال و عیال اورا به غنیمت گرفتند و از آنجا بولایت قیطاق آمده امیر آنجا غضنفر را قتل و اموال و خزاین اورا تصرف و اهالی‌را مسلمان‌کردند و(۱۸) بنابر عادت ایشان‌که بزرگ درسن امیر بوده دیگران بی تخلف و نزاع اطاعت او میکردند در آنوقت امیر چوبان بن سلطان علی بیك رئیس ایشان بود بعد از آنکه اکثر اهالی طبرسوان نیز باسلام آمدند دختر خود را به معصوم بیك امیر طبرسران داده دختر او را برای خود تزویج‌کرد و قرایای بسیار در قیطاق تعمیر نموده با امرای قموق معاهده بست بعد از چندی عهد خودرا شکسته غفلتا بر سر ایشان رفته بسیاری را قتل و بلده ایشان‌را تصرف و اهالی‌را *بدین اسلام آورد(۱۹) و از اقربای خود شامخال نامی را که بنام جد مولود خود در قریه خال از ولایت شام موسوم بود در آنجا بامارت گذاشت بعد از آن بطرف جبال جنوبی آمده بلده ماذاراکه در سر محال قبله(۲۰) محسوب بود(۲۱) مسخر

---

(۱) ق: قبچاه (۲) ب ت ف ق: قبچاق (۳) ب: خواهد
*(٤) ب: که مذکور خواهد شد
(۵) آ: ۱۰۳۰؛ ت: ۱۰۳۰(۱۳۱۳)؛ ف ق: ۱۰۳(۱٦۱۷)
*(٦) ب: حذف شده *(۷) ت: حذف شده *(۸) ب: حذف شده
(۹) ت ف ق: عنیفه *(۱۰) آ: ۳۱۸ (۹۲۱) *(۱۱) ب: حذف شده
(۱۲) ق: همزه (۱۳) ق: حذف شده *(۱٤) ب: حذف شده
(۱۵) ق: اطباع (۱٦) ب ت ف ق: سالی
(۱۷) ب: حذف شده (۱۸) ق: حذف شده *(۱۹) ب: مسلمان کرد
(۲۰) ب: قباله (۲۱) آ: بودند

و اقامتگاه خود نمود و(۱) ذکور و اناث آن قریه ملك او بود(۲) ماذالفظ عربی(۳) و بمعنی چیست این باشد و قرایای بسیاری را در نواحی آنکه از کفار بود خراب کرده با امیران فروشن اسماعیل بیك و حسن بیك معاهده بست(٤) و خراج و جزیه و اعشار از تمامی اهل جبال تا ناحیه شماخی میگرفت بواسطه رسل و رسایل با سلطان فریدون شیروانشاه(٥) بنای مصالحه گذاشته دختر خود را به پسر* او سلطان کیقباد و دختر او را به پسر(٦) خود سلطان سلیمان تزویج کرد مدتی اساس استیناس و موالفت در میان ایشان برقرار بود عاقبت بسبب خراج و اعشار کدورت بمیان افتاده چند گاهی در جنگ بودند باز صلح نمودند و در نسخه دیگر که حسن علوی صفوی قاضی قموق از نسخه منقوله از خط محمد رفیع مذکور بتفصیل بسیار و اختلاف چندی در حین خراب شدن بلده قموق در دست ترک نوشته است و در داغستان شیاع دارد علاوه بر مذکورات گوید که در بلده طانوس(۷) پایتخت قدیم آوار که حالا دهی است نزدیك خمزاق امیری صاحب شوکت و صولت سراقه نام بکفر از اسلام برگشته ملقب بنوصال بود آواریان ملوك خود را باین لقب نامیدندی بگمان مؤلف(۸) سلسله نسب او چنانکه *مرقوم شده بود(۹) از علم مناسبت بعضی(۱۰) احوال و اسامی غیر واقع می‌نماید بهر صورت این سراقه ابن سرطان بن اروسخان بن عم خان بن فیروز شاه از نسل عرصکانی از حدود شماخی تا بولایت چرکس در اطاعت داشته از همه امارات و جماعات بغیر از بلیده(۱۱) عکری بانواع اموال و نقود از زروع و مواشی و اقمشه و فواکه حتی تخم مرغ خراج گرفتی و معتبرات آن بدین قرار بود هر ساله از خانواری سه درهم نقره یاقیمت آن از طلا و از زرع(۱۲) غالب یك‌کیل و از هر تاجری دو توب حریر و دو توب کرباس و از هر باغ یکچوال(۱۳) انگور و از هر(١٤) قاتل صد گوسفند و از جانی و سارق یك گاو و از هر قریه برای تهنیت جلوس ملك جدید پنج پوست(۱٥) روباه یکی سیاه و چهار زرد و پنج قوچ و برای دفن ملك متوفی یك اسب و برای هر عروسی در دودمان ملك یك گاو و دو قوچ و مملکت قموق امرای دیگر داشته قیطاق را نیز امرای علیحده بود که بزرگ ایشان باکمال شوکت و سطوت غضنفر نام داشت و اخلاف حمزه و عباس که از مصر و شام جهادکنان بحدود روم و هندوستان رفته عاقبت(۱٦) بشیروان(۱۷) آمده‌بودند(۱۸) به‌تهیه اسباب‌سفرپرداخته بافیلان و اشتران

---

(۱) ق ق: حذف شده (۲) ت ف ق: بودند (۳) ت: حذف شده (٤) ت: حذف شده
(٥) ب: در حاشیه با خط مغایر *(٦) ت: در حاشیه (۷) ب: طانس؛ ق: طالوش
(۸) ب: حقیر
*(۹) ب: نوشته شده است (۱۰) ق: بعضی (۱۱) ق: بلده
(۱۲) ق: زروع (۱۳) آ ت: یکجوال (١٤) ب: حذف شده (۱٥) آ ب ت: حذف شده
(۱٦) ب: حذف شده؛ از آنجا — افزوده شده
(۱۷) ق: بشروان (۱۸) ب: دو سال — افزوده شده

و اسبان نیکو بعزم جهاد بداغستان(۱) روان شدند اهالی داغستان و طایفه روس از خبر ورود ایشان در قرب بلده چور(۲) یاصور(۳) اجتماع تمام نمودند مسلمانان صد نفر از شجاعان خودرا به تفحص احوال دشمن فرستاده از کثرت و قوت ایشان بغایت هراسان گشتند و بنای کار بر حیله نهادند طعام بسیاری پخته و گیاهی که سم بود بر آن آمیخته با امتعه قلیله در اردو گذاشتند و در وقت(٤) جنگ روی بفرار آوردند لشکر دشمن اردورا تصرف کردند(۵) و طعامهارا بخوردندگروهی بیشمار ازایشان هلاك شده روی به تفرقه نهادند مسلمانان بنای فتوحات گذاشته اول ولایت قیطاق را ویران و مسخر ساختند امیر چوبان بن سلطان علی بیك(٦) بامارت آنجا نشست از جمله قرایای بسیاری که تعمیر کرده قلعه(۷) قریش را بنا نهاده حکومتگاه خود ساخت(۸) و از آنجا عزیمت آوار نموده امیر آنجا بیار بن سراقه بناحیه توش که رعیت او بودند بگریخت و مسلمانان به محاربات پی در پی عرضا و طولا فتوحات نمودند که(۹) اخلاف ایشان بمرور زمان بقریم نیز تسلط یافتند خلاصه قرایای بسیار در آوار ویران و بلده خمزاق را بزور مسخر کرده مردان‌را کشته عیال و اموال ایشان را به غنیمت گرفتند تمامی آن ملك بتصرف مسلمانان در آمده اهالی را باسلام آوردند معصوم بیك نامی از اولاد شیخ احمد بامارت و شیخ ابو مسلم که افضل علمای ایشان بود بقضا(۱۰) و امامت *آن مملکت(۱۱) بنشستند چون تمامی داغستان بعضی بتخریب و قتال و برخی با صلاح حال بتصرف ایشان درآمد شامخال نامی ازیشان در بلده قموق بامارت‌کل داغستان نشست و نام او اسم منصب شده همه جا نشینان اورا شامخال نامیدند و او خراج از ممالك و جزیه از اهل کتاب و اعشار از متردین و زکات از مسلمانان(۱۲) گرفته خمس آن را خود برداشته باقی اخماس اربعه را در میان اولاد حمزه و عباس بمساوات تقسیم می نمود و بموجب نسخه دیگر هدایایی را که پی‌درپی خلیفه بغداد می‌فرستاد همچنان به‌قسمت می‌انداخت وکسانی‌که بمرور زمان‌ازین دودمان متفرع می‌شدند از جمیع حواله جات دیوانی معاف بودند و احوال و نسل حاجی محمد و ابو القاسم و شیخعلی و منصور و حسن از اولاد عباس که در آن عصر بودند نا معلوم مانده است و خراج مستمری شامخال از داغستان *وقتی بگمان مؤلف در مائه

---

(۱) ب: داغستان (۲) ق: جور؛ ف چور و
(۳) ب: یا صور — بالای سطر با خط مغایر نوشته
(٤) ب: بالای سطر با خط مغایر (۵) ب: بالای سطر با خط مغایر
(٦) ب: که — افزوده شده (۷) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۸) ب: محمد رفیع اورا بسلسله انساب در مرتبه دهم و شیخ ابو اسحق را در مرتبه نوزدهم نوشته است — افزوده شده (۹) ب: و
(۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۱) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۱۲) ق: مسلمان

تاسعه یا عاشره هجریه(۱) بدین قرار بوده است از برای چرانیدن مواشی*(۲) از جماعت هبلل(۳) در هر چهار سال سر هر خانه یك گوسفند و*(۲) در هر سال از جماعت(٤) قراخی پانصد و *از جماعت(٥) کرخی سیصد گوسفند و برای غریم که(٦) ولیعهد شامخال را هنوز غریم شامخال می گویند چهار صد گوسفند و از کوهی دیگر در کرخی(۷) هزار گوسفند و برای غریم سی گاو و از جماعت جملل(۸) پانصد گوسفند *و از ناحیه طنلب بیست گاو(۹) و از قریه عرچوب که حالا متعلق غازی(۱۰) قموق است(۱۱) صد و سی گوسفند و برای غریم سی قوچ و در سال دوم ده گوسفند و از ناحیه خمزاق(۱۲) هفتصد قوچ و هفتصد کیل از گندم و شصت کیل از عسل و از ناحیه عنلب یك گاو و هشت نمد *و از شهرهای(۱۳) غدر(١٤) و هر کس(بفتح هاء و را و کاف)(۱٥) نصف آنچه از خمزاق(۱٦) و ازاهالی تومل که باصطلاح آوار غازی قموقیان‌اند از(۱۷) سرهرخانه یك قوچ‌ویك‌کیل(۱۸) گندم و ازمچقچ که‌ملك مخصوصی‌شامخال‌بودسرهر خانه‌یك‌گوسفند و ازبلده‌کستك سر(۱۹) هرخانه یك‌ماهی و ازبلده‌ترخو(۲۰) سر(۲۱) هرخانه دو صاع برنج و ازقریه‌گویلن صلقوج و ازاهالی قیطاق صدو هفتادجاموس و از قریه‌های اقفوشه و اسیشه(۲۲) صد گاو(۲۳) *و زوقر پنجاه گاو و از صورحی سر هر خانه یکلرهم(۲٤) و از قریه‌های جمجوقات(۲٥) و ککبا(۲٦) که یحتمل شکبا(۲۷) باشد و حالا(۲۸) متعلق‌غازی قموقند شش خرپربار ازروغن و از قریه زرهگران سی‌تفنگ و از کوه سنباط پنجاه قوچ و از قریه ارهانی(۲۹) سر(۳۰) خانه یك کیل از زرع غالب و از کوه ژنطاب هشتاد گوسفند و از جماعت بقتلل(۳۱) سی گاو و سی بره و از کوه زاخوری و غلدی(۳۲) یعنی جارکه ملك مخصوصی شامخال بودند پنجاه‌گوسفند و از جماعت رسعر(۳۳) که حالا رعیت غازی قموق اند و مکرق(۳٤) هفتاد قوچ و

*(۱) ب: حذف شده
*(۲) . . . *(۲) ب: این حرف‌ها در پائین – از جماعت جملل – اول نوشته شده
(۳) ف: بکسر ها و با هبلل؛ ب: بکسر ها و باو فتح لام هبلل (٤) آ ت ف ق: جماعتهای
*(٥) آ ت ف ق: حذف شده (٦) ب: حذف شده (۷) ب ت ف: کسرخی
(۸) ف: بفتح جیم و میم جملل؛ ب: بفتح جیم و میم و لام جملل سالی
*(۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: قاضی (۱۱) ق: حذف شده (۱۲) ب: خمزق
*(۱۳) ت: حذف شده (١٤) ف ق: بفتح غین و دال – غدر (۱٥) ف ق: هر کس
(۱٦) ب: خمزق؛ ت: خنزاق (۱۷) ف ق: حذف شده (۱۸) ت: در حاشیه
(۱۹) آ: بسر (۲۰) ب ف ت ق: تارخو (۲۱) آ ف ت ق: حذف شده
(۲۲) ف ق: بضم الف و سین مشدد اسیشه (۲۳) آ ف ت ق: حذف شده
*(۲٤) ب: و از سورحی سر هر خانه یکلرهم و از قریه زوقر پنجاه گاو
(۲٥) ف ق: جمچوقات (۲٦) ف ق: ککسه با؛ ت: کیکبا
(۲۷) ت: شیکبا (۲۸) ب: بالای سطر (۲۹) ف ق: بکسر الف ارهانی
(۳۰) ق: افزوده‌شده – هر (۳۱) ب: بفتح با و سکون‌قاف و ضم تا و فتح‌لام اول – بقتلل؛ ف: بضم تا – بقتلل (۳۲) ب ف: بضم غین و فتح لام – غلدی؛ ق: بفتح غین و فتح لام – غلدی
(۳۳) ب: رسعر ف: رسعر ق: رسو (۳٤) ف. بضم میم و سکون کاف و ضم را – مکرق؛ ت ق: مکرق

از کولل(۱) یعنی کوره صداسب وصلمادیان و مدت بسیاری دیار آوار در تصرف اولاد حمزه بود تا اینکه امیر سلطان بن بیار(۲) بن سراقه که در توش سکنی داشت از ابتدای ضمطال(۳) تا انتهای عاریشتی لشکر فراهم آورده نهانی در شب ظلمانی بناحیه خمزاق(٤) آمده با کسانی که در باطن اسلام نه پذیرفته(٥) هواخواه دودمان او بودند اتفاق ورزیده لشکررا در منازل ایشان پنهان و علی الصباح ابومسلم بن یوسف بن محمد بن شیخ ابو مسلم بسبب خوابی که گویند مشعربرین مقدمه دیده بود به سمت قموق فرار کرد(٦) شب دیگر پیش از طلوع صبح امیر سلطان با لشکر داخل خمزاق(۷) شده امیر مسلمانان احمد بن چوبان بن سلطان بن معصوم بیک را بقتل رسانیده سرش را از دیوار قلعه آویختند و همه مسلمانان را که در آن بلده ساکن بودند بقتل آوردند امیر سلطان بر تخت آبا و اجداد خود تمکن یافته اهالی آن دیار را که بدین اسلام در آمده بودند بکفر بر گردانید و محاربات متواتره میان ایشان و مسلمانان ملت(۸) بیست و چهار سال امتداد داشت آخر الامر اهالی آوار از ضیق معاش و قلت آذوقه به تنگ آمده دین اسلام پذیرفتند و باین سبب خصومت بصلح انجامید و مدتهای بسیار(۹) بآسایش گذشت عاقبت بوساوس نفسانی عداوت بمیان امرای قموق و قیطاق و تفرقه میان اولاد عباس و حمزه راه یافت از امرای قیطاق محمد خان و امیر خان و امیر حمزه بنزد ملك آوار رفته اعانت جستند و پیمان موافقت بستند سالها با امرای قموق در جنگ بودند عاقبت سرطان ملك آوار سفرای معتبر بنزد(۱۰) کوثر شاه ترك که طایفه او در زمان عمر بن الخطاب(۱۱) با سلام آمده بودند فرستاده پیمان مصافات بستند کوثر شاه دختر ملك سرطان را برای پسر خود خطبه کرده خواهر خودرا به پسر او داد بسبب قرابت مراتب دوستی زیاده استحکام پذیرفت کوثر شاه با لشکر ترک از جانب مشرق و ملك سرطان با لشکر آوار و امرای قیطاق از سمت مغرب بر سر قموق حمله آوردند و این قضیه در زمان حیات شیخ نجم الدین بود و در قلعه بالای(۱۲) مسجد ککلی هفتاد نفر جوان جنگ کنان بذل جان نمودند شهر قموق ویران گشت و امرای آن فرار کردند کوثر شاه و ملك سرطان مراجعت نموده سلاطین قیطاق در امارت موروثی خودشان استقلال پذیرفتند* بگمان مؤلف امیر چوبان دراواخر مائه خامسه بوده از آنکه در سلسله انساب در سنه ۱۰۳۰ هزار و سی او بمرتبه دهم و شیخ ابواسحق ابراهیم بمرتبه نوزدهم مرقوم اند خلاصه(۱۳) بعد از هارون الرشید که اختلال به بنیان استقلال

---

(۱) ب: بضم کاف و فتح را و لام و سکون لام آخر — کرلل: ف: بضم کاف و فتح را — کرلل: ق: کرال (۲) ب: بفتح با — بیار: ف: بیاد (۳) ف: بضم ضاد و سکون میم ضمطال (٤) ب: خمزق (٥) ق: بود — افزوده شده
(٦) ف ق: و — افزوده شده (۷) ب: خمزق (۸) آ: حذف شده (۹) ب: بسیاری
(۱۰) آ: نزد (۱۱) ت: رضی‌الله‌عنه (۱۲) ق: بالا *(۱۳) ب: از—بگمان — تا—خلاصه— حذف شده: طبقه ثالثه از زمان تسلط اتراك تا ظهور صفویان و احوال سلسله و سلطنت شیروانشاهان — افزوده شده

عباسیان راه* یافته بود(۱) امرای اسلام در هر طرف دم از(۲) استبداد زده همین در ظاهر نام اطاعت ایشان بر خود می بستند و خلفا نیز قادر بدفع امرا نبوده محض بدادن لقبی برای سلطنت ایشان اکتفا می نمودند *بدین سبب کار(۳) از نظام افتاده طوایف شرقیه و شمالیه دست تعرض و تصرف باکثر ولایات علی الخصوص شیروان و داغستان می‌گشودند* مسلمانان بمدافعه(۵) بودند اما(٤) بسیار حیف است که اطلاعاتی(٦) بروجه مطلوب از وقایع آن اعصار موجود نیست(۷) تا اینکه سلاطین سلاجقه درایران(۸) صاحب‌اقتدار گشتنداکثرایشان تسلطبشیروان وداغستان نیزداشتند(۹) بسیاری‌ازاهالی‌جبال‌در عصر ایشان با سلام آمده‌اند بقول مشاهیر مورخین سلجوق مردی صاحب قبیله بود از تاتار که پسران او میکائیل و اسرافیل باذن سلطان محمود غزنوی با قبیله متکاثره خودشان باین طرف جیحون آمده بودند طغرل بیك بن میکائیل بن سلجوق در سنه *٤۳۲(۱۰٤۱) (۱۰) چهار صد و سی دو بسلطان مسعود(۱۱) غزنوی غالب و پادشاه خراسان و فارس و عراق و کردستان و آذربایجان گردید بعد از وفات او در سنه *٤٤۲ (۱۰۵۱) (۱۲) چهار صد و چهل و دو برادر زاده او الب ارسلان پادشاه ایران شده از* قائم لامرالله(۱۳) خلیفه(١٤) عزالدین لقب یافت و فتوحات چندی در گرجستان* و حوالی‌آن بظهور رسانیده عزیمت‌بولایت‌ارمن‌نمود(۱۵) باملك‌آن(١٦) صلح کرده دخترش‌رابگرفت بعد ازوفات(۱۷) او(۱۸) درسنه(۱۹)٤٥٤(۱۰٦۲) چهارصدو پنجاه‌و چهار ملکشاه* بن الب‌ارسلان محسن‌تدبیر(۲۰) و اهتمام(۲۱) وزیربلرش(۲۲)

---

*(۱) ب: یافت (۲) ت: حذف شده *(۳) آ: بدین کار و سبب امورات

*(٤) ب: حذف شده (۵) ف ق: می — افزوده شده (٦) ق: اطلاعات

(۷) ب: همین قدر معلوم است که طوایف شمالیه خروج پی در پی کرده در کار قتل و غارت بودند و عساکر خلفای بغداد و ملوك شیروان و اولاد حمزه و عباس از مائه خامسه یا رابعه درداغستان تمکن یافته بودند در نواحی داغستان دفع ایشان می‌نمودند—افزوده شده

(۸) ب: درین حدود (۹) ب: داشته

*(۱۰) ب: ٤۲۹ (۱۰۳۸) (۱۱) ت: محمود

*(۱۲) ٤۵۵ (۱۰٦۳) ت: در حاشیه با خط رقعه و مرکب قرمز — افزوده شده:

۲۲ سنه هجریه سندن ٤٤۲ سنه سنه ده‌ك عربلرك اداره و حکومتلرینده . . . بونلارك مدت حکومتلری ٤۲۰ سنه اولموشدر

*(۱۳) ب: خلیفه بغداد (١٤) آ: حذف شده

*(۱۵) ب: در حاشیه با خط مغایر (١٦) آ: نموده ب: نمود و

(۱۷) ب: حذف شده (۱۸) ب: و — افزوده شده

(۱۹) (. . .) ب: ٤٦۵ (۱۰۷۳) پسرش

*(۲۰) ب: حذف شده

*(۲۱) ب: باهتمام

(۲۲) نامدار

نظام الملك نظام ملک داده(۱) استقلالی زایدالوصف یافت و دختر خود را بمقتدی بالله خلیفه داده مصحوب نظام‌الملك به بغداد فرستادگویند یکصدو سی قطار شتر با پوششهای زرتار از اقمشه نفیسه و اسباب طلا و نقره پربار و برششش شتر دوازده صندوق سیمین مشحون بجوهر گران بها و سی و سه جنیب بازینهای مکلل بدر و یاقوت امثال آنها و سه عماری مرصع بر شتران کوه پیکر با مهار و خلخال مرصع بر دست و پاهمراه بود چون دختر سلطان با این همه تجمل وارد بغداد گردید طوی چنان عظیم کردند که چهل هزار من شکر بمصرف رسید و ملك شاه مجاهدات بسیار در اطراف روم و گرجستان و شیروان کرده روزگار دولت این شهریار بهترین اعصار و آرایش ملك و آسایش ملت بکمال استقرار و وزیر بـــی نظیری مانـــنـــد نظام المـــلـــك صاحـــب اختیـــار بود و هر وقت با فضلا و شعرا صحبت و گاهی بگفتن شعر نیز رغبت می نمود و ازوســـت

رباعی(۲)

بوسی زد یار دوش بردیدهٔ من
اورفت و ازو بماند تردیدهٔ من
(۳)زان داد برین دیده نگارینم بوس
کو چهرهٔ خویش دید در دیدهٔ من

و در عصر او حسن صباح مذهب شنیع ملاحده را که در اکثر مواد مبنی بـــر قوانین خرم کیشان بود اختراع نمود فدائیان جان سپار بسیار فراهم آوردد بشرور فساد بر اسباب احتشام و استبداد خود می‌افزود عاقبت ترکان خاتون حرم بزرك ملکشاه مزاج او را بانواع بدگویی از نظام الملك منحرف ساخت و او زیاده بریکسال معزول و در نهاوند بزخم کارد فدائیان صباحی از پای در آمده* وقت وفات این قطعه را بحضور پادشاه نوشت:

قطعه

چل سال باقبال تو ای شاه جوان بخت
گرد ستم از چهره آفاق ستردم
چون شد زقضا مدت عمرم نود و شش
اندر سفر از ضربت یك کارد بمردم

---

(۱)(. . .)ب: در سنه۴۸۲(۱۰۸۹)در اطراف روم و شیروان مجاهدات فراوان کرده در سنه ۴۸۵ (۱۰۹۲) در دست یکی از فدائیان صباحی مقتول و تخت سلطنت را به پسر خود برکیارق گذاشت برادر کهتر او محمد بن ملکشاه که حکومت اینديار و در گنجه توقف داشت بعزم مخالفت برادر در سنه ۴۹۲(۱۰۹۹) باراده جنك از گنجه بدر آمد سلطان برکیارق که بجهت دفع برادر می‌آمد روزی امرای لشگر او مجدالدین قمی را که مستوفی دیوان بود در بارگاه سلطان بکشتند. ص ٦٦ — ٦٥
(۲) ق: شعر (۳) ت: من ـ افزوده شده

منشور نکونامی و طغرای سعادت
پیش ملك العرش بتوقیع تو بردم
بگذاشتم این خدمت دیرینه بفرزند
اورا بخدا و بخداوند سپردم(۱)

چهل روز بعد ازو ملك شاه نیز در قرب بغداد سنه ٤٨٢ (۱۰۸۹) *چهار صد و هشتاد و دو(۲) بجهان جاوید پیوست و پسر مهترش برکیارق بسلطنت نشست و محمود بن ملك شاه که بحکومت آذربایجان و ارمن و غیره در گنجه تمکن داشت رایتمخالفت برافراشت سلطان برکیارق بجهت دفع برادر می‌آمد(۳) که(٤) روزی سران لشکر او شوریده مستوفی دیوان مجدالدین قمی‌را در بارگاه سلطانی بکشتند و)او ازین‌گونه جسارت خوفناك گشته(٥) ازقهستان عراق بدارالملك ری گریخت و محمد بی مانعه(٦) و زحمت بر سریر سلطنت تمکن یافت بعد ازان چهار نوبت درمیان دو برادر جنگ واقع و هر دو گاهی غالب و گاهی مغلوب بنارا بصلح گذاشته ولایات شام و دیاربکر و آذربایجان و مغان(۷) و شیروان(۸) و ارمن(۹) بسلطنت محمد و سایر ولایات ایران به(۱۰) برکیارق تعلق‌گرفت و درسنه(۱۱) ٤٨٩ (۱۰۹٦) چهارصدو هشتاد و نه‌برکیارق فوت شده سلطان‌محمددر(۱۲)تمامی ملك استقرارپذیرفت(۱۳)(و به‌بغداد رفته در سنه ٤٩١ (۱۰۹۸)چهارصد و نود و یك از مستظهر بالله* بن مقتدی بالله(١٤) خلیفه ناصر امیر المومنین لقب یافت و بعد از وفات او در سنه ٥٠٢ (۱۱۰۹) پانصد و دو سلطان سنجر بن ملك شاه ملقب‌به برهان امیر المومنین جلوس و چهل سال با ستقلال سلطنت کرد) در تذکره دولت شاه سمرقندی(١٥) مذکور(١٦) است که شاهزاده محمود بن سلطان(۱۷) محمد* از طرف سلطان سنجر(۱۸) هشت سال و بقول روضه‌الصفا

---

*(۱) ت: از — وقت — تا — سپردم — حذف شده *(۲) آ: حذف شده (۳) آ: آید
(٤) آ: حذف شده (٥) ب: شده (٦) آ: مانع
(۷) ب: و ارمنیه — افزوده شده (۸) ق: شروان
(۹) ب: گرجستان (۱۰) ب: سلطان — افزوده شده
(۱۱) ب: ٤٩٨ (۱۱۰٥) (۱۲) ت: حذف شده
(۱۳) (. . .) ب: و بحضور مستظهر خلیفه رفته قسیم امیر المومنین لقب یافت بعد ازو برادرش سلطان سنجر بن ملکشاه ملقب ببرهان امیر المومنین از سنه ٥١١ (۱۱۱۷) مدت چهل چهار سال بسلطنت بوده کمال حشمت و استقلال داشت
*(١٤) ت: حذف شده
(١٥) ب: حذف شده (١٦) ب: مرقوم (۱۷) ب: حذف شده
*(۱۸) ب: حذف شده

یازده(۱) سال(۲) پادشاهی عراق* و ارمن(۳) و آذربایجان نمود و امور(٤) شیروان و داغستان نیز در اختیار او بود عاقبت* در سنه ۵۱۹ (۱۱۲٦) ** پانصد و نوزده(۵) بر عم خود(٦) یاغی و مغلوب گشت و(۷) سلطان سنجر(۸) از سر گناه او *درگذشت و اختیار(۹) ولایات مذکوره را بعلاوه ملك شام بقبضه اقتدار او نهاد(۱۰) (۱۱)و دو دختر خود را یکی بعد از فوت دیگری بوی داد و خود در خراسان و ماوراء النهر می‌بود و چون سلطان محمود(۱۲) به سلطنت مستقل گشت برادر کهترش مسعود به مجادله برخواست مدتی دو برادر با همدیگر در پیکار و باعث بی‌نظامی امور و خرابی ایندیار بودند و گرجیه تفلیس را با نواحی آن تصرف نمودند و سلطان محمود وفات یافته پسرش طغرل جلوس کرد. و(۱۳) او نیز زود در بلده همدان درگذشت و سلطان مسعود در ملك مستقل گشت و در عصر او فدائیان صباحی در حدود عراق و آذربایجان آغاز ظلم و طغیان کردند مسترشد بالله خلیفه در سنه ۵۳٤ (۱۱٤۰) پانصد و سی و چهار برای دفع ایشان عازم آنصوب گردید و بسببی کدورت میان او و سلطان مسعود افتاده مهم بمحاربه انجامید خلیفه مغلوب و اسیر گشت و بموجب ملامت و

---

(۱) ب: چهارده (۲) ب: به نیابت از طرف عم خود سلطان سنجر ـ افزوده شده
*(۳) ب: حذف شده (٤) ب: ارمن و ـ افزوده شده *(۵) ب: حذف شده
**(٦) آ: حذف شده (۷) ب: حذف شده (۸) ب: حذف شده
*(۹) ب: در گذشته
(۱۰) ب: سپرده (۱۱) ب: (. . .) از ـ و دو دختر ـ تا ـ وصلح کرد
در نسخه «ب» بدین شکل نوشته شده
دختر خودرا نیز بوی داد خود در ولایت خراسان و ماوراء النهر می‌بود تا در دست طایفه غز اسیر و ضعیف و پیر شده بعد از یکسال از خلاصی ارتحال بعالم بیزوال نمود مسعود بن محمد مدتی با سلطان محمود در جنگ بود تا او در سنه ۵۲۵ (۱۱۳۱) رحلت بعالم آخرت کرده پسرش طغرل بن محمود جلوس و در سنه ۵۲۹ (۱۱۳۵) در بلده همدان در گذشت بعد ازو مسعود بن محمد بن ملکشاه بر تخت نشست او پادشاهی بود در عدل و سخا و شجاعت صاحب شهرت و مسترشد خلیفه بجنگ او آمده مغلوب و دستگیر گشت و بموجب نصایح ملامت آمیز که سلطان سنجر از خراسان نوشته بود سلطان مسعود خلیفه را باعزاز شایان روانه بغداد نمود اما جمعی از ملاحده در عرض راه فرصت یافته خلیفه را بکشتند و خودشان نیز موجب عقوبت سلطانی گشتند و سلطان مسعود برای دفع فساد برادر زاده خود داود بن محمود باذربایجان آمده فتنه را تسکین و در سنه ۵٤۷ (۱۱٤۳) بعالم بقا شتافت بعد ازو ملك شاه بن محمود جلوس و بسبب عیش و نوش مفرط از دولت مایوس گشته برادرش محمد براورنگ خسروی جالس و باعم خود سلیمان بن سلطان محمد در قرب ارس جنگ کرده غالب آمد و بسبب بعضی امور عداوت میان او و خلیفه واقع و بعد از محاصره چند روزه بغداد دختر خلیفه کرمان خاتون را تزویج و صلح کرد ص ٦۹ ـ ٦۷
(۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ف ق: حذف شده

نصیحتی که سلطان سنجر از خراسان نوشته بود سلطان مسعود خلیفه را باعزاز(۱) شایان به بغداد روان اما جمعی از فدائیان در عرض راه فرصت یافته بزخم کارد اورا بکشتند و خودشان نیز مورد عقوبت سلطانی گشتند و بقول بعضی مورخان قتل خلیفه باشاره سلطان مسعود بوده بنام فدائیان اشتهار یافته است خلاصه بمجرد وصول این خبر به بغداد راشد بالله بن مسترشد بالله بخلافت منصوب گشت و سلطان مسعود متعاقب عزیمت دارالخلافه کرده راشد بالله که تاب(۲) مقاومت نداشت بموصل رفت و بعد از یکسال که در اطراف آذربایجان و عراق سرگردان می گشت در ظاهر اصفهان بزخم کارد فدائیان بقتل رسید و سلطان مسعود بمجرد ورود به بغداد هر چند مقتفی* لامرالله(۳)را منصوب بخلافت و خود نیز بیعت نمود اما در هر خصوص فرمان روای مستقل بود گویند بواسطه رسول از خلیفه استفسار کرد که چه مقدار مبلغ برای مصارف او لازم است که تعیین شود خلیفه جواب داد که چهل راس استر برای آوردن آب هر روزه باید سایر مایحتاج را ازین قرار تخمین نماید سلطان گفت عجب صاحب(٤) حشمتی را بخلافت نشانده‌ایم خدا شر او را از سر مسلمانان برگرداند(٥) و در اواخر سلطنت سلطان سنجر طایفه غز از جیحون گذشته و او بجنگ ایشان رفته مغلوب و دستگیر گشت و بعد از چندی خلاصی بفراریافته درتدارک تلافی بودکه درسنه۵٤۲(۱۱٤۸) پانصدو چهلو دو رحلت بعالم دیگر نمود* و در حالت نزع این قطعه را انشاء فرمود

قطعه

بضرب تیغ جهانگیر و گرز قلعه‌گشای
جهان مسخرمن شد چو من مسخررای
بسی حصار گشودم بیك نمودن دست
بسی مصاف شکستم بیك فشردن پای
اجل چو تاختن آورد هیچ سود نداشت
بقا بقای خدای است و ملك ملك خدای(٦)

و سلطان مسعود دوازده سال نیز بعد از آن بروجه استقلال بسلطنت بوده بفنون هنروری و شجاعت موصوف و بمراسم رعیت پروری و مراحم‌گستری معروف گردیده است و در اواخر عهد او ملك شاه بن سلطان محمود در همدان بنای مخالفت و غوغا نهادو سلطان‌آمده فتنه‌راتسکین داد و درسنه٥٥٤(۱۱٥۹)پانصدو پنجاه‌وچهار وفات یافته ملك شاه ثانی بن محمود جلوس و بسبب عیش و نوش مفرط از دولت مایوس گشته برادرش محمدثانی براو رنگ خسروی جالس و با عم خود سلیمان‌بن سلطان محمد

---

(۱) ت ق: باعزاز (۲) آ ف ت: و ـ افزوده شده
(۳) ق: بالله (٤) ت: حذف شده (٥) ت: بگرداند *(٦) ت: حذف شده

در قرب ارس جنگ کرده غالب آمد و به سبب بعضی(۱) امور عداوت میان او و خلیفه مستنجد بالله‌بن مقتفی(۲) باللهواقع و بعدازمحاصره چندروزه بغداد دختر خلیفه‌کرمان خاتون‌را تزویج و صلح‌کرد و(۳) بعدازاو درسنه(٤)٥٥٦(١١٦١)پانصدو پنجاه و شش سلیمان بن محمد بن ملکشاه جلوس و* بعد از ششماه(٥) بعلت(٦) هزل گویی و عیش جویی محبوس‌گردیده(۷) ارسلان‌بن طغرل*بن محمود(۸) زینت افزای سریرسروری ممدوح نظامی و ظهیر و انوری پادشاهی عالم(۹) و عادل و(۱۰) نیکوکار *و کار آموز و(۱۱) عاقل بود(۱۲) بعدازو درسنه٥٧١(١١٧٦)*پانصدو هفتادویك(۱۳)پسرش(١٤) طغرل بن ارسلان جلوس و عمش محمد بن طغرل وزارت اومی(۱٥) نمود بعد از فوت محمد برادرش(١٦) قزل ارسلان بجای او منصوب و(۱۷) عاقبت مصافات بدل(۱۸) بمعادات(۱۹) گشته قزل ارسلان باعانت خلیفه در جنگ غالب و طغرل‌را محبوس و خود جلوس‌کرد بعداز وفات قزل‌ارسلان طغرل دوباره بسلطنت نشست(۲۰) گویند پادشاهی علم دوست هنر پرور بوده بگفتن شعر نیز گاهی(۲۱) میل نموده* ازوست

رباعی

دیروز چنان وصال جان افروزی
امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که در دفتر عمرم ایام
آن را روزی نویسد این را روزی(۲۲)

و درسنه(۲۳) ٥٩٠(١١٩٤)پانصدونود درجنگ‌تکش‌خان‌خوارزم‌شاه مقتول‌وسلطنت‌این سلسله نیز بخوارزم شاهیان که چند(٢٤) سال پیشتر از آن ممالك خراسان و فارس شده بودند انتقال یافت و احوال این دودمان نیز بروجه اجمال انکه انوشتکین نامی از غلامان ملك شاه سلجوقی بایالت خوارزم منصوب و بعد ازو پسرش* قطب الدین محمد

---

(۱) آ: بعضی (۲) ف ت ق: مقتضی
(۳) ب: حذف شده (٤) (. . .) ب: ٥٥٤ (١١٥٠)
*(٥) ب: حذف شده (٦) ق: حذف شده
(۷) ب: در سنه ٥٥٦ (١١٥٢) — افزوده شده
*(۸) ب: حذف شده (۹) ب ف ت: حذف شده (۱۰) آ ب ف ت ق: حذف شده
*(۱۱) ب ت: حذف شده (۱۲) ف ت ق: و — افزوده شده
*(۱۳ ب: حذف شده (١٤) ف ق: پسر او (۱٥) ت: حذف شده
(١٦) ت: حذف شده (۱۷) ت: حذف شده (۱۸) ب: مبدل
(۱۹) ت: معادات (۲۰) (. . .) ب: حذف شده
(۲۱) ت: کا *(۲۲) ت: حذف شده
(۲۳) (. . .) ب: ٥٩٠(١١٩٥) (٢٤) ب: هفت

نیز درین(۱) منصب بخوارزم شاه ملقب بوده وقت گرفتاری سلطان سنجر دردست طایفه غزسکه(۲) و خطبه بنام خود کرد و(۳) بعد ازو پسرش(٤) اتسیز *و پسر او سلطان شاه و تکش خان و ایل ارسلان بتعریج سلطنت کرده(۵) در سنه ٥٩٦ (۱۲۰۰) *پانصدو نودو شش(٦) محمد* بن تکش(۷) خوارزمشاه جلوس و در مقدمه چنگیزخان که از سنه ٦١٧ (۱۲۲۱)* ششصد و هفده(۸) مدت چهار سال امتداد داشت روی بهزیمت(۹)* در جزیره آبسکون مازندران(۱۰) بعالم بقا عزیمت و خلف ارشد او جلال الدین بـر تخت پادشاهی نشست و(۱۱) تـسـلـط و تـعـرض او بشیروان و داغستان در حینی که بتسخیر گرجستان آمده بود معلوم نیست

طبقهٔ ثالثه

از زمان استیلای مغول تا ظهور صفویان و احوال سلطنت و سلسله شیروانشاهان(۱۲)

بعد از آنکه هلاکو خان بن تولی بن چنگیز خان در زمان برادر خود منکوقاآن بایران آمده در سنه ٦٥٦ (۱۲۵۸)* ششصد و پنجاه و شش(۱۳) مستعصم بالله(۱٤) خلیفه را قتل و دولت(۱۵) بنی عباس(۱٦) را برهم زد دویست هزار خانوار ترک راکه با خود آورده بود و اکثر ایلات ایران سوای *الوار و(۱۷) اکراد ازیشانند درمواضع مختلفه جای داده سلطنت ایرانرا برای خود محکم کرد ازاقصای شام تاجیحون و ازعمان تا دربند در تحت اختیار او بود هلاکو خان در کمال سطوت با نواع فضایل آراسته اهل علم و حکمت را محترم داشتی و بآثار و ابنیه خیر همت بسیار گماشتی* و در تبریز که دار السلطنه او بود عمارت عالی اساسی برافراشت(۱۸) و خواجه نصیرالدین محمد طوسی* که کمال تقرب بوی داشت(۱۹) در مراغه رصد خانه بامر او بنا گذاشت (۲۰) و در سنه* ٦٦٣ (۱۲٦٥) ششصدو شصتو سه(۲۱) سلطنترا به پسر خود اباقا خان

---

*(۱) ب: در حاشیه

(۲) ق: در سیم (۳) ق: حذف شده (٤) ب: حذف شده

*(۵) ب: بیست نه سال و پسر سلطانشاه و تکش خان و ایل ارسلان نیز چهل پنجسال سلطنت کرده

*(٦) ب: حذف شده *(۷) ب: حذف شده

*(۸) ب: حذف شده (۹) ب: در هزیمت

*(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ف ق: حذف شده

*(۱۲) ب: حذف شده *(۱۳) ب: حذف شده (۱٤) ب: حذف شده

*(۱۵) ب: خلفای — افزوده شده (۱٦) ب ف ت ق: عباس

*(۱۷) ت: الواره

*(۱۸) ب: «عمارت عالی اساسی در تبریز داشت» بالای سطر با خط مغایر نوشته

*(۱۹) ب: که معتمد او بود (۲۰) نمود *(۲۱) ب: ٦٦٢ (۱۲٦٤)

* واگذاشته درگذشت(۱) و او محافظت شیروان و ارمن و آذربایجان‌را به برادر خود شاهزاده یشمت رجوع نمود(۲) در آن اثنا برکه‌خان پسر جغتای(۳)خان پادشاه دشت قبچاق(٤) شاهزاده بوقارا از راه داغستان به تسخیر آذربایجان فرستاد یشمت در اوایل سنه* ٦٦٤ (١٢٦٦) ششصد و شصت و چهار(۵) در قرب دربند او را شکست داده برگردانید بعد ازین شکست برکه خان با سیصد هزار سواره از راه دربند آمده تا کنار کر عنان بر نکشید اباقا خان نیز با لشکر بسیار در آن طرف کر نزول و منع عبور او(٦) میکرد برکه خان برای گذشتن از پل روی به تفلیس نهاد(۷) به علت مرض در راه وفات یافته لشکرش پریشان بمساکن خودشان بر گشتند اباقا خان در سنه ٦٨١ (١٢٨٢)* ششصدو هشتاد و یك(۸) بعالم بقا پیوسته تکودار بن هلاکو(۹) که بعد از قبول اسلام بسلطان احمد موسوم گشت(۱۰) در مملك عراق و آذربایجان بر تخت سروری(۱۱) و عدالت گستری تمکن(۱۲) یافت بعد از دو سال ارغون پسر آباقاخان(۱۳) اورا کشته خود جلوس نمود(١٤)*خسروی بیدادکیش بداندیش بود(١٥) در سنه ٦٩٠ (١٢٩١) *ششصد و نود(١٦) وفات یافته برادرش کیخاتو تاج خانی بر سر نهاد روزگار بعیش و نوش گذرانیده دست تعرض بعیال امرا می(۱۷) گشاد چون بترغیب ایشان بایدو بن طراقای بن هلاکو خان با لشکر از بغداد بیامد کیخاتو بمغان گریخت امرا بامر بایدو خان او را تعاقب و در سنه ٦٩٤ (١٢٩٥)*ششصد و نود و چهار(۱۸) دستگیر و قتل(۱۹) کردند بعد از این مقدمه غازان خان(۲۰) بن ارغون(۲۱) خان(۲۲) حاکم خراسان که(۲۳) باسلام در آمده *بسلطان محمود موسوم(٢٤) بود(٢٥) در طلب خون کیخاتو بر سر بایدو خان آمده اول صلح و بعد از آن جنگ کردند باید و خان فرار و در موضع نخجوان در دست امیر نوروز کشته شد و غازان خان بسلطنت نشست* گویند شهریاری بود حکمت دوست از سخنان

---

*(۱) ق: در حاشیه (۲) ق: نموده ت: نمود و
*(۳) ق: جقتای (٤) ب ف ق: قبچاق
*(۵) ب: ٦٦٤ (١٢٦٦): ق: ٦٦٤ ششصد و شصت و چهار
*(٦) ت: و (۷) ت: و — افزوده شده *(۸) ب: حذف شده
*(۹) ت: هلاکو: ف ق: هلاکو خان (۱۰) آ: و — افزوده شده
*(۱۱) ق: سروی (۱۲) ف ق: متمکن (۱۳) ت: ابقا خان
*(١٤) ب: کرد *(١٥) ب: حذف شده *(١٦) ب: او نیز
*(۱۷) ب: حذف شده *(۱۸) ب: حذف شده (۱۹) ق: قتیل
*(۲۰) آ ب ف ق: حذف شده (۲۱) ب ت: ارغون
*(۲۲) ت: بن هلاکو خان — افزوده شده — هلاکو خان پائین سطر با خط مغایر نوشته
*(۲۳) ت: حذف شده *(٢٤) ب: حذف شده
*(٢٥) ت: در حاشیه افزوده شده

غازان خان مجدد مائه ششم است چون دین اسلام بواسطه استیلای کفره ضعیف شد جناب اقدس الهی غازان خان را با صد هزار ترك برانگیخت که همگی‌بیکمرتبه‌در صحرای

(بقیه درص ۷۲)

اوست در جهان سخت تر از همه چیز حیات‌است‌که عات جمیع شداید و زحمات‌است‌(۱)
بعدازوفات او درسنه۷۰۳(۱۳۰٤)*هفتصدو سه(۲) الجایتو محمد خدابنده‌بن ارغون‌خان
جلوس کرده سلطانیه را بنا و دارالملك ساخت او پادشاهی بود عادل نیکوکار نامش
هنوز بر تعمیرات چندی از بروج و مساجد که در شهر باکو بنا کرده نمایان است(۳)
(۳)بتحقیقات‌حکما و صحبت‌علما بسیار مایل بود و باختیار تشیع سکه‌را بنام ائمه‌اثنی
عشر مزین نمود و کلمات حکمت آمیز بسیار اظهار میفرمود که فضلامدون‌کرده‌اند ازآن
جمله‌است‌پادشاهی‌کسی‌را شایدکه به‌نیکی آزادان(٤)را بنده و بندگان را آزاد نماید و

لار بدست شیخ ابراهیم حموی قدس الله سره ایمان آورده مسلمان شد و زبان بکلمه طیبه لااله‌الاالله محمد رسول الله‌گویا ساختند و آثارکفر و بدعت برانداختند و شریعت را در بلاد وامصار رواج دادند کهنکاش نامه و مفسران وحی الهی و حافظان شریعت محمد . . . ایشان اند چون سلطان این کلمات را بر زبان راند همه . . . . زبان بصلوات پیغمبر و آل او گشادند و آنگاه سلطان گفت که حجت اول آل محمد علی و آخر ایشان مهدی موعود است پس مراست که در ملك محمد بدون اذن اولادش تصرف نه‌نمایم و اگر بنمایم غاصب باشم چون همه علما قبول نمودند امر نمود خطبه بنام اهل بیت بخوانند و سکه بنام ایشان بزنند لوکان و فضاحب مجدد مائه هفتم الجایتو سلطان بن آرغون خان است که ملقب بسلطان محمد خدابنده شد که در سنه مذکور بعداز برادرش غازان خان بر تخت سلطنت نشست و چون بمسامع وی رسید که دین محمدی بمرتبه ضعیف شده است که در نماز بعد از تشهد صلوات بر محمد و آل محمد نمیفرستند خود برخاسته بمسجد جامع سلطانیه حاضر آمد و حکم باحضار علمای اسلام نموده از فضائل در باب صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او سؤال نمود علما باتفاق گفتند که بحکم خدای تعالی صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد و در آنوقت جمعی از علما گفتند امام شافعی نمازرا بدون صلوات فاسد شمرد و جمعی گفتند که امام اعظم فرمود که نماز که بصلوات بر محمد و آل محمد مقرون نباشد مکروه است انگاه از علما سؤال کرد که چرا بر هر یك از انبیاء وال وی در صلوات ذکر نمی‌کنند در صلوات بر خاتم انبیا ذکر می‌کنند چون علما در جواب فرو ماندند سلطان گفت که مرا در جوانی‌این سؤال‌دو دلیل بخاطر میرسد اول آنکه چون دشمنان وی‌را ابتر خان ایزد تعه ابتری را برایشان انداخت که نسل ایشان منقطع شده و اگر باشد هم مجهول باشد و ذریت آل پیغمبر انقدربهم رسیدند که تعداد ایشانرا جز خدا دیگر نداند و در صلوات بمتابعت پیغمبر بر ایشان درود میفرستند دیگر آنکه ادیان جمیع انبیا منسوخ است و دین محمدی تا قیامت باقی پس امت را لازم است بمتابعت انحضرت اولاد را صلوات دهند تا برامت واضح گردد.
حامیان دین محمدی
*(۱) ب: حذف شده *(۲) ب: حذف شده
(۳) از – بتحقیقات – تا – بجانمی‌آرد – حذف‌شده ص – ۷۳ – ۷۲ (٤)ت: آزادگان.

زیوری که بر مرد و زن یکسان نیك(۱) آید راستی است و فایده نماز ذکر خدا کردن و فایده زکات دوستی مال از دل بردن است(۲) و فایده صوم گرفتن صولت نفس و باز داشتن آن از معصیت و فایده حج دیدن اهل کمال و کسب مکارم اخلاق و معرفت است هر کس این صفات را ندارد هیچ یك از تکالیف مذکوره را بجا نمی‌آرد بعد ازو درسنه ۷۱۶(۱۳۱۷) * هفتصدوشانزده(۳) پسررشیدش(٤) سلطان ابوسعیدسیزده‌ساله برتخت نشست و در عهد او پادشاه دشت قبچاق(۵) اوزبکخان از نسل جوجی بن چنگیز خان که اولوس اوزبك بوی منسوب است در سنه۷۱۸(۱۳۱۹) *هفتصدوهیجده(٦) از راه دربند بعزم تسخیر آذربایجان بیامد سلطان ابو سعید بعزم مقابله بر آمده در دشت قراباغ بقشلامشی پرداخت و لشگر اوزبك *در شیروان بکار قتل و غارت بودند تا اینکه امیر چوبان با بیست هزار لشگر باعانت سلطان آمد و لشگر اوزبك(۷) مجال توقف ندیده روی بفرار آوردند امیر چوبان تعاقب کرده بسیاری را بقتل رسانید اوزبك شاه دوباره در سنه ۷۳۵ (۱۳۳۵) *هفتصد و سی و پنج(۸) از همان راه عزیمت آذربایجان کرد سلطان ابو سعید باز بعزم مقابله برآمده بعلت حرارت و عفونت هوا درشیروان مریض گشته در سنه ۷۳٦(۱۳۳٦) *هفتصد و سی‌و شش(۹) درگذشت *و در قطعه تاریخ وفات اورا معاصرینش در قراباغ نوشته‌اند چون غالبا قراباغ در سر شیروان بوده باین سبب در کتب تواریخ نام شیروان(۱۱) اشتهار یافته است و(۱۰) در مقدمه ظفرنامه مرقوم است که زنش بغداد خاتون دختر امیر چوبان زوجه سابقه شیخ حسن‌ایلکانی(۱۲)که سلطان‌بوی عاشق شده‌حکما اورا *طلاق داده متصرف‌گشته(۱۳) پدر و برادرشررا نیز کشته بود بتحریك اوزبك اورا زهر داد بعد ازو(١٤) آرپا خان از نسل تولی بن چنگیز خان بسلطنت منصوب و اوزبك را مغلوب و مسلوب از شیروان و دربند اخراج نمود درین اثنا موسی بن علی بن بایدو(۱۵) خان خروج کرده آرپاخانرا بکشت و محمد نامی نیزازنسل‌هلاکوخان بیروی‌خروج‌نمود(١٦)و بعدازان چند نفری نیز ازین دودمان بمدافعه یکدیگر بر آمده سبب قطع نسل خود و خرابی ملك‌گشتند و دولت قوی مکنت ایشان درعراق و آذربایجان بایلکانیان(۱۷) انتقال‌پذیرفت و احوال این سلسله آنکه آق بوقا(۱۸)بن ایلکان(۱۹)بن جلایر در عهد(۲۰)کیخاتو امیرالامرا در مقدمه بایدو خان مقتول و پسرش امیر حسین دختر ارغون خان‌را بزوجیت داشت

---

(۱) ت: یك (۲) حذف شده *(۳) ب: حذف شده؛ ق: نهصد و شانزده (٤) آ: رسیدش
(۵) ب ف: قبچاق *(٦) ب: حذف شده
*(۷) ت: حذف شده *(۸) ب: حذف شده
*(۹) ب: حذف شده *(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ف ق: شروان
(۱۲) آ ب ف ت ق: ایلخانی *(۱۳) ب: گرفته
(١٤) ت: بعد از (۱۵) ت: بابدو
(١٦) ب: حذف شده و هر دو در یك جنك کشته شدند — افزوده شده
(۱۷) آ ب ف ت ق: بایلخانیان (۱۸) ت: بوقا
(۱۹) آ ب ف ت ق: ایلخان (۲۰) ب: عصر

پسر او شیخ حسن در زمان سلطان ابو سعید والی روم بود بعد ازو زنش دلشاد خاتون بنت خواجه دمشق بن امیر چوبان را تزوج(۱) و تسلط یافت و شیخ اویس* که بحسن صورت مشهور آفاق و در علم ادوار و موسیقی و تصویر در عصر خود طاق بود(۲) ازو متولد و در سنه۷۵۷(۱۳۵٦)* هفتصد و پنجاه و هفت(۳) بر تخت سلطنت عراق عرب جلوس کرد و درزمانیکه سلطنت آل هلاکو متزلزل و دولت ایلکانیان(٤) هنوز نامستقل بود* شیخ حسن(۵) بن تمورتاش‌بن امیر چوبان مذکور*هفت سال و بعداز فوت آن غدار ستمکار برادر بداختر او امیر اشرف مدت سیزده سال بملك(٦) تبریز(۷) و امکنه(۸) چندی دیگر مستولی و بنای ظلم خارج از اندازه خیال(۹) نهاده مالی بیقیاس فراهم آورد قاضی محی‌الدین بردعی بدشت قبچاق(۱۰) رفته جانی بیك خان را از اولاد جوجی بن چنگیز خان که پادشاهی عادل علم دوست پرهیزکار بود بمواعظ دلپذیر به تنبیه و تدمیر اشرف ظالم واداشت جانی بیگ با سیصد هزار لشگر از راه دربند بیامد* و کاوس بن کیقبادشیروان شاه درین سفرنیکو خدمتیهای بسیار(۱۲) بوی اظهارنمود*(۱۱) و باوجود غارتگری که در ذات(۱۳) طایفه مغول و تاتار است در زمان خرمن کسی را جرات آن نبود که بغله احدی دست درازی نماید جانی بیك بتبریز آمده اشرف را قتل و خزاین اورا تصرف نمود* هنوز در میان اهالی مثلی مشهور است

فـرد

دیدی که‌چه‌کرد اشرف خر اومظلمه برد جانی بیك زر(١٤)

بعد ازان پسر خود بردی بیك را به نیابت آذربایجان‌گذاشته بمقر سلطنت خود برگشت بردی بیك نیز از وصول خبر شدت مرض پدر خود اخیجق(۱۵) نامی را از مغول بوکالت در تبریز گذاشته برفت آخیجق(۱٦) *قریب پانزده سال در آن نواحی(۱۷) احیای سنن(۱۸) اشرف کرده تبریزیان را(۱۹) به تنگ اورد بنابرداد خواهی ایشان معزالدین اویس ایلکانی(۲۰) با لشگر فراوان بیامد اخیجق(۲۱) بمقابله شتافته هزیمت

---

(۱) ق: تزویج *(۲) ب: حذف شده *(۳) ب: حذف شده
(٤) آ ب ف ت ق: ایلخانیان *(۵) ب: امیر اشرف
(٦) ت: بملکیت (۷) ب: بتبریز
(۸ ت: انکه (۹) ف: خط کشیده؛ ق: حذف شده
(۱۰) ب ف: قبچاق *(۱۱) ب: در حاشیه با خط مغایر
(۱۲) ب ف ت ق: حذف شده (۱۳) ب: جبلیت؛ ف ت ق: جبلت
*(١٤) ت: در حاشیه با خط مغایر (۱۵) آ: اخجیق
(۱٦) آ: اخجیق *(۱۷) ب: بهر باب (۱۸) ق: سنتی
(۱۹) (. . .) ب: از ــ به تنك ــ تا ــ بدیار روم رفته؛ حذف شده ص ۸۰ ــ ۷٤
(۲۰) آ ب ف ت ق: ایلخانی (۲۱) ت: آخیجق؛ آ: اخجیق

یافته به نخجوان گریخت و از آنجا بقراباغ آمد سلطان اویس او را تعاقب و دستگیر کرده گردن زد و در سنه ۷۷۵ (۱۳۷٤) هفتصد و هفتاد و پنج عراق عجم و آذربایجان‌را نیز مالك و هوشنگ بن کاوس والی شیروان طریق متابعت او را سالك گردید و از این سفر رنجور به بغداد مراجعت و سال دیگر درعنفوان شباب بعالم باقی رحلت کرده وقت نزع این شعر بگفت:

فرد

ز دارالملك جان وقتی به شهرستان تن رفتم
غریبی بودم اینجا چندروزی دروطن رفتم

و پسرش سلطان حسین بپادشاهی نشست چون مشغول ملاعب و ملاهی و غافل ازامورملك و سپاهی بود برادرش سلطان احمد در سنه ۷۸٤ (۱۳۸۳) هفتصد و هشتاد و چهار باعانت قراقویونلوی(۱) تر کمان او را از عمر و دولت مایوس و بر شیخ علی نیز که برادر او بود غالب و با سلطان بایزید برادر دیگر خود در آذربایجان بوساطت هوشنگ بن کاوس والی شیروان صلح نموده بر سریر سروری جلوس کرد درین اثنا صاحبقران کشورستان امیر تیمور گورگان خروج نمود

فرد (۲)

تمور نام او بود یعنی حدید و من شانه فیه باس شدید

بقول اکثر مورخین اوابن امیر طراقای از امرای برلاس مغول نبیره قراجار نویان است که از اعاظم امرای چنگیز بود در شهر سبز از نواحی کش در سنه ۷۳٦ (۱۳۳٦) هفتصد و سی و شش تولد یافته ترقیات بسیار نموده و بامیر(۳) حسین‌که بسبب دامادی او بگورگان اشتهار یافته است غالب آمده در سن سی و پنج سالگی پادشاه ماوراء النهر گردید بعداز تسلط بر مغولستان و تسخیر* اکثر ولایات(٤) ایران حتی‌گیلان و آذربایجان بماوراء النهر برگشت(۵) هنگام زمستان سنه ۷۸۷(۱۳۸٦) هفتصد و هشتاد و هفت بقول زبده التواریخ تقتمش خان از اولاد چنگیز خان که سابقا از اروس خان مغلوب و باعانت امیر تیمور در سنه ۷۸۲ (۱۳۸۱) هفتصد و هشتاد و دو بپادشاهی دشت قبچاق(٦) منصوب شده بود با نود هزار لشگر از راه دربند بشیروان و آذربایجان در آمده بعد از تخریب و غارت از همان راه معاودت نمود سال دیگر که امیر تیمور عزیمت ایران کرد در خراسان خبر رسید که سلطان احمد جلایر ایلکانی(۷)

(۱) ق: قویونلو (۲) ف ت ق: حذف شده
(۳) ف ق: با امیر *(٤) آ: ولایات اکثر (۵) ق: در
(٦) ف ق: قبچاق (۷) آ ب ف ت ق: ایلخانی

از بغداد عازم تبریز است حاجی سیف الدین نامی را با جمعی بدفع او مامور * او(۱)
در نمك زار نخجوان(۲) بسلطان احمد که از آوازه(۳) ورود امیر تیمور در صدد
مراجعت بودرسیده جنگ درپیوست سلطان احمد نجات بفرارجسته جمعی ازلشگر یانش
مقتول و اردویش بغارت رفت خود امیر تیمور به تبریز آمده بسیاری را از مشاهیر
اهالی قتل و جریمه کرده صناعان معروف آن بلده را فرستاده در سمرقند سکنی داد(٤)
در فصل پائیز قلاع نخجوان(٥)را مسخر و قارص را گرفته ویران و عزیمت گرجستان
کرد امیر بقراط والی آنجا بمقابله بر آمده مغلوب و گرفتار گردید از آنجا بقراباغ
آمده امیر بقراط را که دین اسلام پذیرفت بایالت موروثی خود برگردانید و امیر ابراهیم
والی شیروان برای‌استخلاص ملك‌خود باتحف شایان واردحضور و مورد اشفاق صاحبقرانی
و ملقب به شیروانشاه گشت و در هنگام بهار که موکب تیموری از کنار ارس
بگنجه آمده بود خبر رسید که لشگری فراوان از تـقـتـمـش خـان
بشیروان در آمده است پسر خود میرانشاه را مامور بمدافعه فرمود او ایشانرا شکست
داده تا انطرف دربند دوانید و غنایم بسیار بدست آورد دولت شاه سمرقندی در تذکره
الشعرا گوید که سلطان احمد علاوه(٦) بر شوکت ظاهری بانواع فضایل آراسته در
فنون انشا و اشعار عربی و فارسی و نقاشی و خاتم بندی و غیره ماهر و در علم ادوار
و موسیقی‌صاحب‌تالیفات(۷) بسیارو باوجوداین همه مرد نااعتماد و بدکردارافیون خور
متلون مزاج مردم آزار بود(۸) و مولانا خواجه محمد حافظ(۹) شیرازی در غزلی بتعریف
او گوید:

غزل (۱۰)

احمدالله علی معدله السلطانی
احمد شیخ اویس حسن ایلخانی
نسب و فضل و محبت همه در حق تواند
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی
برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست
دولت کسروی(۱۱) و(۱۲) منصب چنگیزخانی

ازفردآخرمعلوم‌میگردد‌که‌جناب‌لسان‌الغیب حسن‌وقبح‌خصائل‌اورا(۱۳)منظورودرمدح مشهور

*(۱) آ ت: داد و (۲) ف ق: نخچوان (۳) آ: آواوه
(٤) ق: حذف شده (٥) ف ق: نخچوان (٦) ق: علاق (۷) ت: تألیف
(۸) (. . .) ت: از ـــ و مولانا ـــ تا ـــ و چنگیز خانی ـــ در حاشیه یا خط مغایر نوشته
ص ۷۷ ـــ ۷٦
(۹) آ: حذف شده؛ ت: حافظ رحمه
(۱۰) ت: که؛ ق: حافظ (۱۱) ت: کسری (۱۲) آ: حذف شده
(۱۳) ق: حذف شده

قبح مستور نیز ایرادفرموده تشبیه او را در تملك بغداد بملوك کفر نموده است و اگرنه درهرخصوص مناسبتر بودی که بگوید: دولت کسری و عباسی و چنگیز خانی خلاصه بسبب سوء افعال رعیت و سپاهی ازو نفورو ملتجی به امیر تیمور گشتند چون درسنه ۷۹۱ (۱۳۸۹) هفتصد نودو یك صاحبقران روی عزیمت به بغداد نهاد سلطان احمد این قطعه را نوشته بحضور او فرستاد

قطعه (۱)

گردن چرا نهیم جفای زمانه را
زحمت چرا کشیم بهر کار مختصر
دریا و کوه را بگذاریم بگذریم
سیمرغ وار زیر پر آریم بحروبر
یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای
یا مرد وار بر سر همت دهیم سر

صاحبقران از عدم قدرت طبع خود به نظم تأسف خورده فرمود تا یکی از اولاد او بادای جواب پردازد میرانشاه و بعضی گویند سلطان خلیل در جواب نوشت

قطعه (۲)

گردن نهادنی است جفای زمانه را
کار بزرگ را نتوان داشت مختصر
سیمرغ وار ارچه کنی قصد کوه قاف
چون صعوه خرد باش و (۳) فرو ریز بال وپر
بیرون کن از دماغ خیال محال را
تا در سر سرت نه شود صد هزار سر

سلطان احمد مجال توقف ندیده بروم رفت و بغداد بتصرف صاحبقران در آمده خواجه مسعود سربدار بحکومت آن تعیین یافت و امیر تیمور ازین سفر بدارالسلطنه سمرقند باز گشت و در سنه ۷۹۳ (۱۳۹۱) هفتصد و نود و سه بدشت قبچاق (٤) رفت تقتمش خان را در موضع قندوزجه (۵) هزیمت داده مراسم قتل و اسر و غارت در اولوس جوجی معمول داشت و در سنه ۷۹٦ (۱۳۹٤) هفتصد و نود و شش دو باره آمده گرجستان را غارت و شکی را مسخر کرده در محمود آباد شیروان که سلطان محمود غازان خان آن را در کنار دریا میان دو شقه کر بنا کرده بود بقشلامشی پرداخت خبر رسید که جمعی از سپاه تقتمش خان از دربند گذشته باز بتاخت و تاز شیروان می پردازند فلهذا در بهار سنه ۷۹۷ (۱۳۹۵) هفتصد و نود و هفت از راه دربند بعزم تنبیه

---

(۱) ق: شعر (۲) ق: شعر
(۳) آ: حذف شده (٤) ف: قپچاق (۵) ق: قندوزجه (بضم قاف و سکون نون)

تقتمش خان با لشگر فراوان روان(۱) گردید بقول حبیب السیر چون بکنار رود سمور رسیده پنج فرسخ بالاتر از دریا نزول نمود شمس الدین آلمالیقی که برسالت نزد تقتمش خان رفته بود با مکتوب خصومت اسلوب وارد گشت ماحبقران در آن مکان سان لشگر بدید سپاهی بان آراستگی و کثرت هیچ وقتی در رکاب او حاضر نبود(۲) از آنجا روی عزیمت بجانب مقصد نهاده بهر قومی از هواخواهان تقتمش خان که می رسید فروگذاشتی درکار قتل و غارت نمیکرد خلاصه(۳) درکنار آب غوری‌که حالا ترك میگویند تلاقی فریقین واقع و جنگی که دیده روزگار در قرون بسیار مانند آن کم دیده است در پیوست از شدت گیرودار هول رستاخیز برپا و آثار شکست در سپاه تیموری هویدا بود که به همت بلند و تدبیرات ارجمند آن پادشاه نصرت پناه کار پیکار صورت دیگر گرفت و تقتمش خان با لشگر(٤) بیکران خود در کمال پریشانی راه فرار برگرفت امیر تیمور در کنار رود قماری سران سپاه را مشمول نوازش و انعام فرموده دشمن را تا رود اتل تعاقب نمود و قویزیجان بن اروس خان را بسلطنت دشت قبچاق(۵) نصب نمود و تقتمش‌خان باچند نفری راه فرار در جنگل می‌پیمود و(٦) امیر تیمور طرف جنوبی دیار روس را تا رود اوقا ویران و بسبب بعد مکان یا نزدیکی زمستان برگشته در ساحل بحر سیاه شهر ازاق را مسخر و فتوحات چندی دیگر در ملك چرکس و البرز کوه معمولْ و در بوغاز قم بقشلا مشی پرداخت و در قلب زمستان خود رفته حاجی ترخان را معرض نهب واحراق ساخت و بعد ازان نیز حین مراجعت بایران قلاع و بقاع چندی را در داغستان ویران و مخالفان را تنبیه شایان بعمل آورد بنابر تقریر بسیاری از اهالی داغستان امیر تیمور طایفه قموق میان ترك و سولاق رامطیع و از میان مجقچ برسر بلده آلماق‌که تقریبا هفت هزار خانوار داشت آمده بعد از جنگهای سخت آن‌را مسخر و ویران کرده که حالا دهی قریب بصد خانوار مانده است از آنجا با راهی از سرکوههای سلاتاو که هنوز آن را تیمورشاه یولی نامند برسرقلاع و بقاع صعب المسالك برك تاو والخاص تاو و چوبان تاو و باتلوق‌که‌آثارعجیبه‌آنها هنوزموجوداستو اهالی‌سلاتاودرآنها متحصن بودند رفته مسخر و اهالی را کوچانیده در امکنه پایین جای داد که بمرور زمان متفرق گشته اکثر ایشان قریه چرکای را که جای چرکاب بود بنا نهاده متوطن‌گشتند(۷) و امیر تیمور قویسو را از معبراخاط گذشته بلده غدر(۸) را که سوادی عظیم قریب بهفت و هشت هزار خانوار داشت محاصره کرده تسخیر آن بسبب صعوبت مکان متعذر می‌نمود عاقبت صلح بمیان افکنده به بهانه امتعه برای انعام صندوقهای بسیار که در توی آنها سپاهیان مسلح بودند بشهر فرستاده ازداخل و خارج هجوم و شهررا مسخرو ویران ساخت شهر غدر(۹) حالا در ملك شامخال دهی است قریب بچهار صد خانوار و درین اثنا امیری

---

(۱) ق: دوان (۲) آ: و — افزوده شده
(۳) ت: حذف شده (٤) آ: لشگران
(۵) ف ق: قبچاق (٦) ق: حذف شده
(۷) ق: گشته (۸) فهـ: غدر؛ ق: عذر (۹) ف ق: عذر

از نسل امرای سابق(۱) قموق گوبدن نام یکچشم کور برگاوی نشسته وارد حضور و عرض نمود که من کور از تولنگ سئوالی دارم ما کیستیم که چون تو پادشاهی قوی مکنت بجنگ ما آید و چه داریم که از ما بگیرد امیر تیمور را ساده گویی او خوش آمده تمامی ملك را که حالا قریه کوبدن دارد بوی داد و او با ایل خود از کوهها آمده قریه بنام خود بنا و محل سکنی کرد(۲) و نسل او و عشایر او بقراچی پیکان(۳) اشتهار یافته بعضی ازیشان بعد ازان در قرابداغ کند(٤) و غیره نیز توطن گزیده‌اند و مشهورترین آثار این شهریار بلند اقتدار درین دیار پشته ایست‌که(۵) باخساق تیمور بیك اوری یعنی پشته تیمورلنگ اشتهار دارد این پشته از حوالی دربند آغاز شده در محال تراکمه بشکل تلال بصحرای اوتمش میرسد و از آنجا سد مانند اززیر بویناق(٦) و تارخو به‌تیمور قویی و بعد ازگذشتن از رود سولاق و پایین اندری و میان مجقچ(۷) و ملك ناصران و قراچای بموضع تیمور قویی و نهر قوبان و بقول بعضی تا بحر سیاه امتداد می‌یابد از بنای این نشانگاه عظیم منظوری بغیر از اظهار قوت و جاه و تعیین سرحد معلوم نیست خلاصه امیر تیمور بعد از انجام امور برحسب مقدور از بالای بویناق(۸) که محل نزولش در آنجا مشهوراست گذشته در بهار سنه ۷۹۸(۱۳۹٦) هفتصد و نود و هشت وارد دربند و عزیمت ارمن نموده چون بکنارکر رسید امیر ابراهیم والی شیروان که در سفر مذکور همراه بود در مدت چند روز طوی عظیم نمود(۹) پیشکشهای شایان گذرانیده مشمول الطاف و انعام صاحبقرانی گردیده مرخص گشت و امیر تیمور بقراباغ آمده در محل آغطام پسر خود میرانشاه‌را ایالتی از دربند تا به‌بغداد و ازهمدان(۱۰) تاسرحدروم‌داده بسلطانیه و ازآنجا بسمرقندرفتو روی‌بهندوستان آورده در(۱۱)سنه۸۰۱(۱۳۹۹)هشتصدویك‌درخارج(۱۲)دهلی‌جنگی‌عظیم‌باملوك‌آندیار کرده‌غالب ومقضی(۱۳)المطالب‌بسمرقندبازآمده‌درآغازسنه۸۰۲(۱٤۰۰)هشتصدو دوبازبصوب‌ایران شتافت و درسنه۸۰۳(۱٤۰۱)هشتصدو سه ملك‌فرج‌والی‌شام‌راهزیمت‌داده‌تمامی‌ملك‌شام را بتصرف در آورد و از آنجا بعزم تنبیه سلطان احمد جلایر که(١٤) پیش از آن بغداد را بلشکر او واگذاشته فرار بروم دوباره آمده آن(۱۵) را تصرف کرده بود نهضت فرمود سلطان احمد فرارکرده بازالتجا بسلطان روم یلدریم بایزید برد و صاحبقران بعد ازمحاصره چندی بغداد را به یورش مسخر و ویران و اهالی آن را بقتل عام فرمان داد نامه خصومت(١٦) ختامه بسلطان روم نوشته سلطان احمد و قرایوسف ترکمان‌را مطالبه نمود و ندادن ایشان باعث جنگ روم بود(۱۷) و از آنجا برگشته درقراباغ بقشلامشی‌پرداخت

(۱) ت: حذف شده (۲) آ: دارد (۳) ف: بیکان؛ ق: پیکان (٤) ق: کندی
(۵) ت: حذف شده (٦) آ ت ق: بونیاق (۷) ق: مجیقچ (۸) آ ت ق: بونیاق
(۹) ق: نمودند؛ ف: و — افزوده شده (۱۰) ق: حدآن (۱۱) ف ق: سال — افزوده شده
(۱۲) ت: در حاشیه شاه جهان آباد — افزوده شده
(۱۳) ق: مقتضی (١٤) ت: حذف شده (۱۵) ق: او (١٦) ف ت ق: خصوصیت
(۱۷) ق: حذف شده

و در سنه ۸۰٤(۱٤۰۲) هشتصد و چهار بدیار روم رفته سلطان بایزید در جنگ مغلوب و گرفتار و دیار روم نیز محکوم این پادشاه بلند اقتدار گردید در سنه* ۸۰٦(۱٤۰٤) هشتصدو شش(۱) باز مراجعت بگرجستان و بعدازفتوحات چندیکه ملك‌کرکین والی آن ملك* بوساطت(۳) امیر ابراهیم والی شیروان که در حضور بود(۲) پیشکشها گذرانیده قبول جزیه نمود(٤) و باز بقراباغ آمده بقشلامشی پرداخت و ولایاتی‌را که بمیرانشاه مرجوع بود* بسبب اختلال دماغ او به پسرش شاهزاده(٥) عمر تفویض و شاهزادگانی را که ایالت عراقین و فارس داشتند بقبول قول او مأمور(٦) و در باب ملك داری وصیتهای نیکو فرمود و پنجاه هزار خانوار ترك(۷)را که از روم و شام* بعلاوه بعضی از ایل(۹) روم که طایفه آیروم در نواحی گنجه از آن جمله است(۸) آورده بود و ایشان غالبا از نسل همان دویست هزار خانوار بودند(۱۰) که(۱۱) با هلاکو خان از ترکستان بایران آمده بمرور زمان تفرقه یافته بودند در ملك‌گنجه و قراباغ و ایروان جای داد که هنوز اکثر ایلات این ممالك از نسل ایشانند و شهر بیلقان را در قراباغ که قبادبن‌فیروزساسانی(۱۲)بنا* نهاده‌و(۱۳)هلاکوخان*مدتی محاصره‌وبه‌یورش(۱٤)مسخر و ویران کرده بود حصاری در کمال متانت کشیده خواست که معمور کند اما از کثرت ماران آبادانی نگرفت(۱٥)*دولتشاه سمرقندی در حدود سنه ۹۰۰(۱٤۹٥) نهصد هجری در(۱۷) تذکره الشعرا گوید که شاهرخ ابن امیر تیمور خواست که این شهر را معمور سازد مدبران ملك صواب ندیدند که این بلده چند نوبت از آسیب زلزله ویران شده اما نهربیلقانرا جاری ساخت و طواحین‌که برآن دایر کرده‌اندهنوزبرقراراست‌مؤلف‌گوید(۱٦) دوگنبدی‌عالی اساس درسرقبورسلاطین درین شهربوده یکی از آنها(۱۸) نیم خراب(۱۹) هنوزموجوداست(۲۰) باین سبب عوام الناس بیلقان‌را میللرمی‌نامند صاحبقران(۲۱) بعد ازین ترتیبات باردبیل آمده تربت شیخ صفی را زیارت و قری و مزارع بسیار خریده وقف آستانه آنحضرت نمود و از آنجا بدارالسلطنه سمرقند مراجعت و بعداز چند روز در شدت شتابه سفر ختا عزیمت و رنجور گشته در محل اترار سنه ۸۰۷ (۱٤۰٥) *هشتصد و هفت(۲۲) بعالم بقا پیوست* او کشورستانی بود همت بلند صاحب‌رای‌صایب و طالع ارجمند باوجود مشاغل عظیمه که نسبت باقطار عالم داشت دقیقه از لوازم(۲۳)

---

*(۱) ب: ۸۰٦ *(۲) ب: در حاشیه با خط مغایر (۳) ق: حذف شده
(٤) ب: کرد *(٥) ب: بشاهزاده (٦) ب: نمود ــ افزوده شده
(۷) ب: حذف شده *(۸) ب: در حاشیه با خط مغایر (۹) ق: اهل
(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: حذف شده (۱۲) ب: حذف شده
*(۱۳) ق: نموده *(۱٤) ب: بزور
(۱٥) ت: نپذیرفت *(۱٦) ب: حذف شده
(۱۷) ت: کتاب ــ افزوده شده
(۱۸) ب: آن (۱۹) ف ق: خواب (۲۰) ب: حذف شده
(۲۱) ب: حذف شده *(۲۲) ب: حذف شده
*(۲۳) ب: حذف شده

رعایت در حق اهل ارباب معارف مهمل نمیگذاشت و دستور العملی که برای اولاد خود گذاشته است مراتب حزم و جهانبانی و سیاق عزم و کشورستانی اورا معلوم میدارد و در آنوقت(۱)اکبر اولاد او خلیل سلطان* بن میرانشاه(۲) بودکه درسن بیست سالگی جلوس کرده از ملك و سپاه بی خبر خود را باختیار زن سپرد روزبروز اساس سلطنت اختلال پذیرفته اکثر ولایات از تصرف این دودمان بدر رفت و پادشاهی ایشان بماوراء النهر و خراسان انحصار و پس از آن بهندوستان استقرار پذیرفت* در گلشن خلفا مسطوراست که(۳) سلطان احمد و قرا یوسف که بعد از فتح روم بمصر رفته‌بودند سلطان مصر ایشان را محبوس کرده میخواست که بحضور امیر تیمور فرستد که خبر وفات او رسید سلطان احمد به بغداد آمده ابو بکر میرزا نواده امیر تیمور را که والی بغداد بود اخراج* نمود و(٤) ازانجا باتفاق قرا یوسف بن قرا محمد باذربایجان بجنگ میرانشاه و شاهزاده عمر رفته غالب آمد میرانشاه مقتول و شاهزاده عمر نجات بفرار جست و(٥) اکثرممالك ایران دوباره بتصرف* سلطان احمد(٦) درامد عاقبت‌خصومت‌بمیان او و قرا یوسف افتاده در نواحی آذربایجان درسنه ۸۱۳(۱٤۱۱) *هشتصدو سیزده(۷) سلطان احمد مغلوب و گرفتار و در تبریز بدست امیر اسفندیار پسر قرا یوسف بقتل رسید و سلطنت ازین دودمان بملوك قراقویونلو منتقل‌گشت(۸) بیان احوال ایشان‌اینکه قرا یوسف بن قرا محمد بن بیرام(۹) خواجه از جد و پدر امیر* قبیلهٔ متکاثرهٔ(۱۰) قراقویونلوی‌ترکمان‌بودبتربیت سلطان‌احمد(۱۱) ایلکانی(۱۲)زیاده صاحب‌اقتدار و بعد ازو پادشاهی(۱۳) عظمت مدارگشته* درسنه ۸۱٦(۱٤۱٤) هشتصد و شانزده‌که(۱٤) با لشکر فراوان بجنگ شاهرخ بن تیمور روان بود در محل(۱٥) اوجان فجاتا رحلت‌بعالم آخرت نمود و(۱٦) پسر او اسکندر بسلطنت منصوب و سه نوبت با شاهرخ جنگ‌کرده مغلوب گشت* و در نسخه مذکور است که(۱۸) اسکندر در سنه ۸۲۸(۱٤۲٥)هشتصد و بیست و هشت بشیروان(۱۹) در آمده آغاز قتل و تالان و شهر شماخی‌را ویران نمود درین اثنا(۱۷) برادرش میرزا جهان شاه با بعضی لشکر و امرای ترکمان بنزد شاهرخ رفته بشرط دفع برادر بایالت دیار بکر و آذربایجان موعود متیقن و اسکندر در قلعه النجق(۲۰) نخجوان(۲۱) متحصن‌گردید و* بعدازچندی(۲۲) پسرش قباد بدنهاد باتفاق کنیزی که علاقه محبت بیکدیگر داشتند بتحریك جهانشاه غفلتا بقتل او پرداخت بقول

---

*(۱) ب: حذف شده *(۲) ب: حذف شده *(۳) ب: حذف شده
*(٤) ق: نموده (٥) ب: حذف شده *(٦) ب: او *(۷) ب: حذف شده
(۸) ب: و — افزوده شده (۹) ق: بایرام *(۱۰) ت: متکاثرهٔ قبیلهٔ
(۱۱) ب: حسین (۱۲) آ ب ف ت: ایلخانی (۱۳) ب ق: پادشاه
*(۱٤) ب: و قتیکه (۱٥) ق: قوی
(۱٦) ق: حذف شده *(۱۷) ب: حذف شده — و — افزوده شده
(۱۸) ت: حذف شده (۱۹) ف ت ق: بشروان
(۲۰) ف: النجق بفتح الف و لام و سکون نون و کسر جیم و سکون قاف: ت: آلنجق
(۲۱) ف ق: نخچوان *(۲۲) ب: حذف شده

صاحب(۱) نخبه قباد نیز بقدر(۲) جهانشاه بپدرخود پیوست جهان شاه* بیست و دو(۳)* سال به نیابت شاهرخ در دیار بکر و آذربایجان حکومت* و بعد از وفات او نیز بیست و دو سال(٤) در همه ایران سوایی خراسان سلطنت کرده با حسن بیك(٥) بایندری آق قویونلوی ترکمان که عداوت دائمی در میان داشتند بنای مقاتله گذاشت حسن بیك(٦) برای دفع الوقت باطراف روگردان بود تا اینکه لشگر طرفین متفرق و جنگ موقوف بسال دیگر گشت وقتی که جهان شاه با پنج و شش صد نفری در کنار جویی بباده نوشی و عیش جویی بود حسن بیك(۷) فرصت اورا در سن هشتاد سالگی سنه ۸۷۲(۱٤٦۸)* هشتصد و هفتاد و دو(۸) شربت فنا نوشانید و سلطنت(۹) ازین سلسله نیز(۱۰) بسلاطین آق قویونلو انتقال یافت بسط احوال ایشان اینکه قرا قویونلو و آق قویونلو دو(۱۱) قبیله کوچری *بودند از نسل تراکمه یعنی ترکمان(۱۲) که درعهدارغون خان بایران آمده قراقویونلو درنواحی آذربایجان و ارض‌روم(۱۳) و سیواس و آق‌قویونلو در دیار بکر سکنی گزیدند روز بروز قوت یافته به سلطنت رسیدند قرا عثمان جدحسن بیك(١٤) در زمان امیر تیمور حاکم بعضی ممالك دیاربکر و بعد ازو پسرش علی بیك و بعد ازو نیز پسرش حسن بیك مشهور باوزون حسن بهمان قرار بودند بعد از قتل جهان شاه پسر او حسنعلی میرزا ازسلطان ابوسعید *بن میرزا محمد(۱٥)بن میرانشاه‌بن امیر تیمور گورگان‌که در آنوقت پادشاه ماوراء النهر و خراسان بود(۱٦) استمدادنمود سلطان مذکور امرا بتصرف ولایات عراق و فارس گماشته خود با بیست و هفت هزار لشگر رایت عزیمت به سوی آذربایجان برافراشت ایلچیان پی در پی که حسن بیك فرستاده اظهار اطاعت و اکتفا بملك آذربایجان میکرد مانع عزیمت سلطان نگشته مادر حسن بیك نیز که رفته بود بی‌نیل مرام مراجعت و سلطان بسلطانیه آمده حسن‌بیك بقراباغ اران(۱۷) شتافت بعد از ورود موکب سلطانی بمیانج(۱۸)حسن‌بیك پسر خود یوسف بیك را برای اظهار ارادت و استدعای مهلت فرستاد که بعد از انقضای زمستان از آذربایجان بهر رود سلطان قبول نکرده بمشورت امرا یورت قشلاق در قراباغ که مسکن‌حسن‌بیك بود(۱۹) تعیین نموده(۲۰) بعداز ورود بهفت فرسخی آنجابعلت‌قلت آذوقه به‌محمود آباد شیروان(۲۱) عزیمت و در صحرای سر راه که علف آن زهردار بود

---

(۱) ب: حذف شده (۲) آ: بعد از: ف: بقدر
*(۳) ب: دوازده *(٤) ب: و بعد ازو سی و دو سال
(٥) ف ق: بك (٦) ف: بك (۷) ق: بك
*(۸) ب: حذف شده (۹) ت: نیز — افزوده شده
(۱۰) ت: حذف شده (۱۱) ق: و
*(۱۲) ب: تراکمه بودند ازنسل ترکمان (۱۲) ف ق ت: ترکمانان (۱۳) ب: ارزروم
(١٤) ق: بك *(۱٥) آ: حذف شده (۱٦) آ: بوده
(۱۷) ف: اران (بفتح الف)؛ ت: اران؛ ق: آران
(۱۸) آ: بمیانج؛ ت: بمیانچ (۱۹) آ: بوده
(۲۰) ب: نمود (۲۱) ق: شروان

بسیاری از مراکب بمعرض تلف در آمده آنجا نیز خوردنی کمیاب گشت حسن بیك راههارا مضبوط داشته نمیگذاشت که احدی ازخراسان و عراق باردوی سلطان آید چند روزی آذوقه از شیروان بکشتی می‌آوردند بعد ازان شیروانشاه(۱) نیز بموجب تهدیدات حسن بیك بنای مخالفت باسلطان گذاشت و مراکب اردوی سلطان ضعیف شده لشکر ترکمان درحوالی آن بکار قتل و تالان بودند سلطان ناچار عزیمت اردبیل و از محلی(۲) پر وحل بصعوبت گذر کرد حسن بیك جنگ کنان از عقب او میرفت روزی پانصد نفر از لشکریان سلطان بقتل رسانید و سلطان بطلب صلح سید غیاث الدین محمد را که اعظم امرای خاندان ساری بود برسالت فرستاده متعاقب مادر خودرا با سید ابراهیم قمی(۳) روانه داشت حسن بیك شرایط تعظیم بجای آورده میخواست که صلح کند اما سید اردبیل شیخ حیدر صفوی که پیش ازین برسالت رفته پریشانی اوضاع اردوی سلطان را در یافته بود مانع آمد حسن بیك مادر سلطان را بی قبول مسئول بر گردانیده سید غیاث الدین را مشمول عاطفت و حکومت ساریرا بوی عنایت کرد و لشکر ترکمان زیاده حمله ورگشته بعضی از خراسانیان(٤) نیز باردوی حسن بیك در پیوستندسلطان ناچار روی بفرار نهاد یوسف بیك * پسر حسن بیك(۵) تعاقب کرده شب او را دستگیر و نزد پدر آورد مکالمات بسیار میان سلطان و حسن بیك گذشته با ستصواب امرای ترکمان و اغوای قاضی شیروان سلطان(٦) ابوسعید در سنه * ۸۷۳(۱٤٦۸) هشتصد و هفتاد و سه(۷) بقتل رسید(۸)

فرد(۹)

الحق چه گونه کشته نگردد که کشته بود*

تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید(۱۰)

و حسن بیك بسلطنت ایران نشسته(۱۱) در سنه * ۸۸۲(۱٤۷۷) هشتصد و هشتاد و دو(۱۲) وفات * یافت و(۱۳) پسراو خلیل‌میرزا جلوس و بعدازیکسال درجنگ برادرخود یعقوب میرزا از حیات مأیوس گشته و سلطان یعقوبرا(۱٤) هم پس از سلطنت سیزده ساله مادرش در محل سلطان بود قراباغ نادانسته زهر داد(۱۵) و(۱٦) خود نیز خورده با پسرش در یکجا روی بعالم آخرت نهاد * و از نتایج طبع این پادشاه حقیقت آگاه است

رباعی(۱۷)

دنیاکه در ان ثبات کم می‌بینم

در هر فرحش هزار غم می‌بینم

(۱) ف ق: شروانشاه (۲)ف ق: محل (۳) ب ف: قمی؛ ق: فمی
(٤) آ: خراسان *(۵) ت: حذف شده (٦) ت: حذف شده
*(۷) ب: ۸۷٤(۱٤۷۰) (۸) ب: حذف شده
(۹) ب ت: حذف شده؛ ق: ماده تاریخ *(۱۰) ب ت: حذف شده
(۱۱) ب: رسید *(۱۲) ب: ۸۸۲(۱٤۷۸) *(۱۳) ب: یافته
(۱٤) ب ت: حذف شده (۱۵) آ: داده (۱٦) ق: حذف شده (۱۷) ق: شعر

چون کهنه رباطی است که از هر طرفش
راهی به بیابان عدم می‌بینم (۱)

و امرای ترکمان دو(۲) گروه شده یکی بسلطنت برادرش مسیح میرزا* و دیگری بپادشاهی پسر بایسنغر میرزا اتفاق نموده مهم بمحاربه انجامید مسیح میرزا مقتول و بایسنغر بسلطنت نشسته عموزاده خود رستم میرزا ابن مقصود بن حسن پادشاه را در قلعه النجق(٤) محبوس کرد اما رستم میرزا بسعی ابیه سلطان(۳) خلاص و بر بایسنغر غالب‌آمده پادشاه شد بایسنغرناچارازراه قراجه داغ واهربشیروان(۵) نزد شیروانشاه(٦) که‌خالو و پدرزن او بود بیامدامرای ترکمان(۷) عموما بهولتخواهی رستم‌میرزا متفق‌بودند اما شیروانشاه در صدد اعانت به بایسنغر اسباب حشمت اورا ترتیب میداد رستم میرزا بصوابدید امرا سلطان علی بن شیخ حیدر را از قلعه اصطخر که محبوس بود آورده میخواست(۸) که(۹) بجنگ شیروانشاه(۱۰) فرستد که اگر غالب یا مغلوب گردد هر دوصورت صلاح‌دولت او خواهدبود دریناثنا بایسنغر (۱۱) بالشکر شیروان(۱۲) عزیمت آذربایجان نمود رستم میرزا سلطان علی را بامریدان و منسوبان او و ابیه سلطان را با فوجی ازلشگرترکمان بدفع بایسنغر (۱۳) و شیروانیان(١٤) فرستاد و در حدود اهر و مشکین تلاقی فریقین روی داد بایسنغر(۱۵) مغلوب و مقتول گشت و در سال ششم از سلطنت رستم میرزا احمد بن حسن پادشاه که بروم رفته مصاهرت سلطان بایزید ثانی یافته بود باذربایجان آمد(١٦) و در کنار ارس جنگ کرده غالب گشت و رستم میرزارا امرا گرفته بوی دادند و بکشت و خود نیز بعد از ششماه درسنه ۹۰۳ (١٤٩٨) *نهصدو سه(۱۷) دردست ابیه‌سلطان بقتل‌رسید سلطان مرادبن سلطان یعقوب بسلطنت نامزد شده محمدی مرزا(۱۸) بن یوسف‌بن حسن پادشاه بروی غالب* و ابیه سلطان‌را کشته(۱۹) باذربایجان(۲۰) مالك گشت و سلطان مراد بعراق رفت و الوند میرزا با برادر خود محمدی(۲۱) نزاع و ملک‌را ازو انتزاع نمود محمدی مرزا(۲۲) باصفهان گریخت‌سلطان مراد از شیراز باصفهان آمده* در سنه ۹۰٤ (١٤٩٩) نهصد و چهار(۲۳) محمدی را گرفتار

---

*(۱) ب ت: حذف شده ص ۸۳ — ۸٤
(۲) ق: ده *(۳) در حاشیه با خط مغایر (٤) ب ف ق: النجق
(۵) ق: بشروان (٦) ق: شروانشاه (۷) ت: ترکان
(۸) ف ت ق: خواست (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: شروانشاه
(۱۱) ت: بانسیغر: ق: باستغر
(۱۲) ق: بشروان (۱۳) ف ق: بانستیغر
(١٤) ق: شروانیان (۱۵) ت: بانسیغر: ف: بایسغر: ق: بایستغر
(١٦) ب: آمده *(۱۷) ب: حذف شده
(۱۸) ب ف: میرزا: ت: حذف شده *(۱۹) ب: حذف شده
(۲۰) ب: و آذربایجان را
(۲۱) پ: حذف شده (۲۲) ب ف: میرزا *(۲۳) ب: حذف شده

و به تبریز ایلغار کرد الوند میرزا بعزم جنگ بود که بوساطت نیکخواهان صلح بمیان افتاده دیاربکر و آذربایجان بالوند میرزا و عراقین و فارس بسلطان مراد متعلق گردید.

فصل

در بیان سلطنت و نسب شیروانشاهان (۱)

از احوال ایشان همین قدر معلوم است که سلطنت مستقل(۲) بی اختلال نداشته غالبا در تحت اختیار سلاطین قوی اقتدار از فارس و عرب و ترک حکمران و گاهی بی‌دخل بوده‌اند و سلسله نسب ایشان نیز پیش ازخاقان کبیر منوچهر درست معلوم نیست در زمان خلافت عمر بن الخطاب(۳) شهریار نامی از سلسله شیروانشاهان(٤) که نوشیروان عادل ایشان را باین لقب(٥) استقرار داده بود* در شیروان(٦) سلطنت می نمود(۷)*و سراقه بن عمرو(۹) و عبدالرحمن بن ربیعه(۱۰) بسرداری لشکر بودند بعد ازان(۸) *حبیب‌بن سلمه و حذیفه‌بن الیمان(۱۲) و مغیره بن شعبه و اشعث بن قیس** و عبدالعزیز باهلی(١٤) و ابوعبیده جراح و سعید بن عمرو هرشی و مسلمه بن عبدالملك(۱٥) خلیفه حکمرانی می‌نمودند و در عصر خلفای بنی عباس نیزغالبا حکام(۱۳) ارمن(١٦) و آذربایجان بشیروان(۱۷) حکم(۱۸) میفرمودند(۱۱) و درآغاز مائه ثانیه فرخزادبن اخشیجان و بعدازان‌فیلانشاه‌باسم آخستان از خلفا سلطنت‌کرده(۱۹) در آغاز مائه رابعه علی بن حیشم و بعد ازو محمد بن یزید از نسل بهرام چوبین والی شیروان و یکماهه راه حکمش روان بود بعد از چندی سلطان فریدون سلطنت میکرد(۲۰) بعد ازان بروجه نامعلوم بوده در اواسط مائه سادسه منوچهر ملقب بخاقان کبیر کمال حشمت و استقلال داشت خاقانی شاعر مشهور شیروانی(۲۱) که معاصراوبود درقصیده‌شکوه(۲۲) شوکت واقتدار وسیاق‌شکارپسر(۲۳)

---

(۱) ق: شروانشاهان (۲) ف ت ق: حذف شده
(۳) ت: رضی‌الله عنه — افزوده شده (٤) ق: شروانشاهان
(٥) آ: لقب ها *(٦) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته
(۷) ب: می کرد *(۸) ب: حذف شده ـ در زمان عثمان بن عفان — افزوده شده
(۹) ت: عمر (۱۰) ت: رضی ـ افزوده شده
*(۱۱) ب: در حاشیه با خط مغایر نوشته (۱۲) ق: ریسمان
**(۱۳) ب: حذف شده (١٤) ق: مامای
(۱٥) ت: رضوان‌الله علیه اجمعین — افزوده شده
(١٦) ب: بترتیب در ارمن (۱۷) ب: و شیروان؛ ق: بشروان
(۱۸) ب: حکمران بوده‌اند — درمتن: و در عصر خلفای بنی‌امیه و اوایل‌خلفای بنی‌عباس غالبا حکام ارمن و آذربایجان بشیروان حکم نموده اند — افزوده شده
(۱۹) ب: کرده‌اند (۲۰) ب: نمود (۲۱) ق: شیروانی
(۲۲) آ: حذف شده (۲۳) ب: حذف شده

اورا در باکو(۱) میان دریا و آتش خود سوز که در آن عصر بسبب قلت اهالی جای شیران(۲) و سائر(۳) جانوران بوده است بکمال زینت مرقوم میدارد* دولتشاه در تذکره الشعرا گوید که(٤) ابراهیم بن علی خاقانی که اهل علم و جاه بود در خیال تجرد خواست که بحج رود خاقان رضا نمیداد بی اذن او روانه گشت گماشتگان خاقان در شهر بیلقان اورا گرفته پس فرستادند ازین معلوم میشودکه قسمی از مملکت اران(٥) نیز در اختیار او بوده است قاضی بیضاوی در نظام التواریخ سلسله شیروانشاهان را از نسل بهرام چوبین گفته* که بچند پشت بعد ازان باردشیر با بکان میرسد(٦) و قاضی احمد غفاری(۷) در جهان آرا از نسل نوشیروان نوشته است باین ترتیب منوچهر بن‌کسران بن کاوس‌بن شهریاربن کشتاسب‌بن فریدون‌بن فرامرزبن سالاربن زیدبن جون‌بن مرزبان(۸)بن هرمز بن نوشیروان بقول بسیاری از مورخین منوچهر پادشاهی بود باعدل و داد اهل علوم و صنایع را محترم داشتی و پیوسته همت باسایش رعیت و آبادانی مملکت گماشتی بعد ازو پسرش فرخ زاد و پسر او کشتاسب* که بقول بعضی مورخین بنای شهر کشتاسبی که درمیان دوشقه‌کرکناردریا سوادی عظیم پرمحاصل بود بوی منسوب‌است(۹) و پسر او فرامرز و پسر او فرخ زاد و پسر او کیقباد که بعدل موصوف است و پسر او کاوس‌که*بعدل و داد و ترفیه عباد(۱۱) مدت متمادی حکمران بود و درصدد دفع اشرف چوبانی بجانی بیك خان اعانتهای نیکو نمود(۱۰) و در سنه ۷۷٤(۱۳۷۳) *هفتصد و هفتاد و چهار(۱۲) وفات یافته مقبره او در خارج شهر قبه(۱۳) *در عصر ما نیز(١٤) موجود بود و پسر او هوشنگ* باین وداد و فرهنگ(۱٥) قریب بده سال سلطنت کرده در گذشت بعد ازان بسبب غلبه خصم ملك از تصرف ایشان بدر رفته امیری که فرمان روای شیروان(۱٦) بود ظلم* بسیار می‌نمود شیروانیان(۱۷) اتفاق کرده اورا بکشتند و آمده شیخ ابراهیم دربندی(۱۸) ابن سلطان محمد بن کیقباد شیروانشاه‌را که فقیر الحال در شهر شکی* از قصبات شیروان(۱۹) بزراعت گری معاش میکرد میان مزرعه در زیر درختی خوابیده یافته جامه و عمامه پادشاهانه پوشانیدند و آورده بر تخت سلطنت نشانیدند و او چنانکه مذکور گشت معاصر امیرتیمورگورگان بوده‌است بعضی ازمورخین گویند که امیر ابراهیم تبریز را مسخر کرده در سال دیگر خواست پیشتر رود اما آن را

---

(۱) ب: بالای سطر با خط مغایر؛ ف ق: یاکو
(۲) ق: شروان (۳) حذف شده *(٤) در حاشیه با خط مغایر
(٥) ت: ایران *(٦) حذف شده
(۷) ف ق: غفاری (بکسر غین) (۸) آ ب: مرزیان
*(۹) ب: در حاشیه با خط مغایر *(۱۰) ب: در حاشیه با خط مغایر
(۱۱) ف ق: و — افزوده شده (۱۲) ب: حذف شده
(۱۳) ب ت: قبه *(١٤) ب: تا باین اقرب زمان
*(۱٥) ب: در حاشیه با خط مغایر (۱٦) ق: شروان
*(۱۷) ب: با خط مغایر: (۱۷) ق: شروانیان
(۱۸) ب: بالای سطر با خط مغایر *(۱۹) ت: حذف شده

تبریز که گرفته بود از دست داد این مقدمه وقتی تواند بود که قرا یوسف ترکمان بجنگ سلطان احمد ایلکانی(۱) مشغول بوده‌کار آذربایجان اختلالی تمام داشت و معلوم میشود که امیر(۲) قرا یوسف بعد از قتل سلطان احمد که در سنه ۸۱۳(۱۴۱۱) *هشتصد و سیزده(۳) روی داد تبریز را از دست امیر ابراهیم گرفته بشیروان(٤) نیز تسلطی یافته از آنکه در بلده دربند دروازه قیامت در سنه ۸۱٤(۱٤۱۲) *هشتصد و چهارده(۵) بامر* پسراو امیراسفندیار(٦) تعمیر و نامش برآن نقش‌پذیرشده‌است* و بتصدیق‌این مدعا حاجی زین العابدین شیروانی در ریاض السیاحه گوید که قرا یوسف بشیروان با لشکر فراوان در(۷) آمده خرابیهای(۸) بسیار نمود و امیر ابراهیم را دستگیر کرده مال بسیار ازوبگرفت‌اماحکومت‌را بازبخودش واگذاشت(۹) بهرحال درسنه*۸۲۰(۱٤۱۸) هشتصدو بیست(۱۰) امیرابراهیم از دنیا رحلت و پسرش سلطان خلیل که نامش تاریخ جلوس است بسلطنت نشست بعضی از کاروانسراهای واقعه در راه باکو و قبه(۱۱) و سالیان و مرمت کاری حصار شهر و قلعه دربند و بسیاری از بروج و مساجد در باکو از تعمیرات او بوده و(۱۲) نامش بر آنها هنوز نمایان است و عمارت عالی اساسی که در شهر باکو داشته خرابه آن نشان از شکوه حشمت و شان او میدهد* در ریاض السیاحه مذکور است که اسکندر بن قرا یوسف با لشکر بسیار بشیروان در آمده سلطان خلیل فرار و صدمه بیشمار از تراکمه بایندیار رسید و به امداد شاهرخ میرزای گورگان شر ایشان مندفع گردید(۱۳) بعد ازپنجاه و سه سال سلطنت* سلطان خلیل(۱٤) بعالم آخرت پیوسته پسرش فرخ‌یسار که شیروانشاه تاریخ جلوس اوست جانشین پدر گشت و در سنه*۹۰٦(۱۵۰۱) نهصد و شش(۱۵) در جنگ شاه اسماعیل صفوی بقتل رسید* بعد از آن بهرام بیك و غازی بیك پسران فرخ یسار هر یك قریب بیك سال حکومت نمودند عدالت شعار رعیت پرور بودند بعد از وفات ایشان ابراهیم ملقب بشیخ شاه بن فرخ یسار جلوس نمود بعد از چندی بشاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی آشتی و خدمت و بیست و دو سال باستقرار حکومت و بعالم باقی رحلت کرده پسرش سلطان خلیل ثانی جلوس و(۱٦) بمصاهرت شاه طهماسب اختصاص یافت و در سنه* ۹٤۲ (۱۵۳٦) نهصد و چهل و دو بجهان جاوید شتافت بعد ازو شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه باتفاق امرا و ارکان دولت بسلطنت نشست چون طفل بود کارش صورت(۱۸) انتظام

---

(۱) آ ف ت ق: ایلخانی (۲) ب: حذف شده *(۳) ب: حذف شده
(٤) ق: بشروان *(۵) ب: حذف شده
*(٦) روی سطر با خط مغایر *(۷) آ: حذف شده (۸) ت ق: خرابهای
*(۹) ب: در حاشیه با خط مغایر ص ۱۹۵ ــ ۱۹٤
*(۱۰) ب: ۸۲۰ (۱۱) آ ق: قبه
(۱۲) ب ف ت ق: حذف شده *(۱۳) در حاشیه با خط مغایر *(۱٤) ب: حذف شده
*(۱۵) ب: ۹۰٦؛ ق: ۹٦ سنه ۱۵۱۰ نهصد و شش؛ ت: ۹۰٦ (۱۵۱)
نهصد و شش *(۱٦) ب: میان سطر و در حاشیه با خط مغایر نوشته
(۱۷) (. . .) ب: ۹٤۲ (۱۸) ت: حذف شده

نه‌بست:(۱) درسنه *۹٤۵ (۱۵۳۹) نهصدو چهلو پنج(۲) ولایت شیروان بتصرف پادشاه ایران در آمده(۳) شاه طهماسب اول صفوی دارایی(٤) آن را به برادر خود القاص(۵) میرزا(٦) داد بعد از طغیان او در سنه *۹۵٤ (۱۵٤۷)(۷)نهصدو پنجاه و چهار پسر خود اسماعیل میرزا(۸)را بایالت فرستاد و در سنه۹۵۵(۱۵٤۸) نهصد و پنجاه و پنج برهان میرزا نامی از نسل شیروانشاهان چندروزی فرصت یافته حکومت و بعالم بقا رحلت کرده ایالت شیروان بعبدالله(۹) خان استاجللو(۱۰) عمه(۱۱)زاده و داماد شاه واگذار و او بعد از هفده ساله حکومت وفات یافته ارسخان(۱۲) روملو سیزده سال صاحب‌اقتدار بود و(۱۳) در سنه ۹۸٦ (۱۵۷۸) نهصد و هشتاد و شش بتحریك ابوبکر میرزا پسر برهان میرزا لله پاشای عسکر آمده شیروان را تصرف و عثمان پاشا را بایالت منصوب ومراجعت کرد(۱٤) عساکر روم وایران‌مدتی‌بمحاربه‌بودند میرزاسلطان‌وزیراعظم‌ایران‌آمده عثمان پاشا مغلوب بدربند رفت محمد قلی خلیفه ذوالقدر بایالت شیروان نشسته درجنگ عثمانی و تاتار مقتول و شیروان دو باره بتصرف عثمان پاشا در آمد باز میرزا سلمان آمده عثمان پاشا بدربند برگشت پیکر خان قاجار و بعد از فوت او خلیفه انصار قراداغی به حکومت منصوب‌گشته‌کاری از پیش نبردند و هر دو زود بمردند عثمان پاشا بعد ازو حسن پاشا و محمود پاشا و احمد پاشا حکومت در شیروان می‌نمودند تا(۱۵) در سنه ۱۰۱٦ (۱٦۰۷) هزار و شانزده شاه عباس اول آن را مسخر و ذوالفقار خان قرامانلو دو سال و یوسف خان هجده سال و عرب خان(۲) هشت سال و فرج خان سه سال و عربخان یازده سال و خسرو خان هشت سال و منوچهر خان شش سال و حاجی خان سه سال و محمدی(۱۷) خان دو سال و نجفقلی خان هفت سال و مهرعلی خان سه سال ومکریقلی خان دو سال و سید خان هفت سال و علیقلی خان شش سال و موسی خان و حسنعلی خان بیست سال و حسینخان دو سال بیگربیگی شیروان بودند و درسنه ۱۱۲٤(۱۷۱۲) هزار و صدو بیستو چهار حاجی داود مسکوری باعانت اوسمی و سرخای حاکم قبه را تلف و شماخی را تصرف کرده صاحب اقتدار گشت(۱۸) و ازسنه *۱۱۳۸ (۱۷۲۵)،(۱۹)هزار و صد و سی و هشت تا آمدن نادر شاه مدت نه سال باختیار سرخای خان میگذشت بعد از فتح شیروان محمد قلی خان سعیدلو و علیقلی خان بایالت مامور و بعد از تتوج آن پادشاه برادرش ابراهیم خان

---

(۱) آ: و — افزوده شده (۲) ب: ۹٤۵
(۳) ب: از شاه طهماسب — تا — انتقال پذیرفت — حذف شده ص ۸۸ — ۸۹
(٤) ت: و آن (۵) ف: القاس (٦) ت: مرزا
*(۷) آ: ۹۵٤ — ۱۵٤۱ (۸) ت: مرزا
(۹) ف: بمیر عبدالله (۱۰) ف: والی خراسان (۱۱) ف: عمو
(۱۲) ف ت ق: ارسخان (۱۳) ف ق: حذف شده (۱٤) آ: و — افزوده شده
(۱۵) ق: حذف شده (۱٦) ت: حذف شده (۱۷) ف ق: محمد علی
(۱۸) ف ق: گردید *(۱۹) ف ق: ۱۱۳۸ — ۱۸۲۵

سه سال از قپلان کوه تا منتهای داغستان بدارایی و مهدیخان خراسانی یکسال در شیروان بامیر الامرایی منصوب بودند بعد از قتل مهدی خان سردار خان قرقلو(۱) پنج سال و حیدر خان افشار یکسال(۲) ایالت می‌نمودند و درسنه* ۱۱۵۵ (۱۷۴۳)(۳)*هزارو(۴) صد و پنجاه و پنج سام میرزا و محمد خان ابن سرخای(۵) خان برهمزن آسایش شیروان و مدتی قلیل حکمران گشتند(۶) عاشور خان سردار آذربایجان و فتحعلی‌خان افشار اگرچه ایشان را اخراج* کردند اما(۷) چون اواخر عهد نادری و زمان اغتشاش کلی بود کار شیروان را انتظامی و امور ایالت را استحکامی مقدور نگشت بعد از وفات نادر شاه در هر یك از ممالك پنجگانه این ولایت که شیروان و شکی و باکو و قبه و دربند باشد امیری بروجه استقلال بحکومت بوده تعلق بدیگری نداشتند اما مملکت دربند زود بخان قبه اختصاص یافته این ولایت بتصرف دولت روس در اعوام مختلفه از تحت حکومت چهار خان انتقال پذیرفت

طبقه رابعه
از زمان ظهور دولت صفویان تا وفات نادر شاه

بقول عالم آراو حبیب السیر و بسیاری دیگر از تواریخ سلاطین صفویه بسبب بودن از نسل شیخ صفی‌الدین اسحاق باین لقب موسوم گشته اند شیخ صفی(۸) الدین که هنوز بارگاه عالی اساسش(۹) درخطه اردبیل زیارتگاه خلایق‌است(۱۰) نسل برنسل از مشاهیر سادات عظام و مشایخ عالیمقام بوده در بیست و یك پشت بامام هفتم موسی الکاظمع (۱۱) میرسد بعدازو پسرش شیخ‌صدرالدین موسی و بعدازو پسرش خواجه علی و بعدازو پسرش(۱۲) ابراهیم الشهیر(۱۳) بشیخ شاه و بعدازو پسرش شیخ جنید جامع دولت صوری و معنوی بودند و مریدان بسیار از هر طرف روی باستانه ایشان آورده استدعای ارشاد می‌نمودند چون روز بروز شیخ جنید را اسباب شکوه و حشمت و جمعیت ارباب ارادت زیاده می‌گشت جهانشاه قرا قویونلوی ترکمان که در آنوقت پادشاه عراقین و آذربایجان بود از زوال دولت خود بترسید بشیخ جنید بد(۱۴) مظنه گردید اما ازبیم بدنامی نمی‌توانست‌که اظهار عداوت‌کند عاقبت بکنایه و تصریح(۱۵) رفتن اورا بجانبی تمنا نمود(۱۶) شیخ جنید با افواج هواخواهان خود بدیار بکر برفت حسن‌بیك‌آق قویونلوی ترکمان مشهور باوزون حسن‌که والی نصف آن ولایت

---

(۱) آ: قرفلو؛ ق: قرقلو
(۲) آ: «در شیروان بامیر الامرایی منصوب بودند بعد از قتل مهدیخان سردار خان قرقلو پنج و حیدر خان افشار یکسال» — تکرار شده است
*(۳) آ: ۱۱۵۷ — ۱۷۴۳ *(۴) آ ت: حذف شده
(۵) ق: سیرخای (۶) ف ق: و — افزوده شده *(۷) ت: کردن تا
(۸) ف ق: صفوی (۹) ق: اساس (۱۰) ت: حذف شده
(۱۱) ت: رضی‌الله عنه؛ ق: حذف شده (۱۲) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۱۳) ق: اشهر (۱۴) ت ق: حذف شده (۱۵) ق: تفریح (۱۶) آ: بود

بود اطاعت جهانشاه نمی‌نمود خواهر خود خدیجه بگیم را بوی داد چون مدتی برین بگذشت شیخ جنید باز باردبیل آمد جهانشاه در آن حال بخیال دفع او افتاد شیخ(۱) جنید نیز جمعیت خودرا ازمریدان ازدیاد داده داعیه سلطنت اظهارنمود و باده هزارکس به نیت غزای چرکس بسمت شیروان در حرکت آمد در فتوحات امینی مذکور است که بداعیه تسخیر شیروان رفته بود بهر حال سلطان خلیل شیروانشاه بتحریك اهالی طبرسران مانع رفتن او بجانب چرکس گردید و لشگر جمع آورده بمقاتله شتافت شیخ جنید در جنگ کشته شد و جمعی از مردم طبرسران که هواخواهان سلسله صفویــــه بودند نعش اورا از رزمگاه که در طرف چپ سمور قریب بقریه قبچاه(۲) واقع بود و نشانگاهی در مقتل او هنوزموجوداست بیرون برده درقریه قوریان من اعمال قبه(۳) و قلهان که حالا حضره میگویند مدفون ساختند این واقعه در سنه* ۸۵۱(۱۴۴۷) هشتصد و پنجاه و یك(٤)روی‌داده بعداز صد سال شاه طهماسب‌اول‌صفوی بارگاهی‌بلند اساس در سر قبر او تعمیر نموده که هنوز آثار آن موجود(۵) و زیارتگاه مردم آن حدود است و(٦) شیخ حیدر ابن(۷) جنید(۸) که خواهرزاده حسن بیك بود جانشین پدر گشت بعد از آنکه حسن بیك بر مسند پادشاهی تمکن یافت دختر خود حلیمه بگیم را بشیخ حیدر داده بر مراتب شوکت و اقتدارش افزود و آنگاه شیخ حیدر بجای طاغیه ترکمانی که متعارف آن زمان بود، تاجی از شال قرمزی دوازده ترك‌نشان اثنی عشریت بدعوی اینکه در خواب مامور بدان شده است* بر سر گذاشت(۹) مریدان نیز متابعت‌کرده باین کلاه از دیگران امتیاز یافتند و ازانوقت بقزلباش مشهور گشتند بعد از وفات حسن پادشاه پسرش سلطان خلیل و بعد ازو سلطان یعقوب‌که بسلطنت نشست شیخ حیدر سلوك اورا که پسر خالویش بود نسبت بخود نیکو ندیده در سنه* ۸۹۳ (۱۴۸۸) هشتصد و نود و سه(۱۰) بنای غزای چرکس گذاشت و ازراه شکی بجانب دربند رفت اهالی آنجا آغاز تعرض بلشگر او نمودند او نیز به تسخیر دربند مصمم گشت کار قلعه گیان در محاصره به تنگی رسید فرخ یسار شیروانشاه که قدرت مدافعه شیخ حیدر نداشت ایلچیان متعاقب بنزد سلطان یعقوب که داماد او بود فرستاده استمداد کرد که اگر شیخ حیدر بشیروان استیلا یابد دولت ترکمان را نیز بیم زوالست سلطان یعقوب چهار هزار لشگر گزیده بسرکردگی سلیمان بیك بیجن اوغلی باعانت شیروانشاه فرستاد او نیز لشگر خود را فراهم آورده متعاقب شیخ حیدر روانه گردید درحینی که گرفتن قلعه دربند نزدیك بود خبر *ورود ایشان (۱۱) بشیخ حیدر رسید از پای قلعه باستقبال شتافته در حدود طبرسران تلاقی فریقین روی داده جنگی سخت در پیوست و بسیار کس از طرفین در آن معرکه تلف شدند و خود شیخ حیدر بزخم تیری از پای

---

(۱) ب: حذف شده (۲) ب ت: قبچاه (۳) ق: قبه *(٤) ب: ۸۵۱
(۵) ق: است ـــ افزوده شده (٦) ق: حذف شده
(۷) ف ت ق: شیخ ـــ افزوده شده
(۸) ب: بن جنید ـــ بالای سطر با خط مغایر *(۹) ب: بپوشید
*(۱۰) ب: ۸۹۳ ـــ بالای سطر با خط مغایر *(۱۱) آ: رسیدن آنها

در آمد در فتوحات امینی گوید که کیفیت این اخبار بفرموده شاه اسماعیل پسر شیخ حیدر از کسانی که در آن جنگ بودند مثل حسن بیك لله و فرخ آقا تحقیق شد نعش شیخ حیدررا مریدان درطبرسران دفن‌کرده درسنه* ۹۱۵ (۱۵۱۰) نهصد و پانزده(۱) نوبت ثانی که شاه اسماعیل بشیروان آمد و بیست و دو سال از آن مقدمه گذشته بود نعش اورا باردبیل نقل نمود مؤلف(۲) گوید که در محال اتگ طبرسران در کنار چپ رود روباس نشانگاهی در مقتل و(۳) در قریه تنیط یکفرسخی آن گنبدی برملفن او هنوز موجود و زیارتگاه اهالی آن حدود است(٤) بعد از قضیه شیخ حیدر پسر مهتر او سلطان علی در اردبیل بمسند ارشاد بر آمده به تهیه اسباب سروری پرداخت مریدان آن خاندان باظهار عقیدت تجدید بیعت می‌(۵) نمودند سلطان یعقوب او را با برادران و مادر که خواهر او بود به قلعه اصطخر فارس فرستاده محبوس کرد چهار سال و نیم در آنجا بودند تا اینکه رستم میرزا بنا بر مصلحت وقت چنانکه مذکور شد ایشان را به تبریز آورده بعد از قتل بایسنغر(٦) میرزا سلطان علی را باعزاز شایان روانه اردبیل ساخت و بعد از چندی از اجتماع فرقه صوفیه و از دیاد مریدان نسبت بسلطان علی بدل شده باز او را با برادران به تبریز آورد و رقبابر وی گماشت چون تردد مریدان آشکار و پنهان امتداد داشت رستم میرزا بفکر دفع او افتاد و سلطان علی با برادران و هفتصد نفر از مریدان راه اردبیل پیش گرفت ابیه سلطان با چهار هزار لشکر مأمور بتعاقب گشته در حوالی شمالی اردبیل بوی رسید* جنگ در پیوست(۷) سلطانعلی کشته گشته(۸) اکابر صوفیه برادر او اسماعیل میرزا را که شش سال داشت بدو دولت قزلباش تاریخ ولادت اوست(۹) با برادرش ابراهیم میرزا نهانی باردبیل آورده بعد از چهل روز بگیلان بردند این واقعه در سنه* ۸۹۸ (۱٤۹۳) هشتصد و نود و هشت(۱۰)روی‌داد میرزاعلی‌کارکیا لازمه محبت(۱۱)نسبت بایشان مرعی میداشت تا اینکه آشوب دو هوایی بمیان طبقه ترکمان افتاد و استقلال ایشان روی باختلال نهاد اسماعیل میرزا در سنه* ۹۰٦(۱۵۰۱)نهصد و شش(۱۲) خروج کرده با هزار و(۱۳) پانصد نفر از مریدان و صوفیان روم و شام باردبیل آمد با لشکر قلیلی که داشت صلاح در جنگ ندیده بطالش رفت بعد از انقضای زمستان دوباره باردبیل آمده متوجه قراباغ گشت و از آنجا با شکوه شاهانه و لشکری بسیار(۱٤) که در رکابش جمع آمده بودند روانه شیروان گردید فرخ یسار با بیست هزار سواره و چندین هزار پیاده‌که داشت در

---

*(۱) ب: ۹۱۵ (۲) ب: حقیر (۳) آ: حذف شده
(٤) ب: خلاصه — افزوده شده (۵) ت: حذف شده
(٦) ف: بانستیغر؛ ت: بانسیغر
*(۷) ب: بالای سطر با خط مغایر (۸) ف: بالای سطر با خط مغایر؛ ق: حذف شده
(۹) ب: او بود
*(۱۰) ب: ۸۹۸؛ ق: ۸۹۸ — ۱٤۹۲ هشتصد نود هشت
(۱۱) ق: حجت *(۱۲) ب: ۹۰٦ — ۱۵۰۱؛ ق: ۹٦ — ۱۵۸ نهصد و شش
(۱۳) آ ب ف ت ق: حذف شده (۱٤) ت: بیکرانه

ییلاق جیلانی در حدود قلعه گلستان که در سر شماخی بالای کوهی خرابه آن بقیز(۱) قلعه سی مشهور است مصاف داده مغلوب و با بسیاری از عظمای لشکر خود مقتول گردید و(۲) ابراهیم شیخ شاه پسر رشید شیروان شاه بکشتی نشسته بگیلان رفت کوس سلطنت شاه اسماعیل در آن دیار بلند آوازه گشت زمستان را در محمود آباد شیروان بسر برده قلاع و(۳) بقاع شیروان باخزاینی که بود بتصرف آمده مردم بعضی قلاع در مقام خودداری بودند شاه اسماعیل اول قلعه باکو را که از طرفی بخندق بسیار عمیق *و از سه طرف(٤) باب دریا محدود* و نوشیروان آنرا تعمیر و سلاطین شیروان تصویر کرده(۵) در کمال متانت بود بعد از اندك سرکشی و قلعه داری فتح نمود بعد ازان قلعه گلستان را که(٦) از قلاع مشهوره(۷) بوده بعضی از امرا و اهالی شیروان تحصن در آن داشتند محاصره کرد درین اثنا خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر(۸) ترکمان به نخجوان آمده لشکر از دو طرف بجنگ او مقرر کرده است شاه اسماعیل ازانجا روانه آذربایجان گشت امیرزاده الوندامیرعثمان موصلورابافوجی ازسپاه روانه کردشاه اسماعیل نیز گروهی(۹) از لشکریان خود مقابل او فرستاد بعد از جنگ سخت لشکر ترکمان مغلوب و امیر عثمان با جمعی از عظما دستگیر و مقتول گشت امیرزاده الوند(۱۰) خود با سی هزار لشکر بمقابله شتافت در محل شرور(۱۱) نخجوان در سنه*۹۰۷(۱۵۰۲) نهصدو هفت(۱۲) شاه اسماعیل باهفت(۱۳) هزارلشکرقزلباش اورا شکست داد و بسیاری از عظما و لشکریان او بقتل رسیده غنایم موفور(١٤) بدست آمد امیرزاده الوند بارزنجان(۱۵) گریخت و شاه اسماعیل به تبریز آمده بر تخت سلطنت جلوس کرد(١٦) مذهب اثنی عشری را که تا آن وقت پنهان بود آشکار نمود* در حوالی همدان سلطان مراد را نیز شکست داد و او(۱۷) که بعد از شکست مدتی در بغداد بسر برده از آنجا توسل بعلاء الدوله ذوالقدر جسته او را داماد و جویای(۱۸) مراد بود(۱۹) درسنه(۲۰) *۹۱۲(۱۵۰۷) نهصدو دوازده(۲۰) باسپاه ذوالقدرآمده بعضی ازقلاع و بقاع دیاربکر را بتصرف در آورد و سال دیگر شاه اسماعیل با لشکر بسیار بدفع او رفته دو روز آتش حرب در کمال اشتعال(۲۱) بود روز سیم سلطان مراد هزیمت یافته باز بنزد علاءالدوله رفت و شاه(۲۲) بفتوحات پی در پی دیاربکر و عراقین و فارس و خراسان و بعضی

---

(۱) ق: بقز (۲) ب ق: حذف شده
(۲) ق: حذف شده *(٤) ب: و از اطراف دیگر
*(۵) ب: حذف شده (٦) ق: حذف شده (۷) ق: مشهور
(۸) ت: بیعد — افزوده شده (۹) ب ف ت ق: را — افزوده شده
(۱۰) ب: آلوند (۱۱) ق: شروان؛ آ ب ت: شروان
*(۱۲) ب: ۹۰۷ (۱۳) ت: هشت
(١٤) ب: بسیار (۱۵) آ ق: باز بزنجان؛ ت: باذربایجان
(١٦) ب: و — افزوده شده (۱۷) ق: سلطان مراد (۱۸) ق: جوبان
(۱۹) آ: و — افزوده شده *(۲۰) ب: ۹۱۲؛ ق: ۹۱۲ — ۱۵۷۰ نهصد و دوانزده
(۲۱) ق: اشتغال (۲۲) ب: پائین سطر با خط مغایر

از امکنه ماوراءالنهر را تصرف کرده دوباره به تبریز آمد درین اثنا خبر رسید که شیخ شاه ولایت شیروان را تصرف نموده دم از استقلال میزند و از دادن خراج نیز ابا میکند این‌معنی نایره افروز غضب پادشاهی گشته‌درشدت‌سرمای زمستان درسنه* ۹۱۵(۱۵۱۰) نهصدو پانزده(۱) عازم شیروان گردید شیخ شاه تاب مقاومت نیاورده بقلعه بیغرد گریخت که خرابه آن قلعه در طرف شمال سه فرسخی شماخی در جای صعبی هنوز معلوم و قریه بزرگی در قرب آن بهمین نام موسوم است موکب شاه اسماعیل بشیروان در آمده* لله بیك(۲)را به‌تفویض ایالت شیروان درشماخی گذاشت و خود بتصرف قلاع و بقاع آنولایت پرداخت مستحفظان قلعه باکو و شابران باطاعت پیش آمدند دربندیان باستظهار متانت قلعه چند روزی دست و پای زده عاقبت تسلیم شدند* و شاه اسماعیل‌بموجب ارقام جمعی را از اتراك بیات ساکن عراق کوچانیده در دربند و شابران جای داد که(٤) بملازمت حکام آنجا قیام دارند و خود(۳) درهمان زمستان بقراباغ آمده دربهار بسلطانیه رفت(٥) و بعد از آنکه سلطان سلیم بجنگ ایران آمده در صحرای چالدران سنه* ۹۲۰(۱۵۱۵)نهصدو بیست(٦) برشاه اسماعیل غالب و بعد از تصرف نه روزه از تبریز مراجعت بروم کرد فرهاد پاشا را به تنبیه علاءالدوله که از غایت غرور هیجیك(۷) از پادشاهان را وقعی نمیگذاشت مامور داشت علاءالدوله(۸) با بسیاری از طایفه خود کشته گشته بقیه السیف بعضی در(۹) روم متفرق(۱۰) و برخی بانواده لو مشهور بذوالقدر اوغلی باذربایجان آمدند محال شمس‌الدینلو ازیشان‌است و بسیاری نیز بنواحی جار و تله و اطراف همجوار داغستان متفرق گشتندکه هنوز لزاکیه(۱۱)این طرف را به تبدیل ذال بباء بوالقدر میگویند و این طایفه از جنس ترکمان است که هلاکو خان از ترکستان آورده در شیراز ساکن بودند و ازانجا بدیاربکر و موصل آمده کسب حشمت و اقتدار و دست درازی بولایات همجوار می نمودند ده نفر ازیشان ملت صد و سی و هشت سال در آن دیار حکومت داشتند آخر ایشان علاءالدوله بمرتبه رسید که والیان مصر و شام که جنگ باهم می(۱۲)نمودند هر دو(۱۳) محتاج باعانت(۱٤)وی بودند او گفتی که من دو ماکیان دارم یکی بیضه طلا و دیگری بیضه نقره میدهد و در سنه ۹۲۹(۱۵۲۳) *نهصدو بیست‌و نه(۱۵) و قتیکه شاه اسماعیل در آذربایجان بود شیخ شاه والی شیروان روی اطاعت بدرگاه او آورده مایعرف خود را پیشکش کرد و صبیه را از حجله عصمت شیروانشاهی بسلك پردگیان حرم شاه اسماعیل در آورد بدین

---

*(۱) ب: ۹۱۵ – ۱۵۱۱ *(۲) فه: میر جعفر خان
*(۳) ب: حذف شده – موکب شاهی (٤) ق: حذف شده
(٥) ب: از – و بعد ازآنکه – تا – نقره میدهد – درحاشیه باخط مغایر نوشته ص ۹۳
*(٦) ب: ۹۲۰ (۷) ب: بهیچیك؛ ت: بهیچکس
(۸) ت: علاءالدولت (۹) ت: از
(۱۰) ق: متصرف (۱۱) ف ق: لزاکیه (با تشدید یاء)؛ ت: لزاکمیه
(۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ق: حذف شده (۱٤) ق: اعانت
*(۱۵) ب: حذف شده

نیکو خدمتیها ولایت شیروان مجددا باو مسلم گردید* و سال دیگر اواخر تابستان اوایل سنه ۹۳۰(۱۵۲٤) نهصد و سی شاه اسماعیل رحلت بعالم آخرت کرد(۱) *او سلطانی بود بمهر گستری عالم افروز و قهرمانی آتشی مزاج دشمن سوز با وجود مشاغل عظیمه سلطنتی چنان که طرح انداخت بصحبت اهل کمال و گفتن شعر هم میل می‌ساخت و اشعار آبدار ترکی ازو بنام شاه خطایی هنوز در میان خلق مشهور و این فرد فارسی نیز از نتایج طبع او مذکور است

فرد(۳)

بیستون ناله زارم چو شنید از جا شد
کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد(۲)

بعد ازو(٤) پسرش(٥) شاه طهماسب اول جلوس نموده(٦) شیخ شاه نیز زود وفات یافت(۷) و(۸) پسرش سلطان خلیل ثانی در ایالت شیروان مستقل و بمصاهرت شاه طهماسب مفتخر گردید و در سنه* ۹٤۰(۱۵۳۳)(۹) نهصد و چهل سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم خواندکار(۱۰) بتحریك اولامه سلطان تکلو که ازپادشاه خودرو گردان‌هنگامه آرای جنگ ایران بود با لشکر بیشمار باذربایجان* آمد و(۱۱) شاه طهماسب صلاح در جنگ روبرو ندیده کار دشمن را بقلت آذوقه و علیق و شدت شتا واگذاشت سلطان سلیمان باکمال صعوبت بسلطانیه و ازانجا به بغداد رفت بعد از فتح آن بلده سال دیگر باذربایجان آمده تبریز را تصرف نمود اما زود بسبب اغتشاش امور و بی نظامی سپاه مراجعت بروم‌کرد عبدالفتاح فومنی مؤلف تاریخ‌گیلان‌گوید‌که درین اثنا امیر دوباج ملقب بمظفر سلطان که داماد شاه طهماسب و والی گیلان بود با هشت هزار نفر در خوی و سلماس بحضور خواندکار رفته وقت مراجعت او امیر حاتم حاکم کهدم(۱۲) که نعمت پروریده او بود بروی تاخته هزیمت داد و اردویش را غارت کرد بعد از آن اهالی‌گیلان نیز ازو روگردان شدند ناچار بکشتی نشسته بشیروان رفت بعد از ورود بشماخی معلوم گردید که مظفر سلطان دیگر که حاکم دربند و داماد شاه بود وفات یافته زنش بیوه مانده‌است بامید اینکه رفته این خواهر شاه طهماسب‌را بجای خواهر دیگراوزوجه خود که پیش از آن وفات یافته بود گرفته حصن حصین دربند را تصرف ومامن خود سازد روانه گردید و در منزل حاکم متوفی نزول کرده بعد از چندی اظهار مطلب بتکرار و اصرار نمود شاهزاده نهانی کس فرستاده صورت ماجرارا بعرض براد

---

*(۱) ب: با خط مغایر *(۲)ب: حذف شده (۳) ق: شعر (٤) ب: حذف شده
(٥) ب: از — پسرش — تا — گلوله باران کردند — در متن و حاشیه با خط مغایر ص ۹٤ — ۹٥
(٦) ب: نمود و (۷) ت: حذف شده؛ ب: یافته
(۸) ب: حذف شده *(۹) ق: ۹٤ (۱۵۲۱)
(۱۰) ت: خان *(۱۱) ق: آمده
(۱۲) ف: کهدم (بکسر کاف)

خودکه در تبریز بود برسانید حکم اکید بعهده بایزید سلطان شاملو حاکم مغان وارسبار صادر و او بسرعت رفته مظفر سلطان را مقید با نواع اهانت و استهزا تخته کلاهش بر سر نهاده به شهر تبریز آوردند و قبای باروتی پوشانیده درقفس تنگ آهنین برگللسته رشیدیه نشانیده در سنه* ۹۴۳ (۱۵۳۷) نهصد و چهل و سه(۱) گلوله باران کردند *بعد از وفات سلطان خلیل که اورا(۲) فرزندنبود امرای شیروان برادرزاده او شاهرخ‌بن سلطان فرخ بن شیخ شاه را در سن طنولیت *بتخت سلطنت(۳) نشانیدند قانون دولت آن دودمان بسبب خودسری امرا از نوا افتاده هرج‌ومرج پدیدآمددرین اثنا قلندری بدعوی اینکه او سلطان محمد بن شیخ شاه است لشکر بسیار فراهم آورده بسالیان مستولی گشت اصحاب شاهرخ از بی ضبطی امرا و بی اتفاقی لشکر بدفع او قادر نبوده بقلعه بیغرد گریختند قلندر بشهر شماخی که پای‌تخت شیروانشاه بود در آمد اما چون اصحاب قلندر نیز از مردم بی‌سر وپای پراکنده جمع آمدهٔ مردعاقل کاردانی نزد او نبود از سوء تدبیر بی جهتی شماخی را گذاشته بجانب سالیان مراجعت نمود عظمای شیروان که در قلعه بیغرد بودند از رفتن او آگاهی یافته در موکب شاهرخ میرزا بتعاقب شتافتند و در حوالی سالیان اورا در یافته بمقاتله پرداختند قلندر مغلوب بدست شیروانیان درآمدو شیخ‌پادار بقتلش پرداخت‌اما امرای‌شیروان بیشترازبیشتر زیاده‌روی‌و بی اعتدالی آغاز نموده دست درازی بمال و(٤) ناموس مردم میکردند شاهرخ را بسبب خوردسالی قدرت منع ایشان نبود قورچی باشی پادار و جمعی از سپاه و رعایا از ظلم امرا تظلم بدرگاه شاه طهماسب بردند او در سنه* ۹٤۵ (۱۵۳۸) نهصدو چهل‌و پنج(۵) برادر خود* القاص میرزا(٦) را با *منتشاه سلطان و(۷) جمعی از امرای قاجار و مردم طوالش قراباغ در عدد بیست هزار همراه قورچی باشی پادار به تسخیر شیروان فرستاد چون ایشان بشیروان در آمدند شیروانیان بنای سرکشی نهاده قلاع آنولایت را بمردان کار آزمای استحکام داده بمدافعه پرداختند لشکر قزلباش اول قلعه سرخاب را و بعد ازان حصار قبله را مسخر کردند شاه زاده جمعی‌را به تسخیر قلعهٔ گلستان‌که محکمترین قلاع شیروان بود مامور داشته خود بقلعه بیغرد که* شاهرخ میرزا(۸) در آن بود توجه نمود حسین بیك وکیل شاهرخ میرزا با لشکر جلادت اثر بمقابله آمده در دره بیغرد نایره قتال اشتعال پذیرفت حسین بیك منهزم بقلعه برگشت و به تهیه اسباب قلعه‌داری پرداخت مدت محاصره بچهار ماه رسیده بود که درویش محمد خان والی شکی بامداد شیروانیان آمده بعزم شبخون(۹) بکنار اردوی قزلباش رسید نقاره نواخته سونك کشید جمعی از قورچیان و غیره بمقابله شتافته غالب آمدند درویش محمد خان بسیاری را از سپاه خود بکشتن داد و کاری نکرده باز گردید چون شیروانیان را استظهاری نماند

---

*(۱) آ ف ت ق: گلوله باران کردند و در سنه ۹٤۲ (۱۵۳۵) نهصدو چهل‌و دو
*(۲) ب: با خط مغایر *(۳) آ ق ف ت: بسلطنت
(٤) ق: حذف شده *(۵) ب: ۹٤۵ (۱۵۳۹)
*(٦) ب: شاهزاده القاس *(۷) ت: حذف شده
*(۸) ف ق: شاه میرزا (۹) ب: شبیخون

از مقاومت و قلعه داری عاجز گشته پیغام فرستادند که اگر شاه خود بیاید قلعه را بوی تسلیم کنیم امرا کیفیت کار را معروض داشتند(۱) شاه طهماسب ازمرند کوچ کرده بپای قلعه آمد روز دیگر حسین بیك وکیل با عظما و اعیان شیروان شاهرخ میرزا را بحضور آوردند و کلید قلعه و مفاتیح خزاین را سپردند و کوتوال(۲) قلعه گلستان نیز بحضور آمده قلعه را تسلیم کرد حسین بیك وکیل با اکثر صنادید شیروان بیاسا رسیده بعد از یکسال شاهرخ میرزا نیز بدیار عدم رفت و حکومت شیروان* بشاهزاده القاصر میرزا(۳) تفویض یافت القاص میرزا نه سال باستقلال حکومت شیروان نمود عاقبت بکثرت(٤) حشمت و وفورجاه و سپاه مغرور گشته بپادشاه و ولی‌النعمه و برادر بزرگ خود عاصی گشت و عقوق بر حقوق اورا بخذلان ابدی گرفتار کرد تفصیل این اجمال آنکه القاص میرزا بهوای خودسری ار تکاب باموریکه مخالف رای برادر بود روزبروز برمراتب خلاف و عصیان می‌افزود عاقبت شاه طهماسب برای دفع فتنه او بشیروان توجه فرمود و او از خواب غفلت اندکی بیدار گشته از ماسبق احوال خود اظهار پشیمانی نمود والده و پسر خود احمد میرزا را برای شفاعت بدربارشاهی فرستاده بمقام اعتذار* برآمد و(۵) بایمان مغلظه متعهد بخلوص و اطاعت دایمی گردید شاه خود عزیمت گرجستان کرده اورا بغزای چرکس مامور ساخت اما چون او خطبه و سکه‌را در شیروان بنام خودکرده بود شاه طهماسب بعد از مراجعت از گرجستان که هنوز القاص میرزا در چرکس بود ابراهیم خان ذوالقدر و کوکچه سلطان قاجار و شاه ویردیخان زیاد اوغلی را با جمعی از سپاه برسم ایلغار بتصرف شیروان فرستاد(٦) مهتر دولت یار که معتمد و میراردوی القاص میرزا بود خانه و کوچ اورا برداشته در قلعه گلستان تحصن جست امرا ولایت شیروان‌را تصرف‌و قلعه‌گلستان‌را محاصره نمودند القاص‌میرزا ازاستماع‌این خبربازگشته بدربندآمدو دو مرتبه لشگربرسرامرافرستاده مغلوب‌گردید شاه طهماسب‌لشگرتازه‌بمددامرا فرستاده خود نیز متعاقب روانه(۷) گشت امرا برسر القاص‌میرزا رفتند و او از(۸) آوازه ورود موکب شاهی مضطرب‌گشته بجانب خنالق‌گریخت و مردم او فوج فوج رو به تفرقه نهادند امرا در کنار آب سمور بوی رسیدند اما بانواع فلاکت با چهل و پنجاه نفری بطرف داغستان نزد(۹) غریم(۱۰) شمخال و ازآنجا بکفه رفته روانه‌استنبول(۱۱) گشت قلعه دربند و قلعه گلستان مدتی در تصرف گماشتگان او بود(۱۲) بعد از تسخیر آنها(۱۳) مهتر دولتیار با چند نفری دیگر بیاسا رسیدند شاه طهماسب ولایت شیروان‌را به‌پسر خود اسماعیل میرزا داده(١٤) کوکچه سلطان قاجاررا در خدمت او گذاشت و خود

---

(۱) ب: داشته (۲) ق: کوتوالی *(۳) ت: بالقاس مرزا
(٤) ب: اسباب — افزوده شده *(۵) ب: بر آمده
(٦) آ: و — افزوده شده: ف ق: فرستاده
(۷) ق: روان (۸) آ: آواز
(۹) ب: بنزد (۱۰) ق: عظیم (۱۱) ق: اسلا نبول
(۱۲) آ ف ق ت: بودند (۱۳) ب: پائین سطر با خط مغایر (١٤) ق: و — افزوده شده

معاودت نمود(۱) در آن اثنا برهان میرزا نامی از نسل سلاطین شیروان که* سجع مهر او برارقام ملحوظه برهان علی بن کیقباد بن ابابکر بن امیراسحاق بن شیخ ابراهیم است و(۲) در میان جماعت قیطاق می‌بود در سنه* ۹۵٤(۱۵٤۷) نهصد و پنجاه و چهار(۳) بشیروان درآمده در قلهان رحل(٤) اقامت انداخت و بعضی از سپاهیان بر سر او جمع آمده در میان بیشه و جنگل مستعد رزم گشتند اسماعیل میرزا و کوکجه سلطان بالشکر گران بدفع او رفتند چرخچیان را بااصحاب برهان میرزا جنگی سخت روی داد(۵) بعد از ورود موکب شاه زاده لشکر شیروان بهزیمت رفته بسیاری بقتل رسیدند برهان میرزا بداغستان فرار کرد بعد از آنکه القاص میرزا بروم رفته سلطان سلیمان را ترغیب بسفر ایران و او نوبت سیم در سنه ۹۵۵ (۱۵٤۸) *نهصد و پنجاه و پنج(٦) با لشکر بیشمار و توپخانه و اساس بسیار عزیمت ایران(۷) *کرد و(۸) شاه طهماسب نیز(۹) باستعداد تمام بمقابله شتافت اسماعیل میرزا و کوکجه سلطان نیز(۱۰) با سپاه شیروان حموجب فرمان او در آن سفر همراه بودند القصه بعد از محاربات بسیار چون سلطان سلیمان مراجعت بروم‌کرد القاص میرزا بعراق و فارس رفته بنای شورش نهاد و ازانجا به بغداد آمد آخرالامر دستگیر گشته بحکم برادر* مدتی بسیار در قلعه قهقهه محبوس در آخر عمر بمشهد رفته وفات یافت طبعی خوش داشته(۱۲) و ازوست:

رباعی(۱۳)

چون شیر درنده در شکاریم همه
دایم بهوای خویش یاریم(۱٤) همه
چون پرده زروی کارها بر خیزد
معلوم شود که در چه کاریم همه* (۱۱)

اما در زمان غیبت اسماعیل میرزا و کوکجه سلطان برهان میرزا ولایت شیروان را خالی یافته بشماخی در(۱۵) آمد و چند روزی لوای حکومت برافراشته وفات یافت(۱٦) و در سنه* ۹۵٦(۱۵٤۹) نهصد و پنجاه و شش(۱۷) حکومت شیروان* بعبدالله خان اوستا جللو(۱۹) ابن(۲۰)خان محمد که خواهر(۱۸)زاده و(۲۱)داماد شاه اسماعیل بودتفویض

---

(۱) ف: نمود و؛ ق: نموده *(۲) ب: حذف شده *(۳) ب: ۹۵٤(۱۵٤۸)
(٤) ت ق: رحلت (۵) ق: داده و
*(٦) ب: حذف شده (۷) ب: بالای سطر با خط مغایر
*(۸) ب: کرده (۹) آ ف ق ت: حذف شده
(۱۰) بالای سطر با خط مغایر
*(۱۱) ب: تا زمان وفات در قلعه قهقهه محبوس بود
(۱۲) ت: داشت (۱۳) ق: شعر (۱٤) ف: و یاریم؛ ق: و باریم
(۱۵) ب: حذف شده (۱٦) ت: یافته *(۱۷) ب: ۹۵٦ (۱۵۵۰)
*(۱۸) ف: بمیر عبدالله خان(؟) میر اقاسی خان حاکم خراسان عمو — با خط مغایر
(۱۹) ب: اوستا جاللو (۲۰) ب: ولد (۲۱) ق: حذف شده

یافت شیروانیان بسبب اطاعت چند روزه که به برهان میرزا گرده بودند از* عبدالله خان(۲) خوفناك گشته در محلی بنای(۳) اتفاق گذاشتند(٤) محراب نامی را از اقوام برهان میرزا بسلطنت برداشتند(۱) عبداللهخان(۵) بدفع ایشان رفته شیروانیان مغلوب و بسیاری مقتول گردیدند و محراب میرزا فرار کرده احوالش نا معلوم ماند شیروانیان دیگر باره بنای شورش نهادند و قربانعلی نامی را از اقوام محراب میرزا بحکومت گزیده* بجزیره ازجزایر دریای خزر(٦) متحصن گشتند هر چند خان استمالت نامهها فرستاد مفید نهافتاد عاقبت برسر ایشان رفته لشکر قزلباش در میان آب آتش حرب برافروختند جزیره را گرفته قربانعلی میرزا را با بسیاری از آن گروه بقتل رسانیده اموال فراوان اندوختند بعد ازین مقدمه چند سالی باسایش گذشت(۷) و یکی هم از فتوحات شاه طهماسب درین دیار تسخیر مملکت(۸) شکی بود تفصیل این مقدمه آنست که حسین بیك از فروع دودمان شیروانشاهی که ابا عنجد حاکم آنجا بود از (۹) تطاول وتعدای گرجیان*(۱۰) درزمان شاه اسماعیل پناه بدولت اوآورده همیشه التفات و اعانتمییافت درسال وفات شاه اسماعیل لوندخان والی کاخت برسر شکی آمده حسین(۱۱) بیك درجنگ کشته شد و عظمای شکی پسر او درویش محمد خانرا به حکومت برگزیدند او برخلاف پدر بنای مخالفت با دولت ایران گذاشته در جنگ شاهرخ میرزا چنانکه مذکور گشت شبیخون برلشکر قزلباش آورده بود لهذا شاه طهماسب خود بعزم تسخیر مملکت شکی در سنه ۹۵۸ (۱۵۵۱) *نهصد و پنجاه و هشت(۱۲) در حرکت آمد لوند خانگرجیوالی کاخت(۱۳) باظهار اطاعت و فرمان برداری در بلده ارش بحضور آمده نوازشات شاهانه یافت و فرمانی مشتمل(۱٤) براستمالت و نوید عاطفت بنام درویش محمدخان صادرگشت اما او باستظهار صعوبت مکان بنای سرکشیگذاشت بعضی ازعظمای شکی درقلعهکیش و خود درویش محمد خان در قلعه گلهسن گوره سن که در کمال رفعت و استواری بود متحصن گشتند و جمعی نیز در دامنه کوه البرز محل مضبوطیرا سقناق کرده مهیای رزم گشتند(۱۵) ازین طرف سوندك(۱٦) بیك قورچی باشی و بدرخان و شاه قلی سلطاناستاجللو(۱۷) باگروهی بهتسخیر قلعهکیش و لوند خان والی کاخت و(۱۸) عبدالله خان والی(۱۹) شیروان برسر قلعه گله سن گوره سن و شاه قلی خلیفه(۲۰) مهردار بافوجی

---

*(۱) آ: حذف شده (۲) ف: میر عبدالله خان
(۳) ب: بالای سطر با خط مغایر (٤) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۵) ف: میر عبدالله خان — با خط مغایر
*(٦) ت: بجریره خزر (۷) ب: از — و یکی هم — تا — شاهی در آمد — بعد از — در دست او بماند — نوشته شده — ص ۹۸، ۹۹ (۸) آ: حذف شده
(۹) ق: در (۱۰) ت: گرجستان (۱۱) ف: حسن
*(۱۲) ب: حذف شده (۱۳) ق: کاخت (بکسرخاء و سکون تاء) (۱٤) ت: حذف شده
(۱۵) ف ت: نشستند؛ ق: شتافتند (۱٦) ف ق: سودنك
(۱۷) ف ق: و استاجاللو (۱۸) ف: میر — با خط مغایر
(۱۹) ف: و حاکم — با خط مغایر (۲۰) ق: خلیف

دیگر بگرفتن سقناق مامور گشتند امرا بکار محاصره و قلعه‌گیری پرداخته بضرب توپ و بادلیج رخنه(۱) در حصار و بروج قلاع انداختند ازمشاهده این حال‌کوتوال قلعه‌کیش باتیغ و کفن بدرگاه شاهی آمده مفاتیح قلعه‌را تسلیم کرده نوازش یافت حسب الفرمان قلعه را ویران و بروج و(۲) حصار را با خاک یکسان کردند بعد ازان موکب شاهی بجانب سقناق در حرکت آمد سکان آنجا نیز از شکوه سطوت پادشاهی هراسان طالب عفو و امان(۳) گردیدند درویش محمد خان از کرده خود پشیمان شده(٤) شبی ازقلعه رگله سن گوره سن بیرون آمده راه فرار پیش گرفت از برگشتگی کار اورا گذار بر حوالی اردوی لوند خان و عبدالله خان افتاد و جمعی از سپاه ایشان تعاقب کرده بوی رسیدند و او با چهار صد نفری که همراه داشت بمقام مدافعه بر آمده همه انگروه بقتل رسیدند و خود درویش محمد خان با پیر قلی نام کوسه ملازم(٥) چرنداب سلطان شاملو بهم در آویختند کوسه غالب آمده سر او را که پر از هوای(٦) سروری بود در زیر پای سمند پادشاه خود بخاک انداخت و مملکت شکی بالتمام بتصرف اولیای دولت قوی مکنت شاهی در آمد و در سنه ۹٦۱(۱٥٥٤) نهصد و شصت و یک(۷) سلطان سلیمان نوبت چهارم لشکر باذربایجان کشیده(۸) قاسم میرزا(۹) نامی را(۱۰) از نژاد والیان شیروان که پناه بدرگاه(۱۱) آورده(۱۲) بود ازراه‌کفه قریم باسپاه بشیروان فرستادقاسم‌میرزا چون از دربند بگذشت شیروانیان دیگر باره از(۱۳) عبدالله خان روگردان شده بروی جمع آمدند(۱٤) عبدالله خان با لشکر قزلباش بدفع ایشان شتافت در موضع تنکه که جای صعب است تلاقی فریقین روی داد(۱٥) عبدالله خان بشماخی برگشت قاسم میرزا بقلعه بیغرد در آمده به تهیه اسباب رزم پرداخت باده هزار کس رومی و شیروانی بر سر(۱٦) عبدالله خان آمد ریش سفیدان قزلباش از قلت خود(۱۷) و کثرت دشمن(۱۸) اندیشه‌کرده درباب جنگ تامل داشتند اما(۱۹) عبدالله خان باده(۲۰) هزارنفری‌که‌داشت همت بمحاربه گماشت در حدود قلعه‌گلستان تلاقی روی داده تمام روز(۲۱) اتش حرب اشتعال(۲۲) داشت وقت شام لشکر شیروان هزیمت یافت و بسیاری ازیشان کشته گشته بقیه السیف بطرف طبرسران گریختند و مال حال قاسم میرزا(۲۳) معلوم نشد و(۲٤) عبدالله خان بیشتر ازپیشتر در آن دیار لوای عظمت و اقتدار برافراشته سرکشان‌را جزای عمل بکنار نهاده وزیر دستان رعایارا در کتف(۲٥) رافت جای دادی و کسی را یارای

---

(۱) ف ق: رفته (۲) ف ق: حذف شده (۳) ت: اما (٤) ف ق: شد و ب: حذف شده
(٥) ق: حذف شده (٦) ق: موی * (۷) ب ف ق: که — افزوده شده (۸) ب ت ق: کشید
(۹) ت: حذف شده (۱۰) ت: حذف شده (۱۱) ت: بدولت او بالای سطر بدرگاه
(۱۲) ب: او برده؛ ف ق: او آورده (۱۳) ف: میر — افزوده شده با خط مغایر
(۱٤) ف: افزوده شده؛ میر — با خط مغایر (۱٥) ف: میر — افزوده شده با خط مغایر
(۱٦) ف: میر — افزوده شده با خط مغایر
(۱۷) ت: خودشان (۱۸) ت: ایشان (۱۹) ف: افزوده شده: میر — با خط مغایر
(۲۰) آ ف: دو — بالای سطر با خط مغایر (۲۱) ق: حذف شده (۲۲) ق: اشتغال
(۲۳) ت: میرزا قاسم (۲٤) ت: میر — با خط مغایر (۲٥) آ ب: کنف

آن نمانده بود که بمقام مخالفت او برآید(۱) و علاوه بر انتظام امور ملکیه کمال اهتمام در رواج تجارت مرعی میداشت و تجارت خانه انگلیس که فاقطوریا(۲) می‌نامیدند در تحت حمایت او درشماخی بوده در سنه* ۹۶۹(۱۵٦۱)نهصد و شصت و نه(۳) حین مراجعت جنکین سون(٤) انگلیس ازینديار بهمراهی او ایلچی در باب بعضی مصالح بحضور پادشاه روس ایوان واسیلیچ(۵) فرستاده بود بعد از هفده(٦) سال(۷) حکومت در سنه ۹۷۳ (۱۵٦٦) *نهصد و هفتاد و سه(۸) وفات یافته ایالت شیروان بارسخان روملو مفوض گشت و مدتها در دست او بماند و در سنه ۹۸٤ (۱۵۷٦) *نهصد و هشتاد و چهار(۹) شاه طهماسب بعد از پنجاه و چهار سال سلطنت رحلت بعالم آخرت کرد*(۱۰) او شهریاری معدلت شعار بلند اقتدار بوده هر چند اوایل عمر خود را گاهی بملاعب و مناهی صرف نموده اما از انتظام مصالح رعیت و سپاهی چیزی فرو نگذاشته طبعی سلیم و سلیقه مستقیم داشته در باب توبه خود که توبتا نصوحا تاریخ آن افتاد فرموده است

رباعی(۱۱)

یکچند پی زمرد سوده شدیم
یك‌چند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر رنك که بود
شستیم باب دیده آسوده(۱۲) شدیم

و خصایص اهالی بلاد چندیرا نیز *بسیاق نظم بیان می‌کند(۱۳)

فرد(۱٤)

سگ کاشی به از اکابر(۱۵) قم
با وجود اینکه سگ به از کاشی است

فرد(۱٦)

*زتبریزی بجزحیزی نه بینی
همان بهتر که(۱۷) تبریزی نه بینی(۱۸)

---

(۱) ق: برآیند (۲) ت: فاکتوریا
*(۳) ب: ۹٦۹(۱۵٦۲)؛ ت: ۹٦۹(۱۵٦۳) نهصد و شصت و نه
(٤) ف ت: جکنیسون؛ ق: چکنسون (۵) آ ب ت ق: واسلیچ؛ ف: واسیلیچ
(٦) ب: هجده (۷) ب ف ت ق: ساله *(۸) ب: حذف شده *(۹) ب: حذف شده
(۱۰) ب: از — او شهریاری — تا — نمی‌باید — حذف شده ص ۱۰۰. ۱۰۱
(۱۱) ق: شعر (۱۲) ق: آلوده *(۱۳) ب: میگوید
(۱٤) ق: شعر (۱۵) ق: کابر
(۱٦) ق: حذف شده؛ ت: در حاشیه با خط مغایر
*(۱۷) ت: در حاشیه با خط مغایر (۱۸) ت: حذف شده

فرد (۱)

*اصفهان جنتی‌است پر نعمت
اصفهانی در آن نمی باید (۲)

و بعدارو پسرش شاه اسماعیل ثانی قریب بیکسال(۳) متصدی امورسلطنت‌گشته(٤)، بر خلاف اکثر قوانین پدر و جد خود میخواست که امور ملك(٥) و ملترا قراری تازه دهد و کلمات لااله‌الاالله(٦) محمد رسول الله علی ولی‌اللهرا بعذر(۷) اینکه بدست. هر نا پاکی آلوده میگردد از سکه برداشته بجای آن نوشت

فرد (۸)

زمشرق تا بمغرب گر امام است
علی و آل او مارا تمام است

تا بوسیله این که در حق خلفای ثلثه نه اقرار است و نه انکار منازعات فرقتین *شیعه و سنی(۹)را که(۱۰) کمال اشتداد داشت تخفیفی دهد چنانکه محمد ابن ادریس. شافعی نیز درین باب گوید(۱۱)

فرد (۱۲)

عدی و تیم(۱۳) لا احاول ذکرهم یسوء(١٤)
و لکنی(۱٥) محب لهاشمی

اما بسبب خونریزی بسیار و قطع صله رحم از عمر و دولت بر خوردار نشده مسموماً. وفات یافت* و این فرد ازوست:

---

(۱) ت ق: حذف شده *(۲) ت: حذف شده
*(۳) ب: قریب بیکسال پسر ثانی او اسمعیل میرزا
(٤) ب: از بر خلاف — تا — نظری هست ـ حذف و بجایش این جمله افزوده شده— بسبب خونریزی و قطع رحم از عمر و دولت برخوردار نشد و مسموماً وفات یافت
(٥) ت: مملکت (٦) ق: حذف شده
(۷) ق: بعد از (۸) ق: شعر
*(۹) ت: سنی و شیعه (۱۰) ت: در ایران — افزوده شده
(۱۱) ت: در حاشیه این جملات افزوده شده:
و به طریق اجداد اسلاف خود مذاهب اهل السنه و الجماعه را مسالك باشد اما غرض. اصلی او این بود که این کلمه بدعت است که از وقت رسول الله الی زمان جزوالفساد. این کلمه مسموع نگردیده است و منشا فساد بین الامه همین است زیراکه علی رضی‌الله ولی منصوص اعتقاد کردن مستلزم هلاك قاطبه اهل اسلام است و موجب شرارت خیرامت. است کسانی را که خدا در قران کنتم خیرامه خطاب کند بسبب عقیده مبتدعه ایشانرا شرالامه اعتقادکردن باطل عدل‌است بس به‌ترك این‌کلمه از اذان و اقامه و ازوجوه . . .
(۱۲) ف ت ق: حذف شده (۱۳) ق: ینیم (١٤) ف ت ق: بسوء
(۱٥) آ: لکن

فرد (۲)

شادم بخدنگ تو که ناوك فکنان را
سوی هدف خویش نهانی نظری هست (۱)

بعد ازو برادر مهترش سلطان محمد خدابنده به پادشاهی نشست ارسخان(۳) از قرار سابق در ایالت شیروان ابقا و بار دوغلی خلیفه تکلو و چندی(٤) دیگر از امرای شاملو و غیر هم الکا در شیروان اعطا(٥) گردید و عیسی خان گرجی(٦) ابن(۷) له ند خان والی بزوجیب دختر سام میرزا ابن(۸) شاه اسماعیل اختصاص یافته بحکومت شکی منصوب گشت در عهد سلطان محمد خدابنده که مردی خداپرست از عالم بیگانه بود بسبب سست مزاجی او و تخلیه خزانه با نعامات خارج از حساب و دخل زنان بامور ملکیه و دو هوایی و نزاع در میان امرا و اویماقات رخنه به بنیان اقتدار دولت و استقلال سلطنت راه یافت دوستان بیکار و دشمنان دلیر به پیکار گشتند از آن جمله ولایت شیروان(۹) را هوای خود سری درسر افتاده ابوبکر میرزا پسر برهان میرزای سابق الذکر را که در دیار چرکس و داغستان بیسر و سامان می‌گشت بمیان خود خوانده دو سه هزار کس طایفه لزگی و قرابورك که بقیه سپاه شیروان بودند بروی جمع آمده بنای شورش نهادند مشارالیه کس بحضور خواندکار(۱۰) روم فرستاده خودرا بدولت او منسوب و برای تصرف شیروان مدد خواست و جمعی از اهالی شیروان نیز باستنبول(۱۱) رفته باظهار موافقت مذهب از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه نمودند سلطان مراد خان خواندکار(۱۲) تسخیر ولایت شیروان(۱۳) و آذربایجان را پیشنهاد همت ساخته‌لله خود مصطفی پاشا را که بلله پاشا(١٤) اشتهار داشت در سنه* ۹۸٦ (۱۵۷۸) نهصد و هشتادو شش(۱۵) بالشگری(۱٦) زیاده برصد هزار بهتسخیر آندیار فرستاد و او درحدود آخسقه بیگلر بیکان ایروان و قراباغ را که بمدافعه او رفته بودند شکست داده بگرجستان آمد و قلعه تفلیس را بتصرف در(۱۷) آورده روانه شیروان گشت عیسی خان قدرت توقف در شکی نیافته خود را بگوشه کشید لله پاشا فارغ البال بشیروان در آمده امرای داغستان و طوایف لزگی درمقام اعانت او بودند و رعایای شیروان نیزمبادرت

---

(۱) ت: در حاشیه این کلمات افزوده شده:
و بعداز وفات از زیر مسندش این فرد پیدا شد
به لوح تربتم دریافتم از غیب تحریری   که این مقتول را جز بیگناهی نیست تقصیری
(۲) ت: حذف شده؛ ق: شعر   (۳) ب ف ت ق: ارسخان
(٤) ف ت ق: کرجی   (٥) ق: عطا
(٦) ف ت ق: گرجی   (۷) ب: ولد   (۸) ب: ولد
(۹) ف ق: شتروان   (۱۰) ف ق: خوندگار؛ ت: ختکر
(۱۱) ق: اسلانبول   (۱۲) ف ق: خوندکار؛ آ: خواندکار به
(۱۳) آ: و باکو ـ افزوده شده   (١٤) ق: حذف شده
*(۱۵) ب: ۹۸٦ (۱۵۸۰)   (۱٦) ف ت ق: لشگر
(۱۷) ب: حذف شده

باطاعت می نمودند(۱) ارسخان(۲) بیگلر بیگی(۳) شیروان که مردی عاقل(٤) کاردان بود قلعه داریرا در قوه خود ندیده باکوچ و متعلقان بیرون رفت و در کنار کر رحل اقامت انداخت لله پاشا عثمان پاشا را بیگلر بیگی(۵) شیروان کرده قیتاس پاشا را در ارش گذاشت و بهر مملکت حاکمی تعیین کرده قلعه شماخی و ارش و باکو را استحکام داد ابوبکر میرزا را در شیروان بجهت معاونت رومیان گذاشته تحصیل نشان ایالت(٦) شیروان از خواندکار باو وعده کرده(۷) خود جنگ کنان از راه گرجستان مراجعت بارض روم(۸) نمود و از طرف ایران نیز نظر(۹) *بصواب دید(۱۰) امنای دولت عزیمت حمزه میرزا پسر اکبر و ولیعهد سلطان محمد باذربایجان و شیروان لازم آمده چون موکب شاهزاده بقراباغ رسید ارسخان (بضم الف) (۱۱) و امرای شیروان که در کنار کر طرف مغان توقف داشتند همت بر آن گماشتند که پیش از ورود شاهزاده بر سر شماخی رفته با رومیان جنگ کنند و شاید بیمعاونت دیگران شیروان را بتصرف در(۱۲) آورند و باین معنی و(۱۳) اراده با جمعیتی که داشتند برسر شماخی آمدند چون در(۱٤) وقت تعیین *لله پاشا به سفر شیروان از خواندکار تکلیفی بمحمدگرای خان والی قریم از نسل جوجی بن چنگیز خان شده بود که با لشگر تاتار از راه دربند به شیروان آید فلهذا عادلگرای سلطان* برادر او(۱۵) با بیست هزار لشگر تاتار عازم اندیار بود عثمان پاشا که روز ورود اورا میدانست از شهر بیرون آمده صف قتال بیار است ارسخان و امرا نیز تسویه صفوف کرده سرگرم محاربه بودند که طلیعه لشگر تاتار نمایان شده کوه و دشت را فروگرفت لشگر قزلباش از مشاهده این حال مضطرب گشته خواستند که جنگ کنان مراجعت کنند اما عساکر روم و تاتار و لزگی و قرابورك شیروان ایشان را بمیان گرفتند ارسخان (بضم الف) (۱٦) با اکثر امرا و لشگریان کشته گشته بقیه السیف نیمجانی بدر برده* تا عبور(۱۷) از کر عنان برنکشیدند بعد ازین مقدمه عثمان پاشا بشماخی آمده عادلگرای سلطان و ابوبکرمیرزا بتعاقب تاراج اردوی ارسخان (بضم الف) (۱۸) بکنار کر روان گشتند چون این خبر بحمزه میرزا رسیده حکم شده بود که تا ورود موکب او امرای طالش و جمعی که در آن حدود ند کنار آب کر و اردوی ارسخان (بضم الف) (۱۹) را محافظت کنند مامورین در حین ورود لشگر تاتار و لزگی جسررا که برای عبور ز خمداران قزلباشی نگاه داشته بودند ببریدند اما جمعی ازیشان بی‌ملاحظه خود را براب زده عبور نمودند جنگی سخت در پیوست درین اثنا معلوم گشت که جمعی دیگر ازیشان براه نمائی(۲۰) شیروانیان

---

(۱) ب: نمودند (۲) ب ف ت ق: ارسخان
(۳) ت: حذف شده؛ ب ق: بیکی (٤) ف ق: و ـ افزوده شده (۵) ب ف ت ق: بیکی
(٦) ب: حکومت (۷) ب: و ـ افزوده شده
*(۸) ق: بارض روم مراجعت (۹) ت: حذف شده
*(۱۰) ق: آرابدید (۱۱) ب ف ت ق: ارسخان (۱۲) ب: حذف شده
*(۱۳) ب ف ت ق: حذف شده (۱٤) ت: درین *(۱۵) ب: حذف شده
(۱٦) ب ف ت ق: ارسخان *(۱۷) ق: حذف شده
(۱۸) ب ف ت ق: ارسخان (۱۹) ب ف ت ق: ارسخان (۲۰) آ: بره نمونی

از جای دیگر گذشته بعقب لشکر قزلباش در آمده اند بدین جهت هزیمت بسپاه ایران افتاده هر کس برای خلاصی خویش راهی پیش گرفت لشکر تاتار و لزگی باردو که در سر کوچ بود رسیدند مردم پراکنده شده نسا و صبیان با اموال و اسباب فراوان که اندوخته چندین ساله بود بدست ایشان در آمده باز همان روز عبور بجانب شیروان کردند اما درین اثنا میرزا سلمان وزیر که(۱) با امرا و عساگر قزلباش از قرا کوپك قراباغ که(۲)* آنرا تخت طاوس نیز(٤) می نامند(۳) ایلغار و از قویون اولامی عبور و قلعه شماخی را محاصره کرده بود چون از(٥) مراجعت لشکر تاتار و لزگی اطلاع یافت جمعی را در پای قلعه گذاشته خود باستقبال شتافت و(٦) عادلگرای سلطان با وجود اطلاع از احوال بسبب دلیری که در جنگ قزلباش یافته بود حسابی ازیشان نگرفته بکومك عثمان پاشا عزیمت شماخی داشت در کنار آقسویورت ملاحسن تلاقی فریقین روی داده با دوازده هزار تاتار و چهار(۷) پنج هزار لزگی و قرابورك که همراه داشت دلیرانه صف پیکار بر آراست و امیر حمزه خان اوستاجللو(۸) که(۹) چرخچی لشکر قزلباش بود بافوجی پیش رفته آتش قتال اشتعال پذیرفت و جمعی که در سر شماخی بچند اولی مامور بودند جنگ تاتار را ازان کار اولیتر دانسته بی‌رخصت امرا در معرکه جنگ حاضر گشتند لشکر تاتار باوجود حملات متواتره که از سپاه قزلباش وقوع می‌یافت پای ثبات افشرده از طلوع صبح تا شام داد جلادت و مردانگی میدادند(۱۰) عاقبت عادلگرای سلطان آثار ضعف در لشکر خود ملاحظه کرده برای ترغیب ایشان خودپای جلادت بمیدان نهاد(۱۱) در اثنای گیرودار بابا خلیفه به طعن سنان او را بر زمین افکند و او اظهار نام و نشان کرده از قتل خلاص و(۱۲) باسیری گرفتار گشت بعد ازین مقدمه طایفه تاتار روی بفرار آورده بسیاری مقتول و بقیه السیف در کوه و بیشه پراکنده شدند اموال و اسرای اردوی ارسخان(بضم الف)(۱۳) واقطارشتر ان پرباربی‌آنکه تصرفی در آن کرده باشند بدست آمد و عثمان پاشا چون از مدد مایوس گشت چاره بجز آن نیافت که قلعه شماخی را گذاشته بجانب دربند شتافت جمعی که به تعاقب او مامور بودند تا شابران رفته بعضی از توپخانه ویراق اورا بدست آورده برگشتند عثمان پاشا باستظهار مردم داغستان بدربند آمده توقف نمود و میرزا سلمان و امرا جمعی را به محافظت شیروان گماشته مراجعت نمودند عادلگرای سلطان را اول با کمال احترام در عمارت‌شاهی نگاه میداشتند عاقبت ازبی‌نظامی امرا و ارکان‌دولت تکلیفرفتن بیکی ازقلاع بوی کردند اوتن در نداد و درگیرودار کشته شد بعد ازانکه آوازه حسن سلوك دولت

(۱) ب: حذف شده (۲) ت: حذف شده
*(۳) ب: در حاشیه با خط مغایر (٤) ق: حذف شده
(٥) آ: حذف شده (٦) ت: حذف شده (۷) آ ت: و ــ افزوده شده
(۸) ف ق: اوستاجاللو (۹) ت: حذف شده
(۱۰) ب: دادند (۱۱) ف ت ق: و ــ افزوده شده
(۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ب ف ت ق: ارسخان

ایران با عادلگرای سلطان بقریم رسید مادر او با نامه و هدایای بسیار از طرف خان(۱) قریم عزیمت ایران نمود(۲) در قریه کافر قموق *ملك شامخال(۳) خبر قتل پسر بوی رسید اهالی آنجا بطمع مال مادر سلطان را اذیتها دادند و آنچه داشت غارت کردند و آن زن ایشان را کافر قموق نامید که هنوز این اسم باقی است و خود هم در آنجا وفات یافته قبرش بنام تاتار سین بالای تلی در کنار قریه موجود است و ایالت شیروان از دربار شاهی به محمد قلی خلیفه ذوالقدر مرجوع گشته بعضی(٤) امرا را نیز الکادر آن ولایت دادند اما چون اهالی شکی و شابران بر سر ابوبکر میرزا جمعیت نموده حمایت از عثمان پاشا و حکام داغستان داشتند امرای قزلباش را در شیروان بارام نمی گذاشتند و لله پاشا نیز در ارض روم بتدارك سفر سال آینده مشغول بود فلهذا موکب شاهی از دارالسلطنه قزوین به تبریز انتقال نمود در خلال این حال عریضه از محمد قلی خلیفه مشعر بورود(۵) غازی‌گرای سلطان و صفی‌گرای سلطان برادران عادلگرای سلطان با لشگر تاتار بدربند بموجب فرمان خواندکاریا برای(٦) انتقام خون برادر وصول یافت و بنابران شد که میرزا اسلمان باامرا و اعیان لشگر عزیمت شیروان نماید هنوز ایشان بقراباغ نرسیده بودند که غازیگرای سلطان با لشگر فراوان عزیمت شیروان نمود محمد قلی خلیفه بمقابله پرداخته(۷) در کنار آب سمور تلاقی فریقین و جنگی سخت روی داد محمد قلی خلیفه با بسیاری از لشگریان بقتل رسیدند بقیه السیف روی بفرار نهاده از شیروان بدر(۸) رفتند مال و عیال ایشان بدست تاتار که در کار قتل و غارت دقیقه فروگذاشت نمیکردند بیامد و جمعی از لشگر تاتار(۹) که از غنایم بسیار گران بار شده بودند از(۱۰) خبر ورود لشگر قزلباش راه معاودت(۱۱) پیش گرفتند و غازی‌گرای و صفی گرای اعانت عثمان پاشا(۱۲) با جمعی از لشگریان در داغستان ماندند و اهالی شیروان نیز که پایمال حوادث بودند بعضی به عثمان پاشا باز گشت و برخی در موضع خاچمز شکی برسر ابوبکرمیرزا جمعیت نمودند و میرزا سلمان باامرا و سپاه به‌شیروان در آمده(۱۳) نتوانست که کاری از پیش برد و جمعی‌را که برسرابوبکر میرزا بخاچمز فرستاده بود بی نیل مرام باز گشتند(١٤) القصه بسبب ویرانی ولایت وقحط غله که دران سال در قراباغ و آذربایجان و گیلانات اشتداد تمام داشت و به علت بی نظامی و عدم اتفاق امرا که عمده موانع بود شیروان را خالی گذاشته به تبریز مراجعت نمود و فرامین برای تهیه سفر باطراف فرستاده موکب شاهی را ییلاق(۱۵) در اشکنبر(۱٦) و کلنبر *و قشلاق(۱۷) درساحت قراباغ تعیین شد و سلمان خان‌را بایالت شیروان وچندی

---

(۱) ق: حذف شده (۲) ف ق: و — افزوده شده

*(۳) ب: بالای سطر با خط مغایر

(٤) ب: از — افزوده شده (۵) ق: بود و (٦) آ: خوندکار (۷) آ: شتافته

(۸) ب: بیرون (۹) ب: پائین سطر با خط مغایر

(۱۰) ق: در (۱۱) ت: معاوت (۱۲) ق: پاشای

(۱۳)ق: درآمد (١٤)ب: از — القصه — تا — برگشتند — درحاشیه — ص۱۰۵ — ۱۰٦

(۱۵) ت: به ییلاق (۱٦) آ: اشکنیر *(۱۷) آ: بقشلاق

را از امرای استاجللو(۱) بامارت الکای آن روان کردند و ایشان از راه ارسبار رفته در کنار کر بسبب گرمی هوا در موضع همه شره* که در دو فرسخی دریا جای شهری قدیم و در شهنامه فردوسی(۳) بنام ابرشهره مذکور است(۲) توقف وبجمع‌آوری سپاه و(٤) تهیه اسباب سفر مشغول بودند که غازی گرای(۵) سلطان و صفی گرای سلطان با لشگر جرار برسم ایلغار بشیروان آمدند تفحص حال قزلباش نموده بی‌تأمل بقلاوزی شیروانیان از آب کر گذشته(٦) وقتی که از کثرت باران و وفور گل لشگر قزلباش خبر از یکدیگر نداشتند برسر ایشان ریختند و مجال قتال نداده بسیاری را مقتول و اموال و اثقال اردو را تاراج کرده(۷) همان روز مراجعت بطرف شیروان کردند(۸) و سپاه قزلباش در کمال پریشانی‌جمع آمده در حدود قزل آقاج رحل اقامت انداختند و عثمان پاشا به‌شماخی در آمده جمعی را از رومیه به قلعه باکو فرستاد و آن حصن حصین را استحکام داد چون خبر ورود میرزا سلمان با امرا و سپاه ایران بجماعت رومیه و تاتار رسید بعزم مقابله بر آمدند در یورت ملاحسن محاربه چرخچیان روی داد از ملاحظه کثرت و کیفیت لشگر قزلباش تاب مقاومت در خود ندیده عثمان پاشا بدربند و سلطانان تاتار بداغستان برگشتند درین اثنا سلمان خان بگلر بگی(۹) با امرای منصوب شیروان از کر گذشته بتدارك شکستگی که از تاتار یافته بودند همت به تسخیر قلعه باکوگماشتند و امیرخان نیز با لشگری که بشابران رفته بود بر سر قلعه باکو بیامد مدت محاصره هیجده روز کشیده(۱۰) کاری از پیش نرفت و بعلت فقدان آذوقه و علیق توقف درانجا مشکل‌گشت در اول حال آرد جو یکمن بوزن تبریز به شش مثقال نقره مسکوك بیع می‌شد و(۱۱) در آخر اصلا وجود نداشت لشگر قزلباش بالضروره شیروان را خالی گذاشته بقراباغ آمدند و امرا و ارکان دولت صلاح چنان دیدند که از طوایف قاجار و ایل و اویماقات اوتوز ایکی و غیره جماعت بسیاری که در قراباغ‌اند محافظت شیروان را به عهده ایشان گمارند و تمشیت آن را با مامقلی خان زیاد اوغلی قاجاربکلربکی(۱۲) قراباغ بسپارند اگر چه او قبول نمیکرد اما بهر حالی که بود گردن گیر نمودند حسب الصلاح او پیکر سلطان زیاد اوغلی قاجار را بلقب خانی بگلربگی(۱۳) شیروان ساختند و چندی دیگر از امرای قاجار را الکا در آن ولایت داده همراه او بشماخی فرستادند غازیگرای سلطان دوباره با لشگر فراوان از تاتار و عثمانیان روی به شیروان آورد پیکر خان که پیش ازان واقعه کومك بسیار از امامقلی خان برای او آمده بود با امرای قاجار و چاکرلو و قرامانلو و غیرهم بمقابله شتافت در میان شماخی و شابران محاربه روی داده غازیگرای سلطان که در جنگ قزلباش دلیر شده حسابی ازیشان نمیگرفت اسب جلادت

---

(۱) آ ف ق: استاجاللو *(۲) ب: با خط مغایر
(۳) ت: رحمه — افزوده شده (٤) ف ق: لشگر
(۵) آ: خان (٦) آ: و — افزوده شده (۷) ف ق: نموده (۸) ت: کرده اند
(۹) ب ف ت ق: بیکلربیکی (۱۰) ف ب ی: کشید (۱۱) ب ف ت ق: حذف شده
(۱۲) ب ت: بیکلر بیکی؛ ق: بکلر بیکی (۱۳) ب ت: بیگلر بیگی

بمیدان جهانید در اثنای گیرودار بمیان فوجی از قاجار افتاده خود را به قیداسار(۱) گرفتار دید و لشکر او باصفی گرای سلطان روی بغرار آوردند غازیگرای سلطان را بعد از بردن به اردوی شاه بقلعه الموت که میان قزوین و گیلان از قلاع مشهوره بود فرستادند مدتی درانجا مانده بعد از مرخصی که بروم رفته بود در سنه ۹۹۷ (۱۵۸۹) *نهصد و نود و هفت(۲) بمعاونت خواندگار سلطنت قریم و دشت بوی رسید گویند امیری دلیر عارف مشرب شاعر پیشه و موسیقی شناس بود و(۳)* درسنه ۹۹۱ (۱۵۸۳) نهصد و نود و یك جمعی از قزلباشیه بر سر قلعه که در نواحی شابران احداثی ابراهیم پاشا بود مأمور و پاشای مذکور مغلوبا فرار و قلعه مسخر و ویران گشت(۵) و گروهی نیز بر سر قبله و شکی رفته در کار قتل و غارت فرو گذاشتی نکردند دریـن اوان(٤) پیکرخان(٦) بعلت مرض درگذشته(۷) *دوباره عثمانیان بیورش و شیروانیان بهشورش برخواستند و از دربار شاهی(۸) خلیفه انصار قراداغلو*(۹) منصوب بایالت او(۱۰) آمده شیروانیان را مورد سیاست و مساکن و اموال اهالی قبه را که زیاده در صدد آشوب بودند احراق و غارت و خود نیززود بعالم باقی رحلت** کرد و(۱۱) عثمان پاشا باتفاق جعفرپاشا و حیدرپاشا و شمسی بیك و پیاله بیك که با لشکر جدید رومیه بدربند رسیده بودند بر سر قزل باش آمده در موضع پلاسه کنار آب سمور تلاقی واقع و قزلباشیه مغلوب و بسیاری ازیشان با امامقلی خان و سایر امرا مقتول گشتند و بقیه السیف بایران برگشتند بعدازین وقایع وهم بسبب*(۹) برگشتن موکب شاهی بعراق که در سال دیگر اتفاق افتاد(۱۲) کار شیروان(۱۳) چنان اختلال یافت که دیگر کسی ازامرای قزلباش(١٤) اقامت* در آن(۱۵) نتوانست کردن و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام داده در ایالت(١٦) استقلال یافت* و در سنه ۹۹۳ (۱۵۸۵) نهصد و نود و سه جعفر پاشا از دربند رفته قلعه کوره را که اهالی آن بمخالفت بودند مسخر و غارت کرد و(۱۷) در سنه ۹۹٦ (۱۵۸۸) *نهصد و نود و شش(۱۸) وقتی که سلطان محمد از گنجه قراباغ عزیمت عراق نمود در منزل اول موضع ابو شحمه پسر مهتر و ولیعهد او حمزه میرزا شب بقصد دلاك خود خداویردی نام به قتل رسید بعد ازین مقدمه فرهاد پاشای سرعسکر از(۱۹) ارض روم بازن سیمون خان والی کارتیل که قدرت منع او

---

(۱) ت: اسر؛ ف ق: اسیر *(۲) ب: حذف شده
(۳) آ: حذف شده *(٤) ب: حذف شده (۵) ق: گشته
(٦) ب: در همان سال – افزوده شده (۷) ب: در گذشت
*(۸) ب: حذف شده
*(۹) – *(۹)ب: بایالتشیروان منصوب‌گردیداو نیزعنقریب‌بعالم بقاپیوست‌بسبب فوت خلیفه انصار و (۱۰) ت: حذف شده
**(۱۱) آ: کرده (۱۲) ف ت ق: افتاده (۱۳) ق ت: شیروانیان
(١٤) ت: قزلباشیه *(۱۵) آ: حذف شده
(١٦) ب: حکومت آن ولایت
*(۱۷) ب: بعد از وقوع این صورت *(۱۸) ب: حذف شده (۱۹) ت: حذف شده

نداشت راه بر قراباغ یافته قلعه گنجه‌را * بنا نهاد(۱) و تبریز و اکثر بلاد آذربایجان‌را نیز بتصرف آورده همین حواشی اردبیل(۲) در دست قزلباش ماند که رومیه بیست سال بی نزاع و جدال در همه این ولایت حکمران بودند و سلطان محمد خدابنده در * همان سال(۳) اختیار تجرد کرده سلطنترا به پسر خود شاه عباس واگذاشت و او چند سالی با صلاح امور دولت و انتظام سپاه و رعیت پرداخت و هوای خود سری و نزاع را ازمیان امرا و اویماقات بیرون ساخت درین اوان که کار شیروان و داغستان بغایت(٤) پریشان(٥) بود خان(٦) احمد خان برادر زاده میرزا علی کار کیا حاکم لاهیجان که بر همه گیلان تسلط یافته از(۷) سنه ۹۷۵(۱۵٦۸) نهصد و هفتاد و پنج در قلعه قهقهه واصطخر دوازده سال محبوس و در زمان سلطان محمد خدابنده دوباره بحکومت سابق منصوب شده بود آغاز طغیان کرده از آمدن لشکر قزلباش ناچار باتفاق محمد امین خان ابن جمشید خان والی گیلان در سنه ۱۰۰۰ (۱۵۹۲) هزار بکشتی نشسته بشیروان گریخت(۸) وزیر خود را برای استمداد بدرگاه خواندکار(۹) روم فرستاده و ازانجا فرمان برای احضار ایشان به قسطنطنیه صادر و حسن پاشا والی شیروان به مهمانداری تعیین شد محمد امین خان در گنجه وفات یافته خان احمد خان در مرثیه او گوید

رباعی (۱۰)

از گردش روزگار وجور افلاك
ماراست دل حزین و جان غمناك
خون ریز بجای اشك ای دیده که ما
گنج عجبی بگنجه کردیم بخاك

---

*(۱) ب: استحکام داد

(۲) ت: حذف شده *(۳) ب: در سنه ۹۹٦(۱۵۸۸) (٤) ق: غایت

(٥) ب: از — بود — تا سه هزار لشکر — ص ۱۰۸ — ۱۱۰ متن زیرین درحاشیه باخط مغایر نوشته شده — و در تحت تصرف و تسلط عثمانیان بود خان احمد خان حاکم لاهیجان که بر همه گیلان تسلط یافته از سنه ۹۷۵ در قلعه اصطخر دوانزده سال محبوس و در زمان سلطان محمد خدابنده دو باره بحکومت باقی منصوب شده بود آغاز طغیان کرده از آمدن لشکر قزلباش ناچار باتفاق محمد امین خان ولد جمشید خان والی گیلان در سنه ۱۰۰۰ بکشتی نشسته بشیروان گریخت وزیر خود را برای استمداد بدرگاه خواندکار روم فرستاد و ازانجا فرمان برای احضار ایشان بقسطنطنیه صادر و حسن‌پاشا والی شیروان بمهمانداری تعیین شده محمد امین خان در گنجه وفات یافته و خان احمد خان بروم رفته احوالش نامعلوم ماند و سال دیگر امیر حمزه خان طالش حاکم استاراکه در مقام مخالفت دولت ایران بود از شدت محاصره به تنگ آمده طالب امان و مرخص برای رفتن بشیروان گردید مدتی در آنجا مشمول انعامات دولت روم بود تا اینکه دو نفر از ملا زمان نمك بحرام در شکار او را بکشتند و باقی ماند گانش بوطن بر گشتند در سنه۱۰۰۳(۱۵۹٤) فیدوربن ایوان پادشاه روس سه هزار لشکر

(٦) ت: حذف شده (۷) ق: در (۸) ف ت ق: و — افزوده شده

(۹) ف: خوندکار (۱۰) ق: شعر

و خود بروم رفته آخر در نجف اشرف وفات یافت و سال دیگر امیر حمزه خان طالش حاکم آستارا که در مقام مخالفت با دولت ایران بود از شدت محاصره به تنگ آمده طالب امان و مرخص برای رفتن بشیروان گردید مدتی درانجا مشمول انعامات دولت روم بود تا اینکه دو نفر از ملا زمان نمك بحرام در شکار اورا بکشتند و باقی ماند گانش بوطن برگشتند بعد از چندی ابو بکر میرزا بن برهان میرزا که از عثمانیان روگردان و به تمهید وسایل اغتشاش در صدد تصرف ولایت شیروان و پسر برهان علی میرزا را بدربار شاهی فرستاده طالب حمایت دولت ایران بود در سنه* ۱۰۱۰(۱۶۰۲)(۱) هزار و ده باتفاق شاهمیر خان شکی از کوره و طبرسران و سایر کوهستان لشگر فراهم آورده آختی و مسکنجه را خراب و در موضع پلاسه حوالی اغبیل(۲) با احمد پاشا که در آنوقت والی شیروان بود جنگ کرده مغلوب و(۳) رومیه بسیاری را از مردم قبه به قتل رسانیده محالات قبه و مسکوررا غارت *و در قریه قصار قلعه تعمیر و مستحفظان تعیین نمودند(٤) و شاه میرخان مجال توقف در شکی نیافته بایران رفت اما مال کار ابو بکر میرزا نا معلوم مانده است و اغتشاش امور داغستان نیز بقراری بود که چوبان شامخال که از حدود قیطاق و کوره و آوار و چرکس تا برود ترك و دریا حکمران بود در بویناق سنه* ۹۸۲(۱۵۷٤) نهصد و هشتاد و دو(۵) وفات یافته پسران او ایلدار در بویناق و تارخو و محمد در قزانش(۷) و آندیا در کافر قموق و گرای درهلی بامارت نشستند که بعد ازان(۸) شامخالان ازین چهار خاندان بر حسب سن ورشد بر همه ملك حکمران می‌گشتند* و حالا شامخالی از(۹) سنه* ۱۱۸۷(۱۷۷۳)(۱۰)هزارصد و هشتاد و هفت در خاندان امیر بویناق استقرار یافته است خلاصه این چهار نفر که از(۱۱) دختر سلطان احمد اوسمی بودند برادر خودشان سلطان بودرا که از(۱۲) دختر اوزون چرکس بود جانکه(۱۳) حساب نموده حصه از ملك ندادند و او بچل یورت جای شهر قدیم اهران آمده با سه نفر شخص خونی از عندب(۱٤) که در آنجا سکنی داشتند بچرکس رفت و لشگر بسیار آورده برادران ناچار بنای مصالحه نهادند و همه اراضی بین النهرین سولاق و ترك را بانضمام قسم پایین مچقچ و محال سلاتاو(۱۵) تا(۱۶) بکوه قرخی که سرحد کون بت‌است بوی حصه دادند و او طایفه قموق‌را برخود(۱۷) فراهم آورده در چل

---

*(۱) ت: ۱۰۱۰ (۱۶۰۷)؛ آ: ۱۰۱۰؛ ق: ۱۱۰۰۰۰
(۲) ق: اقبیل (۳) ق: حذف شده
*(٤) ق: در حاشیه با خط مغایر
*(۵) ق: ۹۸۲ (۱۰۷٤) نهصد و هشتاد (۶) ق: الدار
(۷) ف ت ق: غازانش (۸) آ: حذف شده
*(۹) ق: و همان شامخال را در (۱۰) ق: ۱۱۹۷(۱۷۷۳)
(۱۱) ف ق: حذف شده (۱۲) ق: حذف شده
(۱۳) ت: جنانکه (۱٤) ف: (بفتح عین و سکون نون و کسر دال) عندب
(۱۵) ق: سالتاو (۱۶) آ: حذف شده (۱۷) ق: برهم

یورت ساکن گشت و سلطان احمد اوسمی بن حسن علی اوسمی که امیر دلیر هشیار صاحب اقتدار بود در سنه ۹۹۶ (۱۵۸۸) نهصد و نود و شش امارت قیطاق را به‌پسر خود خان محمد اوسمی واگذاشته درگذشت و چهار کار بزرگ که کرده بود ازوی یادگار گشت اول قریه مجالس را در جای خالی که مجمع اهالی برای مجالس مشورت بود بنا نمود دوم تفاوت بیك و جانکه را که(۱) هنوز در داغستان متداول است او قرار داد که امیرزاده اگر از دختر امیر نزاید امارت را نشاید سیم قانون معقول در امور ملکیه نوشت که هنوز نزد قاضی محال هیشی موجود است و خلق بان رجوع می‌کنند چهارم محال تراکمه(۲) را بنا نمود چنانکه جای آن خالی متعلق باهالی اورجمیل و باشلی بود که زراعت در آن کرده خراج جزئی از محاصل باوسمی می‌دادند وقتی که پسر اوسمی برای جمع آوری خراج آنجا رفته بود اهالی اورجمیل تخفیفی بوی روا داشتند و اوگویا بی اذن پدر رفته لشگری از شامخال خواهرزاده خود بیاورد و بعضی از بزرگان آن محال را بکشت بعد از چندی خود اوسمی باقی بزرگان ایشان را که هوای طغیان در سرداشتند به بهانه جمع آورده بقتل رسانید و جمعی را از طوایف تراکمه شیروان که از شرور اغتشاش آن زمان مامنی بخودشان می‌جستند آورده قرایای محال تراکمه را طرح انداخت و برای دودمان خود رعیت ساخت و در اثنای اختلال این امور داغستان فیلور بن ایوان پادشاه روس در سنه ۱۰۰۲ (۱۵۹٤) هزار و دو مقدار سه هزار لشگر(۳) فرستاده شهری در کنار* سولاق بنام(٤) قویسو تعمیر نمود*(۵) و درتدارك بنای شهری دیگردر قرب تارخو بود که اولاد چوبان شامخال طوایف چرکس و قموق(٦) داغستان‌را فراهم آورده مانع آمدند و چون*(۵) باریس بن فیلور غدونوف بسلطنت روس نشست *برای استقرار تسلط خویش بر داغستان(۷)* در همان موضع بتارخو(۸) و دراندری و در(۹) جای دیگر که حالا(۱۰) معلوم نیست سه قلعه تعمیر و(۱۱) مستحفظان* تعیین نمود(۱۲) ویواره(۱۳) بوتورلین(١٤) سرکرده ایشان بود بعد از مدتی در سنه(۱۵) ۱۰۱۲ (۱٦۰٤) هزار و دوازده سلطان بود سیزده هزار لشگر از چرکس

---

(۱) ف: کو (۲) ق: ترکمه
(۳) ب: بداغستان ـ افزوده شده *(٤) ب: حذف شده
*(۵) ب: و بتعمیر شهری دیگر که در قرب تارخو بنا نهاده بود طوایف چرکس و قموق و داغستان شورش کرده مانع آمدند و
(٦) ف ت ق: و ــ افزوده شده
*(۷) ب: همچنان بخیال تصرف داغستان امتداد جنگ میکرد
(۸) ق: بدارخو (۹) آ ف ت ق: حذف شده
(۱۰) ب: نامش (۱۱) ب: نموده *(۱۲) ب: گذاشت
(۱۳) آ: یواده (١٤) ت: بوقورلین
(۱۵)ب: از ــ ۱۰۱۲ ــ تا ــ تاتار قریم ــ متن زیرین نوشته شده ص ۱۱۰ ــ ۱۱۱: ۱۰۱۳ (۱٦۰٤) سیزده هزار کس از طایفه چرکس که در آن عصر صاحب قوت بودند باتفاق داغستانیان و استظهار تاتار قریم اعانت بسیار از شمخال‌یافته

آورده باعانت *برادر خود(۱) گرای خان شامخال و استظهار تاتار قریم بر هر سه قلعه هجوم آورده(۲) مستحفظان بعد از محاربات بسیار چاره را منحصر در آن دیدند که بنا بر پیمان دشمن(۳) مراجعت بوطن کنند اما چون* بر خلاف عهد(٤) خواستند که ایشانرا باسیری گیرند(۵) روسیه(٦) بجنگ پرداخته بالتمام کشته گشتند و(۷) مستحفظان قویسو نیز(۸) شهر را سوخته راه وطن پیش گرفتند(۹) و سلطان بود باطایفه خودآمده درانندری سکنی گرفت و تمامی امرای قموق ازنسل پسران او آیتمور و قزانالب می‌باشند و طایفه قموق با متزاج اهالی دیگر که حالا در(۱۰) اندری ویخسای و کستك(۱۱) و غازی یورت و سایر قرایا قریب پنج هزار خانوارند تعلق بایشان دارند و طایفه قدیم تومانلر(۱۲) نیز که در طرف راست قویسو میان قوم تور خالی و تیمور قویی ساکن بوده انهار و مزارع داشتند بعد از انقراض نسل امرای مخصوص خودشان رفته باولاد قزانالب بن سلطان بود تعلق گرفتند که حالا یك محله اندری اند و امرای اندری دو نفری را از امرای محال کون بت و آرغونای(۱۳) که نسل خودشان را بخان آوار نسبت میدهند بقتل رسانیده بعد از محاربات بسیار حین مصالحه قسم پایین مجقچ را که(۱٤) چچن(۱۵) تالا و کر منچوك(۱٦) و شالی و اتاقه و غیره باشد بخون بهای مقتولان بوارث‌ایشان طرلاو نام‌بدادند و او اهالی ازنشاق(۱۷) آورده‌درانجا بنای‌آبادانی گذاشت و این ملك از رود مجق‌که مجق ایچ بمعنی اندر باشد تسمیه یافته سه قسم‌است کوهی و جنگلی و بیابانی تاو مجقچ که کوهی باشد همیشه اوزدن یعنی خود سر بوده آغاج مجقچ و توز مجقچ که جنگلی و بیابانی اند تا عصر ما بامرای خودشان از اولاد طرلاو خراج گذار بودند و امرای طرلاو اوغلی در ملك قدیم خودشان کون‌بت و آرغونای نیز کوهها و املاك دیگر و یك قریه رعیت داشته همه ساله خراج می‌گرفتند و هم چنین قرایای آوق و بایان که معدن نفط دارد و محال سلاتاو که دوازده قریه قریب دو هزار خانوار است بامرای اندری خراج داده خدمت می نمودند و ازین طرف شاه عباس بعد از فتح آذربایجان در(۱۸) سنه* ۱۰۱٤(۱٦۰٦)(۱۹)هزار و چهار ده بنای قشلاق در

*(۱) آ: خود برادر (۲) ب: آوردند
(۳) ب: که اذن رفتن میداد — افزوده شده
*(٤) ب: نقض عهد کرده (۵) ب: بگیرند
(٦) ب: باز — افزوده شده (۷) ب: چون
(۸) ب: اطلاع از ینمقلمه یافتند
(۹) ب: از — و سلطان بود — تا — می‌نمودند — حذف شده
ص (۱۱۱): (۱۰) آ: حذف شده
(۱۱) آ ف ت: کستك
(۱۲) آ: قومانلر؛ ف ت ق: تومان (۱۳) آ: آرغونامی
(۱٤) ت: حذف شده (۱۵) آ: چمن
(۱٦) ق: کیر مجوك (۱۷) ف ق: نشاق (بتشدید شین)
(۱۸) ت: حذف شده *(۱۹) ب: ۱۰۱٤(۱٦۰۵)؛ ق: ۱۱۱٤(۱٦۰٦)

تبریز گذاشته کستندیل(۱) میرزا پسر الکسندر(۲) خان والی گرجستان را که هر دو باکوچ و عیال در حضور بودند بلقب خانی بامیرالامرائی شیروان تعیین و بعضی کسان را نیز منصب امارت* داد و(۳) الکادر آن ولایت برای ایشان نامزد کرد و الکسندر(٤) خان را تاج و جیقه و کمر مرصع و سایر تشریفات داده با پسرش کستندیل(۵) خان و امرا و سپاه روانه گرجستان کرده فرمود که از آنجا با نضمام سپاه گرجستان عزیمت بتصرف شیروان نمایند(٦) امرا همراه صاحب الکای شیروان ازین قرار بودند اول شاه میر خان که از نژاد والیان قدیم شکی و مدتی در حضور بود(۷) بایالت شکی معین گشت دوم شمسی خان قزاق لر سیم علی خان موافق از اویماق شاملو چهارم بکتاش(۸) سلطان پسر محمد خان موصلوی ترکمان که رابطه(۹) خویشی باکستندیل(۱۰) خان داشت پنجم تیز رو سلطان مقدم ششم اخی سلطان چاکرلو هفتم علیخان شمس الدینلو هشتم علی سلطان ارشی با فوجی از تفنکچیان حضور چون الکسندر(۱۱) خان با پسر و امرا بگرجستان آمد در تدارک سفر شیروان اهمال می‌نمود* ازانکه(۱۲) پسر مهتر و ولیعهد او کرکین میرزا مانع بود عاقبت کاردر میان پدر و پسران بدرشتی کشید و به محاربه انجامید کستندیل(۱۳) خان که مسلمان بود باعانت امرا و سپاه قزلباش پدر و برادر خود را در یکجا بکشت و فرمان فرمای مستقل گرجستان گشت و به تهیه اسباب سفر پرداخته در اوایل* ۱۰۱۵(۱٦۰۷) هزار و پانزده(۱٤) *بادو هزار لشکر قزلباش بعلاوه(۱٦) گرجی عزیمت نموده چون قدم بولایت شیروان نهاد اکثر اهالی و اعیان(۱۵) بمقام اطاعت برآمدند شاهمیرخان حاکم شکی با بعضی امرا که مقدمه الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشای حاکم آنجا جنگ کرده شکست دادند محمد امین پاشا(۱۷) با جمعی از رومیه بقتل رسیده بقیه السیف در قلعه قبله تحصن جستند محاصرین در تهیه اسباب قلعه گیری بودند که محمود پاشای(۱۸) جغال(۱۹) اوغلی بگلربگی(۲۰) شیروان عساکر رومیه‌راکه درجوانب بودند بشهر شماخی جمع آورده با توپخانه و اساس بعزم مقابله(۲۱) بیرون آمد کستندیل خان(۲۲) نیز جمعی را در سر قلعه قبله گذاشته خود با بقیه سپاه باستقبال شتافت در کنار رود خانه آقسو آتش قتال اشتعال(۲۳) پذیرفت رومیه در بدو حال بچرخچیان و

(۱) ق: کتندیل (۲) ت: الکسندیر؛ ق: الکسندار *(۳) ب ف ق: داده
(٤) ف ت: الکسندیر (۵) ق: کتندیل (٦) آ: نمایید
(۷) ت: بوده (۸) ف ق: یکناش (۹) آ: روابط
(۱۰) ق: کتندیل (۱۱) ف ت ق: الکسندیر *(۱۲) ب: که
(۱۳) ق: کتندیل *(۱٤) آ: ۱۰۱۵(۱٦۰٦) هزار و پانزده: ب: ۱۰۱۵(۱٦۰۷)
(۱۵) ب: و
*(۱٦) ب: در حاشیه (۱۷) آ: خان (۱۸) ب: پاشا
(۱۹) ق: جقال (۲۰) ب ف ت ق: بیگلو بیگی
(۲۱) ب: مقاتله (۲۲) ق: کتندیل (۲۳) ق: اشتغال

گروه دست راست و دست چپ زور آورده* خود را(۱) به تیپ رسانیدند و نزدیك بود که شکست فاحش بر قزلباش افتد اما کستندیل(۲) خان با لشگر قول پیش تاخته حمله آورد امراو لشگریان دست راست و دست چپ نیز که راه هزیمت می پیمودند عطف عنان کردند رومیان شکست خورده راه فرار پیش گرفتند بسیاری ازیشان قتیل و دستگیر شدند کستندیل(۳) خان از عقب محمود پاشا رسیده بفراست او را بشناخت نزدیك بود که تمام کارش پردازد ناگاه زخم تیری بکستندیل(٤) خان رسیده مانع آمد دو هزار رومی مقتول و محمود پاشا با بقیه السیف به شهر شماخی در آمده باسباب قلعه داری پرداخت و جمعی که بمحاصره(۵) قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهزام رومیه برزمگاه آمدند*(٦) مستحفظان قلعه**قبله بعد از اطلاع ازین شکست بگریختند خرابه این قلعه(۷) که قباد بن فیروز آنرا بناکرده بود هنوز موجود از آثار دروازه و حصار و خندق بغایت عمیق عجیب شکوه آن را ملاحظه توان نمود و کوتوالان سایر قلاع(۸) نیز بشماخی جمع آمدند*(٦) و سوای قلعه باکو و دربند دردست رومیه نماند کستندیلخان(۹) بروفق تعیینی که در حضور شاه شده بود الکا بامرا داده سرهای کشتگان را با چند نفری زنده و دوازده رایت بحضور شاه عباس به تبریز فرستاد و در ازای(۱۰) این خدمت تاج و کمر خنجر و شمشیر مرصع و سایر تشریفات بوی رسید(۱۳) بعد از چند روزی که زخمش اندکی التیام پذیرفت آمده بمحاصره شماخی پرداخت و اسباب قلعه گیری از توپخانه و قورخانه که استدعا نموده بود ازاردوی شاهی ارسال گردید مدت محاصره بطول انجامیده کستندیلخان(۱۱) که غرور بدماغش راه یافته بود چندان وقعی بامرا نمی‌گذاشت و طایفه گرجیه(۱۲) نیز بدو سبب ازو دلگران‌بودند اول اختلاف دین دوم آنکه بخلاف پدر خود الکسندر(۱۳) خان که با ایشان مخصوصانه رفتار کرده هر کس از اعیان هر وقتی بنزد او راه داشت شیوه ملوکانه گرفته در ده روز یکبار ببار عام ایشانرا راه نمیداد و معاهده کردند که نواده الکسندر(۱٤) خان‌را که همراه بود بگرجستان برده روی از اطاعت برتابند اگر چه یکی از دولت خواهان اورا ازین کار اطلاع داد اما او از غایت غرور غفلت نمود ضیاءالدین کاشی نیز که وزیر او و پدرش بود اورا ازسیاست منع نمود و(۱۵) بنصایح‌دلپذیرباصلاح‌حال‌گرجیان

---

*(۱) ب ف ت ق: حذف شده (۲) ق: کتندیل

(۳) ق: کتندیل (٤) ق: کتندیل (۵) ق: بامحاصره

*(٦) — *(٦) ب: مستفظان قلعه قبله بعد از اطلاع ازین شکست بگریختند و کوتوالان سایر قلاع نیز بشماخی جمع آمدند — در حاشیه نوشته

**(۷) ق: حذف شده (۸) ق: قلعه

(۹) ق: کتندیل خان (۱۰) آ ق: ایزای

(۱۱) ق: کتندیل خان (۱۲) آ: حذف شده

(۱۳) آ ت: الکسندیر (۱٤) آ ت: الکسندیر (۱۵) ت: حذف شده

پرداخت و ایشان در ظاهر *اظهار خلوص(۱) کرده گفتند که شکایت ما(۲) جز آن نیست که از طول سفر به تنگ آمده تاب توقف در شیروان نداریم وزیر تا یکماه تحصیل رخصت و تدارك اسباب مراجعت ایشان را(۳) متضمن شده خاطر خان را ازین تشویش فارغ کرد و آزناوران گرجی شبی که در کشیك بودند شورش کرده خرگاه خان را احاطه نمودند قراپیری نامی(٤) ملازم شاه اورا اخبار* کرد و(۵) او عقب حرگاه را شکافته بمنزل علیخان موافق شتافت گرجیان بگمان اینکه خان است چند نفریرا از خدام بکشتند و نواده الکسندر(٦) خان را بدست آورده به مجمع خودشان(۷) پیوستند در منزل علیخان کرنای نواخته سپاهیان قزلباش از هر طرف جمع آمدند گرجیان ازجمعیت(۸) لشگر دانستند که کستندیلخان(۹) زنده است پس والی زاده را برداشته بهیات مجموعی روانه گرجستان گشتند(۱۰) علی‌الصباح‌خان باگروهی تعاقب(۱۱) کرده بایشان رسیدگرجیان مهیای جنگ(۱۲) گشته صریحا باواز بلند می‌گفتندکه تو مسلمانی مارا حاکم نصاری باید پس(۱۳) خان صلاح در جنگ ندیده مراجعت کرد و از خوف بپای قلعه نیامده(۱٤) دست از اردو برداشت و در هیچ جا توقف نکرده باردبیل آمد و همه اردو واساس سپاه و مال تجاری که در آنجا بود کسیب رومیان گشت کستندیلخان(۱۵) ماجرارا بحضور شاه که در پای قلعه ماکو(۱٦) بود عرضه داشت نموده استدعای مدد کرد هر چند از دربار شاهی احضار شده وعده اعانت یافته بود اما بی رخصت مبالغی از تجار طوعا و کرها فراهم آورده با امرای همراه خود روانه گرجستان شد متجنده بسیار از او باش لزگی *و شیروان(۱۷) وایل اوتوز ایکی با او بودند شاهمیر خان نیز از طرف شکی آمده ملحق گشت چون گرجیان از علم رضای شاه آگاه شدند زیاده جرات بهم‌رسانیده* درکنارقانق(۱۸) بمقابله و مقاتله‌پرداختند کستندیلخان‌مغلوب و مقتول‌گردید

فرد(۱۹)

پدرکش پادشاهی را نشاید
*اگر شاید بجز شش مه نپاید(۲۰)

و لشگر او باهزار فلاکت جمعی بطرف آذربایجان و برخی(۲۱) بشکی همراه شاهمیرخان

---

*(۱) آ: اخلاص خود را ظاهر
(۲) ت: حذف شده (۳) ق: حذف شده (٤) ت: نام
*(۵) ت: کرده (٦) آ ت: الکسندیر
(۷) ب: خودیشان (۸) ق: شلت
(۹) ق: کتندیل خان (۱۰) آ: شدند (۱۱) ق: متعاقب
(۱۲) ب: محاربه (۱۳) ب ف ت ق: حذف شده
(۱٤) ت: نیامد و (۱۵) ف ق: کتندیل خان (۱٦) ق: باکو
*(۱۷) آ: حذف شده *(۱۸) ب: حذف شده (۱۹) ب: حذف شده
ف: بیت: ق: شعر *(۲۰) ب: حذف شده (۲۱) ت: جمعی

روان گشتند نواب شاه عباس بعد از فتح قلاع(۱) گنجه و تفلیس و تومانس بعزم تسخیر شیروان از محل برگشاط قراباغ در اوایل زمستان سنه* ۱۰۱۵(۱۶۰۷) هزار و پانزده(۲) بحرکت آمده محمدبیك‌راکه ازخاصان حضور* و مردی باهوش(۳) بود با نامه نصایح آمیز به شماخی نزد احمد پاشای بیگلر بیگی و عظمای رومیه فرستاده خودبه ارسبار آمدومیان‌به‌مشورت شمس‌الدین‌پاشاکه ازشیخ‌زادگان شیروان‌ومحل‌اعتماد دولت‌آل عثمان* بودو(٤) بلطایف‌الحیل(٥)میخواست‌که‌منع عزیمت‌شاه‌کندبه‌محمدبیك جواب‌داد که* هرچند(٦) شیروان مخصوص بایران است اما ما را درین زمستان رفتن میسر نیست. سه(۷) چهار ماهی اگر مهلت باشد ما خود تخلیه‌ولایت کنیم اما جمعی از شاه(۸) سونان شماخی خفیتا به محمد بیك اظهار نمودند که رومیه در صدد آن بودند که تخلیه شماخی کرده در دربند که قلعه متین است باعانت داغستان اقامت کنند اما شمس الدین پاشا که(۹) باستنبول(۱۰) رفته بود درین نزدیکی(۱۱) آمده مناشیر از دولت عثمانی بنام رومیان و اهالی شیروان آورده شهرت میدهد که چند هزار ینگچری بکفه آمده(۱۲) غازی‌گرای‌خان والی قریم نیزبالشکرتاتار بطرف شیروان ماموراست(۱۳). در اول بهار از دو جانب لشگر بی شمار روم خواهد رسید و علاوه‌برین دعوی کشف کرامت کرده می گوید که اولیا و اقطاب بوی گفته اند که از لشگر قزلباش آسیبی بشماخی نتواند رسید عوام الناس باور کرده حالا در فکر ماندن در اینجا راسخ دمند خلاصه موکب شاهی ازخان آرخی ارسبار کوچ‌کرده(۱٤)به‌معبرجواد آمدچون‌رومیه جسر را قطع کرده بودند با ناو وصال* ازکر(۱٥) عبور و در قراسونزول ساخت و ازآنجا متوجه شماخی گشت احمال و اثقال اردو تا ده روز در کار عبور از کر بودند مراکب و بارگیر بسیار بسبب یخ و سرما غرق و تلف شده صعوبت تمام دیدند و(۱٦) موکب شاهی* بایین شایسته از عقبه یسامال آمده(۱۷) درطرف غربی شهر در جای مناسب میان دو کوه که از قلعه دورتر از ربع فرسخ نیست خیمه زد آن موضع را هنوز شاه یورتی و چشمه رابکه درانجا هست شاه بولاغی می نامند رومیان دروازه قلعه را بسته قریب چهار هزار نفر که بودند به قلعه داری پرداختند قلعه شماخی در میان دره و طول شهر و قلعه در عرض آن افتاده اصل شهر که بیوت رعیت است در دامنه کوه طرف جنوبی واقع و حاکم و سلاطین ماضیه را خانه ها بکوه جانب شمالی اتصال یافته مرتفع تراست رومیان هر کدام‌را یك قلعه ترتیب و اتصال بهم داده قلعه شمالی‌را به بروج بلند

---

*(۱) ف ق: حذف شده *(۲) آ: ۱۰۱۵ (۱٦۰٦)؛ ب: ۱۰۱۵ (۱٦۰۷)
*(۳) ت: حذف شده *(٤) ب: بوده (٥) ب: حیل
*(٦) ب: بالای سطر با خط مغایر (۷) آ: افزوده شده و
(۸) ب ف ت ق: شاهی (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: باسلانبول
(۱۱) ب: زودی (۱۲) آ: آمده اند؛ ق: آمده و
(۱۲) ب: و — افزوده شده
(۱٤) ت: حذف شده *(۱٥) ب: حذف شده
(۱٦) ف ق: حذف شده
*(۱۷) ب: روز دهم رمضان سنه ۱۰۱٥ (۱٦۰٦) از عقبه یسامال بایین شایسته بحوالی قلعه آمده ملاحظه اوضاع آن نمود و

اساس مستحکم ساخته بودند شاه بعد از ملاحظه جوانب جای سنگرها تعیین(۱) کرده در طرف شمالی که سیبه بردن(۲) بغایت دشوار بود سیبه(۳) الله ویردی خان و در طرف غربی نیز پنج سیبه بترتیب بعهده هر یك از سرکردگان(٤) مقرر نمود بنای جفر سیبه از دور گشته در هر چند قدم برج گونه تعمیر و مستحفظان بقدر لزوم در آنها تعیین می‌شدند از کثرت باران که قریب بسه ماه امتداد داشت وفورگل بمرتبه رسید که تردد مشکل بود و بسبب قحط علیق(۵) مراکب اردو را بمواضع(٦) علف زار پایین فرستادند باین سبب سواران رومیه گاهی از قلعه بیرون آمده دستبردی می‌کردند فلهذا بعضی از ارباب مکنت اسبان خود را آورده بگوشمالی چند سواران قلعه‌را راه به‌بیرون ندادند محصورین چند دفعه هجوم برسر سیبه ها(۷) آورده کاری از پیش نبردند و از طرف شاه حکم باوردن توپهایی که برای تسخیر قلعه گنجه ساخته شده بود(۸) صادر گشت و بجهت انتظام امور مملکت و حفظ رعیت ذوالفقار خان قرامانلو بامیرالامرایی(۹) شیروان منصوب گردید درین اثنا فتح قلعه باکو و دربند روی نمود(۱۰) تفصیل این اجمال آنکه چون رومیان صرف اهتمام بقدری که در قوه داشتند در باب محافظت شماخی کرده بکار دربند و باکو چندان نه پرداخته حارسان هر یك دویست(۱۱) سیصد نفری بیش نبودند و اکثر ایشان نیز بومی بوده برای وظیفه خدمت می‌نمودند بعد از چندی اهالی اظهار شاهسونی(۱۲) کردند چون کوتوال قلعه بمقام سیاست بعضی برآمد(۱۳) بنای شورش نهاده بر سر رومیان ریختند بعضی را قتل و برخی را اسیر کرده سروزنده به حضور شاه فرستادند درازای این خدمت غنایم عثمانی و سیورغالات وانعامات وافره بایشان مرحمت شده کوتوال و(١٤) حارسان بان قلعه متین تعیین گشت اهالی دربندنیزکه اکثربخدمت رومیه درآمده بودند بخیال پیروی بعمل باکوییان افتادند علی الخصوص پسر خواجه محمد دربندی که در عصر شاه طهماسب در شیروان خدمات شایسته بجای آورده مورد الطاف پادشاهی بود کس فرستاده رستم خان* ابن خان محمد(۱۵) اوسمی قیطاق را* که از روی دولت خواهی در سفر گرجستان بحضور شاهی آمده از سر رود آلکیت بارقم ایالت دربند مراجعت‌کرده بود(١٦) بادویست(۱۷) سیصد نفری بشهر آورده اظهار شاه(۱۸) سونی نمودند کزرحسن کوتوال سراسیمه باشصت و هفتاد نفر رومی بنارین(۱۹) قلعه تحصن جست ولدخواجه محمد باچندی از صواحب دربند و ملازمان اوسمی خان بحضور شاه آمده مورد الطاف خسروانی(۲۰) گشتند متوجهات

(۱) ت: یقین (۲) ت: برون (۳) ت: سبه
(٤) ت: سردگان (۵) ت: علیفی (٦) ف ق: بموضع
(۷) ت: سیبه (۸) آ ت: بودند (۹) آ: برای امیرالامرایی
(۱۰) ف ق: و ـــ افزوده شده (۱۱) ق: و ـــ افزوده شده
(۱۲) ب ف ت: شاهی سونی (۱۳) ت: بر آمدند
(١٤) ت: حذف شده *(۱۵) ب: حذف شده *(١٦) آ ف ت ق: حذف شده
(۱۷) ق: و ـــ افزوده شده (۱۸) ب: شاهی
(۱۹) ف: بنابراین (۲۰) ب: خسروانه

املاك ایشان را بسیورغال عنایت فرموده اهالی دربند را از تکالیف دیوانی معاف نموده فرمان مراحم نشان باوسمی مرقوم و منوچهر بیك غلام خاصه را که بکاردانی معروف بود با جمعی از تفنگچیان جفتای(۱) و خراسانی و عراقی و غیره بکوتوالی حصار و محافظت طرق مامور ساخت و بعضی از امرا و عساگر نیز(۲) مثل شاه نظربیك تکلوی جفتای(۳) و شاه قلی سلطان بیات و میر نعمت الله سلطان و غیر هم بکومك ایشان روانه گشته باتفاق آوسمی رستم خان نقبهابزیر بروج و باره رسانیده کار برقلعه کیان تنگ نمودند گزر حسن کس بنزد امرا فرستاده استیمان کرد و خواست که(٤) بارفقای خود داخل خدمت شاهی باشد استدعای او درجه قبول یافته از خدمت گزاران حضور گشت ورای شاهی باستحکام دربند تعلق گرفته قنبر بیك سلاح دار باشی گوزه بیوگلورا بسرکاری تعمیرات بروج و استحکام سد تعیین و امر فرمود که هر قدر ممکن باشد دراندرون دریا برجی ساخته دیوار آن را بحصار قلعه برسانند که در وقت نقصان آب‌تردد میسرنشود و ازنوادراینکه دروقت طرح‌بنای‌برج‌درتوی‌دریا اثار بنای‌برجی قدیم مرتب از سنگ و آجر بامیلهای آهنین پیدا شد که بنای برج جدید را بر آن نهادند بین الجمهور مشهور است سد ذوالقرنین که در قرآن ذکر آن شده همین سد باب الابواب‌است که جهت دفع یاجوج صفتان دشت از کنار دریا تا البرز کوه کشیده درین اثنا حاجی بایرام(٥) نامی از طرف غازی‌گرای خان باتفاق طالب بیك که پیش از آن به سفارت‌نزد او رفته بود نامه محبانه آورده اظهار خلوص و مصافات کرد و این واقعه زیاده سبب اغتشاش قلعه گیان شماخی گردید و دده قال مادر طهمورث خان والی گرجستان نیز با هزار نفر بیامد و هم چنین امرای داغستان و امیرزادگان چرکس و برادران(٦) رستم‌خان اوسمی قیطاق و علی بیك زاخوری و معصوم خان والی طبرسران روی بدربار پادشاهی آوردند از آنجا که اهالی داغستان *وحشت در طبیعت دارند(۷) معصوم خان بی سببی متوهم شده بی رخصت از اردو راه طبرسران پیش گرفت شاه از عقب او خلعت و رقم فرستاده تالیف خاطر او نمود و از اتفاقات امور(۸) روز عید اضحی در ایوانی که بچوبها و ستونها ازنی در جنب دیوان خانه ترتیب داده بودند بساط جشن برچیده صدور عظام و علمای اعلام و امرا و ارکان نشسته انتظار مقدم پادشاه‌را داشتند که ناگاه ایوان از هم فرو ریخت امیرزادگان داغستان که دریکطرف بودند زود بیرون رفتند و از صدور و علما و ارکان بسیاری هلاك و زخمدار گشتند گویند در آنوقت که بایست شاه بیرون آید خوابی بیموقع بروی مستولی و سبب تاخیر آمدن شده بود القصه حسین قلی بیك قاجار(۹) برادر امیر کونه خان که باوردن توپهای بزرگ از گنجه مامور بود آنها را بسلامت باردو رسانیده یکی را در سیبه الله ویردی خان و دیگری را در سیبه قرچقای بیك* نصب نمودند(۱۰) از صدمه توپهای سی منی و نقبها که از خندق گذشته بزیر باره

---

(۱) ق: جقتای (۲) ت: حذف شده (۳) ف ق: جقتای (٤) ف ق: حذف شده
(٥) ب ف ق ت: بیرام (٦) ف ق: برادر خان
*(۷) ب: وحشی خصلتیان آدم صورتند
(۸) ت: حذف شده (۹) ف: قاجار *(۱۰) ق: حذف شده

رسیده بودند(۱) یومافیوما ضعف حصارو محصورین قوت میگرفتو محاصرین اسباب یورش مهیا کرده مترصد(۲) فرمان بودند اما شاه نمی‌خواست که شهر بقهر گشاده شود و در(۳) سفك دما ونهب مال بی‌گناه باگناه کار بیك حساب در آید آخرالامر در سیبه قرچقای بیك* چند نفری(٤) از غلامان فرصت یافته از برجی که بضرب توب رخنه پذیرفته بود(٥) بالا دویدند لشگریان این مقدمه را حمل بفرمان یورش کرده از همان راه هجوم آوردند چون منع قرچقای بیك در آن حال بی فایده بود و سبب هلاکت(٦) بسیاری از لشگریان می‌شد بی اختیار اذن یورش داد(۷) و مقابل سیبه ذوالفقار خان نیز بیمدد توب طرفی از برج کهنه فرو ریخته بود دو نفری از قلعه کیان آمده گفتند که برج خالی است اگر خواهید در آیید لشگریان فرصت را فوت نکرده قریب بصد و پنجاه نفر بالا رفتند ذوالفقار خان چون کار را بدین منوال دید برسر برج آمده بنوازش نقاره و نفیر امربیورش داده تمامی لشگر از اطراف رو بشهر آوردند در اندك زمانی شهر و قلعه پایین مسخر گشت قریب دو(۸) سه هزار از(۹) قلعه کیان به قتل آمده از لشگر شاه همین سه چهار نفری مقتول بودند رومیه بقلعه بالا تحصن جسته بخودداری پرداختند لشگریانی که بشهر در آمده بودند از خانه بخانه راه گشوده نقبها بزیر بروج و باره قلعه بالاکه فاصله بین القلعتین بود رسانیده آن‌را منهدم ساختند و از طرف دیگر قورچیان سیبه خود را بخندق و از آنجا با پوشیده راهی بزیر برج بلند رسانیده بیورش آن را گرفتند بعد از آن رومیه از در و دیوار خانه ها بنای جنگ گذاشتند عاقبت چون کار از دست برفت احمد پاشا با جمعی از خواص خود بربالای بام کو شکی که قدیما مسکن سلاطین شیروان(۱۰) بود بر آمده مدافعه میکرد اخرالامر بوساطت الله ویردی خان شب را مهلت خواست تا فردا قلعه را تسلیم کند مسئول او از طرف شاه سمت قبول پذیرفته حارسان براطراف قلعه تعیین گشتند که شب کسی بیرون نرود علی الصباح* که مدت محاصره قریب بشش ماه شده بود(۱۱) مجلس خسروانی آراسته گشت شاه لوازم ستایش الهی بعمل آورده بر سریر دولت قرارگرفت و نقاره شادمانی بنوازش درآمده قرچقای بیك باغلامان و تفنگچیان بضبط قلعه و دروازه‌ها مامور و حسین بیك جارچی(۱۲) باشی ذوالقدر باحضار احمد پاشا و شمس‌الدین پاشا بابرادر و پسراو و کوچك حسن و چند نفری دیگر مقرر گشت احمد پاشا که مرد عاقل سخندان بود امان یافته شمس‌الدین پاشا که دعوی کشف کرامت کرده میگفت که قزلباش قلعه‌را نتوانند گرفت ریش درازی داشت بحکم شاه اول ریش اورا برکندند بعد ازان اورا با برادر و پسر و چند نفری دیگر بعقوبت بسیار بکشتند(۱۳) و جنود رومیه‌را بعد از اخذاموال

---

(۱) ب ف ق: بود (۲) ت: متردد بالای سطر مترصد (۳) ت: حذف شده
*(٤) ت: چندی (٥) آ: بودند (٦) ت: هلاك (۷) آ: داده
(۸) ق: و ــ افزوده شده (۹) آ: حذف شده؛ ب: نفر از (۱۰) ت: حذف شده
*(۱۱) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۱۲) ف ت: چارچی؛ ق: جارجی (۱۳) ت: کشتند

رخصت دادند که هر کس بهر جا خواهد برود و(۱) مالی بسیار بسیاق مصادره از متمولین و اعیان شهر گرفته استمالت و انعامات بکسانی که از اهالی شیروان لازم بود دادند و کسانی را که بیم فتنه از ایشان متصور می‌گشت حکام بتدریج دفع ساختند و شیروانیان برای اظهار یکر نگی بقزلباش(۲) رومیان را که غالبا قرابت و آشنایی با ایشان داشتند بقتل میرسانیدند(۳) از(٤) ذوالفقار خان که بایالت شیروان منصوب بود عملی بغایت شنیع روی داد(۵) که از شاه و سپاه مورد ملامت گشت تفصیل این اجمال آنکه خواهر و دو دختر برادر او که درمقدمه خان احمدخان گیلانی درشیروان بدست رومیه افتاده بودند بعضی از اعیان رومیه بسبب آدمی زادگی و حفظ ناموس ایشان را بحباله نکاح در آورده صاحب اولاد شده بودند ذوالفقار خان بیمروت قطع صله رحم کرده همه ایشان را که ذکورا واناثا سی و دو نفر بودند در شبی بقتل رسانید(٦) و خود نیز از عمر و(۷) دولت برخوردار نگشت چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد حکومت(۸) دربند و شابران بچراغ سلطان اوستاجللو(۹) مرجوع و شاه نظر بیك تکلو بمعاونت او مامور گشت و ذوالفقار خان(۱۰) بشماخی درآمده(۱۱) باصلاح امور و عمارات آن پرداخت و شاه بسبب حرارت هوابه ییلاقات شماخی رفته مشغول عشرت گشت و(۱۲) از حکام و امرای داغستان و چرکس آنان را که در حضور بودند و یا بوساطت فرستادگان اظهار اخلاص می‌نمودند با نعامات خسروانه نواخته برای رستم خان اوسمی تشریفات لایقه مرسول و برای اطمینان معصوم خان که خایف بود خلاع و هدایا مصحوب محمد صالح بیك وزیر شیروان فرستاد و(۱۳) او نیز بشکرانه این افتخار یکی ازمختصان حریم خود را برای انتظام در سلك پردگیان حرم شاهی روانه و خود را از مخلصان درگاه محسوب داشت بعد از فراغت از مهم شیروان و داغستان علی بیك جوانشیر بترتیب جسر در معبر جواد مامور گشته موکب شاهی روانه اردبیل گردید چون درحین فترت شیروان ناحیه از نواحی شابران که اتصال بطبرسران داشت بتصرف ایشان در آمده رومیه نظر با حتیاجی که باعانت طبرسرانیان داشتند مدعی آن نگشتند و درین عصر نیز طبرسرانیان آن را چنانکه بایست باختیار حاکم شابران نمی‌دادند و تردد ملا زمان حاکم بانجا از بیم ایشان دشوار بود فلهذا فرمان شاهی بعهده ذوالفقار خان بیگلر بیگی شیروان صادر گشت که در آن ناحیه قلعه متینی تعمیر و آذوقه و حارسان تعیین کند تا راه تردد از شرور اهل جبال ایمن باشد ذوالفقار خان با سپاه بدان ناحیه آمده حقیقت حال را بوالی طبرسران اعلام داشت و او رضا نداده در وقت تعیین مکان قلعه با چند

---

(۱) ف ق: حذف شده (۲) ب: قزلباش (۳) ت: رسانیدند
(٤) ف ق: و از ت: حذف شده (۵) آ ف ق: نمود
(٦) ف ق: رسانیدند (۷) ف: حذف شده (۸) ب: ایالت
(۹) ب: استادجاللو: ف ت: استاجاللو (۱۰) ف ق: نیز – افزوده شده
(۱۱) آ: آمده (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) آ ت: حذف شده

هزار سواره و پیاده بعزم جنگ پیش آمده(۱) ذوالفقار خان مکررا بارسال رسل او را نصیحت و منع عزیمت کرد فایده نداده صف قتال ترتیب یافت در حمله اول طبرسرانیان مغلوب و تایکهزار ازیشان مقتول گردید(۲) ذوالفقار خان در اندك روزی مهم مرجوعه‌را انجام داده مراجعت و کیفیت کار را معروض دربار سلطنت داشت اما حضرت شاه را ازانکه خاطر معصوم خان منظور و بعضی از منتسبان او در سرادق حرم بود این واقعه نیکو ننمود پس ذوالفقار خان را فرمود که معتمدی فرستاده دلجویی معصوم خان کند و والی نیز از کرده خویش پشیمان گشته بمقام عذر خواهی بر آمد و چون بسبب(۳) استیلا و استکبار ذوالفقار خان و ساختن قلعه حکام داغستان و وحشی خصلتان طبرسران از استیصال خودترسان درخیالات پریشان بودند پادشاه ایران در سنه* ۱۰۱۸ (۱۶۰۹) هزارو هیجده(٤) که یورت قشلاق در قراباغ داشت مقرب الحضرت قرچقای بیك‌را باجمعی از غلامان حضور و لشگریان فرستاد که باتفاق ذوالفقار خان(۵) و امرای شیروان بشابران رفته بموجب استمالت نامها حکام داغستان را اطمینان دهد مطیعانرا رعایت و بعضی از اولاد و اقارب ایشان را برای خدمت بدربار سلطنت فرستاده متمردان را مورد عقوبت سازد مشارالیه بعد از ورود بشابران به بهانه اینکه کاغذی مخفی از شاه رسیده است در چادر ذوالفقار خان* با او(٦) خلوت نمود و چندی از غلامان حضور داخل شده خان‌را بکشتند و بموجب فرمان شاه که ابراز یافت ایالت شیروان بیوسف خان میرشکار که سابقا حاکم استراباد بود مرجوع‌گشت و جمعی از اویماق قرامانلو در سلك قورچیان انتظام یافته باقی لشگر بدستور بملازمت یوسف خان مامور گشتند و حاکم داغستان که از ذوالفقار خان هراسان بودند بی‌خوف به قرچقای(۷) بیك باز گشت و اظهار اخلاص کرده کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه او بدربار شاهی فرستادند و در سنه* ۱۰۲٤ (۱٦۱۵) هزاروبیستو چهار(۸) که‌خبرآمدن عساگرروم شیاع یافت‌اغتشاش در امور ثغور بهمرسیده شورش بگرجستان افتاد و در شیروان نیز کسانیکه بارادت عثمانی متهم و حکم اجلا بر ایشان رفته بود فرصت یافتند خصوصا ملك پیری(۹) سرخیل تراکمه قابستان مشهوربدلو ملك*(۱۰) جمعی‌را(۱۱)ازاوباش(۱۲)شیروان(۱۳)برسر خود جمع و طرف داغستان را مامن ساخته دست تطاول بحواشی مملکت برگشاد بدین سبب‌ولایت‌شیروان نیزبهم‌برآمده فتنه و آشوب پدید آمد دلوملك*(۱۰) کس‌بنزدطهمورث خان والی کاخت که یاغی شده بود فرستاده اظهار دولتخواهی نمود و با جمعیتی که

---

(۱) ف ق: آمد و؛ ب: آمد
(۲) ت: حذف شده (۳) ب: بالای سطر با خط مغایر
(٤) ب: ۱۰۱۹ (۱٦۱۱) (۵) ب: بالای سطر با خط مغایر
*(٦) ف ق: باو (۷) ب: قراچقای
*(۸) ب: ۱۰۲٤ (۱٦۱٦)؛ ف ق: ۱۲۰٤ (۱٦۱۵) هزار و بیست و چهار
(۹) ب ق: پری *(۱۰) ب: در حاشیه (۱۱) آ: حذف شده
(۱۲) آ: را که در — افزوده شده (۱۳) آ: بودند — افزوده شده

داشت برسر محمد حسین سلطان که نواده عمادالدین بیك شیروانی و دخترزاده شاهقلی بیك ذوالقدر مهردار و حاکم ارش بود آمده در حینی که سلطان باستقبال کوچ و اغروق خود بکنار گرفته بود بر سر او ریخته سلطان(۱)* با اندك(۲) مردمی که داشت تلاشی بر حسب مقدور کرده همگی بقتل رسیدند و آنچه داشتند بتصرف یاغیان در آمد ملازمان سلطان در قلعه را بسته خواستند که بدفع الوقت امانی یاامانی یابند دلوملك* با اتباع(۳) خود در برابر قلعه ارش رحل اقامت انداخت از خبر ورود لشگر قزلباش که بدفع شورش گرجستان و شیروان مامور بود(٤) اتباع دلوملك راه تفرقه(۵) پیش گرفتند و او در گرجستان و داغستان آواره دیار ادبار و گمنامی(٦) گردید و در سنه* ۱۰۲۵ (۱٦۱٦) (۷)* هزار و بیست و پنج(۸) که شاه عباس خود بعزم تنبیه بگرجستان رفت یوسفخان با لشگر شیروان از طرف زگم عازم و در کنار رود فرود آمده بود که نصارای(۹) زگم جمعیت نموده بر شیروانیان حمله آوردند جنگی عظیم درپیوست اهالی زگم مغلوب و بسیاری مقتول و(۱۰) راه پیمای فرار گشتند و(۱۱) شیروانیان دربلده زگم آثاری از آبادانی نگذاشتند*(۱۲) و رستمخان اوسمی قیطاق که برای اظهارخلوص(۱۳) بحضور شاه آمده بود باتشریفات ارجمند ورقم ایالت دربند از سر رود آلکیت(۱٤) مراجعت نمودو سایر*(۱۲) حکام داغستان و طبرسران* نیز که کسان خود را با پیش کشهای شایان(۱۵) فرستاده بودند(۱٦) بخلاع فاخره و نوازشات وافره سرافرازی یافتند و مهمات ضروریه آن حدود برحسب دلخواه انجام پذیرفت* و شاه شهر گنجه را از جای قدیم کوچانیده یکفرسخ بالا تر در مکانی که الحال هست بنا نهاد و میدان و مسجد و کاروانسرا از تعمیرات او بطرح اندازی شیخ بزرگوار بهاالدین محمد آملی که درعالمی و عاملی فی الحقیقه وجود کاملی بود یادگار است(۱۷) بعد از این وقایع ولایت شیروان تا زمان اختلال دولت صفویان در تصرف ایشان حکومتگاه امرا و بیگلو بیگیان بود شاه عباس بارایش مملکت و آسایش رعیت مشهور جهان وبسیاری از قوانین او در مواد ملکیه و عسکریه دستور العمل شاهان ایران بوده در تواریخ اوروپا که قدر سلاطین را بامتیازات(۱۸) علیحده تشخیص میدهند این پادشاه علم دوست صنایع پرور بلقب کبیر موصوف و در میان خاص و عام هنوز بعدالت گستری معروف می‌باشد در تعمیرات وابنیه

---

(۱) ب: حذف شده *(۲) ف ق: باندك
*(۳) ف ق: باتباع (٤) ف ق: بودند (۵) ت: تفرقه گی
(٦) ت: حذف شده *(۷) ب: ۱۰۲۵ (۱٦۱۷)؛ ق: ۱۲۰۵ (۱٦۱٦)
*(۸) ب: حذف شده (۹) ب: نصاری
(۱۰) آ ف ت: حذف شده (۱۱) ق: حذف شده
*(۱۲) — *(۱۲) ب: بعد از مراجعت شاه از گرجستان
(۱۳) ف ت ق: اخلاص (۱٤) ف ت ق: الکیت
(۱۵) ب: بحضور او — افزوده شده
(۱٦) ب: حذف شده *(۱۷) ب: حذف شده (۱۸) ف ق: با امتیازات

خیرات نیز پادشاهی* در ایران(۱) بعهد اسلام نظیر او نبوده مساجد و مدارس* و کهریزها(۲) و کاروانسراهای بسیار در بوادی دور از آبادی در تمام ایران از آنجمله در ممالك شیروان بصدق این مدعا شاهد نمایان است*(۳) و فضلای بسیار در فنون علوم ازیمن تربیت او سر آمد روزگار و در آفاق بلند اشتهار گشتند و او باوجود همه اشغال و حل اشکال بصحبث اهل کمال مایل و طبع وقادش بهشعر قایل(٤) بود*(۵) ازوست(٦)

فرد

هر کس برای خود سر زلفی گرفته است
زنجیر از ان کم است که دیوانه پرشده

فرد*(۵)

دو گروه اند در جهان بی پیر
سنی بلخ و(۷) شیعهٔ کشمیر(*۳)

و عمر شاه عباس در سنه ۱۰۳۸ (۱٦۲۹)* هزار و سی و هشت(۸) که به پنجاه و چهار سال رسیده بود* در بلده اشرف مازندران که خود آن را بنا کرده و جمعی از گرجیان را کوچانیده در آن سکنی داده بود(۹) انتها پذیرفت بعد ازو سام میرزا ابن صفی میرزا ابن شاه عباس که بعد از فوت پـــــدر خـــود بنام او موسوم و بولایت عهدمنصوب شده(۱۰)بود* درسن هیجده سالگی(۱۱)باسم(۱۲) شاه صفی جلوس کرده با عساکر عثمانی جنگهای نیکو کرد و قلعه ایروان را(۱۳) که سلطان مرادخان پادشاه روم آمده مسخر کرده بود بعدازچندماه درسنه(۱٤)۱۰٤۸ (۱٦۳۹) هزار و چهل و هشت فتح نمود و بر غم رستم خان اوسمی که خواندکار روم اورا ترغیب بمخالفت ایران کرده بود امیر قموق سرخای میرزا ابن ایلدار خان ابن سرخای شامخال را تقویت و بشامخالی تعیین ساخت و درسال قبل میکائیل(۱۵) بن(۱٦) فیدور پادشاه روس نیز شامخالی اورا تصدیق کرده بود و بعد ازو که سنه ۱۰٤۹ (۱٦٤۰) هزار و چهل و نه از قرار مرقوم بر سنگ قبر او در بویناق وفات یافته است معلوم میشود که در بلده قموق که حکومت گاه سابق شامخالان و ولیعهدان ایشان بود کسی ازیشان نه نشسته

---

*(۱) ق: حذف شده *(۲) ب: حذف شده *(۳) — *(۳) ب: حذف شده
(٤) ف ق: قابل *(۵) — *(۵) ق: حذف شده (٦) ف ت: حذف شده
(۷) آ: حذف شده *(۸) ب: حذف شده *(۹) ب: حذف شده
(۱۰) ب: حذف شده *(۱۱) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۱۲) ب: پائین سطر با خط مغایر (۱۳) ف ق: حذف شده
(۱٤) ب: از — هزار و — تا — فرستاده شده بود، ص ۱۲۲ — ۱۲۳ متن زیرین نوشته شده. استرداد و سرخای میرزا امیر قموق را بمنصب شمخالی تعیین ساخت که بعد ازان میکائیل بن فیدور پادشاه روس نیز او را درین منصب تصدیق کرد و ؟قاص میرزا بن ایلدار خان شامخال را برسم گرو مرسول حضور او بود
(۱۵) ت: میکائل؛ ف ق: میکایل (۱٦) ت: حذف شده

لست و غازی قموقیان مدتی بواسطه نایب خراج مغینه شامخالٌ را داده عاقبت بنایْ خود سری(۱) نهادند(۲) و القاص میرزا برادر سرخای میرزا که برسم گرو بحضور شاه صفی فرستاده شده بود* (۳) بصفی قلی‌خان ملقب‌گشته(٤)منصب امارت یافت(۵) که مدتی‌درایروان(٦) وشیروان‌حکمرانی(۷) می‌نمود** شاه‌صفی*(۳)درسنه۱۰۵۲(۱٦٤۲) *هزارو پنجاه و دو(۸) رحلت بعالم آخرت نموده پسرش شاه‌عباس ثانی* ده‌ساله(۹) بر سریر حکم رانی تمکن یافت و سفر بگرجستان کرده* نامطیعان‌را(۱۰) قتل و غارت بسیار نمود* باکمال جلال و سطوت و رعایت لوازم سلطنت طبعش بگفتن شعر نیز مایلْ بود ازوست:

فرد

بیاد قامتی در پای سروی گریه سر کردم
چومژگان برگ برگش را بخون دیده تر کردم(۱۱)

بعد از بیست و چهار سالْ سلطنت وفات یافته پسرش شاه صفی مالكْ تخت ایران و بعد از چندی موسوم بشاه سلیمان گردید(۱۲) و از مضامین و تواریخ ارقام بنام عم‌خان(۱۳) و اولاد ایلدارخان و گرای‌خان و پسران سرخای(۱٤) شامخال معلوم میشودکه این پادشاه و پدرش علاوه بر وظایف نقدیه قرایای چندی نیزدر ولایت شیروان(۱۵) بامرای داغستان می‌داده اند ایشان نیز زیاده از اولْ بنای آمد و رفت و خدمتگذاری نهاده اند و در آن اوان دودمان اوسمی دوشعبه بود یکی در مجالس و دیگری درینکی کند توقف می‌نمود و هر کس که بنوبت ازین دوشعبه اوسمی می گشت رفته در باشلی می‌نشست منازعه بمیان افتاد و شعبه ینکی کند بر شعبه مجالس که بزرگتر بود غالب آمده همه را بکشتند سوای پسر خورد سالی ازیشان بنام حسین خان که یکی از مقربان این شعبه موسوم بایده بیك اورا برداشته‌نزد شامخال گریخت و بعد از چندی که بحد قوت شباب

---

(۱) آ: سردی (۲) آ ف ق: نهاده‌اند *۳ — *۳ — در حاشیه با خط مغایر نوشته
**(۳) ب: و این پادشاه
(٤) ب: کرده (۵) ب: داد (٦) ت: ایران
(۷) ب: حکومت
*(۸) ب: حذف شده (۹) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۱۰) ب: حذف شده *(۱۱) ب: حذف شده
(۱۲) ب: از — و ازمضامین — تا — خاندان او باقی ماند ص ۱۲۳ — ۱۲۵ متن زیرین نوشته شده: و در عصر او اوسمی قیطاق را که هوا خواه دولت ایران بود شعبه ثانیه از همان دودمان باعانت اهالی داغستان بکشتند آیده بیگ نامی از مقربان اوسمی پسر خورد سال او حسین خانرا برداشته نزد شامخال گریخت و بعد از چندی بایران برد که تربیت و امارت یافته مصدر خدمات شایسته گشت و مملکت قبه بوی عنایت گردید
(۱۳) ت: حذف شده (۱٤) ت: حذف شده (۱۵) ت: حذف شده

و فضایل هنروری کامیاب گردید بصوب ایران روان و چندگاهی در رودبار سالیان درخانه قاضی آنجا مهمان بود دختر او را تزویج نمود و بعد از ورود باصفهان وسیله تقرب بدربار شاهی نیافته سرگرم عیش و نوش و تمامی اسباب واسلحه ملازمان خود را بفروش رسانید درین اثنا دختری زهره خانم نام از خاندان امرای قاجار علاقه محبت باثار رشادت و حسن صورت او که در نهایت لطافت بود اظهار نموده به فنون عشق بازی مشغول و اعانتها از هر قبیل معمول بود و این شعر را که درین دیار اشتهار تمام دارد در حق حسین خان بان دختر نسبت میدهند

غزل (۱)

چکوب رخساره یاپونجی ایلدر جان قصدین اول یاغی
کوکل در بندنی چاپدی قویانده باشه قیطاغی(۲)
داغستان داغنی کور کور صغنمز داغی کوکسنه(۳)
قرا گیمش قموق خلقی دوتوبدر دشت قبچاقی
بتن هر گل اولور خوشبو تعالی الله بو منزلده
گلستان ارم بولمش مگر بوقبه تپراغی
لب لعل شکر بارین(٤) تکلمدن تبسمدن
صناسن باغ آرادترر صبادن لاله یپراغی
گوزوم یاشینی من بیللم یخر کونلم ایوین آخر
اولور البته ویران اولسه هر منزل صو اویناغی

خلاصه آن دختر را بحباله نکاح در آورده بموجب خدمات شایسته * در حضور شاهی معروف و بکمال شجاعت و هنروری موصوف گشته(۵) مملکت قبه و سالیان بوی عنایت گردید و پسر او احمد خان ازین تولد یافته باین سبب آقا محمد شاه شیخ علی خان را به‌خویشی خویش(٦) نسبت‌میداد و به‌همین‌تقریب‌مادرفتحعلی‌شاه امتداد تحریرات‌ملاطفت آیات باخدیجه بکه مادر میرزا محمد خان ثانی داشت و از دختر قاضی رودبار(۷) سالیان نیز دختری آمد که امرای این ناحیه از نسل اویند و حسین خان قلعه خدادرا در قبه تعمیر و حکومتگاه خود ساخت و باغی را که هنوز آنجا موجود است بوضع ایران طرح

---

(۱) آ: قطعه
(۲) ت: منم کونکلیم قزل قوش ایتکیسی تك قشقرور هر دم
اوتر شهباز تك بسکه دگوبدر قانلو درناغی
یوزین کورکچ کونکلدن غم سپاهی تارمار اولدی
باخش برله عجب پوزدی بو یولسز برك سقناغی — افزوده شده
(۳) آ: کوکسمدن (٤) باری *(۵) آ: حذف شده
(٦) آ: حذف شده (۷) آ ت: و — افزوده شده

انداخت و مذهب تشیع که در ایران پذیرفته بود در خاندان او باقی ماند در سنه ۱۱۰۰(۱۶۸۹) هزار و صد(۱) بباشلی آمده حکومت موروثی خود را از علی سلطان اوسمی باز گرفت و علی سلطان سی هزار لشکر از طوایف همجوار فراهم آورده دو باره امارت قیطاق را تصرف و حسین خان مراجعت بقبه نموده *وفات یافت(۲) *باتفاق مورخین شاه سلیمان(۳) پادشاهی بود عادل(٤) قاهر درفنون ملك داری ماهر علم دوست شریعت پرور باصناف‌رعایا مرحمت‌گستر رسوم موالفت باسلاطین همجوار رعایت می‌نمود در اواخر عمر ازدردپای سخت هفت سال بستری بود در سنه*۱۱۰۵(۱۶۹٤) هزار و صد و پنج درگذشته پسرش سلطان حسین جلوس‌کردکه(٦) مردی دین‌دار صاحب مروت و پیوسته باعلما در صحبت بوده او شب(۷) بادای نافله(۸) و زیر دستان‌روز(۹) بتاراج قافله(۱۰) می‌پرداختند(۱۱) مملکت بویرانی رو نهاد و رخنه ازهرطرف به‌بنیان سلطنت افتاد در اواخر عهد این پادشاه بی سرانجام که کار دولت بی نظام و(۱۲)فساد پیشه‌گان را بکام بود ولایت شیروان و داغستان نیز محل آشوب و اغتشاش گردید(۱۳) و علی سلطان اوسمی وفات یافته امیرحمزه بجای او منصوب‌و درسنه*۱۱۰۷(۱۶۹٦) هزارو صدو هفت(١٤)ازطرف شاه نیزتصدیق یافته زیاده برده(۱۵) سال اوسمی بودکه احمد خان ابن حسین خان بهوا خواهی بسیاری از اهالی قیطاق رفته باشلی‌را تصرف نمود امیرحمزه بمحالات بالا فرار و بعد ازچند سال رحلت بدار القرارکرد دو سال بعد ازوفات او احمد خان ابن اولوبی اوسمی ابن رستم خان بمدافعه برخواسته بعد از محاربات چندی او در باشلی و احمد خان بن حسین خان در مجالس نشستند عاقبت بتحریك احمد خان ابن اولوبی یکی از ملا زمان احمد خان بن حسین خان اوسمی را در مجالس در خانه او(۱٦) که هنوز موجود است بقتل رسانید و احمد خان بن اولوبی اوسمی‌گشت و دران

---

(۱) ب: حسین خان — افزوده شده *(۲) آ: حذف شده
ب: بعد از وفات او پسرش احمد خان در حینی که امیر حمزه بجای علی سلطان اوسمی بود باعانت دولت ایران و هوا خواهی بسیاری از اهالی قیطاق رفته بلده باشلی را تصرف کرده اوسمی گشت و امیر حمزه بمحالات بالا فرار و بعد از چندی رحلت بدارالقرار نمود
*(۳) ب: در حاشیه با خط مغایر (٤) آ: و — افزوده شده
*(۵) ق: ۱۱۰(۱۶۹٤) هزار و صد و پنج؛ ب: ۱۱۰۵(۱۶۹٤)
(٦) ب: حذف شده (۷) ب: حذف شده
(۸) ب: نوافل (۹) ب: حذف شده (۱۰) ق: قوافل
(۱۱) ب: مضمار رزم را بمضمار بزم مبدل ساختند
(۱۲) ب ف ت ق: حذف شده
(۱۳) ب: از «و علی سلطان» تا «و دران احیان» — ص ۱۲۵. ۱۲٦ — حذف شده و درعوض این جمله نوشته شده است: «یکی هم از بواعث اختلال آنکه»:
*(١٤) ف ق: ۱۰۱۷ (۱۶۹٦)
(۱۵) ف ق: دو (۱٦) ت: حذف شده

احیان*(۱) سلطان حسین فتحعلی خان بن صفی قلی خان بن ایلدار خان شامخال را که *از سنه ۱۱۲۰ (۱۷۰۸) هزار و صد و بیست(۲) مدت دوازده سال منصب والای وزارت باستقلال داشت کور و از امور ملکیه دور کرده برغم او*(۱) نظام مهام داغستان را که تا آن زمان موقوف بصوابدید شامخال بود* برهم زده(۳) بموجب رقم از سنه* ۱۱۲۳ (۱۷۱۰) هزار و صد و بیست و سه(٤) تعیینات مملکت قیطاق را با باحمد خان(٥) اوسمی(٦) واگذاشت و وظیفه او را که سالی صدتومان بود دویست(۷) تومان مقرر داشت و او روز بروز بر مراتب حشمت خود افزوده*(۸) بالشکرگران برسر طبرسران آمد و محمد معصوم با تبعه خویش بمصالحه و رستم و علی بیك با گروه خودشان بمقاتله بر خواستند بعد از نهب و احراق بعضی قرایای ایشان(۹) نیز بدادن گروها امان خواستند بعد از آن اوسمی*(۸) بهتمهید و سایل و رسایل اهالی شیروان را بفساد و(۱۰) اغتشاش و مخالفت قزلباش تحریك میساخت درین اثنا جماعت جار وتله باتفاق اهالی زاخورکه در حدود ولایت(۱۱) شکی سکنی دارند بنای تمرد گذاشتند حسن علی خان بیگلر بیگی شیروان را که برای تنبیه ایشان روان بود در محال شکی قتل و اموال و اسباب اردوی اورا تصرف و آمده شهر شماخی را غارت و بمساکن خودشان* *مراجعت نمودند(۱۲) بعد از آن حاجی داود *که عالمی معتبر و صاحب مدرسه بود بوکالت جماعت مسکور(۱۳) بنزد اوسمی رفته مواضعه آشوب برحسب مطلوب کردند اوسمی جمعی را بسرکردگی مرتضی علی بن امیر حمزه اوسمی فرستاده سنیان آن نواحی نیز بنای جمعیت نهاده(۱٤) بر سر شهر شابران رفتند بعد از محاربات سخت آن را مسخر و ویران* نموده آتش زدند(۱٥) بقول نسخه از خاندان اوسمی که مبین این مراتب است اطفال را درمهد میکشتند و خرابه این بلده مشهوره در کنار راست رود شابران هنوز نشان از بزرگی و معموریت آن(۱٦) میدهد چون این خبر فتح باحمد

---

*(۱) ب: از — سلطان — تا — برغم او — در حاشیه نوشته

*(۲) آ ف ت ق: حذف شده *(۳) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته

(٤) ب: ۱۱۲۳ (۱۷۱۱)

(٥) ب: باحمد خان بن اولوبی(با تشدید لام): ف: با احمد خان: ت: باحمد سلطان

(٦) ب: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده:

که چند سالی پیش ازان بتحریك او یکی از ملا زمان احمد خان بن حسین خان اوسمی را در قریه مجالس در خانه که هنوز موجود است کشته او خود اوسمی گشته بود

(۷) ف: دویصد

*(۸) — *(۸) ب: از — با لشکر — تا — اوسمی — حذف شده

(۹) آ: آنها — افزوده شده

(۱۰) ت: حذف شده (۱۱) آ: ممالك: ف ت ق: مملکت

*(۱۲) ت: روان گشتند

*(۱۳) ب: نام مسکوری بوکالب جماعت خود

(۱٤) ت: حذف شده

*(۱٥) ب: نمودند (۱٦) ت: نشان — افزوده شده

خان اوسمی رسید علی جروق نامی را با لشگری دیگر برای امداد اشرار قبه * و تسخیر قلعه خداد(۱) فرستاد که بر امیر خودشان سلطان احمد خان بن احمد خان بن حسین خان بتحریك پدر زن او حاجی غایب‌آلپانی و نذیر(۳) خواهرزاده حاجی داودمسکوری‌شوریده بودند بعد از اندك محاصره قلعه خداد مسخر و سلطان احمد خان حین فرار دستگیر شده با اتباع خویشش بقتل رسید*(۲) (٤)و پسر شیر خواره او حسین علی خان را بعضی از هوا خواهان نهانی بقریه آختی برده نگاهداری کردند* که وقت آمدن پطر پادشاه روس بامر او آمده ملك موروثی خود را تصرف نمود و در عصر نادر شاه نیز باظهار خلوص و خدمات مورد التفات او بود که سالیان را نیز ازقرار سابق بوی عنایت فرمود خلاصه(۵) (٦)بعد از فتح خداد احمد خان اوسمی با لشگر خود و*امرای قموق و رؤسای(۷) اققوشه و غیره* که ببذل مال ایشان را مایل بخود کرده بود و(۸) باتفاق کوکلوچی غازیقموق سرخای خان بن گرای بن علی بیك بمسکور *آمد و(۹) از آنجا بمرافقت حاجی داود و اهالی قبه با لشگری قریب بسی هزار رفته شهر شماخی‌را محاصره و بی نیل مرام مراجعت کردند و اهالی شماخی اطراف بلده را بحصار استوار(۱۰)نموده بغارت مسکوریان دست گشادند *احمدخان(۱۱) اوسمی خاص فولاد(۱۲) بن امیرحمزه اوسمی را با جمعی بمحافظت مسکور(۱۳) مامور و بعد از انقضای زمستان در صحرای کافری دربند بعزم تسخیر شماخی با سرخای و دیگران اتفاق نمود* و گرای خان(۱٤) شامخال مانع آمده پیغام داد که من وظیفه خور دولت ایرانم اگر شما بر سر شماخی روید من بر سر ملك شما خواهم آمد فلهذا احمد خان برای محافظت ملك خود مانده سرخای و حاجی داود با جمعیت خودشان و فوجی از لشگر اوسمی رفته شماخی را بعد از محاصره پانزده روزه باعانت سنیان شهر در سنه*۱۱۲٤(۱۷۱۲) هزار صد و بیست و چهار(۱۵) مسخر و درکارقتل و(۱٦)غارت شیعیان(۱۷) فروگذاشتی نکردند حسین‌خان

---

*(۱) آ ف ت ق: حذف شده

*(۲) — *(۲)ب: حذف شده و در عوضش متن زیرین‌نوشته شده: درسنه ۱۱۲٤(۱۷۱۱) آن را محاصره و مسخر کرده حاکم قبه و سالیان سلطان احمد خان بن حسین خان‌را با اتباعش بقتل رسانیدند

(۳) ق: نذیر (٤) ب: از — و پسر — تا — خلاصه — در حاشیه با خط مغایر

*(۵) ب: و او بعد از وصول بحد رشد آمده ملك موروثی خود را تصرف نمود و در وقت آمدن نادر شاه اظهار خلوص و خدمات کرده مورد التفات او بود و سالیان را نیز ازقرار سابق بوی داد بعد از پسرش فتحعلی خان مشهور دربند و شماخی را نیز تصرف کرده بر همه شیروان و داغستان تسلط داشت

(٦) ب: و — افزوده شده *(۷) آ ف ت ق: حذف شده

*(۸) ب: حذف شده *(۹) ب: آمده

(۱۰) ق: استعداد *(۱۱) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۱۲) ت: فولا (۱۳) آ: حذف شده *(۱٤) ب: حذف شده

*(۱۵) ب: ۱۱۲۵(۱۷۱۲) (۱٦) ف ق: حذف شده (۱۷) ب: حذف شده

بیگلر بیگی جدید شیروان(۱) مقتول و زیاده بر سیصد نفر تجار روس باچهارصد(۲)هزار تومان مالی که داشتند بمعرض قتل و نهب در آمدند بعد از چندی سرخای و حاجی داود عرض*(۳) مراتب بهربار عثمانی کرده راه(٤) انتساب بان دولت قوی مکنت گشادند فرمان ایالت شیروان بنام حاجی داودبیك صادر*(۳) وصارو مصطفی پاشا* بافوجی(۵) باامداد او مامور و راه مخلیت سرخای *مسدود گردید و باین سبب تفرقه بمیان ایشان راه یافته سرخای(٦) *که بسیاری از محالات مملکت شکی را(۸) در تصرف خود داشت(۷) به تسخیر گنجه عزیمت و بی نیل مرام معاودت کرد و علی سلطان زاخوری* بعدازان(۹) رقم* از دولت عثمانی(۱۰) بلقب پاشایی بیگلربیگی مملکت شکی بانضمام سنجق(۱۱) زاخور*گردیدچون(۱۲) بتدریج ولایات ایروان و گنجه و گرجستان و* اکثر امکنه(۱۳) شیروان بتصرف دولت روم در آمد احمد خان اوسمی به بهانه دفع فتنه حاجی داود و جنگ با عثمانیان بشیروان آمده چنانکه از مضمون رقم شاه طهماسب معلوم میشود اظهار اخلاص بدولت ایران می‌نمود و خود در تلاش یغما بود که از خبر آمدن پطر پادشاه روس بملك خود برگشت غولیکوف در تاریخ اعمال پطر گوید که از ملاحظه اختلال کار سلطنت ایران و قتل و نهب تجار روس در شیروان* پادشاه روس(١٤) پطر(١٥) بن الکسی بن میکائیل(١٦) درپانزدهم(١٧)خزیران سنه*١١٣٤(١٧٢٢)هزار و صد و سی و چهار(١٨) وارد حاجی ترخان گشته اعلام نامه(١٩) بولایات ایران نوشت باین مضمون که داود بیك امیر لزگیه(٢٠) و سرخای امیر غازی قموق بپادشاه خودشان یاغی شده در سنه*١٧١٢ هزار و هفتصد و دوازده مسیحیه(٢١) شهر شماخی را بیورش مسخر و تجار روس را نیز قتل و غارت کرده بودند در آن خصوص اگر چه بیگلر بیگی حاجی ترخان کس بنزد ایشان فرستاده ما نیز ایلچی بحضور شاه روانه نمودیم تا حال اثری ظاهر نشد و پادشاه ایران را قوت آن نیست که از عهده این فساد پیشه‌گان برآید فلهذا ما خود بعزم تنبیه و انتقام عازم آنصوب هستیم هر کس که در جای خود بارام نشیند تعرض وضرری از لشگریان ما نه‌بیند و آنانکه معاونت باهل فساد نمایند یا بمقام فرار آیند مورد

---

(۱) آ: را — افزوده شده

(۲) ت: حذف شده *(۳) — *(۳) ب: در حاشیه

(٤) آ: حذف شده *(۵) ب: حذف شده

*(٦) ق: حذف شده *(۷) ب: حذف شده

(۸) ت: حذف شده *(۹) ب: حذف شده

*(۱۰) ب: در سنه ١١٣٥(١٧٢٢) (۱۱) ب ت ف: سنجاغ؛ ق: سنجاق

*(۱۲) گردیده *(۱۳) ب: حذف شده

*(١٤) ب: امپراطور بالای سطر با خط مغایر

(١٥) ب: کبیر — افزوده شده (١٦) ب: بن فیدور

(١٧) ب: ١٥ ماه *(١٨) ب: ١١٣٥ (١٧٢٢)

ق: ١١٣٤(١٧٢٢) هزار و صد و چهل و چهار

(١٩) ب: نامه‌ها (٢٠) ب: لزاکیه؛ ق: لکزیه *(٢١) ب: ١١٢٥(١٧١٢)

غضب پادشاهی خواهند بود درین اثناکه امیر(۱) محمود افغان سلطان حسین‌را در اصفهان بمحاصره داشت و طهماسب میرزا پسر او بولایت عهد و وکالت سلطنت بقزوین آمده در تدارك لشگر و استخلاص پدر بود اما بسبب سست(۲) مزاجی و بی هنری کاری نمی توانست نمود پطر(۳) بکونسول یعنی وکیل خود آورامو‌ف(٤) که درگیلان توقف داشت فرمان نوشت* که باشاه(٥) یا باهرکس ازامنای دولت اوکه مقدور باشد بوعده حمایت و دفع شرور اهل فساد و شرط نامه در خصوص دادن ولایات دارالمرز بدولت روس انعقاد دهد بعد ازان نه هزار دراغون و بیست هزار قزاق و سی هزار تاتار و بیست هزار قلموق‌که مجموعا(٦) هفتاد و نه‌هزار سواره بود(۷) از راه خشگی روانه و خود درهیجدهم(۸) تموز با(۹) دویست‌و هفتاد(۱۰) و یك فروند سفینه و زورق که بیست و دو هزار پیاده نظام و پنج هزار مزدور در آنها بود از دریا عزیمت نمود در موضع چهار تپه عریضه عادلگرای خان شامخال مشعر باطاعت و لوازم اعانت برسید بنابر آن در بیست‌و چهارم‌آن(۱۱) ماه‌ازجزیره چچن پاروچیك لاپوخین(۱۲)را باسی نفر(۱۳)چاپار بنزد شامخال فرستاد که اعلام‌نامه‌ها را بممالك شیروان و داغستان انتشار دهد* بعد ازان(١٤) خود بکنار آمده جای خروج معین و عساگر در* بیست و هشتم(۱٥) آن ماه از دهنه رود آغر آخان(١٦) بداخل آمدند و(۱۷) در مسافت سه میل(۱۸) از سولاق جای(۱۹) اردو معین و اطراف آن بسنگر استحکام یافت و خود پادشاه(۲۰) با اعاظم امرا شبها در کشتی می بود ازانکه چند روزی در انتظار ورود اسبان اردو که با لشگر سواره از راه خشگی می‌آمدند توقف در آنجا لازم می‌نمود و سبب تاخیر ورود ایشان صعوبت راه و قلت آب و علیق و جنگ بااهالی قریه اندری بود چنانکه(۲۱) چهارپولك دراغون بسرکردگی بریغادر(۲۲) و ترانی(۲۳) بتصرف آن قریه مامور بودندکه صورت مخالفت قریه را مسخر و ویران و تنبیه آن طایفه شجیعه‌راکه* باوجودمحکومیت‌بشامخال(٢٤) مانع راهگذار و غارتگر نواحی همجوار بودند عبرت دیگران سازند در جای تنگ قریب

---

(۱) ب: میر (۲) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۳) ب: امپراطور (٤) آ: آورامو‌ف؛ ف ق: اورامو‌ف
*(٥) ف: که یا بشاه؛ ق: یا بشاه
(٦) ق: مجموع (۷) ق: که — افزوده شده
(۸) ب: ۱۸ (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: هزار
*(۱۱) ب: ٢٤ این (۱۲) آ: اپاپوخین؛ ق: لابوچین
(۱۳) ق: هزار *(١٤) ب: ایمپراطور *(۱٥) ب: ۲۸
(١٦) آ: آغراخان (۱۷) ب: حذف شده
(۱۸) ب: فرسخ (۱۹) ت: چای
(۲۰) ب: ایمپراطور (۲۱) ب: بفرمان امپراطور — افزوده شده
(۲۲) ب: بالای سطر با خط مغایر (۲۳) ق: ونرانی
*(٢٤) ب: بالای سطر

بقریه پنجهزار از اهالی آن در* بیست و سیم(۱) ماه مذکور(۲) بر سر ایشان ریخته هفتاد نفر دراغون مقتول و مقداری نیز مجروح گردیدند عاقبت پولکوونیك ناعوموف(۳) لشگر را از آن تنگنا بدر برده بعد از(٤) اندك محاربه قریه را مسخر و ویران کرده آتش زد سیصد نفرازاهالی مقتول و دیگران راه فرار پیش گرفتند بعدازآنکه لشگر سواره و اسبان باردوی بزرگ پیوستند پطر(۵) دویست نفر صالدات و هزار نفر قزاق بابیماران در سنگر آغرآخان(٦) و زورقهارا در ساحل آن گذاشته سفاین مقرره دربند را بسرکردگی شویمانوف روانه و کوچ کرد در(۷) هفتم ماه آغوستوس(۸) عبور ازسولاق باکمال صعوبت اتمام(۹) پذیرفت و(۱۰) درآنجا سلطان محمود امیریخسای *باتفاق ایلچی(۱۱) شامخال آمده هشتصدو پنجاه رأس گاو نه رأس اسب(۱۲) نیکوبرسم پیشکش آورده اظهار خلوص و اطاعت کردند التفات بسیار و تصدیق حقوق خود(۱۳) ازان پادشاه نامدار یافتند همه جا امپراطور(۱٤) بامقدمه الجیش *درپیش بود(۱۵) باوجود اینکه بامر شامخال چاهها در سر راه کنده شده بود تنگی در بعضی منازل از قلت آب کشیده روز دوازدهم آن ماه عادلگرای(۱٦) خان شامخال در یکفرسخی تارخو باستقبال آمده خارج شهر مضرب خیام اردو گشته سه روز با نتظار جمع آمدن همه عساگر توقف در آنجا معین بود روز دیگر شامخال امپراطور(۱۷) را به ضیافت دعوت نمود بعد از ملاحظه شهر و اطراف آن در سر سفره صحبتها از هر قبیل بود شامخال برای ملازمت درین سفرتمنای(۱۸) دادن لشکر کرد(۱۹)* اما او(۲۰) قبول نفرمود بعدازمراجعت باردو وکلای دربند از طرف نایب آن اما مقلی بیك یوزباشی قورچیان وارد حضور گشته اظهار ارادت و رضامندی ازوعده حمایت کردند پولکوونیك ناعوموف با افسری دیگر و دوازده نفر قزاق برای تمهید لوازم* و اسباب ورود موکب پادشاهی(۲۱) روانه دربند گشت بصوابدید نایب در دو دروازه شمالی یکی در بالا و یکی(۲۲) طرف دریا(۲۳) قراول روسی از کشتیها که همان روز آمده بودند آورده گذاشتند سلطان کوتوال(۲٤) دربند پیش از آن بدربار پادشاه ایران رفته نایب که همیشه از اهالی آنجا ریاست(۲٤)

---

*(۱) ب: ۲۳ آن
(۲) ب: حذف شده (۳) ت: ناغوموف (٤) ق: بعد ازان
(۵) ب: امپراطور (٦) ف ق: آغراخان
(۷) ت: حذف شده (۸) ق: آغوست
(۹) ق: و تمام (۱۰) ب: حذف شده *(۱۱) ب: و ایلچی از
(۱۲) ت: حذف شده (۱۳) ف ق: خودشان
(۱٤) آ: او؛ ف ت ق: او خود *(۱۵) ب: بالای سطر
(۱٦) ق: عالکرای (۱۷) آ ف ت ق: پادشاه
(۱۸) ب: تکلیف (۱۹) ف ت ق: نمود؛ ب: کرده *(۲۰) ب: امپراطور
*(۲۱) ت: در باب ورود امپراطور (۲۲) ت: از — افزوده شده
(۲۳) ب: بحر (۲٤) ب: حذف شده

مملکت میداشت محافظت قلعه را نیز متکفل بود پادشاه روس(۱) در(۲)
روز شانزدهم آنماه از تارخو حرکت و در هیجدهم وارد ملك اوتمش و افسری با سه نفر قزاق به تکلیف اطاعت بنزد سلطان محمود حاکم آنجا که محکوم اوسمی قیطاق بود مرسول و سلطان محمود ایلچیان را کشته باشانزده هزار لشکر که از خود و از اوسمی و دیگران فراهم داشت برسر *اردو حمله آورده(۳) مغلوب و سواره روس ایشان‌را(٤)* سه میل تا بلده اوتمش تعاقب کرده بسیاری را بکشتند و آن بلده را که پانصد خانوار(٥) داشت(٦) باشش قریه دیگر تاراج کرده سوزانیدند و پانزده هزار رأس از اغنام و اموال بدست آمده چند نفری که دستگیر شده بودند بامر امپراطور(۷) بقتل رسیدند در(۸) بیست و یکم ماه مذکور که(۹) روز ورود بدربند بود از قلت آب و شدت گرما و تند باد غبار انگیز زحمت بسیار بلشکر رسیده در خارج دربند اما مقلی بیك نایب باجمعیت علما و سایراصناف(۱۰) اهالی مفتاح نقره درتوی مجمعی(۱۱)برسر استقبال پیش‌آورده اظهار ثنا و رضامندی نمود پطر(۱۲) بسیاق نظام و موسیقی عسکری داخل قلعه گشته دویست و سه(۱۳) توپ بدست آمد لشکر پیاده در کنار دریا نزدیك شهر و لشکر سواره از دراغون(۱٤) و قزاق و غیره در سر رود ملاکتی وکشتیها بسبب مناسبت بندر در دهنه آن ایستادند و(۱٥) به تعجیل دو قلعه یکی در کنار رود ملاکتی و دیگری در کنار رود اورتا بوغام در همان چند روز برای استحکام شهر دربند ازطرفین تعمیریافتو(۱٦) امامقلی‌بیك‌نایب با(۱۷)چین جنرال‌مایوری ولقب‌خانی(۱۸) به‌حکومت دربند و سرکردگی سپاه از اهالی انجا(۱۹) تعیین شده(۲۰) پاروچیك‌لونین(۲۱)باجمعی از دریا مقرر بباکو گردید(۲۲) که بایصال اعلام نامه جدید(۲۳)حکام و اهالی آنجا را مایل باطاعت سازد(۲٤) در آن روزها(۲٥) تمام(۲٦) نواحی دربند و مسکورکه میان رودهای یلامه و بلبله است بتصرف عساکر روس درآمد و همه دهات مسکور(۲۷) بسبب اغتشاش و آشوب اهالی ویران بوده همین *در قریه(۲۸) دده‌لو(۲۹)*

---

*(۱) ب: میشد متکفل حکومت دربند بود موکب امپراطوری (۲) ق: حذف شده
*(۳) ق: او ریخته (٤) ق: در ـ افزوده شده
(٥) آ: خوانوار (٦) ق: بودند (۷) آ ف ت: پادشاهی؛ ق: پادشاه
(۸) ب: حذف شده؛ ف ق ت: و در
(۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: و ـ افزوده شده (۱۱) ق: مجموعه
(۱۲) ب: امپراطور (۱۳) ب: سی (۱٤) آ: دراقون
(۱٥) ق: حذف شده (۱٦) ب: حذف شده (۱۷) ب: را
(۱۸) ب: داده ـ افزوده شده (۱۹) آ: حذف شده
(۲۰) ب: نمود و (۲۱) آ: یونین؛ ب: لونین را
(۲۲)ب: فرمود (۲۳) آ: که بایصال ـ افزوده شده
(۲٤) آ ق: و ـ افزوده شده (۲٥) ت: روز با
(۲٦) آ ف ت ق: تمامی (۲۷) ت: حذف شده
*(۲۸) آ: حذف شده (۲۹) ب: دده‌لی

خانه* حاجی داود با(۱) حصاری از سنك موجود بود مستحفظان در آن سکنی گرفتند و لونین(۲) از باکو مراجعت کرده عرض نمود که اهالی باکو او را راه بشهر نداده گفتند که ما بی اعانت دیگری چند سالی است که خود را از شرور اهل فساد محفوظ داشته‌ایم حالا نیز خود را محتاج بحمایت روس نمیدانیم پطر(۳) غضبناك شده خواست که ایشان را بزور مطیع کند اما نظر بموانعی که سبب مراجعت او گردید این امر را بسال دیگر موقوف داشت دربند که از(٤) خارج دو حصار از کوه بدریا کشیده شده‌است از داخل بچهار حصه انقسام و با دیوار ها انفصال داشت اول نارین(۵) قلعه که از همه بالاتر و کوچکتر است لشکر روس اول آن را تصرف کردند و همه اهالی را از آن بیرون فرستادند و پادشاه(٦) دران منزل گرفت و در دوحصه میانه مساکن نایب و تجار و اصناف اهالی و کاروانسرا ها و غیره* و قوع داشت(۷) و در حصه چهارم مشهور بلوبارو(۸) که خانی بود دو(۹) قزارمه یعنی صالدات خانه و انبار سیورسات در زمان حضور امپراطور(۱۰) تعمیر یافت و در وقت اخراج سیورسات از سفاین طوفانی سخت برخواسته(۱۱) رخنه در کشتیها بنوعی ظاهر گشت که قطع آب آنها میسر نشد(۱۲) عاقبت لنگرها را بریدند کشتیها بکنار افتاده آرد ضایع گشت و باسی فروند کشتی سیورسات نیز که از حاجی ترخان(۱۳) می‌آمد در بندر آغرآخان همین صورت روی داده آذوقه از هر جهت بسیار کم مانده بود و در آن نواحی نیز بسبب آشوب تحصیل غله مقدور نبود لاجرم مراجعت لشکر(١٤) بروسیه لازم نمود(۱۵) امپراطور(١٦) روس را بی انجام کار برگشتن(۱۷) بسیارگران(۱۸) بود علی الخصوص از آنکه میخواست باکو را تصرف کرده در دهنه کر شهر بزرگی(۱۹) برای تجارت تعمیر کند و(۲۰) بمجرای(۲۱) این رود بالا رفته امور گرجستان را نیز قراری دهد و علاوه‌برین از استراباد ارتباط امور تجارت با هندوستان در نظر داشت خلاصه(۲۲) جمعی را(۲۳) از لشکریان بمحافظت قلعه دربند گماشته در اوایل ایلول بنای معاودت گذاشته بی وقایع علیحده بسنگر آغرآخان رسید* و شهری موسوم به قلعه صلیب در محل انشقاق نهر(۲۵) آغرآخان(٢٤) از سولاق که مکانیت آن بسبب آب و علف و جنگل مناسب و برای کسب

---

*(۱) ب: و (۲) آ: یونین (۳) ب: امپراطور
(٤) ق: حذف شده (۵) ب: بالای سطر با خط مغایر
(٦) ب: امپراطور *(۷) ب: بود (۸) آ ت ف: باره (۹) ت: و در
(۱۰) آ ف ت ق: پادشاه (۱۱) آ: و — افزوده شده
(۱۲) ق: نگشت (۱۳) ق: ترخوان (١٤) ب: حذف شده
(۱۵) ف ق: می‌نمود (١٦) آ ف ت ق: پادشاه
(۱۷) ف ق: برگشتی (۱۸) آ: دشوار بالای سطر
(۱۹) ق: بزگی (۲۰) آ: در (۲۱) آ: میجرای
(۲۲) ب: حذف شده (۲۳) ب: حذف شده
*(٢٤) ق: حذف شده (۲۵) ت: حذف شده

صولت داغستا نیان و تردد بدربند واجب بود بنا نمود ء بجهت سیرسفاین نهر سولاق‌را باستونهای قوی و چوبهای بزرگ بندی بست تا آب به نهر آغرآخان بسیار آید و بعضی از آن چوبها در توی آب هنوز نمایان است و حتمان قزاقان تن کراسنوشچکوف(۱) با هزار قزاق(۲) و چهل هزار قلموق که تازه آمده بودند بملك حمری(۳) روانه و قتل و غارت بسیار کرده(٤) سیصد و پنجاه نفر اسیر و یازده هزار راس مال آوردند و امپراطور(٥) ایلچی و مکاتیب بوالی گرجستان و خلیفه بزرگ ارامنه هم(٦) فرستاده باظهار نوازشات در باب دوباره آمدن خود اطمینان داد و بعد از تعیین مستحفظین در قلعه صلیب همه لشگر سواره را از راه خشکی روان و خود بندر آغرآخان را زیاده استحکام داده در* بیست و ششم(۷) ماه مذکور سوار کشتی و بسرعت روانه حاجی ترخان گردید و لشگر پیاده(۸) را جنرال آدمیرال(۹) غراف آپراکسین در سفاین از عقب برده صعوبات بسیار بسبب طوفان درراه دید روز چهارم تشرین الاول‌که(۱۰) پطر(۱۱) بحاجی ترخان آمده بود(۱۲) عریضه حاکم گیلان مشعر باستدعای حمایت برسید(۱۳) در ملت پنج روز سفاین و اسباب سفرمهیا گشته روز* دهم همان ماه(١٤) پولکوونیك شیپوف(۱٥) و سویمانوف(۱٦) با دو بتالیون صالدات روانه گیلان گردیدند بعد ازورود به بندر پره(۱۷) بازار یازیکوف بطلب بارکش برای حمل و نقل اردو برشت مرسول گشت درانوقت ایلچی معین از طرف *طهماسب میرزا(۱۸) بدربار امپراطوری(۱۹) اسماعیل بیك تابین وزیر اعظم که(۲۰) در حین عزیمت از کوههای طالش سفاین روس را در روی دریا دیده مراجعت بگیلان کرده بود در رشت حضور داشت اهالی انجا بعد از مشاوره* در خانه وزیر گیلان(۲۱) جواب دادند که بی اذن پادشاه ایران لشگر روس را بملك خودشان نتوانند که راه دهند و تکلیف ماندن ایشان در کشتی نمودند روسیه پره(۲۲) بازار را تصرف کرده وزیر گیلان بعد از ملاقات با(۲۳) پولکوونیك‌شیپوف(٢٤)و اطمینان درآنکه(۲٥)ایشان‌بامرخود امپراطور(۲٦) برای‌حمایت

---

(۱) ق: کیراسنوف (۲) ق: قزاقان (۳) ق: حمری(بضم حاء و سکون میم)
(٤) ت: کرد و (٥) آ ف ت ق: حذف شده؛ ب: بالای سطر با خط مغایر
(٦) ب ف ت ق: حذف شده
*(۷) ب: ۲٦ (۸) ق: زیاده (۹) ب: امیرالبحار
(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: امپراطور (۱۲) ب: حذف شده
(۱۳) ب: رسیده *(١٤) ب: ششم تشرین آخر
(۱٥) ف ت ق: شیوف (۱٦) ف ق: سیومانوف
(۱۷) آ: پیره *(۱۸) ب: شاه طهماسب
(۱۹) آ ف ت ق: پادشاه روس (۲۰) ب: نیز که
*(۲۱) ت: بالای سطر (۲۲) ت: پر (۲۳) ف ق: حذف شده
(٢٤) ف: شپوف؛ ت: سیوف؛ ق: سپوف
(۲٥) ق: درنك (۲٦) آ ف ق: پادشاه روس؛ ت: پادشاه

آمده اند اورا با قسمی از لشگر برشت برده در کاروانسرای کنار شهر سکنی داد اما از عدم میل بصلح روسیه(۱) ایلچی را با نواع معاذیر از رفتن باز میداشت چون در پانزدهم(۲) تشرین آخر سنه *۱۱۳۵(۱۷۲۲) هزار و صد و سی و پنج(۳) میر محمود باصفهان استیلا یافته شاه طهماسب در قزوین(٤) جلوس کرد وزیر عریضه مشعر بعدم ارسال ایلچی* بحضور او(۵) نوشته انتظار جواب آنرا داشت روسیه اطلاع ازین مقدمه یافته ایلچی را(٦) بهتمهید و سایل‌مرغوبه بکشتی برده نگاه‌داشتند* و در(۷) وقت ورود چاپارازطرف شاه‌کونسول‌آوراموف(۸) خفیتا باستقبال‌رفته بحیله و تطمیع(۹) مضمون فرمان‌را که مبنی برعدم ازسال ایلچی بود دانسته آن قدر اورا معطل داشت که سویمانوف ایلچی را در اوایل کانون آخر به بهانه اینکه ساعت بسیار سعد است نصف شب با دو کشتی روانه ساخت وزیر گیلان بعد از وصول فرمان و اطلاع از فرستادن ایلچی مکدر(۱۰) و بموافقت حکام و اهالی‌آن حوالی به تمهید اسباب جنگ و جمع‌آوری لشگر بود و(۱۱) پولکوونیك شیپوف(۱۲) نیز بتدریج اسباب جنگ و سیورسات از پره بازار آورده تدارك خود را می‌دید در ماه مارت که سویمانوف(۱۳) نظر بماموریت‌خود باکشتیها و جمعی از لشگر بعهنه کر برای انتخاب جای شهر رفته بود گیلانیان تکلیف برگشتن بلشگر(١٤) روس‌کردند پولکوونیك‌جواب دادکه اولاکشتیها برای رفتن نداریم ثانیا این تکلیف را باید که پادشاه ایران بما بکند عاقبت کار بجنگ انجامیده‌گیلانیان چهار توپ‌که داشتند تمام روز بکاروانسرا می‌انداختند(۱۵) پولکوونیك روز خاموش بود شب هزار نفر سالدات فرستاده ازدو طرف برسر شهرچنان(١٦) ریختند که گیلانیان را مجال پرداختن بخود نماند بسیاری مقتول و باقی فرار کردند ولشگرتازه بسرکردگی جنرال مایورلواشوف رسیده شهر را تصرف و در طرف غربی آن سر راه قزوین قلعه تعمیر کردند(۱۷) و از جانب شرق(۱۸) نیز که کاروانسرا را قلعه مانند استحکام داده بودند شهر در میانه بماند و در همان سال ششم ماه تموز جنرال مایور ماتوشکین بانه‌فروند کشتی که چهارپولك درآنها(۱۹) بود پولك آن زمان قریب بهزار نفر می‌شد لنگر در بندر باکو انداخته مکتوب اسماعیل بك را که بنام شاه طهماسب تکلیف سپردن قلعه کرده بود بفرستاد سلطان و اعیان باکو فرستادگان را بشهر راه

---

(۱) آ ف ت ق: حذف شده (۲) ب: ۲۳ *(۳) ب: حذف شده. ف ق: ۱۱۳۵ هزار و صد و سی و پنج
(٤) ت: نیز — افزوده شده *(۵) ب: حذف شده
(٦) ق: حذف شده *(۷) ب: حذف شده
(۸) آ: آوارموف (۹) ب: بخشش
(۱۰) ق: خاطر — افزوده شده (۱۱) آ: حذف شده
(۱۲) ق: شپوف (۱۳) ب: بالای سطر (١٤) ت: حذف شده
(۱۵) ب: می‌زدند (١٦) آ: بالای سطر آتش — افزوده شده
(۱۷) ب: کرد (۱۸) ف ق: را — افزوده شده (۱۹) ب: آن

نداده جواب گفتند که مدتی‌است ما خود را از شرور مفسدان نگاه داشته‌ایم و باز خواهیم داشت احتیاج بحمایت نداریم و اسماعیل بیك را نیز وکیل مختار و کاغذ اورا که در روسیه نوشته شده محل اعتبار نمیدانیم روز بیست و یکم ماه جنرال لشکر بساحل فرستاد سواره بسیاری از شهر بدرآمده جنگ کردند و مغلوب برگردیدند روسیه به(۱) تعمیر سنگر پرداخته هفت فروند کشتی پیش آمده توپهای قلعه را خاموش نمودند(۲) از شراره خمپاره آتش بزرگ بشهر(۳) افتاده حصار از یکجا ویران گشت و شب بیست و ششم که یورش معین بود بسبب طوفان سخت کشتیها متفرق و میسر نگشت جنرال دوباره به تکلیف تسلیم بنای مکالمه گذاشت شهر بتصرف و هفتاد و دو توپ و باروط و گلوله و اسباب بسیاری دیگر بدست آمد و مستحفظان که هفتصد نفر بودند با سرکرده(٤) خودشان درگاه قلی‌بیك(٥) بخدمت دولت روس داخل گشتند و حکومت مملکت * از قرار سابق(٦) بدرگاه قلی بیگ واگذار گردیده سلطان * کوتوال قلعه(۷) که بنا بر قول او بدوستی داود بیگ منسوب بود محبوس(۸) بدیار روس فرستاده شد و پولکوونیك(۹) درگاه قلی‌بیك در آخربه سبب ظن سخت در خیانت معزول گشته کوتوالان روس بکار حکومت مملکت پرداختند(۱۰) و بموجب مکاتیب و اخبار درگاه قلی بیك‌بن

---

(۱) ب: بر (۲) ب: کردند (۳) ق: حذف شده
(٤) ب: بالای سطر سرکرده؛ آ ف ت ق: پولکوونیك
(٥) آ ف ت ق: حذف شده ب: در حاشیه با خط مغایر افزوده شده
بن‌هیبت بك که ازنسل اصفهبدان طبرستان متوطن باکو و رئیس سپاه و اهالی آنجا بود
*(٦) آ ف ت ق: حذف شده ب: در حاشیه با خط مغایر
*(۷) ب: بالای سطر با خط مغایر (۸) ف ق: حمیلوس
(۹) ب: حذف شده (۱۰) ب: از — و بموجب — تا — حکومت او — حذف شده ص ۱۳٥. ۱۳٦ درعوض این جمله نوشته شده — و نظر بتاریخ ارقام درگاهقلی بیك در حاشیه با خط مغایر افزوده شده:
در ممالك محال باکو با گروهی از متعلقان خود مدتی در حواشی باکو بتاخت و تاز و بعد از این به ایران رفته بلقب خانی از روسای سپاه بوده در سنه ۱۱٥۱ (۱۷۳۸) حین مقتولی ابراهیم خان برادر نادر شاه در جار مجروحا وفات یافت و پسر او میرزا محمد خان اول که در حضور آن نادر شاه از مقربین امرا بوده بعد از وفات او باکو را مستقلا تصرف نمود و حکومت موروثی تا سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰٦) در دودمان او بوده چنانچه بعد از او پسرش حاجی ملك محمد خان و بعد از او میرزا محمد خان ثانی در حکومت میرزا محمد خان ثانی یك سال محمد قلی خان با او جنگ کرد محالات باکو در حکومت میرزا محمد خان بوده و شهر باکو در تصرف محمد قلی خان بن میرزا محمد خان اولی بود و بعد از یك سال بعد ازوفات محمد قلی خان بن میرزا محمدخان اول حسینقلی خان بن علی قلی آقا بن میرزا محمد خان اول به حکومتی باکو و همه وقت در میان او و میرزا محمد خان ثانی جنگ بوده و حسینعلی خان به سبب خالوزادگی و برادر زن و دامادی او در جنگ بمیرزا محمد خان خیانت‌کرده تا اینکه سنه ۱۲۲۱(۱۸۰٦) مملکت باکو بتصرف روسیه آمده حسینقلی خان بر ایران گریخته و میرزا محمد خان ثانی به قبه آمده سکنی کرد. در متن نوشته شده: و سایر مواد

هیبت بیك که اسلاف او از خاندان امرای نورکجور(۱) مازندران و نسل اصفهبدان(۲) قدیم طبرستان(۳) درمقاسمه‌خان احمدخان(٤) گیلانی‌سنه* ۱۰۰۰ (۱۵۹۲)(۵)هزاربشیروان آمده درباکو صاحب‌ملك و رئیس یوزباشیان شده بودند و خرابه عمارت و قلعه ایشان در قریه رمانه هنوز موجود و در افواه ناس این سخن مشهور است که «امیر حاجان بلبله رمانه خان کندی در» سابقا سلطان باکورا کشته خود بلقب خانی حاکم گشته به تمهید وسایل و اتفاق اهالی از دربار شاهی نیز تصدیق یافته بود و سلطان جدید همین بکوتوالی قلعه اکتفا می نمود لشکر لزگی را در نیم فرسخی شهر نزدیك تلی که از آن وقت به قانلو تپه موسوم است شکست فاحش داده(٦) برادر او حسین خان بیك در آن معرکه بقتل رسید بعد از آن بنای چپاول در محالات شابران و قابستان نهاده روز بروز صاحب اشتهار گردید و در وقت آمدن روس شهر را تسلیم و بحکومت سابق منصوب گشت و حکومتگاه او در مشقطع بوده باغ و عمارت و آبدان درگام خان هنوز آنجا موجود و زور بازو و آثار شجاعت او بین الناس مشهور است و از تاریخ ارقام او درباب تعیین عبدالله بیك‌بن حاجی سلیم بیك بملکی محال باکو و سایر مواد حکومت او در سنه* ۱۱٤۳ (۱۷۳۱) هزار و صد و چهل و سه(۷) نیز *حکومت او در باکو(۸) بر دوام بوده معلوم نیست که(۹) در کدام سال از دولت روس روگردان*(۱۰) و باگروهی ازمتعلقان خود مدتی بتاخت و تاز در حواشی باکو و شیروان و بعدازان رفته از امرای سپاه ایران بوده در سنه* ۱۱۵۱ (۱۷۳۸)(۱۱)هزار و صد و پنجاه و یك حین مقتولی ابراهیم خان برادر نادر شاه در جار مجروح و درزنجان وفات یافته است*(۱۰) و در دوازدهم ایلول هذه‌السنه بعد از مکالمات* بسیار در دارالسلطنه پطربورغ(۱۲) اسماعیل بیك بنام شاه‌طهماسب باامنای دولت روس عهد بسته همه دارالمرز که از استراباد تا دربند باشد بدولت روس متعلق گشت و امپراطور(۱۳) روس نیز متعهد اعانت و استقرار کار دولت شاه طهماسب گردید دولت عثمانی که اراده تملك شیروان و آذربایجان داشت میخواست که باعلام(۱٤) جنگ امپراطور(۱۵) روس‌را از تصرف ولایات دارالمرزباز دارد(۱٦) وزیراعظم ابراهیم پاشا* که طالب دوستی بادولت روس بود(۱۷) رضا بجنگ نمیداد بنابران ایلچی فرستاده تمنا نمودندکه دولت

---

(۱) ت: نوکجور (۲) ف ق: اصفهبدان
(۳) ت: طبرسران (٤) آ: حذف شده
*(۵) آ: ۱۰۰۰ (۱۵۲۹) (٦) ف ت ق: داد و
*(۷) ب: ۱۱٤۳ (۱۷۳۰) *(۸) آ ف ت ق: حذف شده
(۹) ب: چند وقت بعد ازان معزول و — افزوده شده
*(۱۰) — *(۱۰) ب: حذف شده درعوض — شده است — افزوده شده
*(۱۱) آ: ۱۱۵۱ (۱۷۳۱)
*(۱۲) ب: حذف شده (۱۳) آ ف ت ق: پادشاه
(۱٤) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۵) آ ق ف ت: پادشاه
(۱٦) ف: زوارد: ق: وا دارد *(۱۷) ب: بالای سطر

روس در صدد تصرف ممالك ایران نبوده حاجی(۱) داود بیك را حاکم شیروان دانند
پطر(۲) بجوابهای ملایم‌دوستانه ایلچی‌را برگردانید چون خبرتصرف‌گیلان بدولت‌عثمانی
رسید بوساطت وزیر اعظم دوباره ایلچی آمده استفسار سبب این کار نمود امپراطور(۳)
*باز در(٤) جواب گفت که من اراده مخالف عهد با دولت روم ندارم
لشگر نه برای تسخیر ممالك ایران بلکه برای انتقام از اشرار و حمایت شاه(۵) مظلوم
فرستاده‌ام اما نهانی(٦) به‌بیگلربیگی ولایات مالاروسی فرمان‌نوشت(۷) که هفتادو هشتاد
هزار لشگر در سرحد روم و قریم مهیا سازد و رومیه نیز از آن طرف ارمن و گرجستان
و اکثر شیروان را(۸) مخصوص بخود کردند عاقبت بنای کار بر آن قرار گرفت که هر
یك از دولتین متصرفات خود را از ملك بی صاحب ایران در دست داشته باشند و بحسن
اهتمام وزیر متوقف دولت روس در دربار عثمانی نپلویف و بوساطت وزیر دولت فرانسه
بوناك و کار گذاری(۹) وزیر اعظم روم ابراهیم‌پاشا درقسطنطنیه(۱۰)* بیستو هفتم
حزیران سنه ۱۱۳۷ (۱۷۲۵) هزار و صد و سی و هفت(۱۱) صلح نامه میان دولتین
روس و روم(۱۲) انعقاد پذیرفته ولایات استراباد(۱۳) و مازندران وگیلان و باکو و
سالیان و دربند بدولت روس مخصوص بوده باقی شیروان و ارمن و گرجستان بدولت
روم‌تعلق‌گرفت(١٤)و سرحددرمیان شماخی‌و باکو معین‌گشتو برادرزاده*(۱۵)بوناك که
باخبراین صلح بدربار پطر(١٦)آمده بود مورد الطاف و انعام پادشاهی گردید و*(۱۵)
رومانصوف(۱۷) برای تعیین حدود سه دولت مامور شد که بایران و روم رفته خفیتاً
ملاحظه راه گرجستان و کیفیت نهر کر کرده از قوت عسکریه ارامنه و گرجیان و امکان
تحصیل آذوقه و علیق(۱۸) در سر این راه و مسافت و کیفیت وقوع گرجستان از سمت
قوبان اطلاع یابد و طایفه ارامنه را بتوطن گیلان در مساکن و اماکن مسلمانان ترغیب‌کنند
درین اثناکه قلعه صلیب تمام شده آب سولاق به‌نهر آغرآخان جاری بود پطر(۱۹) بجنرال
مایور کروپاتوف فرمان نوشت که شهر ترك را کوچانیده بانجا برد و سنگر آغرآخان‌را
ویران سازد(۲۰) و(۲۱) شامخال ازتعمیرقلعه‌صلیب هراسان و هم(۲۲)بتحریك عثمانیان

(۱) آ ف ت ق: حذف شده (۲) ب: امپراطور
(۳) آ ف ت ق: او *(٤) ب: حذف شده
(۵) ق: روس (٦) ب: حذف شده (۷) داد
(۸) آ: حذف شده (۹) ب: حذف شده
(۱۰) آ: افزوده شده — در *(۱۱) ب: ۲۷ حزیران سنه ۱۱۳۷ (۱۷۲٤):
ف ق: بیست و هفتم حزیران سنه هزار و صد و سی و هفت
*(۱۲) ت: حذف شده *(۱۳) در حاشیه با خط مغایر (١٤) ق: شام
*(۱۵) — *(۱۵) ق: حذف شده (١٦) ب: امپراطور
(۱۷) ب: از طرف امپراطور — افزوده شده (۱۸) ت: علیف (۱۹) ب: امپراطور
(۲۰) ب: از «و شامخال» تا «پذیرفت» در ص ۱۳۸ پس از جمله «و شیروانی
پیوست» — در ص ۱۳۹ — نوشته شده است
(۲۱) ب: در اواخر اینسال — افزوده شده (۲۲) ب: حذف شده

که معاهده بسته وعده‌ها بوی داده بودند باسی هزار لشکر بیامد و قلعه صلیبرا محاصره کرده مغلوب برگشت وکروپاتوف(۱) همه مملکت و حکومتگاه اورا ویران ساخت بعد ازین مقدمه پطر(۲) منصب* شامخالی‌را(۳) متروك و اختیار مملکت او را بجنرالی‌که‌در شیروان حکمران باشد واگذار نمود و خود عادلگرای خان شامخال را(٤) *که باردوی روس آمده بود(۵) دستگیر کرده بروسیه فرستادند که عمرش در آنجا انتها پذیرفت و در نهم(٦) تشرین ثانی* سنه ۱۱۳۸ (۱۷۲۵) هزار و صد و سی و هشت(۷) جنرال لیطنانط ماتوشکین سرذار این حدود که بروسیه رفته بود مراجعت به باکو نمود معلوم شد(۸) که پودپولکوونیك زیمبولاتوف بابتالیون خودکه رفته درساحل کر مقابل مسکن امیره آنجا قبولی(۹) خانم زوجه سلطان سالیان حسن بیك اردو زده در تدارك تعمیرشهر معین بود خانم بمقام اظهارمراتب دوستی و اخلاص برآمده روزی اورا باهمه افسران به مهمانی برده در هنگام اکل طعام آدمهای مسلح داخل شده جمله ایشان را کشته‌اند(۱۰) و سالداتان(۱۱) ازمشاهده این حال بایك نفر افسر بیمارکه دراردو مانده بود به‌سفاین خودشان نشسته بباکو برگشته اند(۱۲) عجب است اینکه پطر(۱۳) پیش از وقتدرین خصوص بجنرال ماتوشکین نوشته بود بدانکه آن امیره سالیان خانم دزد بزرگ است احتیاط باید کرد که کاربدی اتفاق نه افتد جنرال ماتوشکین با سیصد نفر بدهنه کر رفته جای شهررا ملاحظه و(١٤) روانه‌گیلان‌گردید و جنرال مایور لواشوف(۱۵) درآنجاشش بتالیون سالدات(١٦) و پانصد دراغون و چند دسته از ارامنه وگرجیه و قزاقان تن(۱۷) داشت وزیر کسکر بابیست هزار لشکر دربرابر مهیای جنگ بود جنرال ماتوشکین(۱۸) بحضور شاه طهماسب* باردبیل کسی(۱۹) فرستاده بمضمون عهد نامه اسماعیل‌بیك‌طلب منع وزرا از جنگ نمود جواب نرسید از آنکه امنای دولت شاه این صلح را قبول نداشته اسماعیل بیك را بخیانت نسبت میدادند و او نیز در سایه حمایت روس در گیلان مانده بود ایرانیان حمله برسرکاروانسرا آورده یك بتالیون(۲۰) سالدات و سه دسته دراغون ایشانرا شکست داده خیلی تعاقب و بسیاری را بقتل رسانیدند بعداز آن نیز وزیر آستارا و غیره‌باعانت ایشان آمده مدتدوماه درهرچندروزی جنگ‌کرده‌مغلوب برمی‌گشتنددر(۲۱)

---

(۱) ب: گنرال مایور کروپاتوف؛ ف ق: کروباتوف؛ ت: کروبایوف
(۲) ب: امپراطور *(۳) ق: شامخال؛ ب: بالکلیه ــ افزوده شده
(٤) آ: حذف شده *(۵) ب: حذف شده
(٦) ب: ۹ *(۷) ب: هذه‌السنه
(۸) ف ب ت ق: گشت (۹) ب: حذف شده
(۱۰) ب: بکشتند (۱۱) ق: سالدات
(۱۲) ب: آمدند (۱۳) ب: امپراطور
(١٤) ب: کرد و ازانجا (۱۵) آ: الواشوف
(١٦) ب: حذف شده (۱۷) ب: تن(بضم تاء)؛ ق: تون
(۱۸) ب: کس ــ افزوده شده *(۱۹) ب: که در اردبیل بود
(۲۰) ب: بوطلیون (۲۱) ق: و

آخر چنان ترسیدند که اصلا بجنگ نیامدند عجب حالتی است که یك فوج سالدات بیست هزار لشکر ایران‌راکه مسلح با توپ و تفنگ بودند شکست میداد ایشان همان ایرانیانند که در عهد کیخسرو و زود بعد ازین(۱) در عصر نادر شاه آوازه شجاعت و(۲) کشور ستانی در آفاق افکنده بودند معلوم میشود که این همه تغییرات موقوف بهنر یکنفر است امثال کیخسرو و نادر(۳) ملك را نام آور و لشکر را ظفرپرور کنند و طهماسب صفتان آن را بی هنر و خوار و در میان طوایف بی اعتبار سازند در کتب تواریخ *چنین حالات(٤) بسیار بنظر می‌آید درین اثنا روسیه(٥) از باکو رفته سالیان را نیز تسخیر و قلعه کوچکی در آن تعمیر نمودند و حسن بیك فرار کرده باشرار داغستان و شیروان پیوست و در آن اوقات*(٦) سرخای بیك غازی قموقی‌که بحسب اقتدار و حشمت ازحاجی داود(۷)بیك بیش و از ایالت او بشیروان دل ریش بود به تمهید وسایل از دربار عثمانی فرمان ایالت شیروان‌را بنام خود تحصیل و بلقب خانی رایت حکمرانی برافراشت و صارو مصطفی‌پاشا بگنجه مأمور و حاجی داود بیك(۸) بدربارروم‌احضارشده وفات‌یافت و در* بیست و هشتم(۹) تشرین ثانی* سنه ۱۱۳۸ (۱۷۲٥) (۱۰)پطر کبیر در سن پنجاه و سه سالگی بعالم باقی شتافت او پادشاهی بود *صاحب عزم(۱۱) فرزانه در فنون ملك آرایی و کشورستانی یگانه* بسیاحت مکرر در ولایت اوروپا(۱۲) کسب کمالات را *براستعداد(۱۳) ذاتی(١٤) خود برافزود قوانین ملکیه و(١٥) نظام عسکریه‌را سیاقی تازه وضع نمود برعایت مصالح صلح و جنگ شوکت قوی مکنت روس(١٦) را استقرار داد و شدت صولت قرال نامدار* اشوترا(۱۷) شکسته دارالسلطنه پطربورغ‌راکه‌حیرت افزای جهانیان(۱۸) است بنا نهاد* و بسبب امورات عظیمه که ازو صادر گشت باسم کبیر معروف و دو سال قبل از وفات خود بلقب امپراطور که حالا بسلاطین روس مخصوص است موصوف گردید(۱۹) اوستره‌لوف در تاریخ خود گوید که(۲۰) یقاطرینای اولی زوجه پطر که بعد ازو بر سریر سلطنت روس جلوس کرد

---

(۱) ق: از آن (۲) ف ق: حذف شده

(۳) ف ق: شاه – افزوده شده *(٤) آ ف ت ق: حالات چنین

(٥) ق: رومیه *(٦) – *(٦) ب: در حاشیه با خط مغایر

(۷) ق: داوید

(۸) ب: حذف شده *(۹) ب: ۲۸

(۱۰) آ ف ت ق: هذه‌السنه: ف: در حاشیه ۱۱۳۸ (۱۷۲٥) – افزوده

*(۱۱) ب: عادل *(۱۲) ب: مکرر بانواع ولایات اروپا سیاحت کرده

*(۱۳) ق: برداشته (١٤) ت: ذواتی

(١٥) ف ق: حذف شده (١٦) ب: روصیه

*(۱۷) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۸) ب: جهان

*(۱۹) ب: دولت روسیه باوجود اقتدار بلند اشتهار خود هنوز همه آنچه را که این شهریار دور اندیش در نظر داشت بتقدیم نرسانیده است

(۲۰) ب: حذف شده

در هر باب از آن جمله در امور(۱) ولایات اربعه ایران رعایت قوانین و تدبیرات شوهر خود می‌نمود و مجمعی از شش نفر عظمای روس برای انتظام مصالح ملکیه معین بود پادشاهان روم و ایران تجدید مواثیق کرده بعضی از نواحی ولایات مذکوره نیز بتصرف روس در آمد بعد از وفات او در ششم مایس سنه* ۱۱۴۰ (۱۷۲۷) هزار و صد و چهل(۲) پطرثانی(۳) بن الکسی بن پطر کبیر دوازده ساله جلوس کرده همان مصلحت خانه باجرای امور می‌پرداخت او نیز در هیجدهم کانون آخر سنه ۱۱۴۳(۱۷۳۰)* هزار و صد و چهل و سه(۴) درگذشته آننا بنت ایوان برادر پطر کبیر که بیوه بود بسلطنت نشست برای استقرار تسلط روس در دارالمرز ایران از عساکر و اجناس و نقود که بیعوض(۵) در معرض تلف بود تدارکات بسیار دیگر(۶) لازم می‌نمود از آنکه امیری ماهر و کشورستانی قاهر مطابق بر مسمی اسمش نادر در ایران ظاهر گشته بعد از ورود بخلمت شاه طهماسب که بی تخت و بخت در اطراف آذربایجان و مازندران سرگردان می‌گشت امورسلطنت رونقی دیگر و آرایش لشکر و آسایش(۷) کشوریوما فیوما افزایش برترگرفت لشگرفراوان(۸) عثمانی‌را درقرب(۹) بغداد بنوعی شکستدادکه آشوبو انقلاب بخود قسطنطنیه افتادسلطان احمدخان ازتختو تاج مایوس‌و سلطان محمودخان جلوس‌کرد درین اثنا اهالی دارالمرز شوریده بهجوم عام بجنگ روس اقدام نمودند محض بسبب کاردانی جنرال مایور لواشوف(۱۰) روسیه ازین هایله پرخطرنجات یافته جنرال‌مذکورازدولت استدعای اعانت پرقوت نموداما امپراطوریچه(۱۱) بارون شافیروف را که از اعاظم امرای او بود به تمنای صلح فرستاده بعد از مکالمات باوکلای ایران در رشت در(۱۲) سنه۱۱۴۵(۱۷۳۲)* هزار و صد و چهل و پنج(۱۳) قرار صلح(۱۴) بر آن شد که لشگر روس بی‌توقف ولایات گیلان و مازندران را بدولت ایران واگذارند و از شیروان و داغستان نیز بمجرد اتمام جنگ روم و ایران که اشتداد تمام داشت دست بردارند و ازین مصالحه دولت روس محض بتجدید مراسم دوستی با ایران و بیرون رفتن عثمانیان ازین دیار اکتفا نمود.

بیان احوال نادر

آنکه امامقلی نامی را از قرقلوی(۱۵) افشار ترکمان که از ترکستان وقت استیلای مغول آمده در آذربایجان و بعد از ظهور شاه اسماعیل صفوی(۱۶) کوچیده در ملك ابیورد سرچشمه کورکان ساکن بودند در* ۲۸ محرم(۱۷)

---

(۱) ت: امورات
(۲) ب: ۱۱۳۰ (۱۷۲۷)؛ ف: ۱۱۴۰ (۱۷۲۶) هزار و صد و چهل
(۳) ب: حذف شده *(۴) ب: حذف شده
(۵) ت: بی عوض (۶) ب: حذف شده (۷) ت: حذف شده (۸) ب: حذف شده
(۹) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۰) ت: اواشوف
(۱۱) ب: بمضمون الصلح خیر — افزوده شده
(۱۲) آ ف ت ق: حذف شده *(۱۳) ب: حذف شده (۱۴) ب: مصالحه
(۱۵) ب: قرقلوی(بضم لام) (۱۶) آ: ره — افزوده شده *(۱۷) آ ف ت ق: اوایل

سنه ۱۱۰۱ (۱۶۸۹) *هزار و صد و یك(۱) پسری آمده ندرقلی نام که به سبب تزویج دو دختر بابا علی بیك کوسه احمد لو یکی بعد از دیگری در میان اقران برتری یافته بنادر قلی بیك معروف و به فنون هنروری و شجاعت موصوف گردید بعد ازوفات باباعلی بیك ملازمت ملك محمود سیستانی را اختیار و ازو فرار و ابیوردرا به قبضه اقتدار(۲) خود در آورد و در آن اوان آشوب اقتران که افاغنه پایتخت ایران را باعراق* و فارس(۳) و خراسان و رومیه نصف آذربایجان و ارمن و گرجستانرا در تصرف داشتند و روسیه دارالمرز را مالك و لزکیه(٤) در شیروان بر همزن معایش و مسالك و علاوه بر آن در هر بقعه درویشی بنام یکی(۵) از اولاد سلطان حسین بهوای سروری علم افراز و در هر گوشه داعیه اندیشی با کمال خودسری(٦) در کار تاخت(۷) و تاز بودند نادر قلی بیك نیز بمعاونت ایل جلایر که قریب بچهار صد خانوار داشت بنای گیرودار گذاشت طوایف افشار و اکراد و ایلات ابیورد و قلاع دره جز و کلات را با نواحی آنها تصرف(۸) و با ملك محمود و دیگران جنگ کنان صاحب اشتهار گردید و تقرب بشاه طهماسب جسته *بنام طهماسب قلیخان(۹) اول قورچی باشی و بعداز آن سردار قوی اقتدار و وکیل مختار کل ایران شده شاه طهماسب را که ممانعت به فتوحات او میکرد در سنه ۱۱٤۵ (۱۷۳۲) *هزار و صد و چهل و پنج(۱۰) از سلطنت معزول نموده(۱۱) سکه و خطبه را بنام پسر شیر خواره او شاه عباس ثالث کرده خود بروجه استقلال* حکمرانی می‌نمود(۱۲) بعد از شکست فاحش که بلشگر روم داده بود بواسطه احمد پاشا والی بغداد در سنه* ۱۱٤٦ (۱۷۳۳) هزار و صدو چهل و شش(۱۳) بنای مصالحه با دولت عثمانی نهاد و فرامین موشح بخط شریف موافق قانون آن دولت بعهده پاشایان در باب تخلیه ولایات صادر گشت موکب نادری به اردبیل آمده فرمانی را که از جمله پاشایان بعهده سرخای خان متصرف شیروان مرقوم بود موسی خان حاکم آستارا با آدم خود بنزد سرخای خان(۱٤) فرستاد او حامل فرمان را کشته سخنان لاطایل بموسی خان نوشته بود که من شیروان را بضرب شمشیر شیران لزکیه(۱۵) تصرف کرده‌ام احمد بغدادی و دیگران را چه حداست که ازین مقوله سخن گویند فلهذا نواب(۱٦) نادری تنبیه آن مغرور را لازم تر و فتح شیروانرا کلیدفتح الباب قلاع دیگر شمرده چون بکنار کر رسید سرخای خان شماخی را گذاشته بداغستان

---

*(۱) ب: حذف شده (۲) آ: اختیار *(۳) ب: بالای سطر با خط مغایر
(٤) ب: لزاکیه؛ ق: لکزیه
(۵) آ: حذف شده (٦) ت: خودسرای
(۷) ت: تحت (۸) ب: مسخر
*(۹) ب: حذف شده *(۱۰) ب: حذف شده
(۱۱) ب ف ق: نمود و؛ ت: کرد و *(۱۲) ب: حکمران بود
*(۱۳) ب: ۱۱٤٦ (۱٤) ت: حذف شده
(۱۵) ق: لکزیه (۱٦) ب: بالای سطر

رفت و موکب نادری درهفدهم آغوستوس ۱۱۴۷ (۱۷۳٤) *هزارو صدو چهل و هفت(۱) وارد شماخی گشته محمد قلیخان سعیدلو حاکم اردبیل را بایالت شیروان تعیین نمود چون مسموع گشت که جمعی از لزکیه(۲) و اشرار در محل موسوم به مجی(۳) که در سه فرسخی شماخی واقع واصعب موازی است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین فسادند فوجی بتاخت ایشان مامور و پانصد سروزنده بدست آمد حکم براطلاق اسرا رفته بیگلر بیگی شیروان همه ایشان را بصاحبان رسانید در خلال این احوال خبر رسید که سرخای خان با جمعی کثیر(٤) از لزکیه(۵)* و غیره(٦) در قبله بتدارك جنگ است نادر بنه و آغروق را با *پسر خود(۷) رضاقلی میرزا در قلعه شماخی گذاشته خود با توپخانه جلو و دوازده هزارسواره جرار جریده بعزم تسخیر غازی قموق که درده منزلی شماخی واقع ودر اندرون(۸) داغستان مفرومقر سرخای خان بود در* ششم ایلول(۹) روانه گشته طهماسب قلی خان سردار فارس را فرمود که سه روز بعد ازو با دوازده هزار لشکر بعزم تنبیه سرخای خان عازم قبله گردد در یکمنزلی قبرك من اعمال مملکت کوره(۱۰) خبر رسید که لزکیه(۱۱) جاروتله و مصطفی پاشا و نور پاشا و فتح کرای سلطان با هشت هزار از رومیه و تاتار بامر علی پاشای(۱۲) والی گنجه بمعاونت سرخای خان که در قبله جمعیت داشت آمده بهمه جهت بیست هزار لشکر فراهم گشته پیش از ورود طهماسب قلی خان در محل موسوم بدوه باتن(۱۳) در میان قبله و شماخی که ازیکطرف بکوه و از سمت دیگر بر(۱٤) بیشه اتصال دارد(۱۵) تفنگچیان خودرا بسرراه تعیین و پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار داده بودند که پیشتازان سپاه سردار بجمعیت اول ایشان بر خورده چون میا ن جنگل بود از انبوه(۱٦) خصم خبر نداشتند بتصور اینکه قارات غلام سرخای خان است که به پیش آمده دلیرانه حمله برده ایشانرا مغلوب و بفوجی که از عقب ایشان بود در آویختند لزکیه(۱۷)را مظنون آنکه* موکب نادری‌است(۱۸) که باین جرات بسروقت ایشان رسیده عنان شکیبایی از دست داده روی برتافتند از هزیمت آنگروه قلب لشکر سرخای خان و پاشایان بهم بر آمده سلك قران ایشان از هم گسیخت جمعی کثیر ازیشان بقتل رسیده رومیه بسمت گنجه و سرخای خان بجانب غازی قموق گریختند تمامی‌اسباب‌اردوی ایشان‌بدست‌لشکریان‌سردار *درآمد(۱۹) و فوجی رفته قلعه خاچمز را که احداثی سرخای خان و مکانی بس معمور بود غارت

---

*(۱) ب: حذف شده (۲) ق: لکریه (۳) ف: مجی(بضم میم)
(٤) ت: گروه (۵) ب: لزاکیه؛ ق: لکزیه
*(٦) ب: حذف شده *(۷) ب: بالای سطر
(۸) ب: اقصای *(۹) ب: ٦ ایلول — بالای سطر با خط مغایر
(۱۰) ب: بالای سطر (۱۱) ب: لزاکیه؛ ق: لکزیه (۱۲) ب ت: پاشا
(۱۳) ق: پاتان
(۱٤) ف ق: در (۱۵) ت: و — افزوده شده
(۱٦) ف ت ق: انبوهی (۱۷) ق: لکزیه *(۱۸) ب: نادر شاه است
*(۱۹) ف ق: آمد؛ ت: آمده

کرده آتش زده توده خاکستر ساختند نواب نادری بوصول این خبر جمعی را بسر راه فراریان فرستاد اما(۱) سرخای خان از عزیمت او خبر یافته بعد از شکست در هیچ جا قرار نگرفته همان شب از راه میان کوه بالاتر از خسرك گذشته بود که صبح مرسولین(۲) بانجا رسیده بگروهی از فراریان لزکیه(۳) و تاتار دوچار گشته سیصد نفر را قتیل و دستگیر ساختند و تمامی ایلخی و اغنامی که در کوهستانات(٤) سر راه بود بتصرف لشگر در آمد القصه موکب(٥) نادری در عرض ده روز مسافت بعیده صعب المسالك را باتوپخانه که در اکثر مواضع بدوش پیادگان کشیده میشد طی‌کرده بقریه خسرك یکمنزلی غازی قموق واردو صبح از آنجا عازم مقصد گردید در عرض راه عریضه سرخای خان مشعر باستدعای عفو و امان رسید نادر سخن اورا قابل اعتبار نشمرده همت به تسخیر شهر(٦) غازی قموق گماشت و سرخای خان با جمعی کثیر از داغستان درکنار رودخانه یکفرسخی شهر سیبه بسته پل را که معبر منحصر بر آن(۷) بود شکسته بنای مدافعه و مقاتله گذاشت و قتیکه هنگامه جنگ بانداختن زنبورك و تفنگ از طرفین گرم شد غنی خان حاکم ابدالی افغان با فوج خود از آن طایفه مامور بعبور گشتند و به سعی بسیار راهی بغایت صعب و باریك پیدا کرده چون نور بصر بطرفه العینی از رودخانه گذشتند(۸) سرخای خان و لزکیه(۹) را ازملاحظه اینحال زمام قرار ازکف بدررفته روی برتافتند کوکبه نادری متعاقب فوج ابدالی عبور کرده تا رسیدن لشگریان لزکیه(۱۰) خود را بکوه رسانیده بودند هرچند جمعی ازیشان عرضه تیغ بیدریغ گشتند لاکن سرخای خان با معدودی کوچ و کلفت خود را سوبای برداشته بدیار آوار آواره شد شهر غازی قموق بتصرف در آمده خزاین و دفاین سرخای و اهالی آنجا از آشکار و پنهان بدست آمد درین اثنا خاص فولاد بن عادلگرای خان(۱۱)* ابن مرتضی علی(۱۲) شمخال که بزرگ داغستان بود وارد حضور و بمنصب عالی شامخالی و خلاع فاخره سر بلندی یافته متعهد خدمت و مستدعی عفو(۱۳) تقصیر اهالی(١٤) آن مملکت گردید چون صولت شتارا زمان وصول نزدیك بود و اتمام کار سرخای نیز بزودی مشکل می‌نمود بعد از یك هفته که مال آن وادی براندوخته شداسرا ی لزکیه(۱٥) را ذکوراواناثا بشامخال بخشیده مراجعت‌نمود بعدازورود بمنزل آختی‌پاره معلوم شدکه لزکیه(۱٦) آنجا پل رودخانه(۱۷) سمورراکه

---

(۱) ب: بالای سطر: ف ق: حذف شده (۲) ب: فوج مرسول (۳) ق: لکزیه
(٤) ت: کوهستا (٥) ب: بالای سطر با خط مغایر
(٦) آ: حذف شده
(۷) ب: در آن (۸) ب: گذر کردند
(۹) ق: لکزیه (۱۰) لکزیه
(۱۱) ت: حذف شده *(۱۲) ب: حذف شده
(۱۳) ف ق: و — افزوده شده (١٤) ت: حذف شده
(۱٥) ق: لکزیه (۱٦) ق: لکزیه (۱۷) ت: حذف شده

معبر لشکر بود شکسته قله(۱) کوه(۲) راکه قلعه شهبانی‌است سقناق کرده نشسته(۳) اند موکب نادری دران سمت رودخانه فرود آمده بجمع آوری اسباب پل فرمان داد تا وقت غروب پلی در کمال استواری بسته گشته هنگام شام تمامی سپاه عبور کرده در دامنه کوه منزل گرفتند جمعی بیورش کوه مامور و فوجی از دامنه کوه بموضعی که کوچ و کلفت آن طایفه تحصن داشتند روان گردید لزکیه(٤) را تاب تحمل نمانده رو بفرار آوردند نادر خود بنفسه با جمعی بتعاقب فراریان پرداخته ازصبح تا شام دراودیه وبوادی آن ناحیه جمعی‌کثیررا قتیل و دستگیر ساخت بنه و آغروق‌را از راه مسکنجه و شاهداغی روانه قبله کرده خود روز دیگر از راه خاچمز متوجه گشت و آن راهی بود غیر مسلوك که سرخای در بعضی مواضع کمره کوه را از سنك و خشت و ساروج بر آورده احداث راهی کرده بود که پیاده یك یك در کمال وحشت و خطر از آن می‌گذشت خلاصه روز *سیم تشرین اول(٥) *سنه مذکوره(٦) بقریه قوتقاشین(۷) من اعمال قبله آمده بعد از سه روز بنه و اغروق از راه شاهداغی و اردوی بزرگ از شماخی در(۸) انجا به معسکر پیوستند درپانزدهم(۹) ماه مزبور بعزم تسخیر گنجه از جسری که در محاذات ارش ترتیب یافته بود عبور و در سیزدهم(۱۰) تشرین اول در سمت(۱۱) کلیسا کندی گنجه اردو زد و رومیه و تاتار شهر را خالی نموده تحصن بقلعه جستند ازین طرف نیز به تهیه اسباب قلعه گیری پرداخته(۱۲) سنگرها و سیبه‌ها(۱۳) بستند دفعه هفت نقب مختلف بزیر قلعه برده بودند رومیان از یکی اطلاع یافته باطل کردند به شش نقب دیگرکه سه هزار و پانصد من باروط درانها بکاررفته بود(١٤) بتدریج آتش زده هفتصد نفر از مستحفظان با عمر ولد علی پاشا والی گنجه هلاك شدند و رومیه نیز دو نقب بپای سیبه آورده بودند که محاصرین یکی از آنها را باطل کرده از سوختن نقب دیگر چهل نفر از جزایرچیان بدیار عدم شتافتند و چند دفعه نیزنقبهای طرفین بیکدیگر رسیده نقابان در آن تنگنا دست بگریبان شدند و روزی رومیه با خمپارهای دستی از قلعه بیرون دویده آنها را بجانب سیبه داران انداخته(۱۵) با تیغ و تفنگ هجوم آورده اهل سیبه را تا منتهای میدان دوانیدند محاصرین زور آورده محصورین را از سیبه دور و بقلعه داخل کردند* و زیاده بر چهار ماه(١٦) بدینمنوال گذشت و(۱۷) کاری میسر نگشت بعدازان

---

(۱) ب: قلعه

(۲) ف ت ق: کوهی (۳) حذف شده (٤) ق: لکزیه

(٥) ب: بالای سطر با خط مغایر

(٦) ب: حذف شده (۷) ب: موسوم بقوتقاشین

(۸) آ: و از (۹) ب: بالای سطر با خط مغایر

(۱۰) ب: ۲۱ — بالای سطر با خط مغایر نوشته (۱۱) ت: حذف شده

(۱۲) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۳) ب: سیبها

(١٤) ت: حذف شده (۱۵) ف ت: انداختند: ق: انداختند و

*(١٦) ب: تا غره رمضان (۱۷) آ ف ت ق: که

سد سدیلی بسته آب رود خانه را بقلعه سر دادند دیوار شیر حاجی با حصار و بروج سمت جنوب شرقی انهدام پذیرفته نصف قلعه را آب فرو *گرفته بود که سد از جایی بثقلت آب و ضرب توب رومیه رخنه یافته آب بدر رفت و مجرای آن تا نیم فرسخ طرف شمالی شهر هنوز معلوم است(۱) درین اثنا جمعی از رؤسای لزکیه(۲) جاروتله آمده تعهد کردند که بمیعاد بیست روز فوجی را برسم ملازمت بموکب نادری فرستند بسبب خلف وعده جمعی که از خوانین و سپاه در حدود آغداش(۳) بودند بعلاوه فوجی از معسکر به تنبیه آن طایفه مقرر و(٤) گرجیه کاخت نیز بسرکردگی علی میرزا ولد امامقلی خان از آن طرف باین امر مامور گشتند لزکیه(٥) که تخلیه مساکن خود کرده تحصن بقله(٦) کوهی بلند از سلسله البرز جسته بودند علی الغفله حمله بر لشکر مرسول آورده جمعی را *کشتند و برخی ازیشان نیز بقتل رسیده برگشتند بعد ازین مقدمه و هم از آنکه(۷) سقناق ایشان در مکانی بغایت صعب و راه آن منحصر بیك‌ممر بچوبهای قوی مسدود ویخ بند شده بود خوانین ترك عزیمت کرده یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست داشتند بقتل آورده بعد از نهب آنچه بدست آمده مراجعت نمودند(۸) در خلال این احوال* جناب نادری تخلیه قلاع باکو و دربند را بموجب معاهده سابقه از ایلچی روس که همواره در حضوربود مطالبه نمود و روز نوروز سنه ۱۱٤۷ (۱۷۳٥) هزار و صد و چهل و هفت عهد نامه با دولت روس اختتام پذیرفته(۹) حکام بسالیان و باکو و دربند تعیین و مقرر گردید اسیرانی را که در دست روسیه بودند باز یافت و عساکر و متعلقات ایشان را بی مزاحمت تا برود سولاق راس الحد جانبین روانه نمایند و چون بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب و سرکوب دشمن بود در ماه مایس سنه ۱۱٤۸ (۱۷۳٥) *هزار و صد و چهل و هشت(۱۰) درچهار فرسخی‌آن محلی(۱۱) موسوم باقسوکه بحسب مکانیت امتیازی داشت جای شهر معین و در اندك وقتی تعمیر حصار و بروج باتمام رسیده سکنه شهر قدیم در آن بلده جدیده سکنی پذیر گشته دارالملك حکام شیروان شد و چون مدت محاصره گنجه بطول انجامید *محصورین با ستظهار عبدالله پاشای سر عسکر در قلعه داری ثابت قدم بوده(۱۲) سر عسکر نیز(۱۳) که اتمام این‌کار باتمام‌کاراو موقوف بود ازقارص حرکت نمیکرد فلهذا نادر جمعی را به ضبط محاصره گنجه مامور ساخته فوجی را هم بتوقف در

---

*(۱) ب: گرفت با وجود این محصورین باستظهار امداد عبدالله پاشای که بسر عسکری مقرر و آوازه ورودش روز بروز بیشتر میرسید در قلعه داری ثابت قدم بودند
(۲) ق: لکزیه (۳) آ ف ت ق: آغطاش
(٤) ب: امرای — افزوده شده
(٥) ب: لزاکیه؛ ق: لکزیه (٦) ت: بقلعه
*(۷) ب: کشته و برخی را بکشتن داده بر گشتند و از آنکه
(۸) ت: نموده *(۹) ب: در حاشیه با خط مغایر
*(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ت ق: محل
*(۱۲) ب: حذف شده (۱۳) ب: حذف شده

آغداش(۱) فرمان داد که هرگاه لزکیه(۲) جاروتله یا داغستان انگیز فسادی نمایند با بیگلر بیگی شیروان و حکام آن ناحیه به‌تنبیه ایشان پردازند و خود از راه لوری(۳) گرجستان *باپانزده هزار(٤) بجنگ سر عسکر عازم قارص گشت و ازانجا *(۵) که سر عسکر از مقابله اعراض و بشهر قارص تحصن جسته بود** موکب نادری(٦) شبی بروجه استعجال از پای شهر کوچیده روی مراجعت بسمت ایران نهاد و سر عسکر ازین مقدمه دلیر گشته با جمعیتی(۷) قریب بصد هزار بتعاقب پرداخت بدین وسیله*(۵) در نزدیکی ایروان جنگی عظیم در پیوست سر عسکر مغلوب* و با بسیاری از پاشایان و سپاه مقتول(۸) گردید بعد ازین فتح نمایان رومیه گنجه و تفلیس و ایروان طالب امان گشته قلاع‌را با توبخانه و اسیران تسلیم کرده بدر رفتند و از وقایع این ایام آنکه جمعی از لزکیه داغستان بهوای طغیان با اشرار قبه(۹) اتفاق ورزیده حاکم آنجا(۱۰) حسین علی خان ابن(۱۱) سلطان احمد خان را در قلعه *قبه که خرابه آن و باغ خان در محل خداد سه فرسخی شهر قبه هنوز موجود است(۱۲) محصور ساختند خاص فولاد خان شامخال و حاکم دربند با جمعیت کامل بمدافعه شتافته سیصد سروزنده ازیشان بدست آوردند بقیت السیف راه هزیمت پیش گرفتند و دران اوقات که(۱۳) شامخال آمده در دربند بود* عم خان(١٤) اوسمی آوار برسر مملکت شامخال آمده درقرب قریه‌پراول با اتباع او محاربه‌کرده خود اوسمی باجمعی* بقتل رسیده بقیت السیف(۱۵) نجات بفرار یافتند نادر در همان تابستان *سنه۱۱٤۸(۱۷۳۵)(١٦) از ییلاق ایروان ایلچی دولت روس را رخصت انصراف داده میرزا کافی نصیری را به سفارت روس تعیین و یکزنجیر فیل و بعضی هدایا بمرافقت او روانه نموده خود برای تمشیت امور گرجستان به تفلیس آمده بود که خبر ورود والی قریم رسید تبیین این مقال آنکه در زمان تعیین عبدالله‌پاشا بسر عسکری بعهده خان قریم نیز فرمان قیصری صادر شده بود که(۱۷) از راه دربند با جمعیت شایان عازم شیروان گردد و نادر که ازین کار استحضار داشت علیقلی‌خان بیگلر بیگی شیروان را با افواج دیگر پیش از وقت بدربند مامور ساخته بود که اگر خان قریم بان نواحی آید جنگ رو برو را موقوف داشته در مقام خودداری باشند *و پادشاه روم(۱۸) بعد از شکست و قتل عبدالله پاشای سرعسکر درصدد حفظ حواشی ملك خویش علی پاشای والی سابق گنجه را بوکالت تعیین که باطلاع سر عسکر جدید حد و سنور

---

(۱) آ ف ت ق: آغطاش (۲) ق: لگزیه
(۳) ب: لوری(بضم لام) *(٤) ب: بالای سطر با خط مغایر
*(۵) — *(۵) ب: در حاشیه با خط مغایر
**(٦) ب: نادر؛ ف ت: موکب نادر
(۷) ق: جمعیت *(۸) ب: در حاشیه (۹) آ: قبه (۱۰) ب: قبه(بتشدید با)
(۱۱) ب: ولد *(۱۲) آ ف ت ق: حذف و درعوض — خداد — افزوده شده
(۱۳) آ: حذف شده *(١٤) ب: حذف شده
*(۱۵) ب: بمعرض قتل در آمده تتمه *(١٦) آ ف ت ق: حذف شده
(۱۷) ت: حذف شده *(۱۸) بالای سطر با خط مغایر

قدیم را بین الدولتین استقرار دهد و فرمانی بخان قریم نوشته مصحوب اسلام‌گرای سلطان برادر زاده خان مذکور(۱) که در دربار قیصری می بود بچاپاری در خصوص ترك عزیمت او بصوب ایران مرسول داشته در حینی که خبر آمدن خان مزبود بحدود سولاق رسید اسلام گرای سلطان نیز وارد گشت* نواب نادری(۲) سلطان مذکور را اذن رفتن نداده عبدالباقی خان زنگنه‌را مامور داشت(۳) که در تفلیس توقف نموده علی پاشا راکه برای‌مصالحه می‌آید بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشد خود دربیست و سیم تشرین اول *عازم صوب داغستان و اردوی بزرگ را(٤) در کنار رود قانیق گذاشته* با جمعی برای(۵) تنبیه جماعت(٦) جاروتله روان(۷) گردید و ایشان پیشش ازوقت برفراز کوهی که برفعت و صعوبت مشهور است سقناق کرده(۸) بودند تفنگچیان و جزایرچیان از اطراف بیورش پرداخته یکسمت سقناق را تصرف نمودند لزگیه به شوامخ و زوایای جبال متفرق و آواره آوار گشته جمعی کثیر از آن جماعت قتیل و اسیر و اموال و منازل ایشان بمعرض نهب و احراق در آمد و موکب نادری از راه شکی و ارش روانه شماخی و درانجا خبر رسید که خان قریم بعد ار ورود بخارج دربند ایلدار بن مرتضی علی شامخال را بشامخالی داغستان منصوب و ایالت شیروانرا بسرخای خان و حکومت دربند را باحمد(۹) خان اوسمی منسوب کرده دو هزار و پانصد تومان نقد با بعضی اشیاء نفیسه بانعام داده سرخای خان(۱۰) نیز پسر خود را با پانصد نفر لزگی برای(۱۱) بودن در حضور خان مذکور(۱۲) تعیین‌کرده بودکه‌آوازه توجه موکب نادری را شنیده درکمال سرعت بجانب(۱۳) قریم مراجعت کرده است نادر(١٤) باوجوداینکه در زمان شدت شتا مسالك و منازل جبال را برف ویخ گرفته بود تنبیه اشرار داغستان‌را پیشنهاد همت ساخته از راه آلتی آغاج روانه و بعد از ورود بمنزل دره کنلی فرمان بسردار داغستان نوشت که از دربند بمحال دره طبرسران آمده بجمع(۱۵) آوری غلات پردازد و بنه و اغروق را(۱٦) با پسر خود رضا قلی میرزا از راه شابران روانه و خود بافوجی به‌تنبیه(۱۷) اشرار بدوق و خنالق(۱۸) عازم‌گشته شش هزار نفر نیزازلشکریان به‌سمت دوقوزپاره و اختی‌پاره تعیین و جمعی‌را هم مامورساخت‌که‌ازسمت قبر سر راه بر فراریان بندند بعد از آنکه لوازم قتل و نهب در باره آن طایفه بعمل آمد

---

(۱) ب: مذبور *(۲) ب: نادر (۳) ب: بالای سطر با خط مغایر
*(٤) ب: از راه جار روان بصوب مقصد و اردو را
*(۵) ب: عازم (٦) ت: حذف شده
(۷) ب: حذف شده (۸) ب: نمود‌ه
(۹) آ: با احمد (۱۰) آ: حذف شده
(۱۱) ب: به (۱۲) ب: قریم
(۱۳) ب: ف ت ق: بسمت (١٤) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۱۵) آ: با جمع (۱٦) ت: حذف شده
(۱۷) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۸) ب: خنالیق

عطف عنان کرده در منزل کلیار قبه باردوی خود پیوسته در یازدهم تشرین ثانی طرف(۱) شمالی قلعه دربند مضرب خیام او گشت دراینجا معلوم شد که ایلدار شامخال جدید و اوسمی و سرخای در محل غازانش جمعیت کرده اراده دارند که بر سر خاص فولاد خان شامخال روند فلهذا شبگیر کرده اولا بر سر مجالس رفت خان محمد پسر اوسمی که در آنجا بود با لزکیه سردره مجالس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتیل و اسیر گشته تتمه راه گریز پیش گرفتند تمامی آن محال پامال(۲) و ذخایر و غنایم بتصرف در آمد روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل قتل و غارت کرده وارد قریه کوبدن(۳) که متعلق بخاص فولاد خان شامخال بود گردیده سرخای و اوسمی و ایلدار هریك بطرفی(٤) فرار و خاص فولادخان بااتباع خود بحضور آمد(٥) ازآنجاموکب نادری بعزم تنبیه سرخای خان بجانب غازی قموق *روان و در بیستم کانون اول بموضع شراط سه فرسخی غازی قموق(٦) وارد و سرخای خان نیز جمعیت موفور فراهم و قلل جبال را سنگر کرده دره‌راکه معبر جیوش بود فروگرفته نادر ازچهار طرف امر بیورش داد اولا دسته افغان فراز کوه را بدست آورده آتش جنگ بکمال شدت التهاب پذیرفته افواج دیگر هنوز از دامنه کوه در کار صعود بودندکه لزکیه رو بفرار نهادند سروزنده بسیاری ازیشان بدست‌آمد بسبب تنگی‌وقت *و مکان(۷) نادر درهمان جای نزول کرده فوج جزایرچیان را بصیانت قلل جبال مامور ساخت ایلدار که با جمعی از لزکیه داغستان و آوار باعانت سرخای خان(۸) می‌آمد جزایرچیان‌را لشگر سرخای خان تصرف‌کرده بمیان ایشان‌آمده‌جمعی ازیشان قتیل‌و اسیر گشت چون پیشتررفتن مشکل بود نادرباملن‌چندنفری از اهالی قموق بطلب امان اکتفا کرده روز دیگر ازانجا(۹) به تنبیه اوسمی عزیمت بجانب قلعه قریش نمود و چون در حین توجه او بغازی قموق قاضی اققوشه بااهالی آنجا از در استیمان در آمده بعد ازان جمعی را خفیتا باعانت سرخای فرستاده بودند باین سبب تنبیه ایشان لازم می‌نمود جمعی را باین خدمت مامور و قاضی با جمعیت خود بمقاتله پرداخته منهزم و مقهور و بسیاری ازیشان قتیل و منهوب و ماسور گشتند روز دیگر قاضی بعذر عمل ماضی بدربار نادری آمده مورد عفو گشت و اسرای اققوشه نیز مرخص شدند چون موکب نادری بحوالی قلعه قریش رسید اوسمی دختر خود را برای خدمت حرم و چند نفر از معتبرین را فرستاده مستدعی عفو و مورد امان گردید* و جناب نادر آن دختر را بزوجیت بحسین علی خان ابن سلطان احمد خان قبه داد که بعد از مدتی جنونی سخت بروی عارض شده‌ازقبه بباشلی بخانه‌امیرحمزه اوسمی برفت(۱۰) و لزکیه سمت دوقوزپاره نیز هزار راس‌اسب بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر برسم‌گروداده کدخدایان

---

(۱) ب: سمت (۲) ق: با مال (۳) ب: کوبدن (بضم کاف)
(٤) ب ف ت ق: بسمتی (٥) آ: آمدند
*(٦) ف: در حاشیه *(۷) آ: حذف شده
(۸) آ ف ت ق: حذف شده
(۹) ب: ف ت ق: همانجا بعزم *(۱۰) ب: حذف شده

طبرسران هم خانواریهای(۱) فرمایش را(۲) مصحوب محصلان مرسول دربند نموده متقبل خدمت و انقیاد گشتند امور داغستان را بدین طریق صورت انجام و خاص فولاد خان و باقی سران آن دیار را(۳) بنوازشات شایسته رخصت انصراف داده عطف عنان بجانب صحرای مغان نمود بعد از ورود بحسن قلعه قبه بامعدودی ازخواص از اردو پیش افتاده شش منزل راه صعب المسالك را در یکشبانه روز طی کرده وارد قلعه اقسو و از آنجا در* سیزدهم‌کانون آخر(٤) واردمحل اردو درصحرای مغان‌گردید چون پیش ازوقت فرامین بجمیع ممالك محروسه ارسال شده بود که حکام و اشراف و علما و رؤسای هرولایت در پانزدهم جدی در صحرای مغان حاضر باشند و هم چنین حکم شده بود که نزدیك معبر جواد که محل اتصال نهرین کر و ارس است دوازده هزار دست* خانه و(۵) رباطات و مساجد و حمامات و عمارات عالی اساس از چوب و نی تعمیر یابد علت جمعیت واردین ازولایات قریب بصد هزار بود از مکالمات و مشاوراتی که *زیاده بر یکماه(٦) امتداد داشت حضرت نادری در* بیست و ششم شباط(۷) سنه ۱۱٤۸(۱۷۳٦) *هزار و صد و چهل و هشت(۸) به تخت سلطنت ایران جلوس کرده *الخیر فیما وقع تاریخ آن آمد(۹) و در ملاعام باتفاق علمای ایران قرار بران شد که* به تغییر اموری(۱۰)چند و استقرار شروطی(۱۱) ارجمند اختلاف مذهبین* شیعه و سنی(۱۲) باصلاح‌انجامیده‌خصومت از میان اهل اسلام رفع‌گردد اما بعد از آنکه بتکرار این مدعا اظهار بدربار(۱۳)عثمانی گشت صورت قبول نپذیرفت و تعیینات جدیده در امور ملکیه نموده برادر خود ابراهیم خان را از حدقپلان کوه الی آرپاچایی(١٤) و منتهای داغستان و گرجستان سروری داده فرمودکه همه امرا و حکام آن مرزبوم در تحت اختیار او باشند و مهدی بیك خراسانی یوزباشی زنبورکچی را بخطاب خانی و امیرالامرایی بایالت شیروان تعیین نمود و در سال دیگر سنه۱۱٤۹(۱۷۳۷)*هزار و صد و چهل و نه(۱۵) مهدی خان بیگلر بیگی شیروان که برای انتظام بعضی امور بدربند رفته بود مراد علی سلطان استاجللو(۱٦) حاکم‌دربند بنابر سابقه نقاری که با مهدی خان داشت مردم آن بلده را در جزو تحریك بشورش کرده مهدی خان‌را بقتل رسانیدند از مرتکبین بعضی رفته باحمد(۱۷)خان اوسمی توسل جستند و برخی در نارین قلعه دربند متحصن گشتند باقی اهالی دربند که شراکت باین

---

(۱) ف ق: خانوارهای (۲) ت: حذف شده
(۳) ف ق: حذف شده *(٤) ب: بالای سطر با خط مغایر
*(۵) ت: خانو *(٦) ب: تا یکماه
*(۷) ب: پائین سطر با خط مغایر *(۸) ب: حذف شده
*(۹) ب: حذف شده
*(۱۰) آ: به تغییری امور؛ ف ق: به تغییر امور
(۱۱) ف ق: شروط *(۱۲) ت: سنی و شیعه
(۱۳) ف ت ق: بدر (١٤) ف ت: آرپاچای
*(۱۵) ب: حذف شده (۱٦) ب ق: استاجاللو؛ ف: اوستاجاللو (۱۷) ف: با احمد

کار نداشتند هجوم آور گشته متحصنین نارین قلعه را بدیار عدم و مراد علی سلطان را مقید بدربار شاهی فرستادندکه به مجرد وصول بیاسا رسید از طرف شاه سردار بیك قرقلو بلقب خانی بایالت شیروان و نجف سلطان قراچورلو بحکومت دربند تعیین شده با فوجی از جزایرچیان برای انتظام‌کار دربند روانه‌گشتند و فرمانی بعهده احمد خان اوسمی صدور یافت که فراریان دربند را که توسل بوی جسته اند مقید کرده بنزد سردار خان فرستد اوسمی بموجب فرمان عمل کرده تمامی آن گروه با چندی دیگر از اشرار بقتل رسیده سردار خان جمعی را از دربندیان کوچانیده به شهر(۱) جدید آقسو فرستاد و طایفه صور صور را از شیروان آورده در قلعه دربـنـد بـجـای ایـشـان سکنی داد و در سنه ۱۱۵۱ (۱۷۳۹) *هزارو صدو پنجاه و یك(۲) که نادر شاه در سفرهندوستان بود لزکیه جاروتله باستظهار صعوبت مکان بنای عصیان‌گذاشتند ظهیرالدوله ابراهیم خان بعزم تنبیه ایشان روان گشته در اول کار غالب آمده بعد از آنکه سنگر نشینان آن طایفه که فراز کوه را کمین‌گاه کرده بودند از اطراف حمله آوردند لشگر ابراهیم خان را شکست داده بسیاری را(۳) ازیشان به قتل رسانیدند ابراهیم خان نیر بگلوله تفنگ کشته شد(٤) چون این خبر در دارالملك پشاور(۵) بموقف عرض نادری رسید امیراصلان خان قرقلو را بایالت آذربایجان و صفی خان بغایریراکه سردارگرجستان بود به سرداری آذربایجان تعیین که باعساگر آن سمت بقدر امکان بتادیب آن طایفه و حفظ نواحی پرداخته منتظر مراجعت او* باشند و بعد از فتح کشور هند که بافغانستان آمد(٦) در سنه ۱۱۵۲(۱۷٤۰)*هزار و صد و پنجاه و دو(۷) از نادرآباد افغان(۸) غنی خان ابدالی را با طایفه خود از سفر ترکستان معاف کرده روانه شیروان نمود تا در موسم زمستان که راه تردد بجبال البرز مسدود میشود به تنبیه جماعت(۹) جاروتله پردازد و فتحعلی‌خان‌کوسه احمدلو و محمد علی‌خان قرقلو سردار جدیدآذربایجان را هم باجمعی از حکام و پانزده هزار نفر لشگرخراسان باین امر نامزد و حکام گرجستان را نیزبمرافقت‌ایشان‌مامور ساخت‌مامورین‌در*بیست‌و سیم‌شباط(۱۰)سنه۱۱۵۳(۱۷٤۱) *هزار و صد و پنجاه و سه(۱۱) بکنار رود خانه قانیق رسیدند لزکیه نیز سه موضع را که جار و کادخ(۱۲) و آغزی بر باشد استحکام* دادند نخست بنای جنگ‌را در جار که سنگر اول بود نهادند و آنجا تاب مقاومت نیاورده در کادخ بمدافعه ایستادند(۱۳)

---

(۱) ب: قلعه *(۲) ب: حذف شده (۳) ف ق: حذف شده

(٤) آ: شدند (۵) آ ف ت: پیشاور

*(٦) ب: از هندوستان باشند *(۷) ب: حذف شده

(۸) آ ف ت ق: حذف شده

(۹) ت: حذف شده *(۱۰) ب: بالای سطر با خط مغایر

*(۱۱) ب: حذف شده (۱۲) آ: کاوخ: ب: چاوخ

*(۱۳) ب: داده بودند بنای جنگ درسنگر اول‌که جاربود روی داده لزکیه تاب مقاومت نیاورده بچاوخ رفته بمدافعه پرداختند

بعد از چند روز که محاربات متوالی عظیم بوقوع پیوست لزگیه خود را بسنگر سیم(۱) کشیده مشغول جنگ شدند و آن مکان مشتمل بربیشه و درخت در قله(۲) کوه بلندی واقع و(۳) بیك راه انحصار داشت(٤) دلاوران ابدالی داو طلب پیش جنگ لشکر شده از آغاز روز تا شام جنگ سخت امتداد داشت و بسیاری از طرفین بقتل رسیدند تا نیم شب بر آن کوه آغاز صعود کرده هرچند لزگیه بغلطانیدن سنگ و انداختن تفنگ در مقام مدافعه بودند اما مفید نه افتاد صد تن از ابدالیان تلف شده سنگررا تصرف نمودند و چون از طرف شمالی طریق فرار بر لزگیه بسته شده بود جمعی از آن طایفه سراسیمه از کوه پریده هلاك شدند و بقیه نیز عرضه شمشیر و دستگیر گشته معدودی چند بدر رفت تمامی اماکن و مساکن آن طایفه بمعرض نهب(۵) و تخریب در آمده باقی آن جماعت را که با کوچ و عیال درشعب و شواهق جبال مرحله پیمای فرار بودند تاکنار آبسمورمحل‌موسوم بکسر خی(٦) تعاقب کرده جمعی را قتیل و عیال و اطفال ایشان را اسیر کردند و آثاری در آن ناحیه از آبادانی نماند و در وقت مراجعت از کوه طوفانی سخت روی داده دویست نفر از لشکریان تلف شدند(۷) و در بهار سنه * ۱۱۵٤(۱۷٤۲) هزار و صد و پنجاه و چهار(۸) موکب نادری* بعد از فتح بخارا و(۹) خوارزم عزیمت داغستان کرده در سواد کوه مازندران قریب قلعه اولاد از پشت درختی تفنگی بوی انداخته شده شست چپ او را خراشید از قرار نوشته میرزا عبدالکریم منشی(۱۰) درزبده التواریخ بعد از تفحص معلوم گردید که پسر مهتر او رضا قلی میرزا که در زمان سفر هندوستان نیابت ایران داشت بوساوس نفسانی میرزا محمد حسین قاجار(۱۱) را فرستاده شاه طهماسب معزول‌را که در سبزوار بسر می‌برد مقتول و باین سبب‌مورد ملامت و از امور عظمیه معزول بود از غرور جوانی بعلاوه بددلی که در جبلت داشت غلام نیکقدم نام تایمنی را باین کار واداشته است نادر شاه قطع نظر از مراحم پدری شاهزاده را کور و چراغ دولت خود را بی‌نورکرد بعد از آن بهمکنان(۱۲) بدگمان گشته سلوك خود را در امور مملکت داری تغییر داد و در اوایل تابستان از راه قراجه داغ و بردع وارد قبله و از آنجا از راه شاهداغی روانه غازی قموق و در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوایف لزگیه آن حدود بحضور آمده در صدد اطاعت بسر انجام آنچه برای سپاه لازم بود پرداختند* روز دوم تموز(۱۳) وارد غازی قموق و یکماه در آنجا توقف نموده خاص

---

(۱) ب: که در فراز کوه واقع و اصعب مواضع بود — افزوده شده
(۲) ت: قلعه *(۳) ب: اتفاق افتاده (٤) آ: دارد
(۵) ت: حذف شده
(٦) آ: بکسرخی؛ ب ق: بکسرخی؛ ف: بکسرخی(بضم کاف)؛ ت: بکرخی
(۷) ب: از — و در بهار — تا — از راه قراجه داغ — ص ۱۵۱ در حاشیه با خط مغایر
*(۸) ف ق: ۱۱۵۳ (۱۷٤۲) هزار و صد و پنجاه و سه؛ ب: ۱۱۵٤
*(۹) ب: از (۱۰) ق: حذف شده
(۱۱) ق: قاجار (۱۲) آ ف ت ق: بهمه کنان
*(۱۳) ب: بالای سطر با خط مغایر

فولاد خان و سرخای خان و احمد خان اوسمی و جمعی از عظما و اهالی داغستان بحضور آمده بخلاع فاخره و اسب و اسباب طلا سر بلندی یافتند* در اوایل ماه آغوستوس(۱) بعزم تنبیه سرکشان آوار که مساکن ایشان اصعب مواضع جبال در(۲) اقصای(۳) داغستان است روان* و در ناحیه عندلل قرب قریه جوخ(۵) جنگی سخت روی داده(٤)* کاری از پیش نتوانست بردن و جمعی کثیر(٦) بمعرض تلف در آمده چون زمان پاییز نیز رسیده تردد در جبال مشکل می‌نمود از آنجا بدربند عزیمت کرد سرخای خان را با کوچ و بنه خود همراه آورد و احمد خان اوسمی را در وقت نهضت از غازی قموق* با جمعی از لشگریان(۷) فرستاده بود که رفته خانوران(۸) و ملا زمان مأموره قراقیطاق را بدربند آورد در حوالی چراغ خبر رسید که در اثنای راه در دره هیقای دو فرسخ بالاتر از باشلی جمعی از اهالی قیطاق بتحریك اوسمی بر سر لشگریان ریخته بسیاری را بقتل رسانیده اسباب و دواب ایشان را غارت کرده اند فلهذا همت بتادیب سرکشان و نتظام امور داغستان بسته محصلان تعیین که از حد تفلیس الی تبریز و اردبیل غله بجهت سیورسات حمل و نقل اردو شود* و در اول تشرین الاول(۹) وارد دربند و روز *نهم ماه(۱۰) متوجه محال قرا قیطاق گشته از دربند تا حدود ولایت شامخال همه جا بفاصله دو* و سه(۱۱) فرسخ قلعه‌جات‌محکم ترتیب و جمعی‌را درآنها تعیین نمود که لزکیه قیطاق را بپایین نگذارند و* روز چهارم تشرین ثانی(۱۲) در طرف شمالی سه فرسخی دربند جای پر آب و علف برای قشلاق اختیار و حرم و بنه و اغروق را از دربند بانجا آورده خانها ازچوب و نی ساخته ساکن شدند*(۱۳) این مکان ازآنوقت بایران‌خراب موسوم گشت از آنکه لشگر ایران اینجا عسرت و صعوبات بسیار کشیدند لزکیه(۱٤) اطراف سیما قراقیطاق از داخل و خارج اردو و(۱۵) درکار سرقت(۱٦) و غارت بودند و بتردد و تحصیل مایحتاج ممانعت می‌نمودند*(۱۳) و شاه(۱۷) در موسم بهار* هفدهم مایس(۱۸) اولا به‌تنبیه اهالی طبرسران پرداخته ازنهب و سبی و احراق مساکن واتلاف زروع آنچه توانست بعمل آورده بعد از آن در سایر محالات داغستان به تسخیر سقناق بقاع مشغول گشته لشگریانش کار گرگ در رمه و سیل در ابنیه نمودند(۱۹) شامخال و سرخای خان اکثر اوان در حضور بودند اوسمی درقلعه قریش‌که در بالای کوهی واقع و اطراف آن بیشه و درخت و مشتمل بر یکراه باریك بسیار سخت‌است تحصن جسته

---

*(۱) ب: در ابتداء ماه رجب (۲) ق: و
(۳) ب: منتهی *(٤) ب: گردیده
(۵) آ: خوج (٦) ب: حذف شده
*(۷) ب: بالای سطر با خط مغایر (۸) ف ق: خانواران
*(۹) ب: روز ۱۲ تموز *(۱۰) ب: چهار دهم
*(۱۱) ب: حذف شده *(۱۲) ب: حذف شده
*(۱۳) — *(۱۳) ب: در حاشیه (۱٤) ب: لزاکیه
(۱۵) ب: حذف شده (۱٦) ت: سر وقت
(۱۷) ب: حذف شده *(۱۸) ب: اواسط جوزا (۱۹) ب: کردند

بود موکب نادری بر سر آن رفته بعد از حملات شدیده و جنگهای سخت که سه شبانه روز امتداد داشت(۱) اوسمی آواره آوار و قلعه گیان و اهالی قرا قیطاق بمقام اطاعت و اعتذار بر آمدند و آن قلعه استوار که از سنگ و آجر ساخته شده بود با خاك یکسان گردید و محمد علیخان قرقلو را بحکومت دربند(۲) تعیین و جمعی‌را(۳) از سپاه(٤) باطاعت او مامور ساخته در *بیست و هشتم کانون آخر سنه** ۱۱۵۵ (۱۷٤۳) هزار و صد و پنجاه و پنج(۵) روانه صوب مغان گردید(٦) بارش باران* و برف(۷) و وفور گل بعلاوه قلت دواب* و بی سامانی(۸) بمرتبه بود که از دربند تا‌کنار کر چهل منزل شد حیدر بیك افشار را در آنجا بلقب خانی بایالت شیروان تعیین نموده خود(۹) روانه حدود(۱۰)روم‌گشت درین(۱۱) اثنا سام نام مجهول النسب که سابقا(۱۲) در حدود آذربایجان ادعای پسری(۱۳) شاه سلطان حسین می نمود(١٤) ابراهیم خان که ایالت آذربایجان داشت بینی اورا بریده مرخص ساخت(۱۵) و او بجانب داغستان رفته محمد ولد سرخای خان که سر از اطاعت باز زده آواره آوار بود سام بینی بریده را(١٦) دست آویز فتنه کرده جمعیتی منعقد و بمقام تحریك اهالی طبرسران و دربند بر آمده(۱۷) بنای مکاتبه و مکالمه با اهالی شیروان گذاشتند محمد علی خان عرض مراتب بدربار نادری‌کرده حیدرخان بمعاونت او(۱۸) مامور گردید بنابراینکه(۱۹) حالت اهل داغستان و دربند بمردم شیروان نیز سرایت کرده بود حیدر خان را در میانه شابران و شماخی گرفته محبوس و بعد از چند روز مقتول و اموال او را(۲۰) غارت کردند و محمد خان *ولد سرخای خان با(۲۱) سام میرزا بنابر دعوت ایشان آمده قلعه شابران را که در کنار چپ رود هنوز بعضی از حصار آن موجود است محاصره نموده بسبب نقب طرفی‌را از حصار آن *که آثارش هنوز نمایان است(۲۲) ویران کرده قلعه را مسخر و ابدال خان استا جللو(۲۳) را که با توابع خود درانجا بودند بمعرض قتل و اسر(۲٤) در آورده دختر آبدالخان را محمد خان بزنی(۲۵) بگرفت و سرخای خان(۲٦) ثانی ازو متولد گشت و ازانجا رفته آقسو را که محل ایالت شیروان بود بتصرف خود در آوردند اهالی شابران و طبرسران نیز طوعا و کرها باطاعت ایشان در آمدند

---

(۱) ب: قلعه قریش مسخر ــ افزوده شده (۲) آ: حذف شده (۳) ب: حذف شده
(٤) ب: را ــ افزوده شده
*(۵) ب: پانزدهم ذی‌حجه (بالای سطر با خط مغایر ــ ۱۲ شباط) سنه ۱۱۵٤ (۱۷٤۲)
**(۵) ف ق: ۱۱۵٤ (۱۷٤۲) هزار و صد و پنجاه و چهار
(٦) ق: حذف شده *(۷) آ: حذف شده *(۸) ب: حذف شده (۹) ب: حذف شده
(۱۰) ق: حد (۱۱) ب: ف ت ق: دران (۱۲) ب: حذف شده (۱۳) ف ق: پسر
(١٤) ب: نمود (۱۵) آ ف ت ق: ساخته (١٦) ف ق: حذف شده
(۱۷) آ: در آمد؛ ف ق: در آمده؛ ت: در آمد و
(۱۸) ت: حذف شده (۱۹) ق: انکه (۲۰) ق: حذف شده *(۲۱) آ ف ت ق: باتفاق
*(۲۲) ب: بالای سطر (۲۳) آ: استاجاللو (۲٤) ق: اسیر (۲۵) ف ق: بزوجیب
(۲٦) ت: حذف شده

و جماعت مغانی و غیره که مامور بمحافظت قلعه قبر من اعمال دربند بودند جمعی را از افشاریه که همراه داشتند بقتل رسانیده قلعه قبر را بتصرف لزکیه داده بمحمد و سام ملحق گشتند محمد علیخان بعد ازین واقعه از رؤسا و اشرار دربند و ملازمان مغانی که مظنه فساد بایشان میرفت بعضی را از مرحله هستی دور و دیگران را کور کرده روانه مغان ساخت و خود باستحکام قلعه و بروج دربند پرداخت عاشورخان افشار سردار آذربایجان که در ایروان بود(۱) بشنیدن(۲) *این خبر(۳) باجمعیتی که داشت بجانب شیروان روان و با حاجی خان جمشکزك بیگلر بیگی گنجه در کنار کر مشغول بستن جسر بود که از طرف نادر شاه کریمخان افشار بجانب مغانات مامور و فوجی از لشگریان نیز بمعاونت عاشور خان مقرر گشته متعاقب شاهزاده نصرالله میرزا با فتحعلی خان افشار و پانزده هزار لشگر رکابی روانه شیروان گردیده(٤) حسب الحکم فتحعلی خان را پیشتر روانه ساخت(٥) که بعاشور خان ملحق شود *در بیست و چهارم کانون اول(٦) سنه *۱۱۵۵(۱۷٤۳) هزار و صد و پنجاه و پنج(۷) محمد و سام باجمعی کثیر از لزکیه و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است بزیر آمده مهیای جنگ گشتند(۸) فتحعلی خان و عاشور خان نیز بایشان در پیوسته(۹) ظفر یافتند هزار نفر متجاوز سروزنده* با علم و(۱۰) نقاره خانه بدست آوردند محمد ولد سرخای خان زخمدار و با(۱۱) بقیت السیف فرار و سام با معدودی بجانب گرجستان گریخت خانان بمحاصره *(۱۲)قلعه آقسو پرداخته دراندك روزی آنرا تصرف و جمع کثیر را(۱۳) ازلزکیه که(۱٤) بمحافظت*(۱۲) قلعه اشتغال داشتند دستگیر و شهررا غارت کردند و این مقدمه بنام الله داد هنوز مشهور است و* زود بعد ازان(۱٥) موکب نادری از حدود روم معاودت و در حوالی بردع در مکانیکه از حیثیت آب و علف امتیاز داشت جای قشلاق تعیین گشته چند هزار دست خانه و عمارت عالی(۱٦) از نی و چوب ترتیب داده شده بود مسکن گرفت بعد از چند روز باوصف اینکه زمستان اشتداد داشت در یازدهم(۱۷) کانون آخر بافوجی از لشگریان سوبای بجانب داغستان توجه و ازجسر جواد عبور و بهمه جا دو منزل(۱۸)

---

(۱) ب: می‌بود (۲) ف: بشنید *(۳) ت: حذف شده
(٤) ب: گردید و (٥) ف ق: ساخته
*(٦) بالای سطر با خط مغایر
*(۷) ب: ۱۱۵۵(۱۷٤۲) (۸) ب: گشته
(۹) ف: در پیوست؛ ق: در پوست
*(۱۰) ت: با عم او (۱۱) ق: حذف شده
*(۱۲) — *(۱۲) ف: در حاشیه
(۱۳) آ: جمع کثیرر را؛ ب: جمعی کثیر را؛ ف: جمع کثیر را؛ ف: جمع کثیر
(۱٤) ف ق: حذف شده *(۱٥) ب: در سنه ۱۱۵٦(۱۷٤۲)؛ ف ق: چندی بعد ازان
(۱٦) ق: حذف شده
(۱۷) ب: در ۲۲ ذیقعده(بالای سطر با خط مغایر — ۱۱ کانون آخر)؛ ق: پانزدهم
(۱۸) ف ت ق: را — افزوده شده

یکی کرده* در بیست و چهارم کانون آخر(۱) از دربند گذشت و لشکر را چهار دسته کرده تمامی آن طایفه را که باطمینان خاطر دران نواحی ساکن بوده ورود اورا درچنان فصلی باین کیفیت تصور نمی‌نمودند غارت کرده دواب و اغنام افزون از(۲) حساب بدست آمد بعد از آنکه سه چهار روز در آن ناحیه بتاخت و تاز اطراف مشغول بود رؤسا و سرکردگان داغستان وارد حضور و مورد نوازش و احسان گردیدند روز عید اضحی مراجعت بدربند و امور آنجا را نیز انتظام(۳) داده از راه طبرسران عازم و در پنجم شباط(٤) وارد اردو گشت بیست روز نیز(٥) در آن مکان توقف نموده بعلت قلت(٦) علف بسمت شمالی کر عبور کرده محال ارش مضرب خیام گردید و ازانجا در بهار سنه*۱۱۵۷(۱۷٤٤)هزارو صدو پنجاه‌و هفت(۷) به‌ییلاقات شکی*(۸) رفته مدتی توقف و در سر سقناق گله سن *گوره سن(۹) که جمعی از اهالی شکی باتفاق حاجی چلبی ولد قربان ملك خودشان را کشته متحصن در آن گشته بودند جنگ کرده بسبب صعوبت مکان کاری از پیش نبرده در آخر جوزا اوایل حزیران*(۸) از راه خاچین(۱۰) قراباغ و طریق میان کوه بکوکجه ییلاق ایروان و ازانجا بجنگ عساکر روم حرکت‌کرد و بعد از محاربات و فتوحات بنای مصالحه گذاشت و درین سال در شیروان تولی(۱۱) داد شد یعنی اشرار و اوباش قصد مال و جان عجزه میگردند و حکام را قدرت منع ایشان نبود(۱۲) و درین اوقات علاوه بر اسباب اختلال و انقلاب احوال نادری خواندگار روم نیز اختلاف مذهبرا دست آویز واهالی داغستان را به مخالفت ایران تحریك می‌نمود و بموجب فرامین باحمد خان اوسمی منصب وزارت و به پسر او خان محمد لقب پاشایی و باحمد خان بیك جنگوتایی منصب سلحشوری و شامخالی و بیست کیسه وجه نقد و بهر یك از حکام طبرسران که معصوم وقادی باشند دو توغ و دویست تومان نقد و بمحمد بیك زاخوری دو توغ و سلطانی‌زاخور و قدری وجه نقد فرستاده درصدد برهمزدگی کار و اسباب اغتشاش این دیار بود خلاصه‌کلام چنانکه مصنفان(۱۳) نادر نامه* و زبده التواریخ(۱٤) و دیگران مرقوم وکیفیت‌کار نیز(۱٥) معلوم میدارد این پادشاه والاجاه‌را که مراتب فرزانگی او بعالمیان ظاهر و در عصر خود فی‌الحقیقه نادر بود بعد از مراجعت از سفر خوارزم انواع و ساوس و بدگمانی بعلاوه غرور خودبینی و سطوت‌کشورستانی بدماغ راه یافته سیاق حسن سلوك باهمکنان متروك‌و طریقه بیداد و قهاری مسلوك داشت

---

*(۱) ب: در ششم ذیحجه(بالای سطر با خط مغایر — ۲٤ کانون آخر — نوشته)
(۲) ف ق: حد و — افزوده شده (۳) ت: نظام
(٤) ب: محرم(بالای سطر با خط مغایر — شباط — نوشته)
(٥) ت: حذف شده (٦) ب: فراوانی *(۷) ب: ۱۱۵۷(۱۷٤۳)
*(۸) — *(۸) ب: روان و چند کاهی در آنجا توقف و در آخر جوزا حرکت و
*(۹) آ: حذف شده (۱۰) آ ف ت ق: حذف شده
(۱۱) ق: تولی(بتشدید لام)
(۱۲) ب: از و درین — تا — خلاصه کلام ـ حذف شده ص ۱۵۵
(۱۳) ب: مصنف *(۱٤) ب: حذف شده (۱٥) ب: حذف شده

*و نور چشم خود رضا قلی میرزا را از نور چشم عاری و عزیزان دیار و دربار سلطنترا گرفتاردام مسکنت و خواری نمود(۱) بسیاری از امرا و خوانین جان سپار و عمال صداقت شعاربی سبب بمقام مواخذه در آمده به تیغ جلادان بی امان و بمطالبات فوق الاستطاعه زیر چوب محصلان جان می دادند امور ملکیه بالمره از نظام افتاده عجزه رعایا پایمال بیداد ستم کیشان و آثار اغتشاش در هر دیار و اختلال بی نظامی در بنای هر کار بروفق آرزوی بداندیشان گردید و کشور ایران که آباد کرده او بود از ظلم او روی بویرانی نهاد عاقبت در شب نهم ماه مایس سنه ۱۱۶۰ (۱۷۴۷) *هزار و صد و شصت(۲) در منزل فتح آباد خراسان دو فرسخی خبوشان چند نفر از امرا و مقربان بتحریک برادرزاده مقهورش علیقلی خان بقتل او پرداختند ازین مقدمه اغتشاش بهمه ولایات ایران راه یافته دیار شیروان بیشتر از همه محل آشوب و اختلال و هر یك از ممالك آن حکومتگاه امیری بروجه استقلال گردید.

طبقۀ خامسه

از وفات نادرشاه تازمان انعقاد مصالحه دولتین روس و ایران* درموضع گلستان(۳)

چون خبر قتل نادر شاه در اردو شایع گشت طایفه افغان و اوزبك بسرکردگی احمد خان ابدالی که بعد از آن پادشاه افغانستان گردید با افشاریه‌که قاتلان پادشاه بودند جنگ‌کرده غالب و اردو را غارت‌کرده بمساکن خودشان رفتند علی قلی خان* بن ابراهیم خان(٤) برادر نادر شاه از هرات بمشهد مقدس آمد و غلام خود سهراب نام را فرستاده قلعه کلات را که از غرایب روی زمین است علی الغفله تصرف و رضا قلی میرزا را با پانزده نفر از خورد و بزرگ اولاد(۵) همانجا(٦) بقتل رسانیده نصرالله میرزا وامامقلی میرزا پسران نادر شاه‌و شاهرخ میرزا پسر رضا قلی‌میرزارا(۷) که از دختر شاه سلطان حسین متولد شده بود بمشهد(۸) آورده دو برادر را مقتول و شاهرخ میرزا را(۹) بسن چهارده سالگی مخفی در ارك محبوس و خبر قتل اورا انتشار داد بخیال اینکه اگر ایرانیان بسلطنت او رضا ندهند شاه‌زاده را که(۱۰) از طرفین لایق آنست در دست داشته باشد و خود بنام علی شاه جلوس کرده خزاین نادری را که علاوه بر جواهر و نفایس دیگر پانزده کرور نقد بود از کلات بمشهد آورده دست اسراف باتلاف گشاد و برادر او ابراهیم خان‌که دارایی اصفهان داشت بنای عصیان گذاشت علی شاه از مازندران که هفت ماه متجاوز در آنجا بود بعزم(۱۱) تنبیه برادر روانه(۱۲) در میان زنجان و سلطانیه جنگ واقع و علی شاه مغلوب بطهران

---

*(۱) آ ف ت ق: حذف شده *(۲) ب: حذف شده *(۳) ب: بالای سطر با خط مغایر
*(٤) ق: حذف شده
(۵) ف ق: نادری — افزوده شده (٦) ق: حذف شده
(۷) ت: حذف شده (۸) ف ق: مقدس — افزوده شده
(۹) ف ت ق: حذف شده (۱۰) ق: حذف شده (۱۱) ت: باعزم (۱۲) ف ق: روان

گریخته بامر برادر دستگیر و کور گردید ابراهیم خان بخیال اینکه شاهرخ(۱) میرزا را با خزاین نادری بدست آورده باشد برادر خود حسین بیك را با چندی از امرا بخراسان فرستاده پیغام داد که اهتمام او برای همین است که حضرت شاهرخی را بر سریر موروثی تمکن دهد و تکلیف کرد که شاهزاده آمده در عراق جلوس کند اما خوانین اکراد و رؤسای خراسان رفتن شاهزاده را لازم ندیده با وجود عدم میل او را* در هفدهم آغستوس سنه ۱۱۶۱ (۱۷٤۸) هزار و صد و شصت و یك(۲) بر تخت سلطنت نشانیدند سلطان اعظم تاریخ جلوس آمد ابراهیم خان نیز در تبریز* در بیست و چهارم تشرین آخر(۳) همان سال جلوس *و سکه و خطبه بنام خود(٤) کرد و(۵) هر بیسر و پایی را اساس حکمرانی و لقب خانی داده این را تالیف قلوب نام نهاد از آذربایجان بعزم خراسان بر آمده بنه و اغروق را با علی شاه کور که مقید همراه بود به قم فرستاده چون بمنزل سرخه سمنان رسید لشگریانش روی به تفرقه نهادند ناچار با طایفه افغان که موافقت با وی داشتند روانه قم و مستحفظان آنجا در برویش بستند او شهر را بزور مسخر و یغما کرده به قلعه قلاپور تحصن جست اهل قلعه اورا مقید و چگونگی‌را بدربار شاهرخی معروض داشتند حکم با حضار او و علی شاه صادر گشته او در راه و علی شاه در مشهد مقدس بقتل رسیدند شاهرخ میرزا نیز بعد از چندی به صوابدید اعیان کور و از سلطنت دور گردید میرزاسید محمد صدر متولی مشهد مقدس‌راکه دخترزاده شاه سلطان حسین(٦) بود بنام شاه سلیمان ثانی جلوس داده بعد از چندی او را نیز کور و معزول کرده شاهرخ میرزا را دوباره بر تخت نشانیدند و آزاد خان افغان(۷) اگر چه در خراسان اظهار کروفری(۸) نمود اما دردولت برروی وی نگشودمحمد حسن خان قاجار(۹) بعراق و طبرستان(۱۰) و آذربایجان مستولی‌شده صاحب‌سکه و خطبه‌گردیده(۱۱) بودکه علی مردان خان بختیاری با کریم خان زند بر سر اصفهان رفته ابو الفتح خان حاکم آنجا بمقابله و مقاتله شتافته مغلوب بشهر بر گشت و بنای معاهده گذاشته باتفاق هر سه نفر میرزا ابو تراب دختر زاده شاه سلطان حسین بلقب شاه اسماعیل ثالث جلوس کرده(۱۲) علی مردان‌خان بوکالت دیوان(۱۳) و ابوالفتح‌خان بایالت اصفهان وکریمخان بسرداری قلمرو اختصاص یافتند چون کریمخان از اصفهان بدر رفت علیمردان خان ابوالفتح خان‌را مقتول و پادشاه نامدار بی اختیار خود را بر داشته عازم شیراز و ولایت فارس را تصرف نمود کریم خان که از قتل ابوالفتح خان متوحش بود بر سر

---

(۱) ق: شابرخ
*(۲) ب: در ۸ شوال سنه ۱۱۶۱ (بالای سطر با خط مغایر ــ ۱۷ آغوستوس)
(۳) ب: در ۱۷ ذیحجه (بالای سطر با خط مغایر ــ ۲٤ تشرین آخر)
*(٤) آ ف ت ق: حذف شده (۵) ب: حذف شده
(٦) ت: بالای سطر (۷) ف ق: افقان
(۸) آ: فرمی(بتشدید راء) (۹) ق: قاجار
(۱۰) ف: طبرسطان (۱۱) ق: شده
(۱۲) ق: حذف شده (۱۳) آ: ایران

محمد علی خان سردار قلمرو شاهرخی رفته او را شکست داد زنبورك خانه و اساسه اورا گرفته روی بکردستان نهاد بعد از تصرف آن دیار بعزم تسخیر اصفهان شتافت علی‌مردان خان ازشیراز بمقابله(۱) برآمده مغلوب و مقتول و کریم‌خان بجای او وکالت دیوان(۲) یافت بعد از آنکه رفته اکثر نواحی استراباد را تصرف کرده بود از قاجاریه شکست یافته باصفهان معاودت نمود درین اثنا شخصر(۳) مجهول الحالی بادعای پسری شاه طهماسب موسوم بشاه سلطان حسین ثانی بمعاضدت مصطفی خان بیکدلی روی بعراق آورد کریم خان بعزم مقابله بکرمانشاهان رفته ظفر یافت و شاه مجهول النسب در جنگ کشته شد بعد از آن آزاد خان از ارومی عزیمت عراق کرده کریم خان در مقاتله مغلوب باصفهان برگشت و(٤) آزاد خان قلعه پری را محاصره کرده به صلح بگرفت اقوام و عیال و مادر کریم خان را که درانجا بودند با هزار نفر سواره روانه ارومی ساخت در یکی از منازل عورات زندیه بند و زنجیر مردان خودشان(٥)را شکستند و پاسبانان‌را تفرقه داده بکریم خان پیوستند و از ورود لشگر آزادخان کریم‌خان ازاصفهان بکازران گریخت و از آنجا رفته شیراز را مسخر و دوباره باصفهان آمده بود که محمد حسن خان قاجار(٦) بر سر او بیامد کریم خان مغلوب بشیراز برگشت و محمد حسن‌خان رفته او را محاصره کرده بود که بسبب روی برتافتن افاغنه ناچار متوجه مازندران* و در دست نوکران خود مقتول(۷) گردید و کریم خان باز آمده اصفهان ویزد و طهرانرا تصرف و عزیمت آذربایجان نمود(۸) حالا ملاحظه بکنیم که اوضاع شیروان و داغستان

---

(۱) ب ف ت ق: بمقاتله (۲) شاهی — افزوده شده

(۳) آ ت: شخصی

(٤) ب: حذف شده (٥) ب: حذف

(٦) ق: قاچار

*(۷) ب: حذف شده

(۸) (. . .) ب: از «حالا ملاحظه — تا — عبدالرزاق بك» این متن نوشته شده است:

ص — ۱۵۸

فتحعلی خان افشار حاکم ارومی که داعیه سلطنت اظهار می‌نمود و علاوه به آذربایجان بایروان و قراباغ و شکی نیز تسلطی یافته حسین بك بن حسن آقا بن حاجی چلبی متصرف شکی را که حکومت موروثی تا سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰٦) در دودمان او استقرار داشت لقب خانی داده بود بمقاتله برخواست و پناه خان جوانشیر حاکم قراباغ که در اول جارچی نادر شاه و در اواخر سلطنت او درقبله و شیروان فراری بوده بعد از وفاتش بجنگهای متواتر مملکت قراباغ را تصرف و شهر شوشی را بنا نموده پسرش ابراهیم خلیل آقا در دست فتحعلی خان گرو بود بحضور کریمخان رفته در تسخیر ارومی و قتل فتحعلی خان معاونت و پسر خود را خلاص کرد و کریمخان ابراهیم خلیل آقا را بلقب خانی بقراباغ فرستاد پناه خان را همواره در حضور داشت تا اینکه در شیراز وفات یافت کریمخان علاقه دوستی با فتحعلی خان قبه ارتباط داده خواهر او فاطمه خانم را که درآخر بمحمد رضاخان شیروانی داده شد برای پسرخود ابوالفتح‌خان خواستکاری نمود وقتیکه تمامی آذربایجان را بتصرف آورده بود داعیه سلطنت زکی خان زند و آمدن او

بچه قرار بود بمجرد وفات نادرشاه که عساکر ایران ازین دیار بدر رفتند درهر مملکتی صاحب حشمتی دم از استقلال زده باطاعت دیگری گردن نمی‌نهاد حسین علی خان بن سلطان احمد خان حاکم قبه و سالیان قلعه خداد را کوچانیده به تعمیر قلعه قودیال(۱) بلده الحاله قبه پرداخت و اکثر محالات این مملکت را که در زمان اغتشاش بخودسری بودند مطیع ساخت و دربندیان محمد حسن بیك قورچی ابن امام قلی خان سابق الذکررا بخانی بر گزیدند و میرزا محمد خان ابن درگاه خان مذکور باکویی که از مقربان(۲) امرای حضور نادری بود مملکت باکورا مستقلا(۳) تصرف نمود و اهالی شماخی تحویلدار سیورسات حاجی محمد علی بن صوفی نبی زرنوایی را بحکومت برداشتند و پسران عسگر بیك بن اللهویردی بیك سرکار ازطایفه خان چوبانی در میان ایلات شیروان رایت استبداد(٤) برافراشتند(۵) و حاجی چلبی بن قربان نخوی که در عصر* نادر شاه(٦) در باب ایصال حواله‌جات شکی وکیل جماعت و در آخر کار فراری و مدت سه سال در

باغوای طایفه بختیاری باصفهان معلوم گشت کریمخان با امرا و سپاه عزیمت اصفهان‌کرد زکی خان اعیان آنجا را کوچانیده بسر دشت رفت و نظر علیخان زند از طرف کریمخان رفته بروی غالب و تااقصای لرستان تعاقب نمود زکی‌خان برای حفظ جان باصطبل‌کریمخان پناه آورده امان یافت و آزاد خان مغلوب و مسلوب از گرجستان روی عجز و استیمان بدرگاه او آورده مورد التفات گشت و محمد حسنخان نیز در سنه ۱۱۷۲ پیش از آن در دست نوکران خود کشته شده بود بدینطریق ملك ایران بی مدعی بکریمخان تعلق گرفت عاقبت اعراب حوالی بصره شوریده محمد خان همشیره زاده اورا با جمعی که در آنجا می‌بود بقتل رسانیدند این خبر کدورت ثمر سخت بروی اثر کرده منتج مرض مهلك گشت و در سیزدهم صفر سنه ۱۱۹۳ (۱۷۷۹) بعالم آخرت پیوست این امیر عادل هنرپرورقریب بسی‌سال‌درحکومت وهمواره‌درصددآرایش‌ملك‌و آسایش‌رعیت‌بوداز غایت مروت و رعایت قدرسلطنت‌باوجوداستقلالی‌که درهمه‌ایران‌داشت بلقب وکیل اکتفا نمود بسبب منازعه امرای زندیه در باب حکومت سه روز نعش او بی تجهیز ماند عاقبت زکی خان برهمکنان غالب آمده نعش او را دفن و پسرش ابوالفتح خان را بحکومت نصب‌کرد صادقخان برادر کریمخان او را با اقوام محبوس کرده خود بحکومت نشست و علی مراد خان زند نیز بروی شوریده بعد از محاصره نه ماهه قلعه شیراز را مسخر و او را بقتل رسانید و ابوالفتح خان را با سایر اولاد واحفاد کریمخان که محبوس بودند کور کرد و خود بعد از سه سال و نیم حکومت در سنه ۱۱۹۸ (۱۷۸٤) وفات یافته جعفر خان ولد صادق خان در اصفهان بجای او جلوس و بعد از چندی در جنگ آقا محمد خان قاجار مغلوب بشیراز رفت و در اثنای مرض او اقوامش که محبوس بودند فرصت یافته در سنه ۱۲۰۳ (۱۷۸۹) او را بکشتند و پسر او لطفعلی خان به بندربو شهر فرار کرد و از آنجا باز آمده شیراز را تصرف و با آقا محمد خان قاجار مردانه جنگها کرده دستگیر و مقتول گردید و سلطنت ایران در دودمان قاجاریه استقرار پذیرفته هنوز امتداد دارد طایفه قاجار از جنس اتراك جلایر از جمله دویست هزار خانوار است که هلاکو خان از ترکستان آورده

(۱) آ: قدیال (۲) ف: فراشان (۳) ف: حذف شده (٤) ف: استیداد
(۵) آ: بر داشتند *(٦) ق: حذف شده

سقناق گله سن گوره سن متواری بود لوای استقلال برافراشت و محالات شکی و ارش و قبله را تابع بخود ساخت و پناه بیك بن ابراهیم خلیل آقای جوانشیر که در اواخر عهد نادری فرار کرده در شکی و شیروان بسر می‌برد بجنگهای متواتره در قراباغ رایت حکمرانی بلقب خانی استعلا داد اولا قلعه بیات و بعد ازان قلعه ترناوت(۱)را بنا نهاد که اثار دکاکین و حصار آن در سر شاه بولاغی موضع قشلاق شاه عباس اول هنوز موجود است و بعد از چندی بالتماس ملك شاه نظرورنده که سایر ملکان ارامنه عداوت بوی داشتند قلعه پناه آباد را در موضع شوشی تعمیر و ملکان ارامنه را بخود تابع و روز بروز قوت پذیر گشته از پل خدا آفرین تا رود کرك و برکشاط تصرف و محالات مقری(۲) و گونی را که بقراداغ و طاطیف(۳) و سیسیان(٤)را که به نخجوان و ترتر کولانی را که بایروان و زنگزور(۵) و قپان را که به تبریز تعلق داشتند مالك گشت و گاهی بر ممالك همجوار نیز مثل اردبیل و غیره حکمرانی می‌نمود و شاه‌ویردی خان زیاد اغلی گنجه را مالك و سرخای خان غازی قموقی از اواخر عهد نادری حکومت را به پسر خود محمد خان واگذاشته در قریه کطروخ ده فرسخی بلده *غازی قموق(٦) بعزلت و عبادت بود و احمد خان اوسمی زود وفات یافته نواده او امیر حمزه بن خان محمد در جای او بشجاعت و عزم بلند اشتهار و خاص فولاد خان شامخال در ایالت خویش قویم الاقتدار و نوصال خان ابن عم خان در ملك آوار صاحب اختیار و علاوه برین امرای کبار دیگران بدین قرار مهدی بیك بن احمد خان بیك جنکوتایی(۷) از فروع دودمان ملوك آوار و بنابر بعضی اخبار از نسل مغول و تاتار در امارت مهدولی(۸) بر قرار و حسین خان بیك در ناحیه زاخور و ایلیسو امارت شعار و اولاد سلطان بود درانداری ویخسای حکومت گذار و وارثان طرلاو در مجقچ ملکدار و مرتضی علی بن محمد معصوم بمعصومی و مرتضی علی بن رستم به‌قادیگری طبرسران پایدار بودند و در آن اوان امیر بویناق مهدی بن مرتضی علی که بسبب بدرفتاری و ستیزه کاری با خاص فولاد خان نادر شاه او را باستراباد فرستاده بود بعد از وفات نادر شاه بدشت قبچاق و از آنجا با لشکر قلموق(۹) آمده در قرب غازانش میان دو رود جنگی سخت کرده غالب گردید عاقبت با خاص فولاد خان صلح بمیان آورده از قرار سابق بامارت بویناق نشست و در سنه ۱۱٦۲ (۱۷٤۹) هزار و صد و شصت و دو احمد خان شاه‌سون بر سر شهر قدیم شماخی که نشیمن آل سرکار بود بیامد آقا رضی بیگ بن عسکر بیگ در جنگ رو برو برادر او محمد رضا خان را بکشت احمد خان خود برای اخذ انتقام بمیدان شتافت و از دست آقا رضی‌بیك سخت مجروح و مغلوب برگشته درنیم فرسخی وفات یافت(۱۰) درین

---

(۱) ق: برناوت (۲) ق: مقری(بکسر میم و سکون قاف)
(۳) ف ق: طانطیف؛ ت: طایف (٤) آ: سیستان
(۵) آ: زنگزور
*(٦) آ ت: حذف شده (۷) ق: حذف شده (۸) ق: مهدی‌ولی
(۹) ت: بالای سطر (۱۰) ف ت ق: و — افزوده شده

اثنا ارکلی خان والی گرجستان به بهانه مشاوره در باره دفع حاجی چلبی باشاهویردی خان گنجه‌ای و پناه خان قراباغی و کاظم خان قراداغی و حسین علیخان ایروانی و حیدر قلی خان نخجوانی در قرب گنجه ملاقات کرده همه را یکجا دستگیر نمود و از استماع این خبر حاجی چلبی باتفاق آقا رضی‌بیك که شجاعت او سبب حکومت‌آل سرکار شده بود بر سر والی ایلغار و در موضع قزلقایه نیم فرسخی گنجه او را شکست داده خوانین مذکوره را خلاص و مرخص و والی را تعاقب و محالات قزاق و بوزچالورا تصرف نمود و پسر او آقا گشی بیك قریب بدو سال در آن حدود بتطاول و حکمرانی بود و جای سنگر او در(۱) موضع بایدار چهار فرسخی تفلیس هنوز موجود می باشد عاقبت چون والی از چراکسه و غیره استمداد و سلسله جمعیت خود را انعقاد داد آقاگشی بیك روی مراجعت بشکی نهاد بعد از چندی ارکلی خان با تدارکات فراوان برای استرداد طایفه ینگلو که جماعت جار آنرا ازگرجستان تصرف‌کرده(۲) بودند برفت حاجی چلبی با مدآد جماعت جار آمده در کنار چپ رود قانق جنگی سخت در پیوست والی شکستی فاحشتر از اول یافته بر گشت و در سنه ۱۱۶۸(۱۷۵۵) هزار و صد و شصت و هشت حاجی چلبی با سپاه فراوان بعزم تسخیر شیروان آمده شهر آقسو را محاصره و حاجی محمد علیخان از حسین علی خان قبه استمداد و او با سه هزار لشگر قبه باتفاق امیر حمزه اوسمی‌که پانصد نفر با خود داشت برای اصلاح ذات البین متخاصمین وارد و حاجی پیری نامی برسالت از طرف حاجی چلبی آمده باظهار تهدیدات تکلیف مراجعت بوی کرده کار به پیکار انجامید و لشگر فراوان(۳) شکی* در مقابل این شرذمه قلیل(٤) مغلوب* و بسیاری مقتول و مسلوب(٥) گردید(٦) و حسین علیخان بعد از سه روزه ضیافت بمستقر حکومت خویش بازگردید و در سنه ۱۱۶۹(۱۷۵۶) هزار و صد و شصت و نه پسر خود فتحعلی آقا را با لشگر فرستاده ملك موروثی خود ناحیه سالیان را از دست خویش خود ابراهیم خان رود باری که در اوان اغتشاش مستقلا تصرف کرده بود استرداد نمود و درسنه۱۱۷۱(۱۷۵۸) *هزار و صد و هفتاد و یك(۷) حسینعلیخان که امیر دلیر عالی همت در صدد آرایش ملك و آسایش رعیت بود(۸) وفات یافت(۹) آقا رضی‌بیك‌بن عسگربیك فورا رفته‌محال برمك قبه‌را غارت و دویست خانوار بزورکوچانیده بیاورد فتحعلی خان ابن حسینعلی خان بعزم تلافی بر آمده آقا رضی بیك بمقابله شتافت و در خارج شهر قدیم مغلوب و مقتول گردید فتحعلی خان بعد از محاصره چند ماهه علاوه بیرقتل و غارت دوباره(۱۰) ایلات خودرا کوچانیده مراجعت‌کرد و درسنه۱۱۷۲(۱۷۵۹) *هزار و صد و هفتاد و دو(۱۱) بنابرترغیب دربندیان‌که از بد رفتاری طاهر بیك برادر محمد حسین خان دل گران بودند بر سر دربند رفته بعد از اندك محاصره آن را تصرف و

(۱) ت: بر (۲) ت: نموده (۳) ت: حذف شده
*(٤) ت: حذف شده *(٥) ت: حذف شده (٦) ف ق: گردیدند
*(۷) ق: حذف شده (۸) آ: بوده
(۹) ف ق: حذف شده؛ ت: یافته (۱۰) آ ف ق: برابر *(۱۱) ق: حذف شده

محمد حسین خان برحسب مسئول(۱) خویش در باکو توطن اختیار نمود و حاجی چلبی که بسیاق عزم و هنروری(۲) و فنون عزم و رعیت پروری ممتاز بود زود بعد از شکست مذکور(۳) وفات یافته(٤) پسر دلیر(٥) هنرمند او آقا کشی بیك حکومت میکرد که محمد خان غازی قموقی بتحریك ملك علی ارشی بمحال ارش آمده آقا کشی بیك را برای مشاوره و دیدار(٦) نزد خود احضار کرده بقتل رسانید و مملکت شکی را تصرف نموده دختر خود را که زوجه آقا کشی بیك بود بالخاص بیك ایلی سویی داد که احمد خان سلطان(۷) ازو متولد گشت محمد خان چهل روز بحکومت شکی بوده دفاین حاجی چلبی را تصرف و ظلمهای بسیار معمولداشت تا اینکه حسین آقا(۸) بن حسن آقا بن حاجی چلبی که بعد از قتل آقا کشی بیك از راه قبله بدربند نزد فتحعلیخان رفته بود باعانت لشگر قبه و اتفاق اعیان شکی محمد خان‌را اخراج و ملك خود را تصرف نمود بعد از سه سال ازین مقدمه در سنه ۱۱۷٥ (۱۷٦۲) هزار و صد و هفتاد و پنج فتحعلی خان افشار از اعاظم امرای نادری که تسلط برآذربایجان یافته(۹) بداعیه سلطنت بود عزیمت گنجه و قراباغ نمود پناه خان اطاعت گونه سازشی کرده پسر خود ابراهیم خلیل آقا را گرو داد و ملك علی ارشی بتمنای حکومت شکی بحضور او رفته بود که حسین آقا با کلبعلی سلطان قوتقاشینی و سایر هواخواهان(۱۰) خود وارد و بلقب خانی مراجعت‌کرده ملك علی را بقتل رسانید و در سنه ۱۱۷٦ (۱۷٦۳) هزار و صد و هفتاد و شش طاعون شدید بشیروان(۱۱) علی الخصوص بشهر آقسو افتاده خلق بسیار تلف گشت درین اثناکریم خان وکیل بعزم تسخیر آذربایجان آمد و پناه‌خان قراباغی برای استخلاص پسر خود بوی پیوسته در تسخیر ارومی و قتل فتحعلی خان اعانت بسیار نمود وکیل پسر او ابراهیم خلیل آقا را بلقب خانی بحکومت قراباغ فرستاده خود او را همواره در حضور داشت بهر صورت در شیراز وفات یافته نعش او بقراباغ مرسول گردید گویند امیر دلیر ساده(۱۲) رفتار خوش تدبیر بوده‌است خلاصه بعد از تسخیر آذربایجان داعیه سلطنت زکی خان زند و آمدن او باغوای طایفه بختیاری باصفهان معلوم گشته وکیل با همه امرا و سپاه متعلقه خود بدفع او عازم و زکی خان اعیان اصفهان را کوچانیده بسر دشت رفت و نظر علیخان زند بحکم وکیل رفته بروی غالب و تا اقصای لرستان تعاقب نمود زکی خان ناچار باصطبل وکیل پناه برده امان یافت و آزاد خان افغان(۱۳) نیز مغلوب و مسلوب از گرجستان روی استیمان بدرگاه او آورده مستمال گشت باین طریق ملك ایران بیمدعی بکریمخان تعلق گرفت و در سنه *۱۱۷۸ (۱۷٦٥)(١٤) هزار و صد و

(۱) فت ق: مسئولی (۲) آ: هنرپروری
(۳) ت: معهود (٤) ق: و — افزوده شده
(٥) ق: حذف شده (٦) ت: دید از (۷) آ: حذف شده (۸) ت: خان
(۹) آ: رفته (۱۰) ت: هواهان
(۱۱) ق: بشیروان (۱۲) آ: خوش — افزوده شده
(۱۳) ف ق: افقان *(١٤) ق: ۱۱۷۸ (۱۷٦۲)

هفتادو هشت(۱) محمد سعید خان و آقاسی خان پسران(۲) عسگر بیك که لقب خانی در میان ایلات از وکیل یافته بودند شهر آقسو را تصرف و حاجی محمد علیخان را که تجمل دوست مدارا طلب بود بقتل رسانیدند درین اوقات فتحعلی خان طوطی بکه* خواهر امیر حمزه اوسمی را بحباله نکاح در آورده اوسمی نیز خواهر فتحعلی خان خدیجه بکه(۳) را که از دختر حسین خان رودباری تولد یافته بود خواستگاری نمود چون فتحعلی خان خواهر مذکوره خود را بملك محمد خان باکویی که پدرش میرزا محمد خان اول او را در حیات خویش بحکومت منصوب کرده بود بداد عداوت بمیان امیر حمزه اوسمی و فتحعلی خان افتاد و بعد از چندی اوسمی به بهانه دیدن خواهر خود بدربند آمده بتصرف نارین قلعه پرداخت فتحعلی خان با لشکر قبه وارد و اوسمی سه روز بمدافعه بوده توپ و تفنگ می‌انداخت عاقبت مجال توقف ندیده ازجارچی(٤) قپو بملك خود مراجعت ساخت بعد از آن همیشه مرحله پیمای طریق کین و برای اخذ انتقام از فتحعلی خان در کمین بود و(٥) علاوه برین ایلدار بیك که از عم(٦) خود محمد خان‌غازی قموقی(۷) روگردان محل اعتماد فتحعلی خان و نایب دربند بود بگفتار و کردار ناهنجار عداوت اوسمی را می‌افزود و او نیز به تمهید وسایل معادات پرداخته خواهر زاده خود رستم بن مرتضی علی بن رستم قادی طبرسران را(۸) تقویت می‌نمود و شیخعلی بیك ابن میرزا درین اثنا مرتضی علی معصوم بن محمد معصوم را کشته خود بمعصومی نشست اما کارش صورت انتظام نه بست بتحریك اوسمی و قادی خلق شوریده او را اخراج کردند که نزد فتحعلی خان آمد و نوروز بیك بن مرتضی علی مذکور به معصومی منصوب گشت چون لال بود مادرش خانم دختر قراخان ازنسل معصومان مردانه حکمرانی می‌نمود و در سنه ۱۱۸۱ (۱۷٦۷) هزار و صد و هشتاد و یك فتحعلی خان باتفاق حسین خان شکی از دو طرف آمده شهر قدیم شماخی را که محمد سعید خان و آقاسی خان باز آبادان کرده بودند محاصره نمودند ناچار محمد سعید خان نزد فتحعلی خان و آقاسی خان نزد حسین خان رفت حسینخان او را کور کرده فتحعلی خان محمد سعید خان را محبوس بدربند فرستاد و شهر را باقسو کوچانیده دو نایب از طرفین تعیین و مملکت را تقسیم کرده محال سعداری و قسانی به حسین خان و باقی شیروان به فتحعلی خان تعلق گرفت بعد از چندی فتحعلی خان تمام شیروان را تصرف و شهر قدیم را آبادان *کرد و(۹) آقاسی خان کور که در کوتیان بیمار ده ساکن و در تلاش استرداد مملکت بود توسل بحسین خان جست و او لشکر از آنجا بسرکردگی خانزادگان آنجا بولاج و محمد میرزا آورده بشیروان(۱۰) بر سر فتحعلی خان آمد هنگام مقابله دو لشکر گفتگوی مصالحه بمیان بود که ناگاه بسبب منازعه چند نفری از طرفین جنگ سخت درپیوست بولاج و

(۱) آ: که — افزوده شده (۲) ق: پسر آن
*(۳) ت: در حاشیه نوشته (٤) آ ف ت: چارچی (٥) آ: حذف شده
(٦) ف ت ق: عمو زاده (۷) ف ق: قموق
(۸) آ: حذف شده *(۹) ف ق: کرده؛ ت: کرده و (۱۰) ق: بشیروان

محمد میرزا مقتول و حسین خان مغلوب بشکی و آقاسی خان بان بکوتوان رفت و در سنه ۱۱۸۷ (۱۷۷۳) هزار و صد و هشتاد و هفت خاص فولاد خان شامخال وفات یافته خواهرزاده خود امیر بویناق مرتضی علی بن مهدی بن مرتضی علی را بجای خود تعیین کرد خاص فولاد خان امیر دلیر سخاوت شعار ضابطه دار بود اما با اقر بای خویش بد رفتاری می‌نمود برادر زاده او امیر غازانش محمد بی‌دندان که بسیاق مردانگی و فنون فرزانگی اتصاف داشت بمخاصمه برخواست و باعانت امرای اندری و نوصال خان ابن عم خان آواری و امیر حمزه اوسمی آمده مرتضی علی را از تارخو و بویناق اخراج کرده بشامخالی نشست و مرتضی علی شامخال بتقویت فتحعلی خان و اعانت جماعت قویسوبوی(۱) و محالات آقفوشه که همیشه در امور عظیمه تابع و معاون(۲) شامخال محسوب و در نصب کردن شامخال جدید حضور ایشان مطلوب است بعد از یکماه آمده مملکت را متصرف گشت و شامخال بی دندان و بعد ازو پسرش خاص فولاد بامارت غازانش اکتفا نمودند و در سنه ۱۱۸۸ (۱۷۷٤) هزار و صد و هشتاد و هشت آقاسی خان نوصال خان آواری دشمن خونی فتحعلی خان را که بقراباغ آمده بود بخود متفق نموده شهر شماخی را تصرف کردند(۳) فتحعلی خان بالشگر فراوان از خود و داغستان و باتفاق(٤) ملك محمد خان باکویی آمده در جنگ غالب و آقاسی خان فرار و نوصال خان در جای سختی بالای شهر قدیم تحصن اختیار کرد عاقبت فتحعلی خان بوعده امان نوصال خان را نزد خود آورده وقتی که خانان هر سه در یکجا در نشسته بودند لشگر آقفوشه جمعیت کرده حضور فتحعلی خان را استدعا و بنابر سابقه نقاری که بانوصال خان داشتند قتل اورا تمنا نمودند فتحعلی خان ناچار فرمود تاپشت چادر را دریده ملك محمد خان را بیرون کشیدند و نوصال خان را باتوابع او بقتل رسانیدند و امیر حمزه اوسمی چنین فرصترا غنیمت شمرده بامحمد شامخال بی‌دندان و داماد او محمد خان غازی‌قموقی همداستان‌گشته عزیمت‌جنگ بافتحعلی‌خان نمود و(۵) او ازین خبر بقبه(٦) آمده آقاسی خان شیروان(۷)را بتصرف خود آورد و جنگی سخت درپلاسه(۸) کاودوشان واقع و لشگر متعاهدین نزدیك بشکست بود که علی بیك پسر اوسمی مذکور با جمعی از دلیران بر قلب دشمن تاخته ظفر ضمیمه شجاعت و مردانگی او گردید محمد شامخال بی دندان و ایلدار بیك برادر(۹) زاده محمد خان و شیخعلی معصوم از طرفین بقتل رسیده فتحعلی خان مغلوب و توقف خودرا در قبه برخلاف مطلوب دیده بسالیان رفت و اوسمی نعش شامخال را برده از قرب دربند خبر قتل فتحعلی خان را بطوطی بکه فرستاده طلب تسلیم قلعه نمود بکه باور نکرده خود شب و روز در سر بروج بکار قلعه داری بود و

(۱) ف ق: قویسویوی (۲) آ ف: معادن (۳) ت: نمودند
(٤) ف: زیر سطر با خط مغایر افزوده شده — حاجی؛ ق: حاجی — افزوده شده
(۵) ت: حذف شده (٦) ف: بقیه
(۷) ق: شروان (۸) ف ق: پالەسه
(۹) ف ق: عمو

متحمدخان قبه‌را تصرف و اوسمی بَرسر باکو رفت چون گرفتن قلعه‌مقدور نبود ایلخی(۱) ملك محمد خان و اموال قرایارا غارت و مراجعت نمود و فتحعلی خان میرزا بیك بیات دربندی‌را برسالت و استدعای حمایت بدربار امپراطوریچه روس یقاطرینای ثانیه فرستاده خود نهانی از شابران و مسکور گذشته بدربند آمد و بعد از چندی که هواخواهان او بنای اجتماع نهادند محمد خان قبه را گذاشته بملك خویش برگشت و سال دیگر سنه ۱۱۸۹ (۱۷۷۵) هزار و صد و هشتاد و نه جمعی از روسیه بسرکردگی جنرال‌مایور ذمه دم برای اعانت او و تنبیه امیرحمزه‌اوسمی‌که(۲) درسال‌سابق سیاح نامدارروس(۳) هملین را محبوس و از زندگانی مایوس کرده بود مامور گشت و اوسمی در یکفرسخی باشلی با هیات مجموعی حمله بر لشگر روس آورده مغلوب و بسیاری از لشگریانش مقتول گردید و لشگر فتحعلی خان قرایای تراکمه را احراق و غارت و بدربند مراجعت نمود و(٤) بعد از آن در ناحیه کوره لشگر فراوان محمد خان را هزیمت داده بعد از تاخت و تاز برای مطیع کردن طبرسران بالا بموضع قالوق عزیمت نمودند و ایشان نیز با ستظهار جنگل و جبال آهنگ قتال کرده بعد از هزیمت بمقام اطاعت در آمدند و لشگر روس در همان سال مراجعت بقزلار کرده این اعانت سبب استقرار تسلط و اقتدار پراشتهار فتحعلی خان گردید و آل سرکار باظهار دولتخواهی طـالـب دوستـی او گشتند و محمد سعید خان از دربند که هفت سال محبوس بود مرخص شده او درشهر آقسو و آقاسی خان درالوند بحکومت شیروان(۵) نشستند درین اوان امیر حمزه اوسمی با سه هزار لشگر جرار از مملکت دربند و قبه و شیروان(٦) گذشته باردبیل رفت بعد از تاخت و تاز از میان قراباغ بگنجه آمده بدتراز اردبیل بقتل و غارت آن نواحی پرداخت و باغنایم فراوان ازشکی و اختی وکوره بملك خود مراجعت ساخت امرای ممالك مذکوره بمقابله او جرات نه نمودند بعضی بارسال هدایا طالب دفع شراو بودند فتحعلی خان خان محمد بیك برادر زاده اوسمی مزبور(۷)را که بفنون مردانگی مشهور بود بخود مایل ساخت و صد خانوار از قبه برده قلعه‌ای برای او در سه فرسخی دربند طرح انداخت و او با نواع وسایل با خلال کار اوسمی می(۸) پرداخت و علاوه بر آن بموجب اتصال منافع و ارتباط علایق امرا و اعیان جماعات(۹) داغستان یومافیوما بدولتخواهی فتحعلی خان زیاده مایل گشته اوسمی را مجال ارتکاب بکاری بزرگ نماند ناچار بمقام صلح و مسالمت در آمد و شاهمردان بیك بسبب عداوتی که با برادر خود سرخای متولد از مادر دیگر داشت از پدر خود محمد خان مکدر و اظهار خلوص و خدمت به فتحعلی‌خان می‌کرد و(۱۰) او نیز قسم پائین ناحیه کوره را که از قریه قیرك آنطرف متعلق دربند و محال گونی از اعمال قبه بود بوی داد و محال قراح‌را هم‌که جماعت علیحده بود او خود

(۱) ف: حاجی — افزوده شده
(۲) ت: حذف شده (۳) ت: روسی (٤) آ: حذف شده
(۵) ق: شروان (٦) ق: شروان (۷) ف ت ق: مذکور
(۸) ت: حذف شده (۹) ف ت ق: جماعت (۱۰) آ: حذف شده

تصرف نمود باین طریق محمد خان نیز قدرت مخالفت نداشته طریق مدارا می‌پیمود و خانم امیره ظبرسران وفات یافته علی قلی بن سایل بن میرزا به بهانه خدمتگذاری تقرب بلال معصوم جست و بامداد رستم قادی او را با دو پسرش بقتل رسانیده بمعصومی نشست و محمد حسین بیك و سهراب بیك و شامخال بیك و مصطفی بیك پسران شیخعلی(۱) معصوم برادر(۲) او که در جنگ گاودوشان در خدمت فتحعلی خان گشته شده بود بقبه* رفتند و فتحعلی خان بعد از چندی علیقلی معصوم را بغربند احضار و محبوس بسالیان فرستاده(۳) خود بالشکر رفته محمد حسین بیك بن شیخعلی معصوم‌رادر چراغ که نشیمن معصومان سابق بود(٤) به معصومی نشانید که بعد ازو برادرانش سهراب معصوم و شامخال معصوم و پسرش قرخلرقلی معصوم به‌ترتیب درامارت‌بودند(٥) و حسین خان که در حکومت شکی استقلال یافته بود بسبب کدورتیکه بمیان افتاد عموی خود جعفر آقا را کشته بنای عداوت در دودمان خود نهاد و حاجی عبدالقادر پسر حاجی چلبی با هواخواهان خود(٦) ازو روگردان و در محل داردوقازکنار کر باعانت ابراهیم خان متوقف گشت و حسین خان چند دفعه بر سر او رفته جنگ کرده بی نیل مرام برگشت و انگاه کلبعلی سلطان قوتقاشینی و حاجی آقای قشلاقی و حاجی رسول بیك بن حاجی(۷) شیخعلی را که هواخواهان حاجی عبدالقادر بودند محبوس کرده بعد ازچندی حاجی رسول فرار و آن دو نفررا بقتل رسانید و درین سال سنه۱۱۹۳(۱۷۷۸) هزار و صد و نود و سه امیر عادل هنر پرور کریم خان وکیل که بارایش لشکر و آسایش کشور خود(۸) کوشیده قریب بسی سال در ایران حکمران بود و از غایت مروت و رعایت قدر سلطنت بلقب وکیل اکتفا می‌نمود بعالم باقی ارتحال و دولت زندیه بسبب اختلاف امرای(۹) ایشان زود معرض زوال گردید و سال دیگر سنه ۱۱۹٤(۱۷۷۹) هزار و صد و نود و چهار حاجی عبدالقادر باعانت حاجی رسول بیك بن حاجی شیخعلی عموزاده حاجی چلبی و باتفاق ملك‌زادگان ارش و اعیان شکی علی‌الغفله بقلعه نخوی داخل و حسین خان را که(۱۰) مدت حکومتش بیست و دو سال شده بود بقتل رسانیده لوای حکومت برافراشت و حسین خان بافضائل هنر و شجاعت و حسن تدبیر و استقامت شیوه کم فرصتی و بی رحمی در طبیعت داشت و بسبب استیلای آقا محمد خان قاجار بدارالمرز هدایت الله خان حاکم گیلان مغلوب بعزم استمداد بباکو و از آنجا بقبه بیامد فتحعلی خان نه هزار لشکر بسرکردگی میرزا بیك بیات ازراه سالیان

---

(۱) ت: خان — افزوده شده (۲) ف ق: عمو

*(۳) ت: در حاشیه نوشته

(٤) ف ت ق: می بود (٥) آ: بود

(٦) ت: حذف شده (۷) ف ق: حذف شده

(۸) ف ت ق: حذف شده

(۹) آ: حذف شده (۱۰) ت: حذف شده

و طالش(۱) فرستاده او را در رشت برمسند حکومت سابق تمکن داد و در سنه ۱۱۹۶ (۱۷۸۱) هزار و صد و نود و شش حاجی ملك محمد خان ابن حاجی میرزا محمد خان باکویی که امیر دیندار عدالت شعار بود پسر یازده(۲) ساله خود(۳) میرزا محمد خان ثانی را درتحت کفالت خالوی او فتحعلی خان بحکومت باکو گذاشته فیض زیارت عتبات و در نجف اشرف وفات یافت و درین اثنا محمد سعید خان خواهر فتحعلی خان فاطمه خانم را که سابقا کریم خان وکیل * برای پسر خود ابوالفتح خان نامزد کرده بود(٤) برای پسر خود محمد رضا بیك خواستگاری نمود و برادر او آقاسی خان که فتحعلی خان را مدعی شیروان(۵) دانسته ازین امر ناخوشنود * درالوند(٦) ساکن بود این(۷) فرد فضولی(۸) را نوشته پیش او فرستاد.

فرد (۹)

کوهکن شیرینه اوز نقشین چکوب ویرمش فریب
گور نه جاهللر یونار طاشدان اوزیچون بر رقیب

و محمد سعید خان در جواب نوشت

فرد (۱۰)

کوهکن کند ایلمش بنك تیشه‌نی بیر داغله
بن قوپاروب اتمشام بنك داغی بیر طرناغله(۱۱)

خلاصه بسبب تزویج خواهر فتحعلی خان عداوت و تفرقه بمیان برادران افتاد و در سنه ۱۱۹۸ (۱۷۸٤) (۱۲) هزار و صد و نود و هشت فتحعلی خان بر سر ابراهیم خان که اعانت به آقاسی خان میکرد رفته آقطام(۱۳) را ویران و محالات پائین قراباغ را تالان نمود حاجی عبدالقادر خان نیز با لشگر شکی همراه بود باین سبب ابراهیم خان محمد حسن آقا بن حسین خانرا که حین قتل پدر بقراباغ گریخته مخفی محبوس بود مرخص کرده بجار فرستاد که باعانت لزگیه آنجا بر سر شکی آمده دفعه اول مغلوب و دفعه ثانی غالب گشته حاجی عبدالقادر خان بالوند نزد آقاسی خان گریخت و آقاسی خان او را گرفته به محمد حسن خان که با لشگر او را تعاقب و مطالبه میکرد بداد که باهفت پسر بانتقام خون پدر خود بکشت گویند او امیر دلیر اما در امور جزیه(۱٤) سخت‌گیر

---

(۱) آ: رفته — افزوده شده (۲) ق: پانزده (۳) آ: حذف شده * (٤) آ: حذف شده در عوض — میخواست — افزوده شده بالای سطر
(۵) ق: شروان * (٦) آ: درین جا (۷) ت: حذف شده
(۸) ق: فضول؛ ت: رحمه الله علیه — افزوده (۹) ف: حذف شده؛ ق: شعر
(۱۰) ف ق: وله ایضا؛ ت: فضولی رحمه
(۱۱) ف ق: درناغله (۱۲) ق: ۱۱۹۸ (۱۲۸٤)
(۱۳) ف ق ت: اقطام (۱٤) فه خیریه

بوده است و در سنه ۱۱۹۹ (۱۷۸۵) هزار و صد و نود و نه وقتی که فتحعلی خان بعزم جنگ آقاسی‌خان و(۱) معاهد او(۲) محمد حسن خان بشیروان رفته بود مهر علی بیك که از برادر خود ابراهیم خان قراباغی روگردان بنزد فتحعلی خان بسر میبرد شبی در راه عزیمت(۳) بشیروان(٤) باحمد بیك پسر بزرگ آقاسی خان دچار گشته جنگ در پیوست مهر علی بیك مقتول و فتحعلی خان نعش او را با کمال احترام بقراباغ مرسول کرد ازین مقدمه ابراهیم خان بمقام دوستی فتحعلی خان بر آمده لشکر از دو طرف مامور و آقاسی خان مجبور وارد حضور فتحعلیخان و با پسران خود محبوس بقبه روان گشت و بعد ازان فتحعلی خان بر سر شکی رفته محمد حسن خان که مغلوب در جنگ شده بود خواهر خود را به فتحعلی خان داده (۵)صلح نمود فتحعلیخان نیز برای استحکام روابط ائتلاف(٦) خواهر خود حوری پیکر(۷) خانم را بوی تزویج فرمود و درین سال مرتضی علی شامخال که امیر دلیر خوشرفتار و کینه‌دار بی وقار بود وفات یافته برادرش محمد بشامخالی نشست و در سنه ۱۲۰۱(۱۷۸۷) هزار و دویست و یك فتحعلی خان کیچی بکه دختر محمد شامخال را برای پسر خود احمد آقا که از خواهر اوسمی زائیده بود گرفته با اساس فراوان و جشن سرور شایان بدربند آورد و هم درین سال امیر حمزه اوسمی وفات یافته برادرش اوستار خان بجای او منصوب گردید و از آنکه محمد سعید خان از گرفتاری برادر خود متوحش و نهانی برای تلافی(۸) مافات در کوشش بود فتحعلی خان آقاسی خان را با دو پسر بزرگ او احمد بیك و محمد بیك به بهانه نصب بحکومت بقریه قوناق کند قبه بیاورد و محمد سعید خان بقسانی و ازآنجا بقبله رفت و محمد رضا بیك که داماد فتحعلی خان بود باستقبال شتافت و فتحعلی خان آقاسی خان را با پسران او بباکو فرستاده خود بشهر آقسو وارد و نام *حکومت بر(۹) محمدرضاخان بسته خود فرمان روا بود و کس فرستاده محمد سعید خان را با پسران او و مصطفی بیك بن آقاسی خان از محمد حسن خان(۱۰) مطالبه نمود(۱۱) و محمد سعید خان صورت کار را بر خلاف تمنای خود دیده ناچار نزد فتحعلی خان آمده او با دو پسر خود محمود بیك و اسکندر بیك(۱۲) بسالیان و محمد رضا خان بقبه مرسول و محبوس گشته و عسکر بیك و قاسم بیك پسران محمد سعیدخان و مصطفی بیك پسرآقاسی خان را که در آن مقدمه بقراباغ گریخته بودند شهاب‌الدین سلطان برادرزاده ملك علی ارشی بامر* محمدحسن(۱۳) خان اطمینان بفریب داده دستگیر و محمد حسن خان هر سه را مقید مصحوب ایلچی

---

(۱) آ: حذف شده (۲) آ: و — افزوده شده
(۳) ف: افزوده شده ـ از باکو: ق: از باکی — افزوده شده
(٤) ف ق: بشروان (۵) آ: افزوده شده
(٦) ف ق: ایلاف (۷) ق: پیکار
(۸) ت: بالای سطر *(۹) ت: بالای سطر
(۱۰) آ: حذف شده (۱۱) ت: حذف شده
(۱۲) ق: حذف شده *(۱۳) ف ق: محسن

فتحعلی‌خان محمدکریم بیك بن حاجی صفر علی بیك و حاجی سید بیك معتمدخود بشیروان روان ساخت اتفاقا(۱) در کنار گوکچای سرحد شکی و شیروان یکی از هواخواهان آل سرکار خبر دروغی اظهار که فتحعلی خان تجار شکی‌را مصلوب و محبوس کرده در تدارك جنگ است(۲) حاجی سید بیك خان زادگان شیروان را رها و محمد کریم بیك را بند بپا نموده مراجعت کرد و این سه نفر بجار و از آنجا به آوار رفته عم خان برادر زاده و داماد نوصال خانرا بطلب خون اعمام او بشیروان آوردند و فتحعلی خان را که سپاه فراهم نداشت نه ماه در شهر آقسو محاصره کردند عاقبت فتحعلی خان دختر خود پری جهان خانم و ناحیه سالیان‌را به‌خون بهای اعمام بعم خان نامزد کرده صلح نمود عم خان باوار و خان زادگان شیروان بقراباغ و از آنجا به آخلکلك عثمانی رفتند و در آن(۳) اوان مرتضی قلیخان قاجار که ازبرادر خود آقا محمدخان روگردان بباکو و دوماه پیش از محاصره بشیروان(٤) آمده بود در باب قلعه داری اعانتهای نیکو به فتحعلیخان اظهار و بعد از اتمام محاصره بعزم استمداد بدربار امپراطوریچه روس روان گشت و در سنه * ۱۲۰۲ (۱۷۸۸)(۵) هزار و دویست و دو محبوسین آل سرکار محمد سعید خان که امیر صافی ضمیر متلون مزاج بود با دو پسر در سالیان و آقاسی خان که دلیر کاردان نااعتماد بود با دو پسر در باکو و محمد رضا خان در قبه بقتل رسیدند و دو سه نفری دیگر از اولاد آقاسی خان کور گردیدند و محمد حسن خان از مقدمه عم خان و تحریك شیروانیان دلیر گشته باتفاق* علی‌سلطان(٦) بیك‌بن(۷) مهدی بیك جنگوتای علی الغفله بر سر شهر آقسو آمد آثار غلبه در جنگ از وی ظاهر و بعضی از لشگریانش بشهر نیز داخل شده بودند که فتحعلی خان با فوج قبه و دربند حمله آورد(۸) لزگیه نیز بسرکردگی مهدی بیك بن محمد(۹) شامخال که اول تهاون در مقاتله داشتند بمقابله شتافته(۱۰) محمد حسن خان مغلوب بشکی فرار و علی سلطان بیك با لشگر مغلوب و مصلوب(۱۱) خویشش بشفاعت مهدی بیك مذکور از راه قبه و دربند مرخص بوطن گشته و درین سال فتحعلی خان رفته اردبیل را مسخر کرده امرای شاهسون باو اطاعت گذار و حسن خان مغانی تابع خلوصیت مدار بودند و میر مصطفی خان بن قرا خان اولا در قبه محبوس و بعد از آن بحمایت او در طالش و همچنان هدایت خان در گیلان حکومت می نمودند تنها ابراهیم خان قراباغی نظر بصعوبت مکان در خصومت باقی بود ولکن از تطاول او در محالات پائین نمی‌آسود و شامخال و اوسمی و(۱۲) خان غازی قموق اظهار اخلاص باو می‌نمودند و خان آوار و امیر مهدولی(۱۳) ناچار طریقا

---

(۱) ق: اتفاق (۲) ق: حذف شده

(۳) ق: أین (٤) ف ق: بشمروان *(۵) ف: ۱۲۰٤ (۱۷۸۸)؛ ق: ۱۲۰۰ (۱۷۸۸)

*(٦) ت: سلطان علی (۷) ف: حذف شده؛ ق: و

(۸) ت: ق: و — افزوده شده (۹) ف ق: حذف شده

(۱۰) ف ق: و — افزوده شده (۱۱) آ: و — افزوده شده

(۱۲) آ: حذف شده (۱۳) ف: مهدی ولی؛ ق: مهدی دلی

مسالمت می پیمودند و(۱) معصوم وقادی طبرسران مطیع و(۲) خدمتگذار و اکثر امرا و قضات و اعیان جماعات احرارداغستان دولتخواهان ارادت شعار او بودند و سوای ازملك مخصوصه خویش(۳) قبه و دربند و سالیان مملکت شیروان‌را نیز(٤) بالکلیه تصرف نمود و خان خورد سال باکو در تحت کفالت او بود و بسبب اغتشاش امور سلطنت ایران اکثر امرای آذربایجان مثل قراداغ و تبریز و غیره که با آقا محمد خان قاجار مخاصمه داشتند بامید حمایت بنای خصوصیت(۵) با او(٦) گذاشتند عاقبت فتحعلی خان که همه اسباب احتشام و استقلال فراهم داشت بخیال انتظام(۷) امور آذربایجان بلکه تمام ایران با ارکلی خان والی گرجستان بنای ملاقات و مشاوره گذاشت محمد حسن خان از کرده خود پشیمان زوجه خود را که خواهر او بود بر سم استعفاء(۸) و استیمان فرستاده خود نیز وارد حضور و(۹) فتحعلی خان با شکوه شایان رفته چند روزی دربلده نخوی بضیافت و سرور گذرانیده عزیمت گنجه نمود جواد خان بن شاهویردی خان زیاد اوغلی قاجار بهیات مجموعی از اعیان مملکت تاکنارکر اورا استقبال و در قلعه برویش گشاد و او نیز محال(۱۰)شمس‌الدینلو را که از دست جواد خان بدر رفته بود از والی گرجستان گرفته بوی داد خلاصه دو والی والاشان در قرب شمکیر یکدیگر(۱۱)را ملاقات و بامید حمایت از دولت روس مواضعه تدبیرات(۱۲) کردند و(۱۳) حین مراجعت تب مزمنی بمزاج فتحعلی خان عارض و روز بروز اشتداد پذیر گشت لهذا بسرعت تمام عازم شیروان و از آنجا بباکو نزد خواهر خود روان شده در بیست و دوم مارت سنه* ۱۲۰۳ (۱۷۸۹) هزار و دویست و سه(١٤) که عمرش به پنجاه و چهار سال رسیده بود(۱۵) رحلت بعالم آخرت نمود آثار حزم(١٦) و مراحم گستری و استقرار عزم و مملکت پروری او ظاهر و بتالیف قلوب و رعایت اسلوب دشمن فریبی ماهر* بود و(۱۷) محمد خان غازی قموقی نیز که امیری هنرمند و کم فرصت بود درین سال وفات یافته پسرش سرخای خان ثانی بحکومت نشست و چون احمد خان پسر مهتر فتحعلی خان که شور جوانی و غرور حکمرانی در دماغ و از کار مملکت فراغ داشت رایت ایالت برافراشت بعد ازیکسال محمد حسن‌خان ازکینه دیرینه بنای مواضعه باشیروانیان گذاشت و عسکربیك و قاسم‌بیك و مصطفی‌بیك‌را(۱۸)که ازدیار عثمانی بقراباغ آمده بودند نزد خود خوانده با مناف بیك بن حاجی محمد علی خان بر سر شیروان(۱۹) آمده

---

(۱) ف ق: حذف شده (۲) آ ت: حذف شده
(۳) ت: خود (٤) ت: حذف شده (۵) ت: مخاصمت (٦) ف ق: باو
(۷) آ: حذف شده (۸) ق: در حاشیه ــ استیفاء ــ افزوده شده
(۹) ق: حذف شده (۱۰) ف ق: جمال
(۱۱) ت: بیکدیگر (۱۲) آ: مواضعه بتدبیرات (۱۳) آ: در ــ افزوده شده
(*١٤) ت: ۱۲۰۳ (۱۷۸۹) دویست سه؛ ق: ۱۲۳۰ (۱۷۸۹) هزار و دویست و سه
(۱۵) آ: حذف شده (١٦) ق: خرم
*(۱۷) ف ق: بوده (۱۸) ف ق: حذف شده (۱۹) ق: شروان

احمد خان مجال توقف ندیده بقبه رفت و او آل سرکار را در میان ایلات و مناف خان را در شهر آقسو منصوب بحکومت و بانواع وسایل مال بسیاری از تجار و غیره گرفته بعدازچندروزه اقامت بشکی مراجعت نمود بعد ازیك هفته آل سرکار آمده شهررا تصرف و مناف خان سست مزاج بی تدبیر را به قتل رسانیدند و عسکر خان بن محمد سعید خانرا که از همه بزرگتر بود بحکومت نشانیدند و مصطفی بیك بالوند رفته در سنگر قطران نشست و در سنه* ۱۲۰۵(۱۷۹۱) (۱) هزار و دویست و پنج کدورت بمیان احمد خان و میرزا محمد خان ثانی باکویی افتاده احمد خان بتحریك محمد قلی آقا بن میرزا محمد خان اول که وعده خراج گذاری بوی میداد فوجی را به بهانه رفتن سالیان بباکو روان و محمد قلی آقا نیز نهانی آمده باعانت هواخواهان بعد ازاندك محاربه شهر را تصرف و میرزا محمد خان بقبه ارسال و محمد قلی خان صاحب استقلال گردیده(۲) خراج باحمد خان نداد و او نیز از کرده خود پشیمان فوجی را برای اعانت میرزا محمد خان بر سر باکو فرستاد و محمد قلی خان ناچار اهالی مملکت را بتاراج اموال فراوانی که در خانه میرزا محمد خان از عصر نادر شاه *فراهم آمده(۳) بود امر نمود باین وسیله اکثر اهالی از میرزا محمد خان هراسان و(٤) هواخواه محمد قلی خان گشتند و میرزا محمد خان ناچار بعد از محاصره و جنگهای متواتره مراجعت بقبه کرد و محمد حسن خان نیز که بسبب قتل مناف خان از آل سرکار دلگران بود رسولی بعذر خواهی نزد احمد خان فرستاد و در تسخیر شیروان وعده اعانت داد احمد خان و محمد حسن خان از دو طرف با لشکر خودشان و لزکیه داغستان آمده بمحاصره شهر آقسو پرداختند زمان محاصره بامتداد و حرارت هوا باشتداد(۵) انجامیده عسکر خان نهانی پنج هزار تومان نقدا و جنسا برای لزکیه معسکر محمد حسن خان فرستاد و باین سبب تفرقه بمیان لشکر افتاد و احمد خان بعد از آن زود وفات یافته برادر سیزده ساله او شیخ علی آقا که نیابت سالیان داشت برای حکومت بقبه آمده برادر هفت ساله خود حسن آقا را بنام نیابت بسالیان فرستاد و ششماه از حکومت عسکر خان گذشته بود که بسبب سست مزاجی او اعیان شیروان(٦) روگردان و بحکومت برادرش قاسم بیك اجتماع نمودند و عسکر خان مدتی محبوس بوده بشکی فرار کرد و قاسم خان بر سر سنگر مصطفی بیك بالوند رفته مغلوب برگشت چون نهایت دقت در جزئیات داشت و تفاوتی در حکم میان وضیع و شریف نمیگذاشت شیروانیان(۷) ازاو دلگران و او نیز ایشان را بدخواه خود می انگاشت و بارسال هدایا شاهباز بیك بن محمد شامخال را با جمعی از لزگیه آورده بر خلق گماشت و این کاررا باعث استقرار حکومت و آسایش مملکت می پنداشت تا در سنه ۱۲۰٦ (۱۷۹۲) هزار و دویست و شش به تکلیف اعیان شیروان علی الخصوص یوزباشی بیك حوضی و عمر سلطان سعداری مصطفی بیك

---

*(۱) ق: ۱۲۵۰ (۱۷۹۱) (۲) آ: گردید
*(۳) آ: حذف شده (٤) ف ت ق: حذف شده
(۵) ت: اشتداد (٦) ق: شروان (۷) ق: شروانیان

*از الوند آمده در شهر (۱) رایت حکومت برافراشت و قاسمخان باگروهی از هواخواهان خویش راه قبله و قبه پیش گرفت درین سال او ستار خان اوسمی وفات یافته علی بیك بن امیر حمزه اوسمی گشت و محمد قلی خان باکویی نیز که امیر سخت دل سخاوت پیشه بود رحلت کرده برادر زاده او حسین قلی آقا بن حاجی علی قلی آقا بواسطه اهتمام چندی از بیکان مثل خالوزاده و داماد او قاسم بیك بن منصور خان بیك و سائر هواخواهان بحکومت نشست و میرزا محمد خان با لشگر قبه دو باره بر سر باکو بیامد حسین قلی خان در شهر و میرزا محمد خان در قرایا گاهی بجنگ و گاهی بصلح بودند تقسیم مملکت و معادن مینمودند و درین اوان مصطفی خان بکنار گوکچای و سرخای خان به خاچمز آمده سه محال قبله‌را به غوغا برانگیخت شهاب الدین سلطان ارشی نیز (۲) فوجی را (۳) از قراباغیان آورده بمخالفت محمد حسن خان طرح آشوب ریخت اما خان مذکور بمدافعات دلیرانه سرخای خان و مصطفی خان و قراباغیان را بتدریج مجبور بمراجعت ساخت و بتدبیرات فرزانه بارام دادن مملکت پرداخت همین شهاب الدین سلطان باستظهار متانت حصار و حمایت امرای هم جوار در مخالفت اصرار داشت و محالات ارش و آغطاش را باسایش نمیگذاشت محمد حسن خان مکرر برسر او رفته فتح میسر نگردید عاقبت سلطان مذکور باظهار اطاعت و تمنای رفتن بحج نزد محمد حسن خان (٤) آمده با بسیاری از اولاد و منسوبان خویش بقتل رسید و در سنهٔ ۱۲۰۸ (۱۷۹٤) هزار و دویست و هشت محمد حسن خان و شیخعلیخان برای اعانت قاسم خان بر سر شهر آقسو آمدند بعد از محاصره چند ماهه روزیکه از باران و سیل سخت چادرها و اوضاع اردو برهم بود محصورین بسرکردگی عمر سلطان سعداری حمله آورده محاصرین را شکست دادند شیخ علی خان و محمد حسن خان بممالك خودشان بر گشته قاسم خان در کوه قرابورقا میان قبه و شکی نشیمن بخود اختیار کرد و در سنهٔ ۱۲۰۹ (۱۷۹۵) (۵) هزار و دویست و نه اوسمی دلیر صافی ضمیر علی بیك فوت شده رستم خان مشهور بممای بن سلطان بن خان محمد بن احمد خان اوسمی بامارت نشست و از آنکه میرزا محمد خان ثانی امیری عارف مشرب آسایش طلب بوده غالبا از امور ملکیه غفلت داشت و حسین قلی خان شبی نهانی باعانت لشگر شیروانی آمده قلعه بعلخانی را که معدن نفط آنجاست و متقدمین آن را (٦) عملیان نامیدندی و در آنوقت حکومتگاه میرزا محمد خان بود تصرف نمود و او باز بقبه رفت و درین اوان آشوب اقتران که دیار جنوبی قافقاسین محل اغتشاش و اختلال بود فرمان روائی کشور ایران در (۷) دودمان شوکت بنیان قاجاریه استقرار پذیرفته آقا محمد خان بتسخیر این دیار عزیمت نمود تفصیل این اجمال آنکه طایفه قاجار ازجنس اتراك جلایر ازجمله دویست هزار خانوار است که هلاکو خان از ترکستان آورده عبدالرزاق بیك در مآثر سلطانیه

---

*(۱) ف ت ق: از الوند بشهر آمده

(۲) ق: حذف شده (۳) آ: حذف شده (٤) آ: حذف شده

(۵) ف ق: ۱۲۰۹ (٦) آ: حذف شده (۷) آ: ذو — افزوده شده

گویند که سرتاق نامی از رؤسای این طایفه بامر اباقاخان باتابکی آرغون خان مقرر و در خراسان و طبرستان امیرالامرا بوده پسری داشت قاجار نام که توالد اکثر این طایفه از نسل اوست و بسیاری ازیشان به تصاریف زمان بولایات(۱) روم و شام رفته بودند امیر تیمور در جمله پنجاه هزار خانوار ایشان را آورده در نواحی ایروان(۲) و گنجه و قراباغ جای داد و روز بروز برکثرت عدت و اسباب حشمت خود افزودند و بسیاری از امرای قاجار در عصر صفویان کار گذار صاحب اعتبار و در ارمن و شیروان بلند اقتدار بودند و(۳)حکام ایروان ازین‌نسل‌بوده حکام‌گنجه و قراباغ نیزبلقب‌زیاد اوغلی‌قاجار(٤) از پل خدا آفرین تا قریه شولاور گرجستان بالاتر از پل سنق حکمرانی می نمودند چون در شورای(٥) کبرای مغان(٦) بسلطنت نادر شاه(۷) رضا نداده در طلب استقرار دولت صفویه بودند نادر شاه نیز بعد از تمکن بر سربر سلطنت ایران بمقام کسر حشمت و اقتدار ایشان بر آمده بسیاری از اهالی قراباغ را بخراسان کوچانیده ملکان برکشاط و خمسه را* از تحت اختیار ایشان بدر کرده بسردار آذربایجان سپرد(۸) و محال قزاق را که(۹) هلاکو خان از ترکستان و محال بوزجالو راکه شاه عباس اول از بوزجالوی عراق(۱۰) آورده در سرحدگرجستان(۱۱)نشانیده بودند باختیار والی‌گرجستان داد(۱۲) باین سبب خوانین مذکوره(۱۳) بغایت ضعیف گشته بحکومت حوالی گنجه اکتفا داشتند در سنه۱۲۱۸(۱۸۰٤) *هزار و دویست و هیجده(۱٤) سردار روس کنیاز سیسیانوف گنجه‌را بیورش(٥) مسخر و جواد خان بن شاهویردی خان زیاد اوغلی با اکثر اعیان و اهالی گنجه بقتل رسیدند و چند نفری از نسل او هنوز در گنجه(۱٦) و باقی در ایرانند و از آنکه بسیاری از اهالی و امرای ایروان و گنجه و قراباغ از نسل قاجار بوده اکثر اوقات در الکای شیروان(۱۷)سکنی(۱۸)پذیر و حکمران(۱۹) بوده‌اند اهالی داغستان سکان این حدود را هنوز قاجار می نامند شاه عباس اول صفوی سی هزار خانوارقاجاررااز‌ین‌حدودکوچانیده‌درنواحی*(۲۰)مرو(۲۱)خراسان‌و قلعه‌مبارک‌آباد*(۲۰) استراباد سکنی داد و سلسله پادشاهان الحاله ایران از نسل قاجار استراباد است هرچند مؤلف ماثر سلطانیه این سلسله را از قاجاران(۲۲)سکان قدیم استرابادمیگوید(۲۳) اما

---

(۱) ت: بولایت (۲) ب: بالای سطر با خط مغایر (۳) ب: حذف شده
(٤) ف ت ق: حذف شده (٥) ف ق: شوازی
(٦) ق: مقان (۷) ب: حذف شده
*(۸) ب: خود سر ساخت (۹) ت: حذف شده
(۱۰) ب: ایران (۱۱) آ: ترکستان
(۱۲) آ: و — افزوده (۱۳) ب: کنجه؛ ت: مذکور
*(۱٤) ب: حذف شده (۱٥) ب: بزور
(۱٦) آ ف ت ق: باقی — افزوده شده
(۱۷) ق: شروان (۱۸) آ: سکنا
(۱۹) ق: شروان *(۲۰) آ — *(۲۰) ب: در متن با خط مغایر
(۲۱) ق: و — افزوده شده (۲۲) ب ف ت ق: قاجار (۲۳) ق: میگویند

بودن اسلاف ایشان در حوالی شمکیر گنجه بین الناس مشهور و در کنار چپ رود پائین تر از خرابه شهر شمکیر محل یورت ایشان و جای خانه ها و ساکو و درخت چنار(۱) *بنام مهدی بیکلو(۲) هنوز(۳) منظور است و(٤) فتحعلی خان ازین سلسله در نزد شاه طهماسب بغایت صاحب حشمت و بلند(۵) اقتدار بود نادر شاه بعد از تقرب خود مزاج شاه‌را ازو منحرف ساخت تا در سنه۱۱۳۹(۱۷۲۶) *هزار و صد و سی و نه(٦) باتمام کارش پرداخت ازو دو پسر ماند یکی محمد حسن خان که در عصر نادر شاه آشوب بنواحی استراباد افکنده مغلوب(۷) در دشت ترکمان بسر می‌برد بعد از قتل نادر شاه آمده طبرستان و عراق و آذربایجان را تصرف* و بلقب سرداری(۸) صاحب سکه و خطبه گردید و با آزاد خان و کریم خان وکیل جنگها کرده عاقبت(۹) در سنه ۱۱۷۲(۱۷۵۹)(۱۰) *هزار و صد و هفتاد و دو(۱۱) در دست نوکران خود مقتول گشت و از برادر کوچك او محمد حسین خان دو پسر مانده بود یکی آقا محمد خان و دیگری حسینقلی خان که همواره کریم خان وکیل برسم گرو ایشان را * نزد خود(۱۲) نگاه میداشت بعد از وفات* این امیر کبیر(۱۳) آقا محمد خان *باستراباد رفته(١٤) یوما فیوما برمراتب حشمت و تهیه اسباب سلطنت افزود و برزندیه غالب و بتدریج ولایات عراق* و فارس(۱۵) و طبرستان و گیلان و آذربایجان را مسخر نمود و در سنه ۱۲۰۹(۱۷۹۵) *هزار و دویست و نه(١٦) بعزم تسخیر قراباغ پل خدا آفرین را که ابراهیم خان قراباغی برای منع عبور لشکر ایران ویران کرده بود تعمیر و برسر قلعه پناه آباد که شوشی گویند آمده در منزل توپخانه نزول و بمحاصره پرداخت تقریبا بعد از یك ماه عزیمت گرجستان ساخت بعد از قتل و غارت و تخریب تفلیس مراجعت‌کرده در موضع چهل نام مغان(۱۷) بقشلامشی پرداخت حکام شیروان و باکو و شکی و قبه و دربند بارسال عرایض و هدایا اظهار اخلاص کردند و محمد حسن‌خان *بن حسین خان(۱۸)حاکم شکی برای بدگویی(۱۹) از مصطفی خان ابن آقاسی خان* معتمد خود حاجی سید بیك نامی را به حضور آقا محمد خان فرستاد اما او شیطنت از خود محمدحسن‌خان(۲۰) کرده مصطفی‌خان دوه‌لوی(۲۱) قاجارکه سردار بود به‌تنبیه

---

(۱) آ: چند *(۲) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۳) ب: موجود و — افزوده شده (٤) ب: حذف شده
(۵) ب: حذف شده *(٦) ب: حذف شده
(۷) آ: و افزوده شده *(۸) ب: بالای سطر با خط مغایر
(۹) ق: حذف شده (۱۰) آ: ۱۱۷۸(۱۷۵۹)؛ ب: ۱۱۷۲(۱۷۵۸)
*(۱۱) ب: حذف شده *(۱۲) ق: بنزد
*(۱۳) ب: او
*(١٤) ب: حذف شده
*(۱۵) آ: حذف شده *(١٦) ب: حذف شده
(۱۷) ف ق: مقان
*(۱۸) ب: بالای سطر با خط‌مغایر؛ ت: حذف شده
(۱۹) ب: بدگوئیها *(۲۰) ب: حاکم شیروان (۲۱) ب: دوه‌لی

مصطفی خان(۱) مقرر و محمد حسن خان با لشکر شکی در ظاهر(۲) بمعاونت او مامور گشت مصطفی خان شیروانی(۳) طایفه خان چوبانی را جمع آورده بکوچانیدن شهر آقسو(٤) بکوه فت(بکسر فاء و سکون تاء) فرمان داد اهالی آنجا از قلت اسباب معیشت و شدت سرما به فلاکت و هلاکت درفته ساکن گشته بسیاری نیزازیشان بقبه و دربند متفرق* و پریشان(۵) گشتند و سردار آمده آنچه را در شهر مانده بود غارت نمود*(٦) و به محال آغطاش و از آنجا بمحال خاچمز آمده در قریه ترکش بود که سلیم آقا(۷) برادر کهتر محمد حسن(۸) خان که هشت ماه پیش از آن فرار بجار کرده بود*(٦) با اهالی* آنجا و(۹) لشکر آوار بسرکردگی علی اسکندر *پدر حمزه بیك(۱۰) هزاتی به تسخیر(۱۱) شکی عازم و محمد حسن خان*(۱۲) را شکست داده شهررا به گله سن گوره سن کوچانید و هفت نفر پسر محمد حسن خان را که یکی ازیشان خواهرزاده فتحعلی خان قبه بود بقتل رسانید و خواهر خودرا بابراهیم(۱۳) خان قراباغی داده دختر او را برای خود بگرفت و محمد حسن خان بامید استمداد نزد*(۱۲) سردار آمد و او بخلاف مقتضای کار بموجب فرمانی که پیش از آن آقا محمد خان*(١٤) بنابر شکایتهای اهالی شکی* و سعایت حاجی سیدبیك(۱۵) در باب کور کردن محمد حسن خان بوی داده بود*(١٤) چشمهای او را برکنده محبوسا به تبریز فرستاد و برای استفسار این کار آقا محمد خان او را احضار کرده با دویست و سیصد نفری روانه اردو بود که گروهی ازشیروانیان بوی دچار و سردار در جنگ کشته شد درین اثنا خبر آمدن لشکر روس رسید شیخ علی خان(۱٦) حاکم قبه و دربند و سالیان خضربیك *بن حاجی بیك قورچی(۱۷) دربندی را فرستاده* ازآقا محمد خان استمداد(۱۸) نمود اما(۱۹) از آنکه اردوی او از قلت آذوقه و سقوط مراکب و شدت شتا در کمال پریشانی بود و یا صلاح وقت در جنگ روس نمیدید(۲۰) بعزم تسخیر خراسان وارد طهران و لشکر روسیه داخل شیروان گردید* بسط این احوال(۲۱) آنکه بعد ازانعقاد(۲۲) مصالحه با نادرشاه آداب مؤالفت در میان دولتین روس و ایران پیوسته برقرار بود امپراطوریچه آننا بنت(۲۳) ایوان در هفدهم تشرین اول سنه ۱۱۵۲(۱۷٤۰)*هزار و صد و پنجاه و

---

*(۱) ب: او (۲) ب: حذف شده (۳) ق: شروانی (٤) ب: شماخی
*(۵) ت: حذف شده
*(٦) — *(٦) ب: درین اثنا سلیم بیك برادر کوچك محمد حسن خان که فرار بجار کرده بود
(۷) ت: خان (۸) آ: حسین
*(۹) ق: انجار *(۱۰) آ ف ت ق: حذف شده
(۱۱) ت: حذف شده *(۱۲) — *(۱۲) ب: بعد از جنك با وی مغلوب بنزد
(۱۳) آ: باابراهیم *(١٤) — *(١٤) ب: در حاشیه باخط مغایر *(۱۵) ب: حذف شده
(۱٦) ب: بالای سطر با خط مغایر *(۱۷) ب: حذف شده
*(۱۸) ب: استدعای امداد
(۱۹) آ: افزوده شده — بعد: ب: افزوده شده — آقا محمد خان
(۲۰) ب: ندیده *(۲۱) ب: تفصیل این اجمال
(۲۲) ف ق: و — افزوده شده (۲۳) ف ق: نیست

دو(١) وفات یافته طفل دو ماهه ایوان ثالث دختر زاده برادر پطر کبیر منصوب بسلطنت و مادرش آننا کارگذار دولت گردید بعد از هفت ماه یلیسابط دختر پطر کبیر بر وی شوریده باعانت افواج خاصه جلوس و آننا را با پسر و شوهر محبوس و بیست سال متجاوز بارایش ملك و آسایش ملت پادشاهی(٢) روس کرده در بیست و پنجم کانون اول سنه ١١٧٤(١٧٦١) (٣) *هزار و صد و هفتاد و چهار(٤) در گذشت ولیعهد او پطر ثالث ابن آننا بنت(٥) پطر کبیر جلوس و بعد از ششماه زوجه او یقاطرینای ثانیه بپادشاهی نشسته اوضاع و(٦) قوانین ملکیه را بترتیبات(٧) فرزانه در صدد استقرار بود و(٨) به تمهیدات صلح و جنگ بر مراتب حشمت و اقتدار دولت خود میافزود(٩)

(١٠)بعد از وفات فتحعلی خان که حفظ آسایش در اطراف جنوبی قافقاس مینمود آثار اغتشاش درهر کار آشکار و آقا محمد خان قاجار که در ایران بلند اقتدار شده بود بفکر تسخیر ایندیار افتاد و بگرجستان در آمده بنای قتل و غارت نــــهــــاد امپراطوریچه(١١) در سنه ١٢١٠(١٧٩٦) هزار و دویست و ده بنای جنگ با ایران گذاشته(١٠) سپاهی مستعد بسرداری غراف زوبوف(١٢) روانه کرد(١٣) جنرال مایور

---

*(١) ب: حذف شده
(٢) ب: بالای سطر با خط مغایر (٣) ق: ١١٧٤(١٢٦١)
*(٤) ب: حذف شده (٥) ف ت ق: نیست
(٦) ت: حذف شده (٧) ت: بترتیابت (٨) آ: حذف شده
(٩) ب: متن زیرین در نسخه‌های آ ف ت ق: بطرز دیگر نوشته شده‌است (به ص ١٦٥ رجوع شود)

درین اثنا فتحعلی خان بن حسینعلی خان حاکم قبه و دربند و سالیان در سنه ١١٨٨ (١٧٧٤) از امیر حمزه خان بن خانمحمد بن احمد خان اوسمی قیطاق و از محمد خان بن سرخای حاکم کوره و غازی قموق شکست یافته میرزا بیك بیات دربندی را با عریضه صداقت فریضه بدربار امپراطوریچه مرسول و استدعای اعانت نمود و در سنه ١٧٧٥ جمعی از روسیه بسرکردگی جنرال مایور دمه‌دن برای اعانت او و تنبیه اوسمی که سیاح نامدار هملین را در سنه ١١٨٨(١٧٧٤) محبوس و از زندگانی مایوس کرده بود مامور گشت و اوسمی در یکفرسخی باشلی با هیات مجموعی حمله بر لشگر روس آورده مغلوب و بسیاری از لشگریانش مقتول روی بفرار نهاد و لشگر فتحعلی خان قرایای تراکمه را نهب و احراق کرده مراجعت بدربند و بعد ازان بر سر محمد خان رفته در مملکت کوره لشگر فراوان او را نیز مغلوب و بسیاریرا مقتول ساختند و از آنجا برای مطیع کردن اهالی طبرسران بالا بموضع قالوق رفتند ایشان نیز باستظهار جنگل و جبال آهنگ قتال کرده بعد از هزیمت بطلب امان نزد فتحعلی خان آمدند و لشگر روس در همانسال مراجعت بقزلار نمودو این اعانت سبب استقرار حکومت فتحعلی خان گردید و بیست سال ازین مقدمه گذشته بود که امپراطوریچه
*(١٠) — *(١٠) ب: ببهانه تخریب تفلیس اعلام جنگ بدولت ایران کرده.
(١١) آ: که — افزوده شده (١٢) ب: زبوف (١٣) ب: نمود

سوبلوف که محمدخان(۱) شامخال و رستم خان اوسمی و رستم قادی طبرسران(۲) از روی اطاعت(۳) همراه او بودند به هشت فرسخی دربند رسیده از شیخعلی خان *حاکم قبه و دربند(٤) که در سال سابق تجدید مراسم خلوص بدولت روس کرده بود طلب اطاعت نمود و او بخلاف مامول بمقام مخالفت بر آمد جنرال* مشارالیه روز یازدهم شباط هذه‌السنه(۵) بخارج دربند رسیده از طرف شمال بنای محاصره گذاشت مدتی برین بگذشت شیخعلی خان و سرخای خان حاکم کوره و غازی قموق(٦) بیست هزار لشکر از سواره و پیاده حاضر نموده میخواستند که باردوی روس حمله آورند جنرال محاصره را بی فایده دیده شب *دوم نیسان(۷) برگشته در سر رود درواق منزل کرد* در آخر نیسان(۸) غراف زوبوف سردار روس با سپاهی فراوان بکنار درواق نزول و روز دیگر بر سر دربند آمد سواره قبه و(۹) دربند در یك فرسخی شهر جنگی با لشکر قزاق کرده مغلوب برگشتند و دروازه‌هارا بسته به(۱۰) قلعه‌داری نشستند*(۱۱) و جنرال مایور بولغاکوف که رستم قادی طبرسران او را باده هزار لشکر باراه سخت پر درخت از دره درواق میان طبرسران گذرانیده بود روز سیم مایس از طرف جنوبی دربند بیامد و از طرف شمالی نیز برج بزرگی که احداثی شیخعلی خان بود بیورش مسخر گشته بسیاری از دربندیان دران مقتول(۱۲) و باقی فرار کردند روز دیگر از دو جانب گلوله توپ و تفنگ و خمپاره بر(۱۳) شهر باریدن گرفت اهالی دربند تاب مقاومت نیاورده‌خضربیك‌ابن حاجی‌بیك‌قورچی‌را وکیل*(۱۱)جماعت‌ساختند و او بطلب‌امان بحضور سردار آمده(١٤) مسئول‌مقبول(۱۵) و شیخعلی‌خان بااعیان و معتبرین*(۱٦)دربنداحضار شده با چند نفری در اردو محبوس(۱۷) بماند بعد از شش روز پریجهان خانم دختر فتحعلی‌خان بکار گذاری*(۱٦) دربندو قبه معین و ده نفر ازاشخاص دربند بتحریك‌خضر

---

(۱) ب: حذف شده (۲) ب: حذف شده (۳) ب: لطاعت

*(٤) آ ف ت ق: حذف شده

*(۵) ب: مذکور در شانزدهم شعبان (۱۱ شباط سنه ۱۲۱۰ (۱۷۹٦) بالای سطر با خط مغایر

(٦) ب: با — افزوده شده (۷) ب: هفتم شوال (۲ نیسان — بالای سطر با خط مغایر)

*(۸) ب: روز پنجم ذیقعده (۳۰ نیسان بالای سطر با خط مغایر)

(۹) ف ق: حذف شده (۱۰) ت: بر

*(۱۱) ب: روسیه روز چهارم از محاصره برج بزرگی‌را که احداثی شیخعلی خان بود مسخر کرده‌بسیاری‌ازدربندیان درآن مقتول‌و باقی‌فرارکردندو جنرال‌مایوربولغاکوف‌که رستم قادی طبرسران او را با ده هزار لشکر با راه سخت پر درخت از دره درواق میان طبرسران گذرانیده بود روز سیم مایس ازطرف جنوبی دربند بیامد و از دو جانب گلوله توپ و تفنگ و خمپاره بر شهر باریدن گرفت اهالی دربند تاب مقاومت نیاورده خضر بیك را وکیل

(۱۲) ت: گشته — افزوده شده (۱۳) ت: سر — افزوده شده

(١٤) ب: بیامد (۱۵) ب: افتاده — افزوده شده

*(۱٦) — *(۱٦) آ: حذف شده (۱۷) ب: حذف شده: ث: و محبوس

بیك بحاجی ترخان موسول و جنرال ملیور سوبلوف(۱) بمحافظت دربند مامور گشته سردار عزیمت قبه نمود* سه روز در(۳) تپه‌ای نیم فرسخی شهر(۲) قبه توقف کرده بشابران آمد روزی در اثنای سفر در صحرای پره خلیل شیخعلی خان به بهانه اسب تاختن از میان لشکر بگریخت ازین مقدمه شهر قبه روی به تفرقه نهاد کوچ و عیال خان در مجالس بهوقی بوی پیوست غوافیه زوبوف جنرال بولغاکوف(٤) را با پنج هزار صالدات(۵) برای تسکین اهل قبه فرستاد اهالی شهر و قرایا بمساکن خودشان(٦) برگشته شیخعلی خان به قریضی و از انجا *از راه قبله(۷) به اختی و مسکنجه رفت سردار روس نیز بباکو رفته حسین قلی خان حاکم آنجا(۸) باستقبال شتافت و نوازش یافت و جمعی صالدات بمحافظت شهر معین گشت چون سردار عزیمت شیروان نمود مصطفی خان حاکم آنجا *روی از متابعت بر تافته شهر آقسو را بکوه رفت کوچانید چون حاکم سابق شیروان قاسم خان بامداد خود یوزباشی بیك ولد صفر علی بیك حوضی از کوه قوزا بورقلا بیامد مصطفی خان مجال توقف ندیده به قرابلغ رفت اگر چه ابراهیم خان راضی نبود اما پسرش محمد حسن آقا رعایت جانب او می نمود و قاسم خان معتبرین مملکت را جمع و بحضور(۹) سردار روس یکناو کر بیامد و در عوض این خدمت بحکومت شیروان منصوب گردید و پری جهان خانم نیز بامر سردار(۱۰) برادر کهتر(۱۱) خود حسن آقا را که* نزد اقوام مادری خود(۱۲) بایلیسو رفته(۱۳) بود بقبه آورده با اعیان مملکت بحضور سردار بفرستاد بامر امپراطوری(۱٤) جیقه مرصع و حکومت قبه بوی عنایت گردیده مراجعت(۱۵) نمود درین اثنا شیخعلی خان باعانت سرخای خان با ده هزار کس بقریه آلپان یکفرسخی نیمی شهر قبه آمد بولغاکوف(۱٦) هزار نفر صالدات و چند عراده توپ بر سر او فرستاده جنگی سخت واقع و از هر دو طرف بسبب صعوبت مکان جمعی(۱۷) مقتول و روسیه* مراجعت و روز دیگر در عدد بیشتر رفته(۱۸) آلپان را ویران(۱۹) کرده برگشتند و جنرال بولغاکوف(۲۰) باتفاق حسن خان از قبه و سوبلوف

---

(۱) ف ق: سویلوف *(۲) ب: چند روزی در قرب شهر

(۳) ف ق: در مجلس (٤) ف ق: بولقاکوف

(۵) آ ب ت: حذف شده (٦) ت: خود

*(۷) ب: حذف شده

(۸) ب: باکو: ف ق: آنجا بود

*(۹) ب: بکوه‌ها رفته سروران را متابعت بی‌تافت و هوز از مصوفیاری او و قاسم خان خود را بشماخی رسانیده کدخدایان و معتبرین مملکت را جمع کرده بحضور

(۱۰) ب: کریم بیك را فرستاد — در حاشیه با خط مغایر — افزوده شده

(۱۱) ب: کوچك *(۱۲) ب: حذف شده

(۱۳) ب: گریخته (۱٤) ب: پادشاه

(۱۵) ب: بقبه — افزوده شده

(۱٦) ق: بولقاکوف (۱۷) ب: بسیاری

*(۱۸) ب: حذف شده (۱۹) ب: مسخر (۲۰) ق: بولقاکوف

بالتفاق رستم خان اوسمی و مهدی بیك پسر محمد شمخال(۱)، و رستم قادی از دربند بعزم تنبیه سرخای خان بکنار سمور آمدند سرخای خان ناچار از در استیمان در آمده بصدق اطاعت دولت روس توثیق پیمان بیمین ساخت غراف زوبوف در کنار گربقشلاقشتی *پرداخت و (۲) فوجی را (۳) بگنجه مرسول و حاکم آنجا جوادخان زیاد اوغلی بمتابعت *پیش آمده قلعه را تسلیم ساخت (٤) و *(۵)، ابراهیم خان قوابلغی و سلیم خان شکی (٦) نیز بازسال رسل و رسایل اظهار خلوص (۷) نمودند *(۵) تا اینکه روز نهم تشرین ثانی هذه السنه امپراطوریچه یقاطرینای (۸) ثانیه وفات یافته پسرش پاول اول ابن پطر ثالث جلوس بر تخت سلطنت روس و (۹) از جمله تغییراتی که برای انتظام مصالح سلطنت و تغییراتی که در امور داخله و خارجه دولت کرد جنگ ایران را موقوف و لشکر خود را امر بمراجعت نمود *و در بهار سنه ۱۲۱۱ (۱۷۹۷) هزار و دویست و یازده سردار معزول (۱۰) غراف زوبوف بمرافقت مرتضی قلیخان قاجار (۱۱) که (۱۲) *فرار از برادر خود آقا محمد خان کرده اولا بفتحعلی خان قبه ای و بعد از وفات او سنه ۱۲۰۳ (۱۷۸۸) بدولت روس پناه برده (۱۳) درین سفر بتمنای سلطنت ایران همراه بود از باکو بکشتی عازم (۱٤) حاجی ترخان و جنرال بولغاکوف با تمامی لشکر از راه داغستان بقزلار روان گردید (۱۵)، و پری جهان خانم مهدی بیك ولد محمد شامخال را که همان سال بسبب فوت پدر بشامخالی نشسته بزوجیت اختیار و تمامی اموال و نفایس دودمان فتحعلی خان را که اندوخته قرنها بود با خود برداشت و سایر وارثان را از آن محروم گذاشت و خواهر خود چمناز خانم را نیز بعبدالله بیك ابن رستم قادی بی اذن شیخعلی خان بداد و حسن خان بقیطاق رفته رستم خان اوسمی مادر او حوری زاد خانم را (۱٦) که از خاندان امرای ایلیسو بود تزویج نمود و هنوز لشکر روس در صحرای کافوری بود که شیخ علی خان از غازی قموق بدربند وارد گشت و از آنکه جوادخان گنجه ای (۱۷) بالوجود فضایل هنروری و صنایع پروری امیری (۱۸) سفاك از معاصی بی باك بوده اهالی مملکت ازو روگردان و امرای هم جوار استیصال او را خواهان بودند روسیه وقت مراجعت مملکت گنجه را بوالی گرجستان نامزد کرده از کلبی (۱۹) خان والی و ابراهیم خان قراباغی و

(۱) ف ت: ق: شامخال
*(۲) ب: پرداخته (۳) ب: حذف شده
*(٤) ب: و تسلیم پیش آمد *(۵) — *(۵) ب: در حاشیه بـا خط مغایر
(٦) ت: شکوی (۷) ب: اختصاص
*(۸) ب: و در بهار سنه ۱۲۱۱ (۱۷۹۷) یقاطرینای
(۹) ب: کرده
*(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: حذف شده
(۱۲) ق: حذف شده *(۱۳) آ ف ت ق: حذف شده
(۱٤) ب: روانه
(۱۵) ب: از — و پری جهان — تا — گرفتند — حذف شده ص ۱۷۹ — ۱۸۰
(۱٦) ت: حذف شده (۱۷) ق: حذف شده (۱۸) ق: امری (۱۹) ق: از کلبی

سلیم خان شکی(۱) با لشکر بظاهر گنجه آمده علی سلطان* شمس‌الدینلو را(۲) بنام نیابت از طرف والی بحکومت آنجا تعیین نمودند جواد خان ناچار در صدد فرار بود که زوجه او شکوفه خانم کسان فرستاده با علی سلطان بنای مهمان نوازی نهاد و نیکویی خود را که سابقا او را از محبس و عقوبت جواد خان خلاص(۳) کرده بود یاد داد(٤) و علی سلطان بنابر لوازم وفاکیشی و حقوق انسانیت که در جبلت داشت بحضور جواد خان آمده بسیاق خلوص و تعظیم کلید قلعه را تسلیم کرده* در خدمت(۵) بایستاد و ازین مقدمه اهالی گنجه* نیز طریق(٦) متابعت پیش و خوانین مذکوره روی مراجعت بملك(۷) خویش گرفتند و از آن طرف آقا محمد خان بعد از ورود بطهران درسنه ۱۲۱۰ (۱۷۹٦) *هزار و دویست و ده(۸) تاج سلطنت بر سر نهاده عزیمت خراسان نمود شهر مشهد باستانی بتصرف آمده شاهرخ میرزا بعد از دادن خزاین نادری بعالم باقی شتافت پسرش نادر میرزا بقندهار گریخته پناه به اولاد تیمور شاه افغان برد موکب شاهی سال دیگر بعزم تسخیر قلعه شوشی و تصرف شیروانات با صد هزار لشکر روانه و بمجرد عبور از ارس ابراهیم خان بناحیه جار فرار و قلعه شوشی بیمانعه و زحمت بتصرف در آمد(۹)* و بعلی قلی خان سردار که بشیروان مامور بود قاسم خان اگرچه اظهار اطاعت ظاهری نمود اما چون مصطفی خان از سنگر قطران که بعد از مراجعت روس از قراباغ بانجا آمده بود بحضور شاه برفت او هراسان بشکی فرار کرده شیروان را خالی گذاشت و(۱۰)جوادخان‌گنجه‌ای(۱۱) و حسین‌قلی‌خان‌باکویی نیز(۱۲) وارد حضور و مورد معاتبات گشته هنوز آخر کار *هر سه نفر نا معلوم بود که در دوازدهم حزیران سنه ۱۲۱۱ (۱۷۹۷) هزار و دویست و یازده(۱۳) وقت طلوع صبح دو سه نفری ازخدام حضور که همان روز از سطوت و خون ریزی شاه بیم جان داشتند به‌قتلش(١٤) پرداختند و چند نفری از امرای‌کشیك و غیره ازجواهر و نفایس آنچه مقدور بود برگرفته بطهران فرار کردند و اردوی بزرگ نیز در پایین بر سر صادق خان شقاقی عمده امرای حضور که قاتلان شمشیر و خنجر و بازوبند و صندوقچه شاه را بنزد او برده بودند(۱۵) جمع آمدند و بعد از تصرف آذربایجان روی بقزوین آورده راه بشهر نیافت و در جنگ با

---

(۱) ت: شکوی *(۲) ف ق: شمس‌الدین اورا
(۳) آ: خلوص (٤) ف ق: وار
*(۵) ت: حذف شده *(٦) ت: حذف شده
(۷) ق: بمملکت *(۸) ب: حذف شده
(۹) ب: آمده *(۱۰) ب: حذف شده
(۱۱) ت: گنجوی؛ ب: و مصطفی خان شیروانی — افزوده شده
(۱۲) ب: حذف شده
(۱۳) ب: ایشان معلوم نبود که در ۲۱ ذیحجه (۱۲ حزیران بالای سطر با خط مغایر سنه ۱۲۱۱ (۱۷۹۷)
(١٤) ت: بر قتلش (۱۵) آ: بود

فتحعلی شاه ابن حسین قلی خان ولیعهد و برادر زاده پادشاه مقتول مغلوب بسراب برگشت فتحعلی شاه بزنجان آمده حاجی ابراهیم خان شیرازی را به تکلیف اطاعت و تسلیم اسباب سلطنت بنزد صادق خان فرستاد و او همه را با عریضه اعتذار فریضه مرسول و مورد عفو و بحکومت گرم رود و سراب معین گشت(۱) بعد از قتل آقا محمد شاه در شوشی محمد بیك بن مهر علی‌بیك(۲) بن پناه‌خان چند روزی داعیه حکومت اظهار و بمجرد ورود ابراهیم خان بشکی فرار کرده محمد حسن خان حاکم شکی او را محبوس بنزد مصطفی خان شیروانی فرستاد که بقصاص خون پدر و برادران که بامر فتحعلی خان قبه‌ای ایشان‌را در باکو کشته بود او را بقتل رسانید و ابراهیم خان نعش شاه را با علما و اساس شایان روانه و عریضه اخلاص آیین بحضور شاه جدید مرقوم و مورد نوازش گردید و پسر خود ابوالفتح آقا را بر سم ملازمت بحضور فرستاد* و مصطفی خان حین مراجعت از شوشی بشیروان محمد حسن خان کوررا که شاه از تبریز آورده در مغان بود با خود برداشته شیروان را تصرف و از آنجا بر سر شکی رفت سلیم خان فرار(٤) بقراباغ کرده محمد حسن‌خان دوباره بحکومت نشست و میرزا محمد خان بمجرد وصول خبر قتل شاه از قبه برای تصرف باکو روان و حسین قلی خان که پیشتر ازو وارد گشته بود به قلعه داری پرداخت عاقبت صلح بمیان افتاده باز مملکت را تقسیم کردند حسین قلی خان در شهر و میرزا محمد خان در قریه مشقطع قلعه تعمیر کرده بحکومت نشستند و(۳) بعد ازچندی جعفرقلی‌خان دنبلی‌که از مقربان حضور شاهی و بایالت خوی و تبریز مباهی بود بنابر کینه دیرینه(۵) که نسبت بصادق خان داشت به بهانه سراب را خراب و نمونه موج سراب کرده صادق خان از راه مغان بشیروان* نزد مصطفی خان(٦) گریخت(۷) بعد از چندی که هوای خود سری بسر جعفر قلی خان افتاد صادق خان از شیروان مراجعت بسراب و باتفاق او و چندی دیگر از امراء بنای آشوب نهاد و بمجرد اینکه(۸) جعفر قلی خان را خائن محض بقلم داد خود بدربار شاهی آمده در اطاق خالی محبوس و بگرسنگی از حیات مایوس گردید و(۹) جعفر قلی خان عزیمت خوی کرده برادرش حسین خان در بروی او بست و او چند گاهی آواره بود بعد از فوت برادر خوی را تصرف نمود* و بعد از چندی از(۱۰) عباس میرزا اعز اولاد شاه که(۱۱) بانتظام امور آذربایجان مامور* گشته بود(۱۲) مغلوب بماکو و از آنجا

---

(۱) ت: گردید (۲) ب: خان
*(۳) ب: از — و مصطفی — تا — نشستند و — حذف شده
*(٤) ق: حذف شده (۵) ب: خود — افزوده شده
*(٦) ب: حذف شده (۷) ت: و — افزوده شده
(۸) آ: انکه (۹) ف ق: حذف شده
*(۱۰) ب: و در سنه ۱۲۱٤(۱۸۰۰)
*(۱۱) ب: حذف شده *(۱۲) ب: و جعفر قلیخان در جنك او

بیچاسلی بیل کور اوغلی که در سرحد روم است رفته سکنی پذیر گشت(۱) (۲) و از آنکه بعد از آمدن حسن خان در مقدمه روس بقبه محمد خان برادر زاده ابراهیم خان رودباری سالیان را تصرف و میر قباد سلطان ابن میر(۳) کلبعلی سلطان نایب را اخراج کرده بود در سنه ۱۲۱۳ (۱۷۹۹) هزار و دویست و سیزده همان سالی که طاعون سخت بولایت شیروان علی الخصوص بشهر(٤) آقسو افتاده خلق بسیار تلف شده بودند لشکر قبه با روزقهای روس رفته سالیان را تصرف نمودند و شیخعلی خان با چهار هزار لزگی بآنجا رفته در ماه رمضان باغوای مقربان خود سیاق ظلم و معاصی معمول داشت بعد از مراجعت او مصطفی خان شیروانی بامداد امرای رودبار و تکلیف سالیانیان رفته آن را تصرف و شهر را کوچانیده چهار فرسخ بالاتر در مکانیکه حالا هست بنا نهاد و حکومت آن را به علی خان ابن ابراهیم خان داد بعد از چندی بطریق مناصفه بعلی خان و عمو زاده او محمد خان وا گذاشت اما علی خان زود محمد خان را محبوس کرده توسل بمیر مصطفی خان طالش جست و از آن طرف شیخعلی خان که بعد از مراجعت از سالیان در دربند سخت بیمار بود سرخای خان غازی قموقی تشبی نهانی پسر خود نوح بیك را بنام حسن خان فرستاده قلعه قبه را تصرف نمود و خود نیز با لشکر در قریه قوللر قبه نشسته یکماه نیم بحکمرانی بود شیخعلی خان ارشامخال و محالات آقفوشه و قویسو بوی هفتار ده هزار لشکر بیاورد و بعد از اخراج سرخای خان از قبه برسر کوره رفته جنگی سخت واقع و سرخای خان مغلوب و همه آن ناحیه تا قریه چراغ بغارت رفت و از آنجا برگشته لزگیه را ششماه در قبه بمهمانی داد و تعدیات بسیار از مطالبات ایشان حتی کراهیه بدندان باهالی(۵) قبه رسید و شیخعلی خان وجوه مقرره هشت هزار نفر را از مالیات قبه داده دو(٦) هزار لزگی را بدربند بیاورد که وظایف ایشان را نیز از مداخل آنجا ایصال کند همین دو روزه مهمانی بسیاق قبه که بر دربندیان گذشت به شورش علم بر خواستند شیخعلی خان که خلق از عشرت پرستی او ناراضی بودند در کار خود حیران ماند عاقبت میرزا محمد خان ثانی باکویی که در آنوقت بدیدن شیخعلی خان آمده بود به مجمع دربندیان رفته بوعده اخراج لزگیه ایشان را آرام داد و شیخعلی خان رنجیده خاطر روی بقبه نهاد و در اوایل سنه ۱۲۱٤ (۱۸۰۰) هزار و دویست و چهار ده که قحطی غله در دربند اشتداد داشت چهار صد عراده را که از ملك شامخال برای آوردن غله بقبه میرفتند دربندیان بضرب و شتم(۷) مانع آمدند و این کار که منافی

---

(۱) ب: گروید (۲) ب: از - و از آنکه - تا - خارجیه - حذف شده
ص۱۸۲ - ۱۸۳ در عوض این کلمات نوشته شده است: و بعد از وفات گرگین خان والی بن ارکلی خان امرا و اعیان گرجستان برای استخلاص از شرور منازعات اولاد والی و تعدای طوایف همجوار
(۳) آ: امیر (٤) ف ق: بشروان
(۵) آ: با اهالی (٦) ت: و (۷) ق: ستم

طبع شیخعلیخان بود زیاده سبب(۱) کدورت او گردید و دربندیان نیز بافوای سلطان بیک بیك شیوریه محمد حسین(۲) بیك ولد احمد بیك بیلقوا که بنیابت دربند داشت اخراج نمودند. و شیخعلی خان بدربند آمده سلطان بیک را باهانت مجموعی یافت ملپارخان بکه خانم خواهر خود زوجه میرزا محمد خان ثانی را صاحب اختیار دربند و سلطان بیك را کار گذار او تعیین نموده بود(۳) زود بعد از مراجعت شیخعلی خان بقبه سرخای خان ثانی که حسن خان بن فتحعلی خان را بانواع وسایل از قیطاق بنزد خود آورده بود بعد از مواضعه با دربندیان که اختلاف بسیاری میان خودشان داشتند در ماه مایس هذه السنه بحکومت دربند نشانید و شبی سلطان بیك بیات ملخضر بیك قورچی در عمارت خانی منازعه کرده کسان بسیار از طرفین تلف شده خضر بیك مقتول و سلطان بیك مجروح بدر رفت و روز دیگر بحکم خان و اجتماع دربندیان به عقوبت رسید بعد ازین مقدمه شیخعلی خان استمداد از خوانین شیروان و شکی و باکو و شامخال و جماعت آقوشه کرده از دو طرف بمحاصره دربند پرداخت همین قادی(٤) طبرسران رعایت طرف دربندیان می ساخت بعد از محاصره دوازده روزه شیخ علی خان بی نیل مرام بقبه برگشت و مرضی سخت باز بیروی عارض و خبر وفاتش منتشر گشت سرخای خان با لشکر بقریه عنیق آمده سپاه قبه را که مقابل او رفته بودند شکست داده(۵) خود نیز بعد از اطلاع(٦) از حیات شیخ علی خان روی مراجعت بوطن(۷) نهاد بعد از آن حسن خان را بحکومت قبه تطمیع کرده علی الغفله با لشکر بسیار بقریه زیزیك(۸) یکفرسخی شهر قبه آمدند شیخعلی(۹) خان اگرچه اندك صحتی یافته بود اما هیچگونه تدارك برای مدافعه نداشت زوجه او زیب النسا بکم دختر حاجی ملك محمد خان باکویی که وقت فرار از روس پیمان پدر و دختری با سرخای خان داشت بایصال لوازم ضیافت و اظهار پیغامات مشعر بر مؤالفت سرخای خان را مایل بمراجعت کرد و حسن خان نیز ناچار بدربند رفت بعد از چندی
شیخعلی(۹) خان اگرچه اندك صحتی یافته بود اما هیچگونه تدارك برای مدافعه نداشت.
به غیر از شهر دربند جایی در دست حسن خان نماند و در اواخر این سال گرگین خان والی کرجستان وفات یافته امرا و اعیان آن مملکت بامید استخلاص از شرور منازعات داخله و تعدیات خارجه بارسال وکلا بدربار امپراطور روس پاول اول بن پطر ثالث استدعای تعلق بدولت او کردند و منشور(۱۰) امپراطوری مشعر به قبول این مسئول در هیجدهم کانون آخر سنه ۱۲۱۵ (۱۸۰۱) * هزار و دویست و پانزده(۱۱) صادر و جنرال

---

(۱) ت: حذف شده (۲) آ: حسین
(۳) ق: حذف شده (٤) ت: حذف شده
(۵) ف ت ق: داد و (٦) آ: اطلاع
(۷) ف ق: خود — افزوده شده (۸) ف ت: زیریك؛ ق: زیزاك
(۹) ق: شیخ
(۱۰) ب: فرمان *(۱۱) ب: حذف شده

لیطنانط(۱) کنوررینغ(۲) بحکومت گرجستان منصوب(۳) و در فرمانی علیحده ازبیست و سیم همان ماه بعهده او مقرر گشت که در تلاش تحصیلات و تصرفات دیگر مباشید مگر اینکه ایشان(٤) خودشان بحسن رضا حمایت(٥) مراخواهان باشند زیرا که معاهدان مصالح شعار داشتن بهتر است از رعایای بی اعتبار انباشتن بعد از آن که در دوازدهم مارت امپراطور پاول بمرگ ناگهانی در گذشت پسرش الکسندیر اول بر سریر سلطنت نشست امور قافقاس بهمان سیاق صورت انتظام می‌بست و بنابر آنکه در سال سابق از طرف حسن‌خان دربندی حاجی تقی و از طرف شیخعلی خان قبه‌ای میرزا عسکر و از طرف حسین قلی خان باکویی میرزا هادی بیك باتفاق ایلچیان میرمصطفی خان طالش و امرای داغستان مثل مهدی خان شامخال و رستم خان لوسمی و عم خان آواری و رستم قادی طبرسران برسم سفارت و استدعای حمایت بدربار امپراطور روس فرستاده شده بودند فرمان امپراطوری در بیست و هشتم آغوستوس بعهده هر یك از امرای مذکوره صادر گشت که میان خودشان همیشه طریق مدارا و مسالمت را سالك و شیخعلی خان بقبه و حسن خان بدربند از قرار تقسیمی که کرده اند مالك باشند بنابر آن دو برادر در کنار سمور یکدیگر را ملاقات و تجدید مراتب خصوصیت و مؤاخات کردند قریب بدو سال چون بدین منوال از سلطنت الکسندیر بگذشت تصرف گرجستان برای دولت روس متضمن مساعی و مصارف فراوان گشت و نظر بر آنکه والی باش آچق(٦) و امرای منگرلیا از زمان الکسی بن میکائیل پادشاه روس بتمنای اعانت* با این دولت در مخالطه می گشودند(۷) و شامخال تارخو و خوانین باکو و دربند در زمان پسر او(۸) پطر کبیر سالك طریق اطاعت و خوانین شیروان و شکی و قراباغ و گنجه وقت آمدن غراف زوبوف مستدعی حمایت شده بودند* و مجددا نیز اکثر ایشان بوساطت ایلچیان دعوی تابعیت می نمودند امپراطور الکسندیر(۹) انجام این مهام عظیمه‌را(۱۰) به‌جنرال آنشف کنیاز سیسیانوف گرجی الاصل روسی المسکن و اگذاشت امیر مذکور کمال اهتمام بانتظام اموراداخله و اجرای عدالت و فتوحات خارجه *و دفع ارباب‌خصومت(۱۱) مصروف

---

(۱) ب: حذف شده (۲) آ ب ف ق: کنورینغ

(۳) ب: از ـ و در فرمانی ـ تا ـ و نظر بر آنکه ـ حذف شده ص ۱۸٤ در عوض جملات زیر نوشته شده است: و الکسندر میرزا بن ایرکلی خان بامید استرداد ملك توسل بدولت ایران جست تصرف گرجستان برای دولت روس متضمن مساعی فراوان بود از آنکه تسخیر سایر ممالك قافقاسیه که پیش ازان ارتباطی باکثر آنها داشت لازم می نمود

(٤) ف ت ق: حذف شده (٥) آ: حمایات

(٦) ب: آچوق *(۷) ب: ازین دولت داشتند (۸) ق: حذف شده

*(۹) ب: حذف شده

(۱۰) ب: امپراطور الکسندیر در سال دوم از جلوس خود که دوازدهم مارت سنه ۱۲۱٥(۱۸۰۱) وقوع یافت ـ افزوده شده

*(۱۱) آ ف ت ق: حذف شده

داشت(۱) و درین سال سنه ۱۲۱۷ (۱۸۰۳) هزار و دویست و هفده حسن خان از مرض آبله مشرف(۲) بموت گشته دربندیان بزیب النسا بگم زوجه شیخ علیخان که بعیادت او آمده بود توسل جستند و او از طرف شوهر خود ایشان‌را اطمینان بیمین داد و مسرعی برای اعلام صورت‌کار بقبه فرستاد(۳) شیخ‌علی خان بمجرد وفات حسن‌خان وارد و بعد از ادای لوازم تعزیه داری اما م قلی بیک‌را به نیابت دربند گذاشته مراجعت بقبه کرد درین اثنا حسین قلی خان باکویی باعانت مصطفی خان شیروانی قلعه مشقطع را مسخر و میرزا محمدخان فرار بقبه نمود که به تمهید وسایل در تلاش استرداد ملك خود بود و درین سال عمخان آواری‌که از اواخر عهد فتحعلیخان هنر ذاتی او ضمیمه شان(٤) و اشتهار* گردید و(٥) آغاز تطاول باطراف میکرد و(٦) مکرر بگرجستان در(۷) آمده کومش خانه را مسخر و تالان و به اخسقه رفته مراجعت به بلکان و نواحی گنجه را غارت و باعانت داماد خود ابراهیم خان قراباغی رفته نخجوان را تصرف و زود هزیمت یافته بقراباغ آمده بود و ارکلی خان والی گرجستان برای حفظ حواشی ملك خویش سالی پنجهزار منات بوجه مستمری بوی داده راه مدارا می‌پیمود و بعد از آمدن او نیز در سال سابق باطاعت دولت روس این پنجهزار منات بوجه وظیفه بوی عنایت شده بود در ناحیه جار رحلت بدارالقرار نمودچون پسر و وارث دیگر نداشت برادر جانکه‌او کبك(۸) بتمنای امارت خواست که زوجه او گهلی بنت نوصال خان را تزویج کند اما او در خفیه باسلطان احمد بیك بن علی سلطان بیك جنکوتایی خواهرزاده عم خان‌که پاخو(۹) بکه دختر اورا از زن دیگر بزوجیت داشت همداستان‌گشته شبی بفریب کبك‌را کشته سلطان احمد را که خان آوار بود به شوهری اختیار کرد و برادر کهتر او حسن خان بامارت مهدولی(۱۰) ملك موروثی خودشان بماند و در سال دیگر از آنکه جواد خان(۱۱) بن شاهویردی‌خان‌زیاداوغلی‌اشد(۱۲) اعدای‌گرجستان‌بود باطاعت ظاهری(۱۳) اول‌بروس(۱٤) بعد از آن بایزان تجار تفلیس(۱٥)را غارت می‌نمود سیسیانوف بعزم تسخیر گنجه آمده نصیب سلطان(۱٦) شمس‌الدینلو* برادرزاده علی‌سلطان سابق الذکر(۱۷) بوی پیوست و جواد خان جنگی در خارج کرده مغلوب متحصن بقلعه گشت صبح عید رمضان سیم کانون آخر سنه ۱۲۱۸ (۱۸۰٤) *هزار و دویست و هیجده(۱۸) قلعه بیورش مسخر و جواد

---

(۱) ب: از — و درین — تا — از انکه — حذف شده ص ۱۸٥
(۲) ت ق: مشرف(باتشدید راء) (۳) ق: فرستاده
(٤) ت: شایان *(٥) ت ق: گردیده
(٦) ق: حذف شده (۷) ت: حذف شده
(۸) ت ف: کیك (۹) آ: پاتو
(۱۰) ق: مهدی ولی (۱۱) ب: حاکم گنجه جواد خان
(۱۲) ق: است و (۱۳) ب: دو رویه
(۱٤) ب: افزوده شده — و (۱٥) ت: تفلیسی
(۱٦) ب: بیك *(۱۷) ب: حذف شده *(۱۸) ب: حذف شده

خان با چند نفری از اولاد و بسیاری از اهالی مقتول و گنجه به یلیسلبط پول موسوم گردید(۱) سردار روسی از آنجا جنرال مایور غولاکیوف را بناحیه جار مأمور و او در اماکن صعب حمله بر دشمن برده مغلوب و مقتول گردید لما لزگیه(۲) آنجا چنان ترسیده بودند که متعاقب وکلا به تفلیس فرستاده اظهار خلوص و اعتذار نمودند و امرای متکربلیا و آبخازیا نیز بمقام اطاعت و سلیمان خان والی باشی آچق(۳) بصدق در آمدند دولت ایران ازین گونه فتوحات هراسان گشته الکسندر میرزا* ابن ارکلی خان را که(۵) بتمنای استرداد گرجستان توسل بدولت ایران جسته بود(٤) برای آشوب امرا و اهالی گرجستان مرسول و تقویت کار او را(٦) محافظت ایروان و قراباغ را به عباس میرزا موکول داشت محمد خان قاجار حاکم ایروان که از دولت ایران در باطن روگردان بود اکثر ایلات ایروان را بممالك روم فرستاده بود* با بعضی(۷) در قلعه متحصن و از روسیه استمداد کرد کنیاز سیسیانوف بعزم تصرف ایروان روان و در قرب اوچ کلیسا و موضع قرخ بولاغ لشکر عباس میرزا را(۸) که چهار مقابل روس بود هزیمت داد درین اثنا میرزا شفیع صدراعظم بقلعه ایروان رفته محمد خان را بانواع نصایح بمقام دولتخواهی ایران درآورد(۹) سردار روس بمحاصره قلعه پرداخته خود(۱۰) شاه*(۱۱) که بجنگ آمده بود* بی نیل مرام(۱۲) معاودت نمود*(۱۱) اما چون مدت محاصره بطول انجامید و بیورش هم کاری از پیش نرفت و قلت آذوقه و کثرت امراض مهلکه(۱۳) علاوه آن گشته سردار روس ناچار روز سیم ایلول* سنه ۱۲۱۹ (۱۸۰۵) هزار و دویست و نوزده(۱٤) روی مراجعت بگرجستان نهاد* بعد ازین مقدمه لزگیه و اوس و قبارطی بتحریك الکسندر میرزا به شورش آمده بر گرجستان(۱۵) حمله آوردند(۱٦) و راه روسیه مسدود گشت و کنیاز(۱۷) سیسیانوف(۱۸) بفتوحات دلیرانه همه را آرام داد و راه روسیه را بگشاد(۱۹) و درین سال لشکر روس از دریا بر سر رشت آمده بعد از جنگ بی نیل مرام به بندر باکو رجوع و بنای توپ اندازی از طرفین گردید عاقبت روسیه بساحل بر آمدم(۲۰) بمحاصره شهر پرداختند و فوجی از لشکر ایران و شیخعلی خان قبه‌ای و نوح بیك ابن سرخای خان ثانی غازی قموقی(۲۱) باجمعیت خودشان باعانت حسینقلی خان آمدند و لشکر روس به سفائن(۲۲) نشسته بساری طالش رفتند و درین سال رستم

---

(۱) ق: حذف شده (۲) ب: لزاکیه (۳) ب: آچوق
*(٤) ب: حذف شده (۵) ق: حذف شده
(٦) ق: حذف شده *(۷) آ ف ت ق: حذف شده
(۸) ت: را حذف شده (۹) آ ب: آورد
(۱۰) ق: حذف شده **(۱۱) — **(۱۱) ب: در حاشیه با خط مغایر
**(۱۲) ب: کاری از پیش نبرده (۱۳) ف: مهکه
*(۱٤) ب: سردار روس *(۱۵) ف: در حاشیه (۱٦) ب: آورد
(۱۷) ف ق: حذف شده (۱۸) ب: بعد از آنکه — افزوده شده
(۱۹) ب: از — «و درین — تا — سفاك بود»: حذف شده ص ۲۸٦ — ۲۸۷
(۲۰) آ: آمده (۲۱) ف ق: قموق (۲۲) ف ت ق: خودشان — افزوده شده

خان اوسمی وفات یافته علی خان والد اوستار خان اوسمی کشت و کدورت بمیان افتاده مصطفی خان سلیم خان را از قراباغ آورده بر سر شکی رفت و محمد حسن خان بمقابله شتافته چون صورت کار را بر خلاف مدعای خود دید لشکر را مرخص کرده خود نزد مصطفی خان آمد و او هر دو برادر را بشیروان آورده عموزاده خود شیخعلی بیک را به نیابت شکی تعیین ساخت اما اهالی آنجا شوریده فتحعلی آقا را که برادرش محمد حسن خان در اوایل حکومت خویش کور کرده بود(۱) بخانی برداشتند بعد از سه ماه مصطفی خان ناچار سلیم خان را برای حکومت بشکی فرستاده دختر اورا برای خود تزویج کرد و محمد حسن خان بقبه و دربند و از آنجا بجار و عاقبت بنزد روس رفته بحاجی ترخان سرسول گشت و او امیر منور رعیت پرور و متعصب سفاک بود در سنه *۱۲۲۰ (۱۸۰۵) هزار و دویست و بیست(۲) عباس میرزا ولیعهد شاه بلقب نایب السلطنه بدارایی آذربایجان منصوب و نظام جدید از سرباز و توپخانه و قلاع بوضع فرنگی بنا نهاد(۳) و سردار روسی در کنار رود کر با ابراهیم خلیل(۴) خان قراباغی ملاقات کرده او بموجب عهدنامه بدادن ده(۵) هزار اشرفی بروجه خراج هر(۶) ساله و تخصیص مملکت خود بدولت روسیه متعهد و پانصد نفر سالدات برای حمایت خود برده در قلعه شوشی جای داد بخود او چین جنرال لیطنانط(۷) و بپسر انش(۸) محمد حسن آقا و مهدی قلی آقا چین جنرال مایوری و بخانلار آقا چین پولکوونیکی از دولت امپراطوری عنایت گردید و از آن طرف نایب السلطنه بعزم تسخیر قراباغ اسمعیل بیک دامغانی و علی قلی خان شاه سون را باده هزار از پل خدا آفرین روانه و محمد حسن آقا با لشکر روس بمقابله و در باغات جبرئیللو بمقاتله پرداخته مراجعت بشوشی و شاه هم بموضع تخت طاوس قراباغ و نایب السلطنه از راه آق اوغلان و چناقچی بپشت عسکران آمده با پولکوونیك کراکین که باجمعی از(۹) گنجه عازم شوشی بود جنگ نمود پولکوونیك *برگشته(۱۰) بقلعه ترناوت(۱۱) در *سرشاه بولاغی(۱۲) آمده و ازآنجا درسررودترتر به کنیاز سیسیانوف که با دو هزار سالدات بجنگ شاه عازم بود در پیوست *از خبر مراجعت شاه(۱۳) ازآنجا(۱۴) سردار روس بقلعه شوشی آمده(۱۵) نایب السلطنه بصوب گنجه عزیمت و روسیه آنجا با بعضی ارامنه تحصن بقلعه جستند و او اهالی گنجه را بر وفق خواهش ایشان کوچانیده ازراه حسن سویی(۱۶) قزاق بجانب تبریز روان و خود چند روزی در محل آغستفه(۱۷) توقف کرده میخواست که صالات قزاق و بوزچالو(۱۸) و گرجستان را بخود مایل سازد چون بی نیل مرام روی بسمت ایروان نهاد اهالی قزاق

---

(۱) آ: حذف شده *(۲) ب: ۱۲۲۰ (۱۸۰۴) (۳) آ ت: نهاده

(٤) ف ت ق: حذف شده (۵) ب: شش (۶) آ: دو

(۷) ب: لیطناند (۸) آ: پسرانش (۹) ف ت ق: سالدات — افزوده شده

*(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) آ: ترتاوت *(۱۲) ب: حذف شده

*(۱۳) ف ت ق: حذف شده (۱٤) ب: ازآنجا — حذف شده (۱۵) ب: بیامد و

(۱٦) آ ف: صوی (۱۷) آغستقه (۱۸) ف ق: بقورچالو

در دره دیلجان(۱) سر راه بر لشکر وی گرفته بقتل و غارت پرداختند(۲) و کنیاز سیسیانوف به شیروان در آمده بعد از ملاقات با مصطفی خان که اظهار اطاعت ظاهری نمود روانه باکو و روسیه ساری نیز از دریا بوی پیوستند(۳) *عبدالرحیم آقا برادر میرزا محمد خان ثانی که از قبه بشیروان بحضور سردار وارد و مصدر بعضی خدمات گشته بود هر چند مراتب اختصاص و دولتخواهی حسین قلی خان را نسبت بدولت ایران اظهار می‌نمود اما سردار سخن او را معلل بغرض پنداشته قبول نمیکرد عاقبت(٤) روز دوم(٥) شباط سنه* ۱۲۲۰ (۱۸۰٦) هزار و دویست و بیست(٦) و قتیکه در پای قلعه با حسینقلی خان در باب اطاعت(۷) مشغول مکالمات بود بر خلاف عهد مسالمت(۸) بدست ابراهیم بیك ابن علی بیك آقا(۹) بن محمد حسین خان ابن امامقلی خان‌دربندی* بتحریك ایرانیان یا(۱۰) باشاره خود(۱۱) حسینقلی‌خان‌که عمه‌زاده اوبود مقتول و سرش* مصحوب پدر قاتل(۱۲) بحضور شاه مرسول گشت و روسیه بسفاین برآمده راه ساری پیش گرفتند از قتل او همه خوانین سوای شامخال تارخو به شورش برخواسته میر(۱۳) مصطفی‌خان طالش‌که پیوسته از دولت ایران هراسان و طالب‌حمایت روس بود از ملاقات میرزا بزرگ قایم مقام اطمینان پذیرفته بنای مخالفت روس نهاد *و مصطفی خان شیروانی بنای مخاصمه با سلیم خان که اظهار میلی بطرف روس میکرد بگذاشت و بنابر استمداد سلیم خان جمعی از روسیه گنجه عازم شکی و مصطفی خان مانع عزیمت ایشان آمده در جنگ مغلوب برگشت(١٤) و خود والی باش آچق(۱۵) درآمیزش با دشمنان این دولت گشاد و ایرانیان دوباره از ارس گذشتند و عثمانیان بسبب بر همزدگی صلح با دولت ایشان بدخول گرجستان مصمم گشتند جنرال انشف غراف گداویچ بسرداری منصوب گردیده ابراهیم خان قراباغی بارسال عرایض متعدده اظهار خلوص بدولت ایران میکرد حسب الاستدعای او پسرش ابوالفتح خان با فوجی

---

(۱) ب ف ق: دلیجان (۲) ب: «در این سال لشکر روس از دریا بر سر رشت آمده بی نیل مرام به بندر باکو رجوع و بنای توپ اندازی از طرفین گردید عاقبت روسیه بساحل بر آمده بمحاصره شهر پرداختند و شیخعلی خان حاکم قبه و دربند و نوح بیك پسر سرخای خان حاکم غازی قموق و کوره با جمعیت خودشان باعانت حسینقلی خان آمده روسیه بعد از محاربات چند روزه بسفاین نشسته بساری طالش رفتند» — افزوده شده همین متن با فرق جزئی در نسخه‌های آ ف ت ق: در صفحه ما قبل گنجانده شده است رجوع شود به ص ۱۸٦

(۳) آ ت: پیوسته *(٤) ب: حذف شده (٥) ف ق: هشتم

*(٦) آ: ۱۲۰۲ (۱۸۰٦) هزار و دویست و بیست؛ ب: ۱۲۲۰(۱۸۰٦)

(۷) ب: تسلیم

(۸) ب: و قانون هر ملت — افزوده شده (۹) ب: حذف شده

*(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: حذف شده *(۱۲) ب: حذف شده

(۱۳) ب: حذف شده *(١٤) ب: حذف شده (۱۵) ب ق ف: آچوق

از راه قپان بپای قلعه شوشی آمده خود نایب السلطنه از پل(۱) خدا آفرین گذشته بود که مایور(۲) لیسانویچ سرکرده لشکر روس* متوقف شوشی(۳) نصف شب دوم‌حزیران سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰۶)* هزار و دویست و بیست(۵) و یك(٤) بر سر ابراهیم خان که باکوچ و عیال در خارج قلعه می بود تاخته او را بازوجه* او خواهر سلیم خان شکی(٦) و پسر و دختر و بسیاری از اعیان و خدام بقتل رسانید* و او امیری هنرمند معدلت شعار سخت دل ساده رفتار بود(۷) همان روز ابوالفتح خان روی بمراجعت آورده جعفر قلی آقا بن‌محمد حسن آقا ابن ابراهیم خان تا قرب اردوباد او را تعاقب و قتل و غارت بسیار نمود و مهدی قلی آقا(۸) بجای پدر بحکومت قراباغ منصوب گشت بعد از چندی(۹) ابوالفتح خان باعانت عطاء الله خان شاه سون طایفه(۱۰) جبرئیللو و سایر ایلات قراباغ را کوچانیده بحوالی قپان رسانیده بود که(۱۱) روسیه و جعفر قلی آقا وارد(۱۲) وایل جبرئیللو نیزشوریده درامکنه سخت پردرخت ایرانیان مغلوب و بسیاری مقتول و مصلوب گشتند و ایلات بمساکن خودشان برگشتند درین اثنا نایب السلطنه از راه اصلان دوزو قراباغ عزیمت شیروان و جمعیت کنار کر را که مصطفی خان برای منع عبور لشکر ایران(۱۳) تعیین‌کرده بود پریشان و ایلات شریان و مراد خانی و غیره راکه قریب بشش(١٤) هزار خانوار(۱۵) می‌شدند بطرف مغان‌کوچانیده درخارج(۱٦) آقسو نزول و مصطفی خان شهر(۱۷) را کوچانیده بکوه صعب المسالك فت(۱۸) تحصن جست و شیخ علی خان جمعی را از سوارکان رکاب شاهزاده بسرکردگی پیرقلی خان قاجار بقبه برده خود باتفاق حسین قلی خان باکویی وارد حضور گشته مراجعت نمود بعد از چندی که مدعای نایب السلطنه در شیروان بحصول نه انجامید سلیم خان حاکم شکی را که ازایرانیان(۱۹) هراسان بود بارسال میرزا ابوالقاسم پسر قایم مقام استمالتی داده‌پیرقلی خان‌را(۲۰) ازقبه احضار و بتوقف مغان مامور داشته خود باذربایجان مراجعت نمود و غراف‌کداویج(۲۱) به‌سفرهای‌متعدده‌ازطرفین‌قافقاس‌لزگیه(۲۲)و اوس(۲۳)و مچقچ(۲٤) را آرام داده از طرف قزلار جنرال غلازناب را بتصرف دربند و قبه و باکو مامور بعد از ورود به(۲۵) بویناق‌که مهدی‌خان شامخال تابع و همراه او(۲٦) بود دربندیان برسر

(۱) ق: بیل (۲) ب: پولکونیك *(۳) ب: حذف شده
*(٤) ب: حذف شده (۵) آ: حذف شده *(٦) ب: بالای سطر با خط مغایر نوشته
(٦) ت: شکوی
*(۷) ب: حذف شده (۸) ب: خان (۹) که ــ افزوده شده
(۱۰) ب: حذف شده (۱۱) ب: حذف شده
(۱۲) آ: حذف شده (۱۳) ق: حذف شده (١٤) ت: شش
(۱۵) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱٦) ب: محل
(۱۷) ب: شماخی ــ افزوده شده (۱۸) ف: رفت: آ ب ت: لت
(۱۹) آ: ایران (۲۰) ف ق: حذف شده
(۲۱) آ ف ت ق: کلوایج (۲۲) ب: لزاکینه (۲۳) ق: اوروص
(۲٤) ب: چچن (۲۵) ق: حذف شده (۲٦) ب: حذف شده

علی پناه بیک بن احمد بیک* بن میرزا بیک(۱) بیات جمع آمده شیخ علی خان را که از رفتار او ناراضی بودند اخراج و کسان باستقبال روسیه فرستاده اظهار اطاعت نمودند بیست و یکم حزیران سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰٦)* هزار و دویست و بیست و یک(۲) دربند بتصرف دولت روس درآمد محال اولوس درازای خدمات خالصانه بالقب(۳) خانی دربند بجنرال لیطنانط(٤) مهدی خان شامخال و نیابت شهر(٥) با چین مایوری بعلی پناه بیک داده شد بفاصله یکماه جنرال انشیف بولغاکوف بسرداری لشکر آمده عازم قبه و باتفاق میرزا محمدخان ثانی* که در آن اوان از شیخعلیخان قبه‌ای بسبب موافقت او به حسین قلی خان دلگزران بود روانه و بعد از ورود بششن فرسخی شهر باکو حسینقلی خان که امیری دلیر سست مزاج صافی ضمیر بود(٦) با تبعه خود بایران فرار و اهالی باکو صدق اطاعت اختیار کردند بولغاکوف* باکو را بتصرف دولت روس برداشته(۷) حین مراجعت بقبه از شیخعلی خان که از دورنام اطاعت ظاهری بر خود می‌بست گروها گرفت و رسولان از طرف سرخای خان آمده اظهار خلوص نمودند قرخلو قلی معصوم و محمد قادی طبرسران و علی(۸) خان اوسمی قیطاق نیز در مقام متابعت بودند بعد از آن فوجی از روسیه گنجه بشیروان آمدند مصطفی خان ناچار ایشانرا قبول کرده خواست که بقوت ایشان ایل خودرا از مغان برگرداند*(۹) و رفته باپیرقلی(۱۰) خان قاجار که ایلاترا بصوب طالش* می‌برد جنگ کرده*(۹) مغلوب برگشت و از آنجا جمعیت خودرا باروسیه بسالیان فرستاد میربا قر بیک برادر میر مصطفی خان طالش(۱۱) که باسیصد نفر در(۱۲) آنجا بود بیخبر از آنکه جمعی از سالیانیان بعداوت علیخان حاکم آنجا علاقه نهانی با مصطفی خان شیروانی دارند بنای(۱۳) مقاتله گذاشت سالیانیان روگردان و علیخان فرار و او باطوالشه گرفتار گشت*(۱٤) درین اثنا سلیمخان حاکم شکی بعداوت قتل خواهر خود زوجه ابراهیمخان بنای مخالفت بادولت روس نهاده چند نفری را(۱٥) از روسیه که چندی(۱٦) پیش از آن از گنجه برای اعانت خود آورده بود بقتل رسانیده باقی بگنجه برگشتند*(۱٤) بعد ازین مقدمه جنرال نبولسین* بامر سردار گدالویچ(۱۷) از گنجه عازم شکی و سلیم خان که پیش از وقت مبلغ خطیری از نایب

---

*(۱) ب: حذف شده *(۲) ب: حذف شده؛ آ ق: هزار دویست یک

(۳) ب: بلقب (٤) ب: لیطنانت؛ ت: لبطنانط (٥) ت: شهری

*(٦) ب: حاکم سابق باکو که با حسینقلی خان در باب حکومت موروثی مخاصمه داشت روانه و بعد از ورود بسه فرسخی شهر باکو حسینقلی خان

*(۷) ب: لشکر درانجا گذاشته (۸) ب: عادلی

*(۹) — *(۹) ب: پیرقلیخان را که با ایلات عازم طالش بود تعاقب کرده

(۱۰) ق: بیرامقلی *(۱۱) ق: حذف شده

(۱۲) ب: مستحفظ (۱۳) ت: حذف شده

*(۱٤) — *(۱٤) ب: از — درین اثنا — تا — برگشتند — در حاشیه با خط مغایر

(۱٥) ت: حذف شده (۱٦) ب: چند ماهی

*(۱۷) ب: بالای سطر با خط مغایر

السلطنه گرفته لزگیه (۱) جار و آوار را آورده استظهار تمام بمصوبات (۲) مکان و تدارکات شایان داشت بمقابله (۳) شتافته در اثنای جنگ لزگیه (۴) فرار و او ناچار باعیال و منسوبان خود ترک دیلو کرده بایروان رفت و از امیری خویش رفتار عشرت دوست و بیرحم بوده است (۵) و مملکت شکی در سنه ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) * هزار و دویست و بیست و یک (۶) بتصرف روسیه در آمد * جنرال لیطانط (۷) جعفر قلی خان دنبلی که در سال سابق (۸) از چاپلی بیک کوراوغلی (۹) پناه بدولت روس آورده بود بحکومت آن منصوب گردید و غزاقه کتاویج در هیجده هزار یوسف پاشای سر عسکر را در کنار ارپاچای شکست فاحش داد و در سنه ۱۲۲۳ (۱۸۰۸) * هزار و دویست و بیست و سه (۱۰) عزم تسخیر ایروان کرده جمعی را از راه قراباغ (۱۱) برسر نخجوان (۱۲) فرستاد و نایب السلطنه نیز آمده جنگهای متوالی دران حوالی واقع و علقمه‌جه زمان زمستان و صولت سرما لشکر روسیه بی نیل مقصد مراجعت کردند و (۱۳) درین سال * (۱۴) علی خان اوسمی که امیر دلیر ضابطه دار بود وفات یافته برادرش علال (۱۵) خان بجای او منصوب و شیخ علی خان بتلافی آنکه سال گذشته شیروانیان آمده اغنام برمک را غارت کرده بودند برسر شیروان (۱۶) رفته جنگ و غارات جزئی کرده مراجعت نمود باین سبب مصطفی خان که کینه دیرینه نسبت بدودمان فتحعلی خان داشت بمرافقت * (۱۴) پودپولکوونیک تیخانوفسکی سرکرده روس متوقف شیروان (۱۷) برسر قبه آمده بعد از محاربات چندی ملک بیک برادر حاجی بیک از نسل ملک آدی (۱۸) بخوقو و اکثر بیگان و اهالی از شیخ علی خان روگردان باطاعت دولت روس در آمدند و شیخ علی خان که بلا وجود عیش جوئی و غفلت از کار مملکت بکمال شجاعت و سخاوت و علو همت متصف بود با جمع کثیری از بیگان و سایر هواخواهان بناحیه طبرسران بخانه داماد

---

(۱) ب: لزاگیه؛ ف ق: لکزیه

(۲) ب ف ت ق: بمصوبت (۳) آ: بمقاتله؛ ق: بمقابله

(۴) ب: لزاگیه * (۵) ب: حذف شده * (۶) ب: حذف شده

* (۷) آ ف ت ق: حذف شده

* (۸) ب: حذف شده (۹) ب: در سنه ۱۲۲۰ (۱۸۰۵) — افزوده شده

* (۱۰) ب: حذف شده: هزار و دویست و سه

(۱۱) ت: قرباغ (۱۲) ف ق: نخجوان

(۱۳) ب: ... افزوده شده

* (۱۴) — * (۱۴) ب: از علی خان ... تا ... بمرافقت — حذف شده

(۱۵) ق: علی خان (۱۶) ت: شیروانیان

(۱۷) ب: از — برسر — تا — تصرف نمود — متن زیرین نوشته شده (ص ۱۹۱ — ۱۹۲): بمرافقت مصطفی خان که کینه درینه دائمی نسبت بدودمان فتحعلی خان داشت برسر قبه آمده بعد از محاربات چندی اکثر اهالی از شیخعلی خان بن فتحعلی خان روگردان طالب امان گشتند و او با جمعی از اعیان و هواخواهان بناحیه طبرسران رفته لشکر از طوایف داغستان فراهم آورده باز آمده

(۱۸) ت: عادی

خود عبدالله بیك بن رستم قادی(۱) و از آنجا باتفاق او باققوشه که اکثر اهالی آن رهین احسان و دولتخواهان دودمان او بودند رفته تا انقضای چهل روز با پنجهزار لشکر باز بقبه آمد و مملکت را سوای قلعه تصرف نمود و در قرب قلعه شابران با جمعی از روسیه که برای اعانت از باکو به قبه می آمدند جنگ کرده(۲) کاری از پیش نبرد و جنرال مایور کوریوف با لشکر از باکو رسیده* در قریه چرخی(۳) او را هزیمت داد و باز بطبرسران رفت و مملکت قبه بتصرف دائمی دولت روس درآمده اختیار آن بمیرزا محمد خان‌ثانی باکویی(٤) که در تسخیر باکو و قبه اظهار خدمات(٥) کرده بود واگذار گشت و شیخ علی خان دوباره*(٦) بطبرسران(۷) رفته در قریه یرسی ساکن و عبدالله بیك باسایر اولاد رستم قادی(۸) و عموی خود میرزا قادی(۹) بوی متفق بودند و در نواحی دربند و قبه چپاول و جنگ می‌نمودند و لشکر روسیه نیز باتفاق بعضی امرای طبرسران و لشکر دربند برسر قریه محراقه رفتند شیخعلی خان و اولاد رستم قادی(۱۰) باعانت میرزاقادی(۱۱) آمده مغلوب برگشتند و روسیه نیزآنقریه‌را ویران‌کرده مراجعت نمودند*(٦) و در سنه ۱۲۲٤ (۱۸۰۹)* هزارو دویستو بیستو چهار(۱۲)جنرال‌انشف طورماسوف بجای کداویج(۱۳) بسرداری منصوب و در کار آرام دادن باش آچق(۱٤) و آبخا زیابود که از طرف پادشاه ایران محمد علی میرزا پسر او فرمان فرمای کرمانشاه به سفر گرجستان و نایب السلطنه برای معاضدت او بکوکجه ییلاق ایروان و فرج‌الله خان نسقچی باشی بسرحد داری اطراف مغان مامور گردیده محمد علی میرزا اسماعیل بیك دامغانی‌را با جمعی برسر روسیه حماملو و بیك‌کندی فرستاده محارباتی چند واقع وایلات سابق ایروان ساکن پنبك(۱٥) و شوره گل علی الخصوص نقی بیك اظهار خدمات چندی بدولت ایران کردند و متعاقب او محمدعلی‌میرزا آمده بعدازتاختو تازمحال‌بورجالو(۱٦) بسبب اخلالیکه عباس میرزا نهانی در کار او میکرد(۱۷) ازحدود قارص* بایروان و از آنجا بکرمانشاهان رفت(۱۸) و فرج‌الله خان نسقچی باشی بعداز ورود باردبیل ازنظر علی خان شاه سون طلب جمع آوری سپاه نمود او نظر بروابط انتسابی که بامیر(۱۹)

---

(۱) ت: قاضی (۲) ق: حذف شده
(۳) ب: حذف شده (٤) ب: بالای سطر با خط مغایر — افزوده شده: [illegible] زاده و داماد شیخعلی خان (٥) ب: خلوص و خدمت
(٦) — *(٦) ب: آمده باعانت هواخواهان اکثر اهالی را بخود متفق نمود و قلعه قبه نقریب بسه ماه درمحاصره بود تا اینکه پولکونیك لیسانویچ باجمعی از روسیه و لشکر شیروان بشکی رسیده در قرب قریه چچی شیخعلی خان را شکست داده از مملکت اخراج کرد. (۷) ت: بطرسبران (۸) ت: قاضی
(۹) ت: قاضی (۱۰) ت: قاضی
(۱۱) ت: قاضی *(۱۲) ب: حذف شده (۱۳) آ: کلوایچ
(۱٤) ب ف ق: آچوق (۱٥) ق: پنبك
(۱٦) [illegible]: بورجلو؛ ت: بورجالو؛ ق: بورچلو
*(۱۷) ب: در حاشیه با خط مغایر *(۱۸) ب: بالای سطر با خط مغایر (۱۹) ب: با

مصطفی خان طالش داشت در مقام خود داری بود و میر(۱) مصطفی خان جمعی را(۲) ازمعارف و سپاهیان طالش(۳) کوچانیده در محل گامیشوان که اطراف آنرا دریا و مرادب گرفته از گوشه‌ای اتصال خشکی *بلنکرکنان دارد کشیده(٤) جمعی را از روسیه برای اعانت بیاورد و پسر خود میرهدایت(۵) بیکرا بنزد مصطفی خان شیروانی باوجود اینکه چندی پیش از آن عمر سلطان سعداری(٦) از اعزه شیروان برای اصلاح ذات البین هر دو مصطفی خان و کوچانیدن ایل شیروان آمده بسبب ناگهانی در جنگ بامیر حسن بیك* پسر میر(۷) مصطفی خان(۸) طالش کشته شده بود برسم استمداد فرستاده جمعی پیاده از شیروان بگامیشوان روان و میر حسن بیك با نوجی علی الغفله بر حسین قلی خان باکویی و هاشم خان برادر فراری مصطفی خان شیروانی و علی خان رودباری و محمد خان بیکدلی که در حدود اوجارود(۹) توقف داشتند تاخته علی خان و محمد خان گرفتار و دیگران مستخلصی بفرار گشتند و نسقچی باشی بنابر اختیاری که بمقتضای وقت داشت نظر علی خان و فرج‌الله خان شاه‌سون را محبوس و شهر لنکرکنان را سوزانیده بمحاصره گامیشوان پرداخت و کاری از پیش نتوانست بردن(۱۰) عاقبت سخن صلح بمیان افتاده میرزا بزرگ قایم مقام از طرف شاه آمده میر مصطفی خان را ملاقات و توثیق معاهده و مصافات کرد(۱۱) و در سنه ۱۲۲۵ (۱۸۱۰) هزار و دویست و بیست و پنج شیخ علی خان از طبرسران که زیاده بر(۱۲) یکسال و نیم در آنجا توقف داشت بترغیب خان بوطای بیك ابن حاجی شریف بیك حضوء که اسلاف او ازعصر صفویان متولی(۱۳) آستان شیخ جنید بودند اکثر اهالی قبه‌را بخود متفق ساخته چهارماه بتصرف مملکت و محاصره قلعه پرداخته بعضی اهالی‌را به قریض کوچانیده شهر جدید طرح انداخته بود که پولکوونیك لیسانویچ با لشگر روس و سواره شکی و شیروان آمده شیخعلی خان را در قرب قریه چچی شکست داده از مملکت اخراج نمود و شیخعلی خان دو باره(١٤) به آقفوشه رفته سکنی گرفت و داماد او عبدالله بیك نیز مجال توقف در طبرسران ندیده بوی ملحق گشت بعد از چندی شیخعلی خان با جمعیتی قریب بسه هزار از اهالی آقفوشه و توابع خویش بی‌مانعه‌ازملك اوسمی گذشته بطبرسران آمدپولکوونیك‌محمدقادی‌که بعداز برادر خود رستم

---

(۱) ب: حذف شده (۲) ب: حذف شده
(۳) ب: را — افزوده شده *(٤) آ: بکنکر کنان وارد گشتند
(۵) آ: الله — افزوده شده (٦) ب: حذف شده
*(۷) ق: حذف شده (۸) ب: حذف شده (۹) ف: و — افزوده شده
(۱۰) ق: برون (۱۱) ب: از — و در سنه — تا — تمکن یافت
حذف شده ص ۱۹۳ — ۱۹٤ (۱۲) ق: هر
(۱۳) ق: متوالی (١٤) ق: پاره

قادی(۱) بحکومت بود درنیم فرسخی قریه خوچنی(۲) جایی(۳) راکه انحصاربیك(٤) معبر داشت سنگربسته بمدافعه پرداخت لزگیه دریورش توقف داشتند(۵) شیخعلی خان بانوکران خویش حمله برده سنگررا مسخر ساخت محمدقادی فرار و عبدالله بیك درخوچنی(٦) بجای او منصوب گردید دو ماه بعد از مراجعت شیخ علی خان محمد قادی باز آمده عبدالله بیك را اخراج و در جای خود تمکن یافت خلاصه چندگاهی حدود روس و روم و ایران محل محاربات(۷) و به تخصیص مملکت قراباغ جای تردد(۸) سپاه وایلات بود تا اینکه طورماسوف در سنه ۱۲۲٦ (۱۸۱۱) *هزار و دویست و بیست و شش(۹) برای جنگ فرانسه بروسیه احضار و جنرال لیطنانط(۱۰) مارکز پاعولوچی(۱۱) بجای او صاحب اختیار گشت شیخ علی خان(۱۲) (باعانت ابابکر قاضی آققوشه و بواسطه وجوهیکه از ایران برای او مرسول می‌گشت اهالی آققوشه را دو باره ترغیب بجنگ کرده با لشگری قریب بهشت هزار ازآققوشه و مهدولی(۱۳) و(١٤) طبرسران و غازی قموق باتفاق نوح بیك بن سرخای خان ثانی بر سر قبه بیامد لزگیه اسبان خود را از محرم کندی کوره کنار سمور بطبرسران برگردانیده پیاده بقریه جبر(۱۵) آمدند و جنرال مایورکوریوف روز دیگر بر سر ایشان آمده راه طرف غربی را که خوب بود و بیکان قبه نشان بوی داده بودندگذاشته از راه طرف شرقی حمله آورد و بسبب صعوبت مکان هزیمت یافته بزیخور مراجعت و شیخ علی خان بقریه رستاو(۱٦) رفته باز مملکت را باطاعت خود آورد همین قلعه قبه و قریه زیخور(۱۷) در دست روسیه مانده بود تقریبا بعد از دو ماه متجاوز جنرال مایورخاتونصوف بالشگری تازه برسید و شیخ علی خان را در قریه رستاو هزیمت داده از مملکت اخراج نمود لزگیه بسیار و خود ابابکر قاضی آققوشه درین) معرکه

---

(۱) ت: قاضی (۲) آ: خوچی؛ ق: خوخی
(۳) ق: چانی (٤) ق: یك (۵) ف ت ق: که — افزوده شده
(٦) آ: خوچی (۷) ف ق: مجاربات (۸) ق: متردد
*(۹) ب: حذف شده (۱۰) ب ف: لیطنانت؛ ق: لیطاند
(۱۱) ق: پاعولیچ
(۱۲) (. . .) ب: که بعد ازشکست از قبه دوباره بطبر سران رفته در قریه یرسی نزد داماد خود عبدالله بیك بن رستم قادی ساکن و هر وقت بر سر دربند آمده چپاول و جنگ می‌نمود و بهر و سیله طالب استرداد مملکت خود بودبرسم استمداد نزد جماعت آققوشه رفت و ایشان از روی مهمان نوازی و نظر بحسن ارادتی که نسبت بپدر او فتحعلی خان داشتند باتفاق او و انضمام نوح بیك بسر سرخای خان غازی قموقی بر سر قبه آمدند و جنرال مایور کوریوف بمقابله شتافته در قریه جبر جنگی سخت واقع و جنرال بسبب صعوبت مکان مغلوب برگشت و شیخعلی خان همه مملکت را سوای قلعه بتصرف آورده بود که جنرال مایور خاتو نصوف با لشگری تازه رسیده در قریه رستو او را شکست داد بسیاری از لزاکیه و ابوبکر قاضی آققوشه دران
(۱۳) ق: مهدی ولی (١٤) ق: لشگر — افزوده شده
(۱۵) ف: جپر؛ ق: جبیر (۱۲) ت: رسناو؛ ق: رستاو(بضم راء)
(۱۷) آ: ذیخور

بقتل رسیدند(۱) و جنرال خاتونصوف برای تنبیه سرخای خان بکوره(۲) عازم و برادر زاده او اصلان آقا بن شاهمردانرا که* سابقا از عم خود بدیار روم فرار کرده(۳) سال قبل به تفلیس و ازآنجا به‌قیطاق نزد اوسمی آمده سکنی داشت* احضار و برسر سرخای خان که در شیخی کند سنگر داشت بنای یورش گذاشت سرخای خان مغلوب بغازی قموق رفت و ناحیه‌کوره(٤) بتصرف لشگرروس درآمده اصلان‌آقا به‌چین پولکوونیکی و لقب خانی بحکومت آنجا معین گشت و یك بتالیون صالدات نیز برای حمایت او در قراح توقف نمود*(۵) و او امیرهنرمند ضابطه‌دار و بدمزاج شربی بود و شیخ علی‌خان بعداز فرار از قبه چند گاهی در قریه سنباط و منسوبانش در قریه جمجوقات توقف و باعانت بهان‌بن ابی‌بکر(٦) قاضی و تمهید وسایل دیگر باز باققوشه رفته سکنی‌پذیر گشت*(۵) و در آخراین سال بسبب ظن سخت در باب میل بایران پولکوونیك جعفر قلی آقا ابن محمد حسن آقا ابن ابراهیم خان محبوس(۷) با دسته پیاده از(۸) روس و چند نفرقزاق روانه تفلیس بودکه وقت غبور از رود ترتر ریسمان‌گردن‌اسب‌خودرا ازدست صالدات ربوده و صالدات دیگر را که براسب باوی نشسته بود در آب انداخته فرار بمیان ایل جبرئیللو(۹) نمود از استماع این خبر نایب السلطنه عزیمت قراباغ کرده جمعی را بسرکردگی امیرخان قاجار و باتفاق جعفر قلی آقا بکوچانیدن جبرئیللو و سایر ایلات قراباغ مامور و خود با توبخانه و سوباز بر سر سنگر سلطان بود آمده بتالیون روس‌را که با مهدی قلی‌خان قراباغی در آنجا بودند هزیمت‌داده(۱۰)بسیاری(۱۱) قتیل و باقی دستگیر گشتند و مهدی قلی خان نجات بفرار جست امیر خان و جعفر قلی آقا از هر جهت مقدار پنج و شش هزار خانوار از ارس گذرانیده بنایب السلطنه پیوستند* و او ایلات قراباغ‌را جابجا آرام و(۱۲) حکومت دهات قراداغ(۱۳)(را بالقب خانی بجعفر قلی آقا داده به تبریز مراجعت نمود درین اثنا سرخای خان غازی قموقی بر سر کوره آمده(۱٤) اصلان‌خان بابتالیون روس رفته در قریه کرخن سه فوسخ بالاتر از قراح اورا شکست داد سرخای خان پسر خود مرتضی علی آقا را که از مادر اصلان خان متولد شده بود بحکومت قاضی قموق گذاشته خود بایران رفت اصلان خان نیز بتقریبی نزد(۱۵) برادر مادری خود رفته توقف نمود و سرخای خان در سال ذیگر که(۱٦) ازایران بازآمد

(۱) ب: و شیخعلی خان باز فرار کرده باققوشه رفت — افزوده شده
(۲) ب: حذف شده *(۳) ب: اولا در دیار روم و
*(٤) ب: نزد خود آورده بعد ازانکه سرخای خان در قراح مغلوب و ناحیه کوره
*(۵) — *(۵) ب: حذف شده (٦) ت: ابابکر
(۷) ف ت ق: و — افزوده شده (۸) ف ق: حذف شده
(۹) ت: خبرئیللو (۱۰) ت: داد و (۱۱) ق: بسیار
*(۱۲) ب: حذف شده (۱۳) (. . .) ب: بجعفر قلی‌آقا تفویض یافت درین اوان مارکیز پاعولوچی که در قبه بود بکمال سرعت مراجعت بقراباغ کرده ص ۱۹۵ — ۱۹٦
(۱٤) ق: حذف شده
(۱۵) آ: حذف شده (۱٦) ت: حذف شده

مرتضی علی خان فتحعلی آقا برادر اصلان خان را برداشته به بهانه جنگ باستقبال میرفت(۱) و او را در راه کشته بپدر خود پیوست اصلان خان بکوره بر گشته سرخای خان دو باره غازی قموق را تصرف نمود و او امیری عالم رعیت پرور و سفاك کم فرصت بود و مارکیز پاعولوچی از استماع خبر آمدن نایب السلطنه بکمال سرعت از قبه بقراباغ آمد)و جنرال کوتلرویسکی را بمحافظت آنجا گذاشته خود برای تمشیت امور گرجستان که بسبب آشوب و قحط غله(۲) در کمال اغتشاش بود روانه تفلیس و از آنجا معزول بروسیه برفت و جنرال انشف رتیشچوف(۳) بسرداری بیامد* ودر بهار(٤) ۱۲۲۷(۱۸۱۲) *هزار و دویست و بیست و هفت(۵) نایب السلطنه بااسباب و احتشام فراوان که از طرف شاه برای او موسول شده بود وارد مشکین و امیرخان قاجار با سرباز و توپخانه ازین طرف و عساکر دیگر نیز در تحت اختیار او از سمت ازکوان و زوند و آستارا برای تنبیه میر(٦) مصطفی خان طالش(۷) که باز از دولت ایران روگردان و روسیه را باعانت خود آورده بود مامور گشت و روز چهارم آغستوس مامورین وارد لنگر کنان و روسیه ومیر(۸) مصطفی خان بعد از جنگ تحصن بکامیشوان جستند ایرانیان سنگرها و بروج در برابر آن تعمیر و مدت دو ماه از دریا و ساحل آتش قتال اشتعال داشت عاقبت چون تسخیر کامیشوان میسر(۹) نبود بامر نایب السلطنه سه قلعه درلنگرکنان و ارکوان و آستارا تعمیر و مستحفظان و توپخانه و آذوقه بانها تعیین شده باقی لشگر مراجعت نمودند درین اثنا بوساطت ایلچی انگلیس سیر کروزلی سخن مصالحه بمیان آمده سردار روس با نایب السلطنه در کنار ارس بنای مکالمه گذاشتند اما صورت انجام نپذیرفت سردار مذکور کوتلرویسکی(۱۰)را بادوهزار سالدات و شش توب در کنار چپ(۱۱) ارس گذاشته خود مراجعت به تفلیس کرد و نایب السلطنه ازسلطان حصارپیرقلی خان و میرزا محمدخان قاجار و علی مردان خان خمسه ای را باافواج سواره مامور بمملکت شکی ساخته خود با سرباز و توپخانه بموضع اصلان دوز آمد و صادق خان قاجار و جعفر قلی آقا را برای کوچانیدن ایل بقراباغ فرستاد جنرال کوتلرویسکی که در آق اوغلان توقف داشت شب نهانی از ارس عبور و سحرگاهان براردوی ایرانیان که چند(۱۲) مقابل لشگر او بودند تاخته شکست داد جمعی ازیشان بکمال پریشانی فرار و نایب السلطنه با باقی سپاه در کار پیکار بود که جنرال شب دیگر بیستم(۱۳) تشرین اول حمله برده ایشان را بالکلیه متفرق و بسیاری را مقتول و باغنایم موفور مراجعت نمود و عساکر ماموره شکی و قراباغ نیز از استماع این خبر برگشته به نایب السلطنه

---

(۱) ف ت ق: برفت (۲) ب: حذف شده (۳) آ: ترمشچوف

*(٤) ب: و نایب السلطنه نیزایلات قراباغ را جابجا آرام داده به تبریز برگشت و سال دیگر *(۵) ب: حذف شده

(٦) ب: حذف شده (۷) آ: حذف شده (۸) ب: حذف شده

(۹) ف ق: حذف شده (۱۰) ف ق: کوتارویسکی (۱۱) آ: حذف شده

(۱۲) ب: ده (۱۳) ف ق: سیم

پیوستند و بار ارتحال بمشکین و از آنجا به تبریز بستند و جنرال کوتلرویسکی عزیمت مغان کرده ایل قراباغی را که در آنجا بودند کوچانیده قلعه ارکوان را بیورش مسخر و بلنگرکنان رفته قلعه آنجا را محاصره و شب عاشورا اول(۱) کانون آخر سنه *۱۲۲۸(۱۸۱۳) هزار و دویست و بیست و هشت(۲) بنای یورش نهاد(۳) هر یك از طرفین بکمال استقامت داد مردانگی داده بالاخره به قوت طبع بی هراس جنرال روس قلعه(٤) مسخر و صادق خان و محمد بیك سرهنگ قاجار که سرکرده مستحفظان بودند با جمع کثیری از روس(۵) و مسلمان بقتل رسیده خود کوتلرویسکی سه زخم منکر برداشت و در بهار این سال که دولت ایران از استرداد ممالك متصرفه روس مایوس و مصالحه روم و اغتشاش امور خراسان علاوه آن بود شاه اظهار میل بصلح نمود میرزا ابوالحسن خان شیرازی از آنطرف بوکالت مامور و سردار رتیشچوف نیز آمده در موضع گلستان قراباغ روز دوازدهم تشرین اول سنه مذکوره(٦) عهدنامه میان دولتین روس و ایران منعقد گشته دولت ایران باختصاص ممالك* خوانین نشین گنجه و(۷) قراباغ و طالش و شکی و شیروان و باکو و قبه و دربند* و همه داغستان و گرجستان و طوایف همجوار آن(۸) بدولت روس اقرار(۹) و از هر گونه ادعائـــی در باب(۱۰) آنها(۱۱) دست بردار شد و امپراطور روس نیز متعهد گشت که شاه هر کدام از اولاد خود را که(۱۲) ولیعهد سازد باعانت و استقرار امر او پردازد(۱۳)

خاتمه

در احوال کسانیکه از ولایت شیروان و نواحی همجوار آن صاحب تالیف یا بفضایل دیگر لایق توصیف بوده اند

مرتبه کمالات و حسن اوضاع و حالات هر طایفه را از آثار و تالیفات ایشان نیکو ملاحظه توان کرد خرابه بلاد و بقاع کثیره و مشاهد متبر که(١٤) حضرت شمعون٤(۱۵) درشهرآران(۱٦) و سه امامزاده عالیمقام دربلده شماخی و شهر قدیم گنجه و بردع و امام زاده دیگر در قریه بلبله و آستانه بی‌بی هیبت در باکو که اسم مبارکش حلیمه خاتون بنت امام موسی کاظم٤(۱۷)است و تربت صوفی حمید در

---

(۱) ب: غره

*(۲) ب: ۱۲۲۸ (۱۸۱۳)؛ ق: ۱۲۲۸ (۱۸۱۲) هزار و دویست و بیست و هشت

(۳) ب: و — افزوده شده (٤) ت: را — افزوده شده

(۵) ف: اروس؛ ق: اوروس (٦) ب: ۱۲۲۸ (۱۸۱۳)

*(۷) ب: حذف شده *(۸) ب: حذف شده (۹) آ: قرار

(۱۰) ب: داغستان و گرجستان و باش آچوق و ممالك همجوار — افزوده شده

(۱۱) ب: آن (۱۲) ت: حذف شده

(۱۳) ب: در احوال ممالك خوانین شیروان و امارات و جماعات داغستان در اینجا دستنویس «ب» پایان می پذیرد

(١٤) ق: قبرکه (۱۵) ت: علیه السلام (۱٦) ف: اران؛ ایروان

(۱۷) ف ق: علیه السلام؛ ت: رضی الله‌عنه

قابستان شیروان و قبور میمنت موفور سادات عظام و مشایخ کرام و فضلای ذوی الاحترام در اکثر مواضع دلالت میکند که همیشه ایندیار مورد اشراف دین و مسکن فضلا و عارفین بوده قطع نظر از فواید دیگر در بهترین امکنه حد اعتدال واقع است و خواص هوا و محاصل مختلفه تمام روی زمین را در جبال و بوادی و جنگل و وادی خود جامع است و نسل سکان آن از جمیع طوایف انسانی مخلوط و اخلاق و آثار هریك در ایشان شایع است ازین سبب بفضایل باطنی و ظاهری کامل و به فنون هنروری قابل اند حکمای اورپا همه اولاد سام را که در(۱) حسن سیما و ترکیب اعضا و مراتب دانش و ذکا از سودان و ترك یعنی اخلاف خام و یافث امتیاز خاص و بقسم غربی هند و ایران و روم و عربستان و دیار یونان و سلاون و آلمان و فرانسه و غیر ایشان اختصاص دارند از روی نسبت(۲) باکمل نسل قافقاسی(۳) می‌شمارند اگر فواید امنیت و مصالح تربیت(٤) چنانکه باید براستعداد فطری اهالی این دیار بر افزاید چه ترقیات عظیمه که ایشان را حاصل آید با وجود پریشانی از ترددات متکاثره و حوادث ویرانی از محاربات متواتره بسیاری از ایشان بتحصیل علوم و انواع هنر کسب شهرت در اقطار عالم نموده بهر عصری در هر ملك محترم و معتمد بوده اند اما بسیار حیف است که از تالیفات ایشان پیشتر از مائه ساد سه چیزی(۵) معلوم نیست الحق ایام سلطنت خاقان کبیر منوچهر(٦) و اخلاف او که چهار صد سال امتداد داشت بهترین اعصار شیروانشاهان(۷) و زمان معموری شیروان بوده است و چندگاهی در اوایل عهد صفویان منازعات عثمانی و قزلباش سبب آشوب و اغتشاش گردیده بعد از ظهور شاه عباس ماضی امور این ملك(۸) خلقا و خلقا (بضم خاء) بتعادل و فراخی انجامیده بازار افضال را رونقی دیگر رسیده بود که در اواخر عهد شاه سلطان حسین از استیلای اشرار فتنه خواه و ترددات عساکر مختلفه و سفرهای نادر شاه بالمره پریشان و اکثر امکنه آن ویران گردید و خوانینی که بعد از آن ممالك آن را جداگانه تصرف نمودند بسبب محاربات پی در پی قادر نبودند که علی الاتصال بترویج(۹) کمال و ترویح حال رعایای خودشان پردازند بهر صورت احوال فضلای آن بحسب مقدور بارعایت عصر هریك مذکور و شمه‌ای از نتایج افکار ایشان نیز منظور(۱۰) میگردد

ذکر

مولانا شیخ ابوعبدالله علی بن محمد باکویی

بقول بسیاری از مورخین در علوم ظاهری و باطنی کامل و از عنفوان شباب فیض صحبت بزرگان او را حاصل بوده شیخ عبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم قشیری و شیخ ابوسعید ابوالخیر را ملاقات نموده(۱۱)

(۱) آ: از (۲) ق: نسب (۳) آ: و قفاسی (٤) ف ق: ترتیب
(۵) ق: خبر (٦) ق: منوچهره (۷) ف: شروان شاهان
(۸) ت: مملکت (۹) ق: بتزویج
(۱۰) ف ق: مسطور (۱۱) ف ق: در — افزوده شده

میان آن جناب و مولانا محاورات‌روی داده مدتی باشیخ ابوالعباس نهاوندی بنای تحقیقات نهاده شیخ مذکور زبان اعتراف بفضل او گشاده است در اواخر عمر در غارکوهی قریب شهر شیراز عزلت گزیده(۱) اکثر مشایخ آن دیار و علمای کبار بصحبت جنابش رسیده اند وفات او در سنه ٤٤٢(١٠٥١) (۲) چهار صد و چهل(۳) و دو در آن خاك پاك(٤) واقع و حیف است که از تالیفات او چیزی در میان نیست

ذکر مستورهٔ معلومه مهستی گنجویه

مه مخفف ماه یا بزرگ وستی خانم را گویند آذر در آتشکده آورده که او از خاندان اشراف گنجه بوده شرف منادمت سلطان سنجر و اعتباری تمام و شکوهی بر تر حاصل نموده از دیوان اشعار و نمونه طبع سر شار اوست

رباعی

آن بت که رخش رشک گل و یاسمن است
از غمزهٔ شوخ فتنهٔ مرد و زن است
دیدم برهش زلطف چون آب روان
زان آب روان هنوز در چشم من است

ایضاً

هر شب زغمت تازه عذابی بینم
در دیده بجای خواب آبی بینم
وانگه که چو نرگس تو خوابم ببرد
آشفته تر از زلف تو خوابی بینم

ایضاً

مارا بدم پیرنگه نتوان داشت
در خانه دلگیرنگه نتوان داشت
آن را که سر زلف چو زنجیر بود
درخانه بزنجیر نگه نتوان داشت

ایضاً

افسوس که اطراف گلت خار گرفت
زاغ آمد و لاله را بمنقار گرفت

(۱) ق: حذف شده (۲) ت: ٤٤٢ (١٠١٥)
(۳) ق: حذف شده (٤) آ: حذف شده

سیماب زنخدان تو آورد مداد
شنجرف لب لعل تو زنگار(۱) گرفت

ذکر حکیم معنوی شیخ نظامی گنجوی

کنیه و نام آن جناب ابو محمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن موید(۲) و مولد و مدفن او گنجه است در فضایل و بزرگواری(۳) او زبان قاصر و از سخنانش مرتبه *و رای(٤) شاعری ظاهر در سیاق بزم آرایی باتفاق جمهور او را نظیری نبوده و جمیع شعرا با ستادیش اعتراف نموده اند

وله

زین فن مطلب بلند نامی
کاین ختم شده است برنظامی

در اوان شباب کتاب اویسه و رامین را بنام سلطان محمود سلجوقی نظم کرده اگر چه بعضی آن کتاب را بنظامی عروضی نسبت میدهند اما بملاحظه عهد تألیف درست نمی‌آید جناب شیخ از مریدان اخی فرج زنجانی در لواخر عمر سیاق انزوا معمول و به‌تصفیه باطن مشغول بوده چنانکه خود فرماید

فرد

گل رعنا میان غنچه حزین
همچو من گشته اعتکاف گزین(۵)

دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعرا آورده که اتابك قزل ارسلان سلجوقی از روی امتحان بدیدن شیخ برفت چون بحقارت‌مینگریست شمه از(٦) عالم غیب بنظرش‌آمد دید که تختی مرصع پادشاهانه نهاده چندین هزار چاکر و غلام باتجملهای(۷) تمام و ندیمان و حاجبان(۸) در پای آن ایستاده شیخ با شوکت و شکوهی که بخیال در(۹) نگنجد بر آن تخت نشسته‌است سلطان ازین حشمت و جلال(۱۰) حیران‌شده می‌خواست‌که بتواضع قدم شیخ را بوسه زند که از عالم غیب بشهادت آمده دید که پیر مردی بر پاره نمدی بردر غاری نشسته مصحفی و مصلایی و دوات قلمی و عصایی درپیش دارد به‌تعظیم‌دست شیخ را بوسیده اعتقادش نسبت بوی درجه اعلایافت و شیخ نیز گوشه خاطری بوی حواله کرده گاه‌گاه بدیدنش رفتی چنانکه گوید:

---

(۱) ت: ژنگار
(۲) ق: تسوید (۳) ق: بزرگوار *(٤) ق: ماورای
(۵) آ: نشین (٦) ق: در (۷) ف: تحمیلهای
(۸) ق: حاجیان (۹) ت: حذف شده (۱۰) ق: او — افزوده شده

فرد

بگفتم بوسمش همچون زمین پای
بدیدم کاسمان بر خاست از جای

قصه خسرو شیرین را(۱) بالتماس سلطان نظم کرده چهار قطعه ده معمور صله آن یافت و درین باب فرماید:

فرد

نظربر حمد و(۲) براخلاص من کرد
ده همدونیان را خاص من کرد

وفات شیخ در عهد طغرل بن ارسلان سنه ۵۷٦ (۱۱۸۱)(۳) واقع و بارگاه عالی اساسی که بر مدفنش در قرب گنجه موجود و رو بویرانی نهاده بود حالا میرزا آدی گوزل قزاقی الاصل قراباغی المسکن بتجدید بعضی ازعمارت آن می‌پردازد و پنج داستان منظومه شیخ راکه مخزن الاسرار و هفت پیکر و لیلی مجنون و خسرو شیرین و اسکندرنامه است بعد از وفاتش فضلا بیك جلدکرده خمسه نامیدندکه بصنایع شعر مشهور جهان و بجودت ذهن و قوت طبع مؤلف خود شاهد نمایان است و دیوان اشعار او نیز ورای خمسه بیست(٤) هزار بیت بوده غزلیات مصنوع موشح دارد و این فارسی ازان است که تیمنا مرقوم میشود

غزل(۵)

جهان تیره است وره مشگل جنیبت(٦) را عنان در کش
زمانی(۷) رخت هستی را بخلوتگاه جان در کش
کلاغان طبیعت را زباغ انس بیرون کن
همایان سعادت را بدام امتحان در کش
چوخاص الخاص جان گشتی ز صورت پای بیرون نه
هزاران شربت معنی بیکدم رایگان در کش
چو مست حکمتش گشتی فلك را خیمه برهمزن
ستون عرش در جنبان طناب آسمان در کش
طریقش بیقدم میرو جمالش بی بصر می بین
حدیثش بی زبان میگو شرابش(۸) بی دهان در کش

(۱) ت: حذف شده (۲) آ: حذف شده (۳) ت: ۵۷٦ (۱۱۷۱)
(٤) آ: حذف شده (۵) ف ق: نظم (٦) ق: خبیت
(۷) آ: زمان (۸) آ: سرابش

نظامی این چه اشعار است کز خاطر برون(۱) دادی
کسی رمزت(۲) نمیداند زبان در کش زبان در کش

ذکر استاد شعرا ابوالعلی گنجوی

از احوالش همین قدر معلوم است که در روزگار خاقان کبیر منوچهر ملك الشعرای(۳) شیروان و صاحب مکنت عظیم الشان بوده خاقانی و فلکی شاگردان اویند حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید که ابوالعلی دختر خود را بخاقانی داد فلکی که داعیه این دامادی داشت رنجیده خواست سفر کند استاد بیست هزار درم بدو بخشیده گفت این بهای پنجاه کنیزك ترکیه است که هر یك از دختر من بهتر باشد فلکی بدان راضی شد و چون خاقانی جاه و شهرت یافت نخوت کرده خاطر استاد را می آزرد او(٤) درین باب گوید:

قطعه

توای افضل‌الدین اگر راست پرسی
بجان عزیزت که از تو نه شادم
دروگر پسر بودنامت بشیروان
بخاقانیت من لقب بر نهادم
بجای تو بسیار کردم نکویی
ترا هم پسر خوانده(۵) هم استادم
چرا حرمت من نداری که حالا
ترا دختر و مال و شهرت بدادم
بمن چند گوئی که گفتی سخنها
کزینسان سخنها نباشد بیادم
نگفتم بگفتم بگفتم نگفتم
بدادم ندادم ندادم بدادم

ذکر(٦) حسان العجم خاقانی شیروانی

لقب و نام او افضل‌الدین ابراهیم بن علی نجار اصلش از قریه ملهملو بالای شماخی در فنون علم ماهر و در شعر استاد و در جاه مشار الیـــه

(۱) آ ف ق: بیرون (۲) آ: زهرت
(۳) آ ت: الشعرایی (٤) ف ق: و (۵) آ: و — افزوده شده
(٦) ف ق: حذف شده

بوده فضلا او را حسان العجم نامیده اند و رشید وطواط که از مشاهیر شعرای ایران است در مدح او گوید:

رباعی(۱)

افضل‌الدین بوالفضایل آنکه هست
فیلسوف دینفزا و کفرکاه

در بدو حال حقایقی تخلص میکرد از خاقان کبیر خاقانی لقب یافت از لطایف او اینکه وقتی این بیت نزد خاقان فرستاد

بیت(۲)

وشقی‌ده که در برم گیرد
یا وشاقی که در برش گیرم

وشق موبینه و وشاق چهره معشوق باشد خاقان بر آشفته حکم بکشتن خاقانی کرده او بمجرد اطلاع مگسی را گرفته بحضور فرستاد و غضب خاقان از آن بود که چرا هر دورا نخواسته برسم معامله رنتار میکند ارسال مگس دلالت بر آن داشت که او باز دیاد نقط با وشاقی را یا وشاقی کرده است* اثیرالدین آخسیکتی(۳) از ترکستان به آرزوی مشاعره خاقانی عزیمت شیروان نموده در راه مشمول التفات و تربیت ارسلان بن طغرل بوده بنای معارضه با خاقانی نهاد و خاقانی این غزل نوشته بوی فرستاد

قطعه(٤)

خرد خریطه‌کش خامهٔ بنان من است
سخن جنیبه(۵)بر خاطر بیان من است
بگرد گار که دور زمان پدید آورد(٦)
که دور دور من است و زمان زمان من است
منم که یوسف عهدم بقحط سال سخن
که میزبان گرسنه دلان زبان من است
زژاژ خایی(۷) هر ابلهی نترسم از آنك
هنوز در عدم است آنکه همقران من است
منم بوحی معانی پیمبر شعرا
که معجز سخن امروز در بیان من است

عاقبت ذوق فقرو صفای باطن دامن گیر خاطر او شده از ملازمت استعفاء نمود خاقان که دل بسته صحبت او بود اجازت عزلت نمیداد تا وقتی از شیروان بگریخت گماشتگان

---

(۱) ف ت: فرد ق: شعر (۲) ف ت ق: فرد
*(۳) آ: اثیر آخستکی: ف ق: اثرالدین آخستکی: ت: اثیرالدین آخستکی
(٤) ق: غزل (۵) ق: چنیبه (٦) ق: آید (۷) ت: خای

خاقان او را در بیلقان گرفته بحضور فرستادند هفت ماه در قلعه شادروان(۱) و غیره محبوس بوده قصیده پرصنایع طولانی در آن باب انشا نموده است بعد از حبس مشرب فقر دریافته از شیروان بدر آمده بهمراهی جمال‌الدین موصلی که جهان کرم بود سفر حجاز(۲) پیش گرفت و بمدح او در قصیده گوید:

فرد

سلطان دل و(۳) خلیفه همم(٤) خوانمش از آنك
سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش

و تحفه العراقین را درین سفر تالیف و داد سخنوری در آن داده است و دیوان اشعارش در کمال آراستگی و متانت و سیاق عبارت آرایی او به نهایت است و چند بیتی ازقطعه مکمل و مطول او ایراد میشود:

قصیده(۵)

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مد این را آیینهٔ عبرت دان
این است(٦)همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاك در او بودی دیوار نگارستان
این است(۷) همان درگه کورازشهان بودی
دیلم ملك بابل هندوشه ترکستان
پندار همان عهد است از دیدهٔ فکرت بین
در سلسلهٔ درگه در(۸)کوکبهٔ میدان
مست است زمین زیرا خورده است بجای‌می
در کاس سر هرمز خون دل نوشروان
خون دل(۹)شیرین است(۱۰)آن‌می که دهد رزبن(۱۱)
زاب(۱۲) و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
بر دیدهٔ من خندی کاینجا زچه می گرید(۱۳)
خندند برآن دیده کاینجا نه شود گریان

---

(۱) ف ق: شابران

(۲) ق: چخار (۳) آ: حذف شده (٤) آ: وهم: ف ت ق: هم
این کلمه‌دردیوان خاقانی بصورت «همم» درآمده‌است ر. ك. به: خاقانی شروانی «دیوان» طهران ۱۳۱٦ ص ۲۲۵

(۵) ف ت: قطعه؛ ق: نظم (٦) آ ت: هست (۷) آ: هست

(۸) ق: حذف شده (۹) آ ف ت ق: لب ـ دیوان خاقانی، ص ۳٦٤

(۱۰) آ: که ـ افزوده شده (۱۱) آ ف ت ق: زرین دیوان خاقانی ص ۳٦٤

(۱۲) آ ف ت ق: آب ـ رجوع کنید ـ خاقانی، دیوان خاقانی ص ۳٦٤

(۱۳) آ ف ت ق: می گریی ـ رجوع کنید ـ خاقانی، دیوان خاقانی، ص ۳٦٤

دانی چه مداین را(۱) با کوفه برابر نه
از سینه تنوری(۲) کن وزدیده طلب طوفان
این بحر بصیرت بین بی شربت(۳) از آن مگذر
کز شط چنین بحری لب تشنه شدن نتوان
خاقانی(٤) ازین درگه در یوزهٔ عبرت کن
تا از در تو زین پس در یوزه کند خاقان
اخوان که زراه آینك آرند ره آوردی
این قطعه ره آورد(۵) است از بهر دل اخوان

وفات خاقانی علی اختلاف الاقوال در سنه ۵۹۰ (۱۱۹٤) پانصد و نود یا نود و پنج بوده در مقبرد الشعرای سرخاب تبریز مدفون است

ذکر فلکی شیروانی(٦)

ازفضلای‌نامدار و شعرای فصاحت‌شعاربوده اسمش‌محمد و مولد و منشاش‌شماخی دراوایل حال بجوانی منجم‌زاده مایل برای موافقت بتحصیل علم نجوم پرداخته نظر باستعداد فطری در آن فن کامل بوده بگفتن شعر نیز راغب و از روی مناسبت فلکی تخلص می‌نموده‌است در قصیده بمدح شیروان شاه گوید:

قصیده(۷)

سپهرمجد معالی محیط نقطهٔ عالم
جهان جود و(۸) معانی چراغ دودهٔ آدم
خدیو کشور پنجم یگانه هشتم انجم
جم دوم بتعظم خدایگان معظم
زحل محل و قضا ید قدر مراد و(۹) فلك کین
شمال طبع و(۱۰)صبافر(۱۱) مسیح لعل ملك‌دم
ستوده رای چو آرش سخا فزای چو بهمن
جهان گشای چو رستم هنر نمای چو نیرم(۱۲)
سپهر مهر منوچهر کوچومهر بچهر
زدود دود مظالم زروی(۱۳) عالم مظلم

ذکر(۱٤) عزالدین(۱۵) شیروانی

در عصر خود از اکابر ارباب کمال مروج فضلا و مربی اهل حال و معاصر خاقانی بوده از مجموعه اشعار اوست:

---

(۱) ت: حذف شده (۲) ق: تنور
(۳) ف ت ق: شرکت — رجوع کنید: دیوان خاقانی، ص ۳٦٤
(٤) ق: خاقان (۵) آ: راه آورد (٦) ف ق: شروانی
(۷) ف ت ق: نظم (۸) آ: حذف شده (۹) ف ت ق: حذف شده
(۱۰) ت: حذف شده (۱۱) ت: و — افزوده شده (۱۲) ت: نرم
(۱۳) ق: زوری (۱٤) ق: حذف شده (۱۵) ق: عزیزالدین

قصیده (۱)

صبا چو غالیه افشان گذشت از گلزار
شدم ببوی ریاحین ز خواب خوش بیدار
بگوشهٔ چمنی با پیالهٔ پرمی
همیگذشت نگارم بصد هزار نگار
گشاده گوی گریبان چو صبح از سینه
کشیده داغ صبوحی ز نیل بر رخسار
عرق گرفته و را عارض از حرارت می
چو زیر قطرهٔ شبنم صحیفهٔ گلنار
زباده قامت زیباش گشته میل پذیر (۲)
چنانکه شاخ گل از عطف باد در گلزار
بر چو سیمش از آسیب پیرهن مجروح
لب لطیفش از آمد شد نفس افکار
ز شکل لعلش پیدا بوقت خندیدن
مثال خاتم جمشید آسمان مقدار
زعدل اوست در خانه‌های مظلومان
نهاده پشت فراغت زامن بر دیوار

***وله ایضاً (۳)**

دوشم که فلك دید بکوی توفتاده
گفتا که بدین روزنگفتی که فکندت
گفتم که دو چشم خوش او گفت که هیهات
مستان خرابند برو تا نکشندت

ذکر (٤) مجیرالدین بیلقانی

در عهد شباب به شیروان رفته خدمت خاقانی را در یافته بتحریرات افکار او مشغول و دل بسته یکی از اقربای خاقانی بوده بواسطه منع او محروم و ملول سفر کرد و پیش اتا بك ایلدکز که در زمان سلطان مسعود و هم بعد ازو مادر طغرل بن ارسلان را بحباله نکاح آورده سالها متکفل امور (۵) دولت سلجوقیان و پادشاه‌نشان

---

(۱) ف ت: غزل؛ ق: نظم
(۲) ق: بزیر (۳) ف ت: ایضا؛ ق: حذف شده
(٤) ق: حذف شده (۵) آ: حذف شده

و علم دوست هنر پرور کثیر الاحسان بود رفته نهایت تقرب یافت و بکمال تجمل و تحشم معیشت میکرد و قصاید رنگین در مدح اتا بك ایلدگز و قزل ارسلان دارد وقتی بجهت تحصیل وجوه دیوان باصفهان رفته افاضل آنجا چنانکه منظورش بود پروای او نکردند و(۱) درین باب گوید(۲)

رباعی(۳)

گفتم زصفاهان مدد جان خیزد
لعلی است مروت که نه از کان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند
با این همه سرمه کز صفاهان خیزد

و از دیوان اشعار اوست

قطعه(٤)

بوی شیراز دهن سوسن از آن می آید
که هنوزش سرپستان صبا در دهن است
ده زبان دارد و خاموش بود حق با اوست
با چنین عمر که او راست چه جای سخن است

***وله ایضاً(۵)**

گفتهٔ سایه از تو بر دارم(٦)
سایه از خاك چون توان بر داشت
تو فکندی مراز(۷) چشم ولی
کرم شاه کامران بر داشت
شه قزل ارسلان که دست و(۸) دلش
از جهان نام(۹) بحر و(۱۰) کان بر داشت

رباعی(۱۱)

ساقی که زمینا می گلگون می ریخت
مطرب که ززخمه(۱۲) در مکنون می ریخت
فصاد و طبیب گشته بودند بهم
این نبض همی گرفت و آن خون میریخت

---

(۱) ق: حذف شده (۲) ق: حذف شده (۳) ق: نظم
(٤) ق: نظم *(۵) ق: حذف شده (٦) ق: بر آورم
(۷) آ: هزار (۸) ت ق: حذف شده (۹) ق: و — افزوده شده
(۱۰) ق: حذف شده .(۱۱) ق: حذف شده (۱۲) ق: زخم

ذکر سید عالیمقدار ذوالفقار شیروانی(۱)

نامش قوام‌الدین‌حسین‌ابن‌صدرالدین‌علی‌فاضل گرانمایه و شاعر بلند پایه بوده قصیده مطول و مکمل در مدح صدر سعید الماستری(۲) وزیر شیروان انشا نموده هفت خروار ابریشم صله آن یافت و درآخر بعراق(۳) افتاده ملازمت سلطان‌محمد خوارزم شاه‌را(٤) اختیار و مقامات و وقایع دولت او را نظم کرده مورد التفات و انعامات بود و درزمان دولت مغول نیز اتا بك یوسف وزیر اباقا خان عنایت بی نهایت نسبت بجنابش مرعی میفرمود و در عصر اباقا خان وفات یافته در سرخاب تبریز مدفون است و چند بیتی از قصاید او مرقوم میگردد:

بیت(۵)

ای نسخهٔ ثنایت پیرایه مجامع
وی خطبهٔ دعایت آرایش محافل
اندر شرف مصدر باشد بصد براهین
و اندر کرم مسلم باشد بصد دلایل
دست ترا ایادی قدر ترا معالی
طبع ترا مکارم ذات ترا فضایل
جمشید بخت و دولت کزیمن پاس عدلش
از دزد باج خواهد واماندهٔ قوافل

و له(٦) ایضاً

ای زیاقوت لبت لعل بدخشان بی‌رنگ
برمه روی تو از زلف هلالی شبرنگ
شاه جم مرتبه دارای جهان یوسف‌شاه
که بود بر در او شاه کواکب سرهنگ
ایکه از رسم نکو خواه تو فخر ارد فخر
ایکه از نام بداندیش تو ننگ(۷) آردننگ

ذکر(۸) ابوسعید ابدال باکوئی

---

(۱) ف ق: شیروانی (۲) ف ق: الماسری (به تشدید سین) (۳) ت: حذف شده
(٤) ق: حذف شده (۵) ف ق: نظم؛ ت: قطعه
(٦) ق: حذف شده (۷) ق: سنك (۸) ف: حذف شده

درویشی بکرامت ممتاز و منعمی بمسکنت سرافراز در خارج شهر باکو صومعه نشین عبادت بود بوجه معاش قلیلی که داشت واردین را ضیافت می نمود و بموجب ارقام سلاطین نفط و مزرعه شیبانی بمصارف آستانه او اختصاص داشته عافبت بسبب اغتشاش کار و اوضاع این دیار مسجد و مهمان خانه او ویران و قبر و معبدش در زیر زمین پنهان و خانه چندی در آن مکان بخلیفه طاملری(۱) مشهور گردیده بودکه حاجی قاسم بیك بن منصورخان(۲) بیك باکویی در سنه ۱۲۳۲(۱۸۱۷) هزار و دویست و سی و دو مقبره و مسجد او را تعمیر کرده است و نظر بقراین امور و چاه نفط و مهمان پذیری درخارج بلده باکو جناب ابوسعید همان درویش است که محمد بن محمود آملی در نفایس(۳) الفنون در خصایص سلطان الجایتو محمد خدابنده گوید که یکی ازدرویشان در حدود باکویه(٤) بخود چاه نفط حفر کرده بود و وجه معاش خود* و خرج(۵) آینده و رونده از آنجا حاصل میکرد روزی سلطان بدانجا رسید آن درویش چنانکه عادت او بود بخدمت قیام نمود سلطان خواست در حق او انعامی فرماید درویش ابا فرمود و گفت چون برین مقدار روزگار می‌گذرد بزیاده حاجت نیست سلطان را از سخن او خوش آمد و از احوال معاش او تفتیش نمود چون صورت حال او را معلوم کرد فرمود زهی سلطنت که تراست و با آن درویش دست برادری گرفت و فرمود مرا فراموش مکن و آن درویش بنا بر هوا خواهی هر سال برای او هدیه بفرستادی و سلطان آن را بیکی از بزرگان خود قرا محمد نام سپردی تا بفروشد و بهای آن را جهت کفن او نگاه دارد

ذکر مولانا سیدیحیی باکویی(٦)

از احوال فیض اشتمالش همین قدر معلوم که نام او دراواسط(۷) مائه ثامنه در سلسله اقطاب ارشاد مذکور و مراتب فضایل و مناقب خصایل او مشهور و در بلده باکو بمسجدی منسوب بوی هنوز صومعه و مدرسه و قبرش منظور است

ذکر مولانا شیخ ملایوسف مسکوری(۸)

اجدادکرام(۹) او ازمدینه‌منوره بقراباغ و بعدازدوبطن بناحیه‌مسکورقبه‌افتاده‌جناب‌شیخ دراواسطمائه‌ثامنه‌قدم‌بدائره‌وجودنهاده بعدازتکمیل‌مراتب‌رسم‌جویی‌خرقه‌ارشادازجانب(۱۰) سیدیحیی باکویی(۱۱) یافته ابواب فیض و افاده برروی سالکان گشاده‌است و احفاد او در نزد سلاطین و امرا معززو صاحب رسوم و قریه که مدفن شیخ و مسکن ایشان‌است به شیخلر موسوم گردیده از تالیفاتش جزاز بیان الاسرار بزبان عربی که فی‌الحقیقه در سیاق معارف و ملکوت اشیا و آداب اهل سلوك و فقرابیان اسرار است چیزی

---

(۱) آ: طامی (۲) ق: بالای سطر
(۳) ق: تفایس (٤) ت: باکو؛ ق: باد کوبه *(۵) ف ق: حذف شده
(٦) ف ق: باکوی (۷) ق: سط (۸) ت: رحمه ـ افزوده شده
(۹) ف ق: اکرام (۱۰) ف ت ق: جناب
(۱۱) ف ق: باکوی؛ ت: حذف شده

ملحوظ نبوده در مقدمه و بیست و چهار فصل آن معانی مفصله را بروجه مجمل ایراد فرموده(۱) در آخر(۲) مائه ثامنه بجهان جاوید رحلت نموده است

*(۳)ذکر ابوطاهر شیروانی

از نیکو طبعان آن مکان و بفضل و کمال قدوه اقران بوده باقی احوال وصفات و غیر از دو بیت از مقالات او معلوم نیست

رباعی(٤)

عجب آید مرازمردم پیر
که چرا موی خود خضاب کنند
بخضاب ازاجل(۵)چو کس نرهد
خویشتن را چرا عذاب کنند

ذکر سید حسن شیروانی

واعظی باوفور فضل بود و اکثر خطوطرا در غایت جودت تحریر میفرموده و سخن نیك میرسیده از اوست:

فرد(٦)

گفتی توان بان مه نامهربان رسید
گربگذری ازخود بخدا میتوان رسید*(۳)

ذکر(۷) بدر صاحب قدر شیروانی

از احوالش همین قدر معلوم که* طبع متینی و(۸) اشعار رنگینی داشته سالهای بسیار بخوشگویی و عیش جویی روزگار گذرانیده این مطلع از مجموعه اشعار اوست

فرد(۹) مستانه زمرغ دل من ساز کبابی
وزدیدهٔ نمناك منش زن نمك آبی

دولت شاه در تذکره الشعرا گوید که مولانا کاتبی ترشیزی در زمان امیر ابراهیم بشیروان(۱۰) آمده مشاعره و مناظره در میان او و بدر بسیار رفته است گویند امیر ابراهیم کاتبی را تربیت(۱۱) کلی فرمودی و بصله قصیده ده هزار دینار زر بوی بخشید در عرض یکماه در کار وانسرای شماخی آن مبلغ خطیر را پریشان ساخت بفضلا و شعرا و مستحقان(۱۲) قسمت نمود و بعضی را نیز ازو دزدیدند و روزیکه یکمن آرد برای

---

(۱) آ: و – افزوده شده (۲) ف ت ق: اواخر *(۳) – *(۳) آ ت: حذف شده
(٤) ق: حذف شده (۵) ق: جل (٦) ق: نظم (۷) ق: حذف شده
*(۸) ق: حذف شده (۹) ق: نظم
(۱۰) ف ت ق: بشروان (۱۱) ف: ترتب؛ ق: ترتیب (۱۲) آ: متحققان

طبخ(۱) موجود نبود این قطعه را نوشته نزد امیر فرستاد

رباعی(۲)

مطبخی را دی طلب کردم که بغرایی پزد
تا شود زان آش کار ما ومهمان ساخته
گفت لحم ودنبه گریابم که خواهد داد آرد
گفتم آن کو آسیای چرخ گردان ساخته

ذکر مولانا عبدالرشید بن صالح باکویی(۳)

مصنفی بفضایل مشهور و ولادتش در سنه ۸۰۵ (۱٤۰۳) هشتصد(٤) و پنج مذکور بوده جغرافیای بنام تلخیص الاثار و عجایب الملك القهار بعربی تالیف نموده درباره طایفه روس و سلاون و وارغ(۵) و پچنغ(٦) اظهارات نیکو درآن فرموده و آقادمیك فرن(۷) که یکی ازمشاهیر فضلای اروپاست بسیار چیز ها ازان در تألیف مطبوع خود موسوم بابن فودلان(۸) درج کرده است

ذکر مولانا کمال‌الدین مسعود شیروانی

افضل* فضلای زمان(۸) و در عصر سلطان حسین بایقرا سالهای فراوان در هرات بمدرسه گوهر شاد بیگم و امیر علی شیر بدرس افاده مشغول و نزد جمیع افاضل خراسان بوفور کمالات مقبول بوده *و حاشیه بر شرح حکمه‌العین تألیف فرموده(۱۰)درسنه۹۰۵ (۱۵۰۰) *نهصدو پنج(۱۱)رحلت بعالم‌آخرت نموده‌است

* ۱۲ ذکر مولانا مسعود شیروانی

از شعرای ابوالغازی سلطان حسین بوده شعر(۱۳) هموار میگفت ازوست:

فرد(۱٤)

بسوز سینهٔ مستان برقت(۱۵) می ناب
که نیست سوز مرا ساز گار(۱٦) غیر شراب

ذکر(۱۷) عبدی(۱۸) شیروانی

مردی ظریف پاکیزه اعتقاد بوده باوجود حسن خط و جودت طبع شطرنجرا خوب می‌باخته ازوست:*(۱۲)

---

(۱) آ: مطبخ؛ ت: حذف شده (۲) ت: قطعه؛ ق: نظم
(۳) ف: باکوی؛ ت: افزوده شده ــ رحمه؛ ق: باکوی (بضم واو)
(٤) ق: شصد (۵) ف ت ق: دارغ (٦) ف ق: بچنیغ
(۷) آ: فران (۸) ب: در تمام نسخه‌ها «ابن فودلان» نوشته شده احتمال که این «احمد بن فضلان» باشد
*(۹) ت: عصر *(۱۰) آ ت: حذف شده *(۱۱) آ: حذف شده
*(۱۲) ــ *(۱۲) آ ت: حذف شده (۱۳) ف: شعری (۱٤) آ ق: حذف شده
(۱۵) ق: برفت (۱٦) ق: کاری (۱۷) ق: حذف شده (۱۸) ق: عیدی

*(۱) فرد

زبان(۲) از سوز دل شد همچو آتش در دهان(۳) من
مکن ای مدعی کاری که افتی بر زبان(٤) من*(۱)

ذکر(۵) مصاحب گنجوی(٦)

اسم و رسم او کلبعلی خان زیاد اوغلی بیگلر بیگی گنجه و قراباغ از غایت تقرب و شرف و مصاحبت در حضرت شاه عباس ثانی مصاحب تخلص نموده علاوه بر شکوه شوکت و استقرار امرسیاست بفنون کمالات و لطافت طبع موصوف بوده است هر چند دیوان اشعارش منظور نگشت اما این چند بیت ازوست

قطعه(۷)

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
که در دوران ساغر گشت برما حل مشکلها
صفا از باطن مینای می تحصیل کن ساقی
که از روشن دلی گردیده شبها شمع محفلها

*و له ایضاً (۸)

مصاحب درره(۹) عشق جهان سوز
محبت را از آن کودک بیاموز
که چون مادر بجور او ستیزد
هم او در دامن مادر گریزد

*و له ایضاً (۱۰)

دو ابرویش بهم پیوسته با من
جناقی دارد و دلخواه دارد

ذکر مولانا ملامیرزای شیروانی(۱۱)

در فنون معقول و منقول یگانه روزگار هنوز نام او در تمام ایران بلند اشتهار است در عصر شاه سلیمان در اصفهان بدرس و(۱۲) افاده اشتغال داشت و تالیفات مقبوله یادگار گذاشت محاورات سیار باعلما نموده همه بر فضل او معترف بوده‌اند چندگاهی نیز در عتبات کربلای معلا(۱۳) و نجف اشرف اختیار مجاورت(۱٤) و در عصر شاه سلطان(۱۵) حسین بعالم باقی رحلت کرده است

---

*(۱) — *(۱) آ ت: حذف شده (۲) ق: زمان (۳) ف: دهانی؛ ق: زمانی
(٤) ف ق: زبانی (۵) ق: حذف شده (٦) ت: رحمه — افزوده شده
(۷) ف ق: فرد؛ ت: حذف شده *(۸) ف: ایضا؛ ت: وله؛ ق: حذف شده
(۹) ق: راه *(۱۰) ف: ایضا؛ ت: وله؛ ق: حذف شده
(۱۱) ت: رحمه — افزوده شده (۱۲) ق: حذف شده (۱۳) ف ت ق: حذف شده
(۱٤) آ: مجاورات (۱۵) ق: حذف شده

ذکر ملا محمدبن ملا نجفعلی باکویی(۱)

در مراتب علوم و رسوم تالیف در عصر خود ممتاز و منشات نیکوی بسیار ازو یادگار و معلم میرزا محمد خان ثانی بوده کشکول شیخ بزرگوار بهاءالدین محمد آملی را حسب التمنای نواب نتحعلی خان از عربی بفارسی چنانکه شایسته آن کتاب مستطاب است ترجمه فرموده میان او والحاج(۲) محمد چلبی علیجی تحقیقاتی درتطبیق‌مذهبین* شیعه و سنی(۳) واقع بوده‌جناب(۴) علیجی رساله عربی بسیاق مرغوب در آن باب تالیف نموده است

ذکر الحاج محمدچلبی علیجی قلوانی(۵)

در انواع علوم از مشاهیر روزگار علی الخصوص در فن فقه بلند اشتهار بوده از تالیفات او نسخه موسومه بتدوین العلیجی که قوانین فقهیه را ترتیبی نیکو در آن معمول است نزد علمای این دیار بغایت مقبول و هفت بار بزیارت بیت الله الحرام نایض گشته در سنه ۱۲۲۳ (۱۸۰۸) *هزار و دویست و بیست و سه(۶) وفات یافت زمانیکه لشکر روس و مصطفی خان شیروانی در شهر قدیال و اهالی قبه از خارج بقتال بودند نعش او را بقبرستان بلده(۷) آورده چون صلای نماز در دادند لشکر طرفین دست از جنگ باز داشته در یك صف با هم ایستادند

ذکر مستعلی

مستولی به فنون نکته دانی حاجی زین العابدین شیروانی(۸) ولادت با سعادت او در نیمه شعبان سنه ۱۱۹۴ (۱۷۷۹) در بلده شماخی بوده بعد از ششماه والدش آخوند اسکندر باکوچ و عیال ترك دیار و در عتبه مقدسه کربلا مجاورت اختیار نموده است و آن جناب تاسن هفده به علوم رسمیه مشغول بجذبات(۹) با طن از ظاهر ملول گردید(۱۰) بخدمت معصوم‌علی شاه هندی رسیده بعدازآن دربغداد ملازمت نورعلی شاه اصفهانی را گزیده چندی در عراق(۱۱) عجم و گیلان و شیروان و مغان و آذربایجان اقامت و از آنجا بطبرستان و خراسان و قهستان و زابلستان و کابل سیاحت و از علمای اعلام و مشایخ گرام استفاده صحبت کرده مدتی بسیار در خدمت حسن علی شاه بسر برده بعد از وفات او در بلده پیشاور سنه ۱۲۱۶ (۱۸۰۲) هزار و دویست و شانزده رو بولایت پنجاب و دهلی و اود و الله آباد و بنگاله و کجرات و دکن آورده طریق موانست‌باجوکیان و سناسیان و بیراکیان(۱۲) و نانك شاهان و بت‌پرستان و زردشتیان

---

(۱) ت: رحمه — افزوده شده
(۲) آ: الحاجی *(۳) ت: سنی و شیعه
(۴) ت: حذف شده (۵) ف ق: قلهاتی *(۶) آ ف ق: حذف شده
(۷) آ: حذف شده (۸) ت: رحمه — افزوده شده
(۹) ق: بخدمات (۱۰) ف ت ق: گردیده
(۱۱) ف ق: و — افزوده شده (۱۲) ق: بیراکبان

سپرده معاشرت جلالیان و مداریان و قادریان و دهریان و حلولیان و مباحیان(۱) را لازم شمرده با فرقه رایان و راجگان و برهمنان ورگیران مصاحب گشته بجزائر هندوستان و سودان و ماچین و بنادران(۲) گذشته عاقبت بولایت سند و از راه ملتان بکشمیر بکمال صعوبت‌گذار و زمانی مجالست فرقه پنج پیران و سیاه پوشان و طایفه بی‌نوایان و خاکساران و ننکاشاهیان را اختیار نموده از راه مظفر آباد و کابل بطخارستان و ترکستان و جبال بدخشان افتاده به صحبت نقش بندیان و چشتیان و سفید جامه‌گان دل داده با اسماعیلیان و ختائیان و مانویان(۳) معاشر بوده با مزدکیان و خرمیان و ایغوریان(٤) در مخالطه گشوده است باز از راه خراسان و عراق بفارس رسیده مشاهیر و معارف آندیاررا دیده از طریقه ذهبیان(٥) و نوربخشیان و سایر بزرگان واقف‌گردیده بهوای سفر حجاز از راه داراب و هرمز بعمان و حضرموت آمده بنادریمن و بر حبش را گردیده اعتقادات اباخیان و زیدیان و تبریان و کیسانیان را شنیده بعد از ادای مناسك حج بیت‌الله الحرام و زیارت حضرت فخرالانام(٦) وائمه عظام باوهابیان(۷) و اصحاب مذاهب اربعه مصاحبت ورزیده با قلیم صعید و مصر رفته از روشر(۸) قبطیان و ملحدان عبرت گرفته بسیاری از دانایان و مشایخ آندیار را ملاقات و بملك شام و ارض مقدس آمده مشاهد انبیا و اولیا را زیارت و در مسجد اقصی عبادت و بطور رفته مناجات نموده باامویان و شیطان پرستان و جبریان و قدریانو سامریانو یهودان(۹) و رهبانان‌موانس بوده بارمن کبری و روم و قرامان و یونان و قسطنطنیه و آیدین و مغرب زمین و جزایر و بلاد بربرمسافرت گزین و با ملوك و اصحاب سلوك بکتاشیان و رفاعیان و عشاقیان و همزادیان همنشین گشته بازمره نصریان و صافیان و مولویان و خلوتیان و فراموشیان طریق موالفت پیموده بسیاق مخالطه با فرنگیان و ارامنه و گرجیان از دیاربکر و ارمن صغری و آذربایجان بطهران شتافته شرف مصاحبت حسین علی شاه و کوثر علی شاه را در(۱۰) یافته مدتی در خدمت مجذوب علی شاه همدانی باکتساب رموز همه‌دانی بسر برده تصفیه مواد و تکمیل ارشاد بسلسله(۱۱) نعمت‌اللهی کرده جمعی از اهل ظاهر نسبت کفر بوی دادند و بتحریف مزاج پادشاه ایران بخیال دفع او افتادند و او از راه قلمرو بشیراز روان و از آنجا عازم کرمان‌گردیده اذیت بسیار از ابراهیم خان حاکم‌آنجا دیده باز بشیراز آمد و در سنه ۱۲۳٦ (۱۸۲۱) هزار و دویست و سی و شش اختیار تأهل نموده علمای آنجا نیز از مجتهدین و مقلدین بمعادات و مدافعه او برخاستند از ضرر دیگری نفع خود می‌خواستند فرمان فرمای فارس حسینعلی میرزا با خراج او از آن ملك فرمان داد و در زمان وبای عام سنه ۱۲۳۷(۱۸۲۲) هزار و دویست و سی و

(۱) آ: میاجیان؛ ق: صباحیان (۲) آ: سر — افزوده شده
(۳) آ: مایونان (٤) آ: ایقوریان (٥) آ: ذابیان
(٦) ت: علیه الصلوات والسلام — افزوده شده (۷) ف: وهابیان
(۸) ق: رؤس (۹) ت: یهودیان (۱۰) آ: حذف شده
(۱۱) آ: سلسله

هفت با عیال خود روی باصفهان نهاد و از آنجا بقومشه‌رفته سکنی پذیر و کتاب ریاض السیاحه را تألیف نموده اوضاع و عجایبات هر یك از ممالك مذکوره را باشرح وقایع و احوال سلاطین و مشاهیر فضلا و اعتقادات اصحاب ادیان مختلفه و فرق متکاثره آنها بروجه مرغوب بیان فرموده است چنانکه خود گوید:

فرد(۱)

هر که خواهد سیاحت آسان
گو ریاض السیاحه را برخوان

الحق کتاب مذکورکه مخزن فواید موفوراست به فضل مؤلف خویش درمعارف و معارف دلیل وافی می باشد از قراریکه مسموع میگردد حالا آن(۲) جناب در خطه فارس وساده ارشادگسترده انواع فضایل از خصایل او باهر و صنایع(۳) بیشمار از فیض باطن اش ظاهراست و سوای اشخاص مذکوره فوق که در عالم(٤) فیض وجود شاخص ‌ز آفتاب حقیقت را نسبت بظل وجود شاخص بوده اند ارباب فضایل بسیار دیگر نیز ظهور نموده اند از زمره مشایخ ابو علی رودباری و شیخ یعقوب چرخی(۵) شابرانی و شیخ عبدالکریم قبوی و بابارکن‌الدین شیروانی(٦) و از صنف علما سعدالله بردعی و حنفی قراباغی و ابراهیم ارشی و برهان‌الدین آغطاشی و عبدالرحیم شکوی و محمد امین* والحاج ایوب‌افندی(۷) *و الحاج بابا افندی(۸) و الحاج آخوند شریف‌شیروانی و آخوندنجفعلی باکوئی و ملاآقای(۹) دربندی درعلم و(۱۰)افاده‌زیاده معروف‌و ازفرقه شعرا نشاط *و مسیح(۱۱) و میرزا عسکر و* حاجی آقای(۱۲) زلالی شیروانی و یوسف کوسه و آصف لنبرانی و ملا پناه واقف و میرزا محرم مریض قراباغی و فتحعلی بیك حالی زیاد اوغلی گنجوی به‌صفای طبع موصوف بوده در داغستان نیز که به فنون عربیت تسلط تمام دارند اشخاص چندی در اعصار مختلفه بلند اشتهارند مثل محمد قلقی و الحاج ابراهیم العردی(۱۳)(بضم عین و سکون را) و فاضل عیمکی و یوسف ضریر قموقی و داود اسشی (۱٤) (بضم الف) و سعید شنازی و غیر ایشان و در ذیل کتاب مؤلف بیمقدار نه بدعوی فضیلت و اشتهار بلکه از روی افتخارکه تعلق باین دیار دارد مجملی از احوال خود را نیز بمعرض بیان می آرد

فرد(۱۵)

دیگران گرچه گل و یاسمن و ما خاریم
اینقدر هست که پروردهٔ یك گلزاریم

---

(۱) ق: شعر (۲) آ: این (۳) ف ت ق: منابع (٤) آ: عام
(۵) ت: درحاشیه ــ خواجه یعقوب چرخی استاد خواجه عبیدالله احراراست که درسلسله خواجه‌گان نقشبندیه مذکور است ــ افزوده شده
(٦) ق: شروانی *(۷) ف: از روی کلمه‌ها خط کشیده شده؛ ق: حذف شده
*(۸) آ: حذف شده (۹)، ق: فاضل ــ افزوده شده
(۱۰) آ: حذف شده *(۱۱) آ: حذف شده *(۱۲) آ ت: حذف شده
(۱۳) آ ت: العردی (۱٤) آ ت ف: اسشی؛ ق: اسشی(بضم الف و تشدید سین)
(۱۵) ف ت: لمؤلفه: ق: حذف شده

ولادت این بی بضاعت جانی عباسقلی قدسی ابن میرزا محمد خان ثانی در ساعت اول روز پنجشنبه چهارم ذیحجه دهم حزیران سنه* ۱۲۰۸(۱۷۹٤)(۱) هزار و دویست و هشت در قریه امیر حاجان باکو بوده از سن هفت سالگی هر چند مرا بخواندن درس واداشتند اما اغتشاش حالات و انقلاب محاربات نمی‌گذاشتند چنانکه باید مدعا بحصول آید درمدت ده سال جز از سواد جزئی بفارسیات میسر نگشت بعد از آن در قبه ده سال بتحصیل فنون عربیه و غیره پرداخته باوجود قلت اسباب و موانع دیگر تحصیلاتی چند کرده بودم که فرمان فرمای عساکر و ولایات قافقاسیه جنرال یرملوف(۲) درسنه ۱۲۳۵(۱۸۲۰) مرا احضار و در خدمات دولت بکار داشت خط و زبان روسی را در تفلیس تحصیل و بانواع علوم و احوال طوایف مختلفه که باین زبان ترجمه کرده اند آشنا گردیدم و به تقاضای امور خدمت و بودن در حضور امنای این دولت اکثر امکنه ولایات شیروان وارمن و داغستان و چرکس وگرجستان‌راگردیدم و ببلاد اناطولی و آذربایجان نیز رفته بصحبت اعالی و اصناف اهالی رسیدم و درامور جنگ و صلح باایران(۳) و روم از مقربان حضور فرمان فرمای عساکر روس امیر(٤) اعظم پاسکویچ بودم و در سنه* ۱۲٤۸ (۱۸۳۳) هزار و دویست و چهل و هشت(۵) بعزم سیاحت روان و قریب بدو سال در اطراف دشت و ملك تن و مالا روسی و دیار روس و لیفلاندیه و لیطوا و لهستان با امنای مصالح گذار و حکمای بلند اشتهار و دانایان صنایع شعار اقلیم اروپا طریق مخالطه پیمودم امور عجیبه بسیار و آثار غریبه بی‌شمار ملاحظه نمودم بهر دیاری از هرکاری بمراتب تعلم و تجربه افزودم رفته رفته(٦) جهل از ترکیب بتجرید انجامید اندك اندك بطلان تصورات اشکار گردید دیدم که مناصب بلند دنیا بغایت پست است و تدبیرات ارجمند ماخرد آزمایی است از آنکه مال بهرحال در معرض زوال و اختیار و اقتدار مورد اختلال و صنایع محتاج با نواع الات و قوت بدن و شرافت(۷) نسب بیکرامت حسب نا معلوم در غربت و مذموم در وطن بوده تکیه بر آنها نقش بر آب و دولتی که قابل استظهار و در هر حالی باعث اعتبار تواند بود علم و آداب می باشد چنانکه امیر المومنین علی٤(۸) فرماید:

الجاهلون و ان اعمالهم کثرت
لایستون لاهل العلم و الادب
ان الکلاب و ان البستها ذهباً
فلیس کالاسد العاری عن الذهب

---

*(۱) ق: ۱۲۸ (۲) ق: حذف شده
(۳) ت: بایران (٤) آ: امپراطور
*(۵) ت: حذف شده (٦) آ: حذف شده
(۷) ت: شرف (۸) ت: کرم‌الله و جهه

و این علم و آداب نیز نه عبارت از آن الفاظ منظومه و قواعد موهومه است که اهل ظاهر بان می لافند و بر خود فضیلت می بافند

فرد(۱) بگویند آنچه در دانش نگنجد
بخویند آنچه را محسوس داوند

بل اشارت بمعارف امل و مصارف عمل است که متضمن نفع عام و مصالح انتظام آید و بواسطه آثار بقرنهای بسیار ابقای خیر(۲) نماید و الباقیات الصالحات خیرعندربك ثواباوخیر املا و محکم ترین آثار در صفحه روزگار تالیف است و فضیلت آن مستغنی از تعریف که بی آن نه سیاق معیشت را قوام باشد و نه کار شریعت را دوام

رباعی(۳)

گرنکند کلك بدایع نگار
طرح نو از رسم کهن آشکار
کیست ز اسلاف نشانی دهد
تحفه باخلاف نهد یادگار

بنابر مذکورات این بی بضاعت بهنگام فرصت صرف اوقات با نواع تالیفات و نسخه چندی علاوه بر جزئیات تحریر نموده‌ام اگر چه مقصود اصلی از آنها حاصل نیست باری همین قدر کافی است که در شغل شریف و تمنای خیر بوده‌ام

فرد(٤)

متاع خود برد هر کس ببازار
گر آن بارپرند(۵) این تار چند است

اول کتاب **ریاض القدس** بزبان ترکی(٦) مشتمل بر چهار ده باب که احوال چهار ده معصوم را بروجه اجمال معلوم و بیان مصیبت و کیفیت شهادت حضرت حسین بن علی٤ (۷)را به‌تفصیل مفهوم میدارد و وجه تسمیه و تاریخ تالیف(۸) آن بدین قرار است

قطعه(۹)

زمین کرب بلا اهل قدس قانیندن
خزانده گللر آچوب الطف حدایق در
ایدر وقایع کرب بلانی چون ظاهر
ریاض قدس دیمك بو کتابه لایقدر

(۱) ف ت ق: لمؤلفه (۲) ف: خبر (۳) ف ت ق: لمؤلفه (٤) ف ت ق: لمؤلفه
(۵) ق: پرانَد(بضم پ و سکون راء)؛ ف پرند(بتشدید راء)
(٦) آ: که — افزوده شده (۷) ت: رضی الله عنهما؛ ق: علیه السلام
(۸) آ: حذف شده (۹) ف ت ق: لمؤلفه

رياض قدس كبى فى الحقيقه بو گلشن
لطايفيله دولو مظهر حقايقدر
دخى بو وجه سببدر كه سال تاريخى
حسابده لرياض القدس مطابقدر
اولوب تناسب اوزيندن تخلصم قدسى
كه جمعى بربره بو رمزلر موافقدر

دوم قانون قدسى صرف ونحو فارسى طريقى است كه مسافران ديار تعلم به قطع سه‌مرحله‌آن بسرحد تحرير و تكلم توانند(۱)رسيدمرحله اولى كه‌بيان‌حرف‌است‌تشخيص و تركيب حروف و(۲) نشانه‌هاى متعلقه آنهارا درسه منزل طى ميكند مرحله ثانيه كه بيان كلمه است اشتقاق كلمات فارسى و عربى را در دو منزل نشان ميدهد مرحله ثالثه كه بيان جمله است ترتيب و تركيب كلام را در دو منزل بپايان ميرساند و براى سهولت فهم و حفظ اكثر قواعد و مثالهاى آنرا به نظم آورده‌ام و بجهت استعمال در مدارس روس بامر همايون امپراطورى آن را بزبان روسى نيز ترجمه كرده‌ام كه بهر دوزبان درتفليس مطبوع گرديده است

سوم كشف الغرايب بفارسى‌كه احوال‌كشف و اوضاع آمريقا يعنى عالم جديدرا كه نصف غربى كره ارض است در دو مقاله معلوم ميدارد.

چهارم‌تهذيب‌الاخلاق‌كه معارف اشيا و مصارف آنهارا بروفق تبيين كتب آسمانى و تعيين حكماى اسلام و يونان و فرنگ در مقدمه و دوازده باب و خاتمه تفصيل ميدهد

پنجم‌عين‌الميزان‌بعربى كه مشتمل بر مقدمه و دو باب و خاتمه بوده تقسيم لفظ و بيان دلالت و مبادى و مقاصد تصور و تصديق را كه علم منطق عبارت از آنها است با علم مناظره و آداب آن بيان ميسازد.

ششم اسرار الملكوت بفارسى در علم هيات كه قاعده قديمه را با جديده تطبق و دلايل عقليه را به نصوص نقليه تصديق و احوال اوضاع كره ارض و سائر اجرام را در ساحت امكان بايراد قوانينى كه سبب انتظام آنهاست تحقيق مى‌كند اين كتابرا بعربى نيز ترجمه كرده‌ام.

هفتم جغرافيا بفارسى كه فنون رياضى و طبيعى و سياسى احوال عالم از اوضاع اجرام و خواص عناصر و محاصل مواليد و تحديد اقاليم و تعيين اصناف اهالى

---

(۱) ف ق: تواند (۲) ف ق: حذف شده

و سیاق معیشت نسبت(۱) بهر مملکت در آن مبسوط و دولت استکمال آن بحسن توفیق حضرت واهب المنن منوط می باشد

هشتم مشکوة الانوار بفارسی که انواع اسرار و محاسن اطوار بضمن اشعار و حکایات آن در کار است.

آغاز کتاب

لاتلوموا العشق یا اهل الصلاح
ما اری فی الزهد آثار الفلاح
کفرودین سرگشته و حیران کیست
شانه در گیسوی مشگ اغشان کیست
بر مشامم بوی جانان میرسد
نکهتی از عالم جان میرسد
جرعه حاصل زجامی کرده ام
زیب این دفتر بنامی کرده ام
کز فیوض همت آن جان پاک
طالع آمد آفتاب از تیره خاک
هرچه از اوصاف او گویم کم است
علم الانسان مالم یعلم است
پرتوی بر من زد آن مهر سرور
تافت از هر ذره ام صد شعله نور
جان من مشکوة انوار وی است
مخزن دل گنج اسرار وی است
خواهم این دفتر ز اسرارش نوشت
می توان مشکوة انوارش نوشت

نهم ـ مجامع اشعاری که باقسام مختلفه مرقوم و بسبب تفرقه هنوز بدیوان نا(۳) موسوم اند اشعار چندی برسم نمونه نگارش می‌باید

من العربیات

عافناالله بمن احمد اسماً و صفات
الذی کان علیا بعلو الدرجات
عصمة الحق حسن‌الخلق و بالله شهید
انه زین عباد سبقوا بالحسنات
باقر العلم هوالصادق فی دعوته

---

(۱) آ: حذف شده (۲) آ: حذف شده
(۳) آ: حذف شده

کاظم الغیظ رضاء بجمیع البلوات
اجود کل جواد و نقی و زکی
حجة الله علی الناس علیه الصلوات
و علی العترة فی الامة احدی الثقلین
عنهما الغفلة فی الحشر اشد الحسرات
بهما دام لنا الحق و لایفترقان
یسئل الرحمة قدسی بهما فی العرصات
فاعف عنا و ترحم و اجب دعوتنا
یا رفیع الدرجات و کفیل الحاجات

من غزلیات

ای خوش‌دلی که عشق به‌سوداش رهبر است
خود وحی و جبرئیل و کتاب و پیمبر است
عالم بکفر عاشق اگر حکم میکند
این ماجرا حکایت سلمان و بوذراست
در عالم سلوك خاص و عوام نیست
رحمت بجور و کفر بایمان برابر است
این نکته حل نمی شود از عقل می‌بیار
تا شرح آن دهم گرت از بنده باور است
هر کس عمل ز خویش نه‌بیند نه مؤمن است
و ان هم که نسبتش نه بحق داد کافر است
بی قوه فعل را بجهان چون وجود نیست
در اختیار ماست عمل هم مقدر است
قدسی، نکوست هرچه رسد از جانب دوست
در ضمن هر فساد صلاحی مقرر است

(۱) ایضاً

ره بتاب زلف او بردم که دلجوئی خوش است
در رخش دیدم که از هر چیز نیکویی خوش است
آب و تاب روی و گیسوی دلارام مرا
حاجت مشاطه نبود گل بخود رویی خوش است

(۱) ف ق ت: وله ـ افزوده شده

قامتش را جلوهٔ دیگر بود در چشم من
راست گویم سرورعنا برلب جویی خوش است
از لب جان پرورت شیرین بود دشنام تلخ
این چه‌لطف است الله‌الله هر چه‌میگویی‌خوش‌است
خاطر دیوانه را زنجیر آرامی دهد
زان سبب شوریده دل دربند گیسویی خوش است
خال مشگین بر لب است و احتراق کوکب است
سجده یا بر آفتاب آورده هندویی خوش است
قدسی طوسی زخاك پاك فیض قدس یافت
قدسی باکویی ما نیز باکویی خوش است

*من مقطعات(۱)

منم که دمبدم از دم دم آورد بمصاف
میان بقصدعدو بسته در کمین غلاف
منم بمرگ تو آئینه دشمن این صورت
بیا معاینه بین گر نمیدهی انصاف

*من رباعیات(۲)

دلا از سوختن پروا نداری
مگر خاصیت پروانه داری
چه‌سنك ای مرغ جان بال‌تو بشکست
که سوی آشیان پروا نداری

*من غزلیات(۳)

گون اوزره آی طلوعمی یا گون کمانی‌در
یا قاشدرر بو جمله‌سی عاشق گمانی‌در
جام جهان نمایه دوشوب عکس آسمان
خالك(٤) سوادی اختر بختم نشانی‌در
گوسترسه یوخ عجب یدبیضا کلیم طبع
حالا که شاخ گلده تجلی زمانی‌در
بادصبا عبیر فشان چمن میدر
یا بوستان حسن رخك بوستانی‌در

*(۱) ق: وله ایضا *(۲) ق: وله ایضا
*(۳) ق: وله ایضا من غزلیات ترکی (٤) آ: خاك

شوق ترانه قوت پرواز اولورمی هیچ
اول عندلیب ایچون که قفس آشیانی‌در
دلبر بیان حالم ایشیتمزسه یوخ عجب
پروا قلورمی اهل جنون داستانی‌در
قدسی عذار زردمی اشگ ایتدی لاله‌گون
بو گلشنك بهاری زمان خزانی‌در

*من رباعیات(۱)

گل‌در بو دگل گل بیله خندان اولماز
گون درمی دگل گون گیجه رخشان اولمز
دیردیم ملك و ملك محبت بیلمز
کیمدر بو که تشبیهینه امکان اولمز(۲)

---

*(۱) ق: حذف شده

(۲) آ: در آخر نسخه — افزوده شده: «تمام شد کتاب گلستان ارم من متکلمات مخدوم المعظم عبا سقلی آقا باکو خانوف زادالله قدره فی ید اقل خلق الله عبدالرحیم بن مرحوم ملا امام علی بادکوبه‌ای ذی ۲۲ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۰ نبویه» — در حاشیه: بخط ع. علی زاده نوشته شده:

این نوشتم از برای روزگار   من نمانم خط بماند یادگار

و: «تمه الکتاب‌فی‌سلخ شهرشوال المکرم‌مطابق هجری‌سنه۱۲۸۳ درشهرقبه» ـافزوده‌شده سنه ۱۲۸۳ در شهر قبه» ـ افزوده شده

ت: « به انجام رسانیدم در بیست و نهم ربیع الاول در شهر تفلیس نزد العالم الکامل مفتی الا نام شیخ الا سلام عثمان افندی القزاقی و بنده کمترین خاکسار پایمال محنتهای روزگارکریم الواردانی الشکوی سال هزار و دویست و شصت ۱۲۶۰» — افزوده شده

فهرست اشخاص و فرق و مذهب و مآخذ

آ

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ك

گ

ل

م

ن

فهرست اماکن و قبائل

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ص

ض

ط

ع

غ

ف

ق

ك

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

مندرجات

صفحه

خاتمه:

صفحه



Бәдии редактору *Ф. Сәфәров.*
Корректору *М. Азәрли.*

Чапа имзаланмыш 18/XI-1970-чи ил. Кагыз форматы $60 \times 90^1/_{16}$. Кағыз вәрәги 11,0. Чап вәрәги 21,75. Һес.-нәшријјат вәрәги 35,0. Сифариш. 903. Тиражы 1500. Гијмәти 3 ман.

Азәрбајчан ССР Назирләр Совети Дөвләт Мәтбуат Комитәсинин 26 Бакы комиссары адына мәтбәәси. Бакы, Әли Бајрамов күч., 3.

АКАДЕМИЯ НАУК АЗЕРБАЙДЖАНСКОЙ ССР
ИНСТИТУТ ИСТОРИИ

АББАС-КУЛУ АГА БАКИХАНОВ

ГЮЛИСТАН-И ИРАМ

ИЗДАТЕЛЬСТВО «ЭЛМ»
БАКУ — 1970

РЕДАКТОРУ
АЗӘРБ. ССР ЕА АКАДЕМИКИ
Ә. Ә. ӘЛИЗАДӘ

РЕДАКТОР
АКАДЕМИК АН АЗЕРБ. ССР
А. А. АЛИ-ЗАДЕ

Көстәричиләр **М. Азәрлининдир.**
Указатели составлены **М. Азерли**

1—6—4
90—69 J

МУГӘДДИМӘ

Азәрбајҹан тарихинә аид јазылан әсәрләр ичәрисиндә Аббасгулу аға Бакыхановун «Күлүстани-Ирәм» әсәри көркәмли јер тутур. Бу әсәр Ширван вә Дағыстан халгларынын гәдим дөврләрдән башлајараг мүәллифин јашадығы вахта гәдәр, јә'ни XIX әсрин әввәлинә гәдәр олан тарихини әһатә едир.

Аббасгулу аға Бакыханов тарихчи олмагла бәрабәр, елмин бир сыра саһәләринә аид дәјәрли әсәрләрин дә мүәллифидир[1] Бундан әлавә о, Азәрбајҹан вә фарс дилләриндә сәлис ше'рләр дә јазмышдыр. А. Бакыхановун ичтимаи, әдәби вә елми фәалијјәтинә нәзәр салдыгда, о, өз әсринин ән көзәл вә баҹарыглы алимләриндән бири кими көзүмүз өнүндә ҹанланыр. Бу алим вә әдиб ана дилиндән башга, бир чох дилләри мүкәммәл билдијиндән өз елми вә әдәби јарадычылығы үчүн мүхтәлиф дилләрдә олан әсәрләрдән кениш сурәтдә истифадә етмишдир.

Гејд етмәк лазымдыр ки, XIX әср Азәрбајҹан тарихчиләри ичәрисиндә илк дәфә А. Бакыханов Азәрбајҹан тарихинә аид тәдгигат характерли әсәр јазмыш, бу мәгсәдлә Азәрбајҹанын гәдим тарихинә даир јунан, Рома, бизанс, ермәни тарихчиләринин, сәјјаһларын, ҹоғрафијашүнасларын әсәрләриндән дәјәрли материал топлајараг истифадә етмишдир. Орта әсрләрин тарихи һадисәләринә кәлдикдә исә мүәллиф әрәб, фарс вә түрк дилләриндә јазылмыш мә'хәзләрдән кениш истифадә етмиш, һәтта бә'зән бу әсәрләрә мүгајисәли шәкилдә јанашмышдыр. Бундан әлавә о, Шәргин зәнкин әдәби әсәрләриндән, хүсусилә Фирдовсинин «Шаһнамә»синдән вә XII әсрин бөјүк Азәрбајҹан мүтәфәккири вә шаири Низами Кәнҹәвинин «Искәндәрнамә», «Хосров вә Ширин» әсәрләриндән, һабелә јерли әдәби-мәнзум китаблардан да истифадә етмишдир. Бүтүн бунларла кифајәтләнмәјән мүәллиф јазылы мәнбәләрдән әлавә, мадди мәдәнијјәт абидәләринә, тарихи һадисәләр нәтиҹәсиндә дағылмыш шәһәр вә галаларын галыгларына нәзәр салмыш,

---

[1] تهذيب الاخلاق، کشف الغرائب، عین المیزان، قانون قدسی
ریاض قدس، مشکوة الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملکوت،
جغرافیا

халг арасында јајылмыш рәвајәтләрдән, мүхтәлиф дөврләрдә зәрб олунмуш сиккәләрдән вә бу кими башга материаллардан лазымынча истифадә етмиш, Шәрг вә о ҹүмләдән Азәрбајҹан тарихи вә мәдәнијјәтинә аид тәдгигат характери дашыјан әдәбијјата, һәмчинин рус вә Авропа дилләриндә јазылан әсәрләрә дә әсасланмышдыр. Бә'зән о, бир сыра мәсәләләр һаггында «Авеста», «Зәнд», «Гур'ан» вә с. бу кими дини китаблара да мүраҹиәт етмишдир. Доғрудур, мүәллиф кечән дөврләрин тарих әсәрләринә мүраҹиәт едәркән ајры-ајры сәһвләрә, онларын адларында бә'зи тәһрифләрә јол верир, лакин онун өз тәдгигаты үчүн рәнкарәнк мәнбәләрдән истифадә етмәси о заман тарих елминдә ирәлијә доғру атылмыш ҹидди бир аддым иди.

Ширван вә Дағыстан тарихинин кечмишинә нәзәр салдыгда ајдын олур ки, кәшмәкешли тарихи һадисәләрин шаһиди олмуш бу өлкәләр чох мүрәккәб инкишаф дөврләри кечирәрәк, мүхтәлиф дөврләрдә мүхтәлиф истилачыларын басгынларына мә'руз галмышдыр. Бунунла әлагәдар олараг мүхтәлиф истигамәтләрә һәрәкәт едән вә бу өлкәләрдән кәлиб-кечән халглар вә тајфалар бурада өзләриндән сонра мүәјјән бир из гојмушдулар. Бу һадисәләр дә А. Бакыхановун диггәтини ҹәлб етмиш вә мүәллиф бунлара аид бир чох мүлаһизәләр ирәли сүрмүшдүр.

Азәрбајҹан өз тәбии сәрвәтләринин зәнкинлији, иҹтимаи-игтисади һәјатын инкишафы, әһалинин тәсәррүфаты вә мәшғәләси нөгтеји-нәзәриндән Јахын Шәрг өлкәләри ичәрисиндә көркәмли јер тутмушдур. Гәдим дөврләрдән башлајараг, бурада отураг һәјат инкишаф етмишдир. Кәндлиләр әсасән әкинчилик, бағчылыг, үзүмчүлүк, бостанчылыг вә с. тәсәррүфат саһәләри илә, шәһәр әһалиси исә сәнәткарлыг, тиҹарәт вә јералты сәрвәтләрин истеһсалы илә мәшғул олмушдур. Бурада зәнкин отлагларын, бол сују олан чајларын, чешмә вә көлләрин олмасы малдарлыг вә јарымкөчәри тәсәррүфатын инкишафы үчүн дә әлверишли шәраит јаратмышды. Мәһз буна көрәдир ки, Азәрбајҹан ән гәдим дөврләрдән башлајараг бөјүк мәдәнијјәт очағына чеврилмиш, бурада мәһсулдар гүввәләрин инкишаф етмәсинә реал имканлар јаранмышдыр. Бунунла әлагәдар олараг, бу өлкә антик дүнјанын вә мәдәни өлкәләрин тарихчи, сәјјаһ вә ҹоғрафијашүнасларынын диггәтини өзүнә ҹәлб етмишдир.

А. Бакыханов јухарыда көстәрдијимиз мүәллифләрин вердији мә'луматлардан кениш истифадә едәрәк әлдә етдији материаллара әсасән бә'зи тәдгигат ишләри апармышдыр. Азәрбајҹанда Авропа вә рус тарихи елми сәпкисиндә илк тарих әсәрини јазан да А. Бакыханов олмушдур.

Ширван вә Дағыстан тарихини зәнкин материаллар әсасында гәләмә алан Бакыханов әсәринин әввәлиндә бу өлкәнин

тарихини мүәјјән дөврләрә бөлүр. Лакин мүәллифин тарихи дөврләшдирмәси башлыча олараг ајры-ајры сүлаләләр вә һөкмдарларын һөкмранлығы дөврүнә әсасланырды. Бу нөгтеји-нәзәрдән А. Бакыханов өз дөврүнүн феодал-дворјан тарихшүнаслығынын мәһдуд ән'әнәләриндән ирәлијә кедә билмәмишди.

Әсәрин мүгәддимәсиндә Ширван вә Дағыстанын һүдуду, әразиси, чоғрафи, етнографик вәзијјәти, өлкәнин адынын изаһы, һабелә әһалинин мәншәји, дилләри вә дини е'тигадлары һаггында мә'лумат верилир.

«Тәбәгеји-ула» адланан I һиссәдә мүәллиф Ширван вә Дағыстан тарихинин гәдим дөврләрдән башлајараг әрәб хилафәтинин әмәлә кәлмәси вә әрәб ордуларынын бу өлкәләри истила етмәсинә гәдәр олан дөврүнү әкс етдирир.

«Тәбәгеји-санијә» адланан II һиссәдә әрәб ордуларынын Ширван вә Дағыстаны фәтһ етмәсиндән монгол истиласына гәдәр олан дөвр ишыгландырылыр.

«Тәбәгеји-салисә» адланан III һиссәдә монгол истиласындан башлајараг Сәфәви дөвләтинин әмәлә кәлмәсинә гәдәр олан тарихи һадисәләр вә Ширваншаһлар сүлаләсинин һөкмранлығы дөврү верилмишдир.

«Тәбәгеји-рабиә» адланан IV һиссәдә Сәфәви дөвләтинин әмәлә кәлмәсиндән башлајараг Надир шаһын вәфатына гәдәрки дөврүн һадисәләриндән бәһс едилир.

«Тәбәгеји-хамисә» адланан V һиссәдә Надир шаһын вәфатындан сонракы һадисәләр, о чүмләдән Русија илә Иран арасында Күлүстанда бағланан сүлһ мүгавиләсинин тәфсилатындан кениш сурәтдә бәһс олунур.

Нәһајәт, әсәрин «Хатимә» адланан сон һиссәсиндә мүәллиф Ширван вә она гоншу олан наһијәләрдә јашамыш тә'рифәлајиг мүәллифләр вә фәзиләт саһибләри һаггында мә'лумат верир.

Көрүндүјү кими, мүәллиф Ширван вә Дағыстанын тарихини сүлаләләрин һөкмранлығына әсасән бөлмүш вә тарихи һадисәләри бу сәпкидә изаһ етмәјә чалышмышдыр.

Јухарыда көстәрдијимиз мәсәләләрдән башга, мүәллиф әсас е'тибары илә бу өлкәләрин сијаси тарихини вә һәмчинин Ширван вә Дағыстан һаггында, јашајыш јерләри һаггында халг ичәрисиндә мөвчуд олан рәвајәтләр вә мә'хәзләрдә гејд едилән мә'луматлар әсасында изаһлар верир вә беләликлә, гәдим дөврдән башлајараг 1813-чү илин Күлүстан мүгавиләсинәдәк олан дөврүн тарихини әһатә едир.

Гејд етмәк лазымдыр ки, Ширван вә Дағыстан халгларынын игтисади вә сијаси һәјаты, чоғрафи әразиси, бурада һөкмранлыг едән сүлаләләрин тарихи, әһалинин мәишәти, дили вә дини, феодал мүнасибәтләри вә феодал ара мүһарибәләри, өлкәнин башга дөвләтләр тәрәфиндән истила олунмасы вә с.

илк дәфә belә мүнтәзәм сурәтдә А. А. Бакыханов тәрәфиндән гәләмә алынмышдыр.

Ширван вә Дағыстан тарихини јазаркән Бакыханов мә'хәзләрә әсасән шәһәр вә кәндләрин тарихи, јашајыш јерләринин адлары, онларын етимолокијасы, һәтта бу адларын һансы гәдим гәбилә вә халгларын ады илә әлагәдар олмасы һаггында мә'лумат верир вә өз фикрини сөјләјир. Мәсәлән, Абшерондакы шәһәр вә јашајыш јерләри, Дәрбәнд вә Дәрбәнд истеһкамлары һаггындакы рәвајәтләр, Дағыстанда бир чох јашајыш мәнтәгәләринин етимолокијасы вә орада јашајан халглар һаггында мә'луматлар буна мисал ола биләр.

Мүәллиф Дағыстан вә Ширванда јашајан халглар һаггында, онларын тарихи, дили, чоғрафи вәзијјәти барәдә мә'лумат верәркән Бакы вә Абшерона аид бә'зи тәдгигат апармыш вә бу барәдә өз фикрини сөјләмишдир. Мәсәлән, Зых кәндинин әһалисинин о, Плини вә Страбонун гәдим тајфалардан сајдыглары зих тајфасындан олдуғу фикрини тә'јид едәрәк, бу кәндин адынын да һәмин тајфадан галмасы мүлаһизәсини ирәли сүрүр. Бакы әтрафында олан кәндләрдән Мәшгәте' (Маштаға) кәндинин адыны исә о, ән гәдим тајфалардан олан массакетләрин (Маскете) ады илә бағлајыр. Бурада Массакет адындакы «с» сәси сонралар «ш» сәси илә әвәз олунмуш вә индики «Маштаға» формасыны алмышдыр.

Мүәллиф көстәрир ки, бу кәндин сакинләри јерли әһалинин дилини гәбул етсәләр дә өз адәт вә ән'әнәләри е'тибары илә һәлә дә Абшерон әһалисиндән фәргләнирләр.

Бакы вә онун әтрафындакы кәндләрин гәдимлијиндән данышаркән А. Бакыханов Билкәһ, Зирә, Бибиһејбәт вә башга кәндләрин адыны чәкир, һәмчинин бир нечә саһил ада вә јарымадаларда даш үзәриндә араба јолларынын изләри олдуғуну тәсдиг едир. Беләликлә, Аббасгулу аға Бакыханов дәниз сәтһинин кечмишдә дәјишмәси вә инди су илә өртүлән јерләрин вахты илә гуру олмасы мүлаһизәсини ирәли сүрүр. Бакы шәһәринин гаршысында дәниз сујунун алтында тикинтиләрин, бүрчләрин вә һасарларын көрүндүјүнү гејд едир. Мүәллифин көстәрдијинә көрә, Бакы шәһәриндә гују газыларкән, дәниз сәтһиндән ашағы лајда даш дөшәнмиш бир јол тапылмышдыр. А. Бакыханов Бакы илә Салјан арасында саһилдән 8 мил узагда сујун алтында бөјүк бир шәһәрин олдуғуну да гејд едир.

Бакы вә онун кәндләринин һәгигәтән гәдим бир тарихә малик олмасы, гәдим тајфа вә халгларын бурада өзләринә мәскән салмасы фикри дә илк дәфә А. Бакыханов тәрәфиндән ирәли сүрүлмүшдүр. Бу тајфа вә халгларын Абшеронда өзләринә мәскән салмасы чох күман ки, игтисади шәраит вә дини е'тигадла бағлы олмушдур. Чох гәдим дөврләрдән башлајараг Абшеронда тәбии-чоғрафи шәраитлә јанашы, бурада чыхан тәбии газлар вә нефт дә инсанларын нәзәр-диггәтини

өзүнә чәлб етмишди. Күман етмәк олар ки, ән гәдим дөврләрдә белә бурада ода ситајиш үчүн мүәјјән атәшкәдәләр тикилмишдир. Фикримизчә, Абшеронун тәбии-чоғрафи шәраити бураны ән гәдим дөврләрдән атәшпәрәстлијин мәскәнләриндән биринә чевирмишдир. Чох еһтимал ки, ајры-ајры тајфа вә халгларын нүмајәндәләри бураја ибадәтә кәлиб бә'зән бурада һәмишәлик сакин олмушлар.

А. Бакыханов өз әсәриндә Ширван вә Дағыстанда јашајан тајфа вә халглардан, онларын адәт вә ән'әнәләри, дини тәсәввүрләри, бир-бирилә әлагәләри, тарихдә ојнадыглары рол вә башга дөвләтләрлә апардыглары мүһарибәләрдән данышаркән, хәзәрләрә дә кениш јер вермишдир. Бунунла әлагәдар олараг о, Хәзәр дәнизинин ады үзәриндә дә дајанмышдыр. Онун фикринчә, кечмиш заманларда Күрүн сағ саһилиндә Каспи тајфасы јашамышдыр вә ромалылар бу дәнизи һәмин тајфанын ады илә адландырмышлар. Доғрудан да гәдим тарихчиләр бу дәнизи һәмин тајфанын ады илә әлагәләндирәрәк Каспи дәнизи адландырмышлар.

Исламијјәтин јајылмасындан сонра хилафәтин нүфузу алтында олан өлкәләрдә елм вә мәдәнијјәт саһәсиндә мүәјјән чанланма мүшаһидә олунурду. Бу дөврдә тарих вә чоғрафија елмләри саһәсиндә дә мүәјјән тәрәгги әмәлә кәлир, ајры-ајры өлкәләр вә халглар һаггында әрәб, сонралар исә фарс дилләриндә тарихи вә чоғрафи әсәрләр јазылмаға башлајырды. Әрәб вә фарс дилли мүәллифләр чох вахт өз әсәрләриндә Каспи дәнизинин адыны да мәшһур тајфа вә өлкәләрин ады илә бағлајырдылар. А. Бакыханов бу дәнизин мүсәлманлар арасында онун әтрафында јерләшмиш өлкә вә тајфа адлары илә — Хәзәр дәнизи, Чүрчан дәнизи, Мазәндәран дәнизи, Килан дәнизи вә Ширван дәнизи кими танындығыны гејд едир. Бизчә, әрәб вә фарс дилли тарихчиләрин вә чоғрафијашүнасларын әксәријјәтинин бу дәнизи Хәзәр адландырмалары сәбәбсиз дејилдир. Мә'лумдур ки, хәзәрләр гәдим заманлардан бәри бөјүк бир дөвләт олараг Дәрбәнддән шимала доғру кениш бир әразидә һөкмранлыг етмиш, гоншу вә башга дөвләтләрлә сијаси вә игтисади әлагәдә олмушлар. Хәзәр дәнизи саһилләриндә јерләшән бир чох өлкәләр бу дөвләтә табе олмушдур. Хәзәрләр бир чох тајфа вә халгларла мүһарибәләр апарараг чох заман галиб кәлмиш вә тарихдә бөјүк бир из гојуб кетмишләр.

Хәзәрләрлә Сасаниләр арасында да узун мүддәт мүһарибәләр олмушдур. Она көрә дә Сасаниләр бу јерләрдә бир сыра истеһкам вә галалар тикдирәрәк һәмин галаларда бөјүк әскәри һиссәләри јерләшдирмәли олмушлар. Бизим фикримизчә, һал-һазырда Бакы шәһәриндә «Гыз галасы» ады илә мәшһур олан гала Сасаниләр дөврүндә бина едилмиш истеһкамлардан бири олуб вә бу өлкәнин башына кәлән минләрчә тарихи һадисәнин шаһиди олмушдур. Сасаниләрдән сонра да

әрәбләрлә хәзәрләр арасында мүһарибәләр давам етмишдир. Әрәб сәркәрдәләри бә'зән бу мүһарибәләрдә мәғлуб олараг чохлу тәләфат вермишләр. Лакин арды-арасы кәсилмәјән бу мүһарибәләрдә хәзәрләр мәғлуб олуб, онларын әксәр һиссәси тәдричән ислам динини гәбул етмәјә башламышдыр. Бу һадисәләри А. Бакыханов да мүәјјән гәдәр тәсдиг едир. Бу дөврдә артыг каспиләрдән бир из галмадығына көрә әрәб вә фарс дилли мүәллифләр бу дәнизә хәзәрләрин адыны верирләр.

А. Бакыханов Ширван вә Дағыстан әразисиндә чәрәјан едән тарихи һадисәләрдән, бу әразидән кәлиб-кечән вә гисмән бурада сакин халглар вә тајфалардан данышаркән, скифләр, һунлар, јунанлар, ромалылар, гыпчаглар, чеченләр, кумыклар, аланлар, хәзәрләр, әрәбләр, түркләр, фарслар, монголлар, татарлар, түркмәнләр, ермәниләр, руслар вә башга бу кими гәбилә вә халглар һаггында, онларын е'тигады, адәт вә ән'әнәләри, һәјат тәрзи вә мәшғәләләри, онларла башга халглар вә дөвләтләрин әлагәләри вә с. һаггында мә'лумат верир. Бунунла бәрабәр мүәллиф, Ширван вә Дағыстанын гәдим јерли әһалиси, о чүмләдән каспиләр, атропатенләр, албанлар вә с. һаггында да дәјәрли фикирләр ирәли сүрүр.

Мүәллиф хүсуси олараг өлкәнин шәһәр вә дикәр јашајыш мәнтәгәләрини бу халг вә гәбиләләрлә әлагәләндирмишдир. Тарихи мәнбәләрин вердији мә'луматы гејд едәрәк, вахтилә онларын тутдуғу вәзијјәти кениш сурәтдә ајдынлашдырмышдыр. Һәтта дағларын вә чајларын адлары вә етимолокијасы белә мүәллиф тәрәфиндән изаһ едилир вә онларын тарихи ролу, әһәмијјәти вә тутдуглары мөвге һаггында ахтарышлар апарылыр.

Ширван вә Дағыстан әразисиндә әмәлә кәлән дөвләтләрдән данышаркән, мүәллиф Албанија дөвләтинин мејдана кәлмәси, онун һөкмранлығы, тутдуғу мөвге, һәрби гүдрәти[2] башга дөвләтләрлә сијаси вә игтисади әлагәси, сијаси һадисәләр, мүһарибәләрин кедиши, сүлаләләр вә башга мәсәләләр һаггында кениш изаһат верир.

Гәдим тарихчиләр, хүсусән Плутарх вә Страбона әсасән мүәллиф албанларла Рома сәркәрдәси Помпеј арасында кедән мүһарибәләр вә үмумијјәтлә бунларын әлагәси һаггында лазыми мә'лумат верир. Мүәллифин албанларла Иберија арасында әлагәләрин бәрпасы вә онларын бирликдә һәрәкәт ет-

---

[2] نظر بمقدار لشگری که بقول پلوتارخ واسترابون از آلبانیا بجنگ پومپی رفته است تصور میتوان کرد که آلبانیا قریب به ۶۵ سال پیش از میلاد مسیح دولت قوی مکنتی بوده است. ص ۳۶—۳۵

мәси фикри тарихи материалларла әсаслапдырылмышдыр.[3] Мүәллиф албан, күрчү, ермәни вә башга бу кими гәбилә вә тајфалар һаггында мүәјјән мүлаһизәләр сөјләјир вә онларын тарихи һаггында бә'зи мә'луматлар верир.

А. Бакыханов алан, Албанија, скиф, массакет, амазон, сармат, һунлар, Иберија, Каспи вә бу кими халг вә тајфаларын мәншәји вә тарихи барәдә мә'лумат верәркән гәдим тарихчиләрә — Һеродот, Плини, Прокопи, Птоломеј, Моисеј Хоронски, Данвил, Аммијан Марселлин, Һәзгил, Квинт Куртски вә башгаларына истинад едир. Јери кәлдикчә мүәллиф мүхтәлиф дөврләрә аид әрәб вә фарс мә'хәзләриндән дә лазыми гәдәр истифадә етмишдир.

Тәәссүф ки, мүәллиф зәнкин мә'лумата малик олан тарихи әсәрләрдән, мәсәлән, Рәшидәддин, Вәссаф, Мәһәммәд ибн Һиндушаһ Нахчывани вә башгаларындан истифадә етмәмишдир.

Үмумијјәтлә, гејд етмәк лазымдыр ки, әсәрин Сасани дөврүндән башлајараг әрәб истиласы вә ондан сонракы дөврү әһатә едән орта әср һиссәси әрәб, фарс вә бә'зи ермәни мәнбәләри әсасында јазылмышдыр. Сасаниләр дөврү һаггында данышаркән мүәллиф Сасаниләрлә хәзәрләр арасында олан мүнасибәт, Сасаниләрин бир чох стратежи әһәмијјәти олан галалары вә хүсусилә Дәрбәнд һаггында, онун мәһәлләләри, дарвазалары (баб) вә и. а. барәдә кениш мә'лумат верир.

Мүәллиф Сасаниләр, хүсусилә Әнуширәван дөврүндә һакимијјәтин мәркәзләшмәси вә бә'зи ислаһат апарылмасы мәсәләсинә мүсбәт јанашыр. О, Ширван һөкмдарлары нәслинин дә Әнуширәван нәслиндән олдуғуну вә бу сүлаләнин онун тәрәфиндән тәшкил олунмасыны бир сыра мә'хәзләр әсасында гејд едир. Бу дөврдә бир чох тајфаларын Ширвана көчүрүлмәсини гејд едән А. Бакыханов Әнуширәванын бу тајфалардан хәзәрләрә гаршы әскәри гүввә кими истифадә етмәсини сөјләјир.

Мүәллиф Ширван вә Дағыстанын әрәб истиласы дөврү тарихини верәркән бурада әрәбләрин Ширван вә Дәрбәнди истила етмәсиндән, апарылан мүһарибәләрдән вә әрәб ордулары илә јерли әһали арасында кедән мүһарибәләрдә әрәбләрин вердији тәләфатдан, Ширван һакимләри илә әрәб сәркәрдәләри арасында бағланан сүлһ мүгавиләсиндән дә бәһс едир. Мә'хәзләрә әсасән верилән бу мә'лумат көстәрир ки, әрәбләр Азәрбајчаны, о чүмләдән Ширваны фәтһ едәркән онун јерли һөкмдары илә һесаблашмаға мәчбур олмуш вә мүәјјән шәртләр әсасында онунла сүлһ мүгавиләси бағламышлар.

---

[3] آلبانیان باسلاطین ایوریا همداستان بودند ص ٣٦

Мүәллифин Мәсләмәт ибн-Әбдүлмәликин 24 мин әскәри һиссә илә Ширвана вә Дағыстана кәлмәси вә Нарынгала адланан јердә һәмин сәркәрдәнин әмри илә чәббәхана, су, нефт анбарлары тикилмәси вә с. һаггында мә'луматлары чох мараглыдыр. Нефт анбарлары һаггында мә'луматын Бакы тарихи үчүн бөјүк әһәмијјәти вардыр. Бундан башга Әбу-Чәфәр Мәнсурун хилафәти дөврүндә Јәзид ибн-Үсејд адлы бир сәркәрдәнин Дәрбәнддә әмир олдуғу заман хәзәрләрә гаршы мүһарибәдә нефтдән истифадә етмәси һаггындакы мә'лумат да Бакы тарихи үчүн дәјәрли материал һесаб едилә биләр. Мәсләмәт ибн-Әбдүлмәлик дөврүндә апарылан тикинти ишләри, хүсусән мәсчидләрин тикилмәси, онларын әрәб тајфаларынын ады илә адландырылмасы, шәһәр вә дарвазалара әрәб адларынын верилмәси ислам динини јајмаг вә әрәбләшдирмәк сијасәтини давам етдирмәк мәгсәдини күдмүшдүр.

Әрәб дөврү һадисәләрини мүфәссәл гејд едән А. Бакыханов бу дөврдән сонракы тарихи мәсәләләрә аз јер вермишдир. Мәсәлән, о, сәлчуглар, Азәрбајчан атабәјләри, Харәзмшаһлар дөврүнә олдугча сәтһи јанашмыш вә гыса мә'луматла кифајәтләнмишдир. Мүәллиф сонракы дөврләрдә баш верән һадисәләри дә бу сәвијјәдә ишләмиш, сијаси тарихә белә өтәри јанашмыш, монголлардан сәфәвиләрә гәдәр олан бир дөврү чох мүхтәсәр шәкилдә јазмышдыр. Ширваншаһлардан бәһс едән һиссәдә Бакыханов сијаси тарихә үстүнлүк вермишсә дә, ону кениш сурәтдә изаһ етмәмишдир.

Көстәрдијимиз бөлмәләрдән фәргли олараг А. Бакыханов Сәфәвиләр дөврүнүн сијаси тарихинә чох јер вермиш вә һадисәләри мүәјјән гәдәр әтрафлы шәрһ етмишдир. Мүәллиф өз дөврүнә јахынлашдыгча тарихи һадисәләри даһа кениш шәкилдә ишыгландырыр. Бунунла әлагәдар олараг, рус, Иран, түрк, Ширван, Күрчүстан әлагәләринә һәср едилмиш һадисәләр мүәјјән гәдәр шәрһ едилир. Бунунла бәрабәр, бир чох јерли һөкмдарлара аид олан мәсәләләр, јерли һакимләрин башга дөвләтләрлә әлагәләри, һабелә онларын арасында олан мүнасибәт тәһлил едиләрәк өлкәнин зәифләмәси, әһалинин вәзијјәтинин ағырлығы, мәһсулдар гүввәләрин инкишафына мане олан мәсәләләрдән бәһс олунур. Бирлијин олмамасы, феодаллар арасындакы даими чәкишмәләр, харичи истилачыларын Ширван вә Дағыстан торпагларында апардыглары мүһарибәләр, сојғунчулуг, гәтл вә гарәт, дағынтылар, игтисади тәнәззүл һәр саһәдә ајдын көрүнүр.

Ханлыглар дөврү вә онларын апардыглары сијасәт, Губалы Фәтәли хан вә башга ханларын тутдуглары мөвге бу һиссәдә һәмчинин өз эксини тапмышдыр.

Дағыстан вә Ширванда кедән мүһарибәләр, рус-Иран мүһарибәләринин тәсвири вә нәһајәт, мүәллифин дөврүндә бағланан мәшһур «Күлүстан» сүлһ мугавиләси илә әсәрин тарихи

һиссәси битир. Әсәрдә мугавиләнамәнин мүәјјән шәртләриндән дә данышылыр.

А. Бакыханов әсәрин сонунда Ширван вә она гоншу олан өлкәләрин мәдәнијјәт тарихинә мүәјјән јер верир. Гәдим дөврдән башлајараг, тарихи сималар, алимләр, шаирләр, елмин мүхтәлиф саһәләринә аид јазылан әсәрләрин мүәллифләри, әһалинин адәт вә ән'әнәси, онун мәдәнијјәти, Ширван һаггында јазылан вә сөјләнән мә'лумат вә рәвајәтләр, Ширвандакы абидә вә мәгбәрәләр әтрафлы тәсвир едилир.

Әрәб истилаларындан сонра јаранмыш мәдәнијјәтә А. Бакыханов өз мүнасибәтини билдирмәмишдир.

Мә'лум олдуғу кими әрәб, јахуд ислам мәдәнијјәти дејилән мәдәнијјәт хилафәтин тәркибинә дахил олан бүтүн халгларын иштиракы илә јаранмышдыр. Буна көрә дә һәмин мәдәнијјәтә бүтүн халгларын зәкасы вә биркә сә'јинин мәһсулу кими бахмаг лазымдыр.

Бизим фикримизҹә, еjни мүлаһизәни Сасаниләр сүлаләсинин һакимијјәти дөврүндә јаранмыш мәдәнијјәтә дә шамил етмәк олар.

А. Бакыханов Мәһсәти ханымын ше'рләриндән нүмунәләр кәтирдији кими, мүхтәлиф тәзкирәләрдән истифадә едәрәк Низами Кәнҹәвинин «Хәмсә»си һаггында да мә'лумат верир, Ширван өлкәсинин ағыр тарихи дөврләр кечирдијинә бахмајараг, парлаг мәдәнијјәт очағы олдуғу вә орта әсрләрдә мәдәнијјәтин инкишафында бөјүк рол ојнадығыны көстәрир.

Лакин гејд етмәк лазымдыр ки, А. Бакыханов кениш әдәбијјатдан истифадә етмәсинә бахмајараг, адыны чәкдији әсәрләрин сәһифәләрини, һансы чап вә әлјазмасындан истифадә етдијини көстәрмир. О, һәмчинин бир чох мә'луматы јохламадан шәрһ едир. Игтисади, иҹтимаи мәсәләләр, әһалинин вәзијјәти вә мәишәти, тиҹарәт мүнасибәтләри, мүбадилә вә бу кими ваҹиб мәсәләләр әсәрдә ишыгландырылмыр. Сөјләдији һадисәләрин мә'хәзләрини бир-бири илә мүгајисә етмәдән шәрһ етмәси вә бир чох тарихи һадисәләри јохламадан гејд етмәси онун әсәринә хәләл кәтирир вә нөгсан сајылыр.

Гејд етмәк лазымдыр ки, А. Бакыханов тәрәфиндән тәдгиг вә шәрһ едилмиш бир сыра тарихи мәсәләләрин изаһата еһтијаҹы вардыр. Бунларын ајдынлашдырылмасы вә һәмчинин бир чох тарихи һадисәләрин, проблем вә истилаһларын, әсәрдә кифајәт гәдәр өз һәллини тапмамыш мәсәләләрин кениш шәкилдә изаһы бу мүгәддимәдә мүмкүн олмамышдыр. Институтун елми шурасынын гәрары илә А. Бакыхановун бу әсәринә әлавә олараг, изаһат характери дашыјан бир ҹилд дә чап олунаҹагдыр. Тәһлилә еһтијаҹы олан мәсәләләр һәмин ҹилддә мүкәммәл сурәтдә ајдынлашдырылаҹагдыр.

Әсәрдә мөвҹуд олан нөгсанлара бахмајараг. А. Бакыханов бир чох мәсәләләри илк дәфә тәдгиг едәрәк тәһлил ет-

миш вә гәдим дөврләрдән башлајараг Азәрбајҹан тарихини јазмышдыр ки, бу да Азәрбајҹан тарихшүнаслығы үчүн бөјүк бир мүвәффәгијјәт сајыла биләр.

* * *

Елми ҹәһәтдән бу әсәрин гијмәтли вә зәнкин олдуғуну нәзәрә алараг, Азәрбајҹан ССР Елмләр Академијасынын Тарих Институту онун елми-тәнгиди мәтнинин чап олунмасына гәрар вермишдир. Елми-тәнгиди мәтнин һазырланмасында Азәрбајҹан ССР Елмләр Академијасынын ашағыда адлары гејд олунан елми ишчиләри Ф. Бабајев, Ә. Әләскәрзадә, М. Султанов, М. Азәрли вә бу сәтирләрин мүәллифи иштирак етмишләр.

Әсәр һазырландыгдан сонра Азәрбајҹан ССР ЕА Тарих Институту елми шурасынын гәрары үзрә редакторлуг мәнә, онун чап мәс'улијјәти исә тарих елмләри намизәди М. Азәрлијә вә һәмчинин мәнә тапшырылмышдыр. Јери кәлмишкән гејд етмәлијәм ки, бу әсәрин тәнгиди мәтнинин һазырланмасында индијәдәк тәрәфимиздән тәтбиг едилмиш үсула риајәт едилмишдир. Ән гәдим нүсхәләр әсас көтүрүлмүш, онларын мәтнләри мүгајисә едиләрәк әсас мәтн тәртиб едилмиш вә бүтүн әлјазмаларында олан фәргләр олдуғу кими көстәрилмишдир. Тәнгиди мәтнин тәртибиндә әсас е'тибарилә 5 әлјазмасындан истифадә олунмушдур ки, онларын икиси һиҹри 1260-ҹы илдә үзү көчүрүлмүш әлјазмасыдыр.

Кәлмәләрдә олан нүсхә фәргләрини көстәрмәк үчүн беләбир гајда гәбул едилмишдир: нүсхә фәрги олан кәлмәнин сонунда мө'тәризә ичәрисиндә сыра илә нөмрә гојулур. Чыхарышда әввәл мө'тәризәјә алынмыш сыра нөмрәси, сонра нүсхәнин шәрти ишарәси, ондан сонра бәрабәрлик ишарәси кими гәбул едилмиш ики нөгтә вә нәһајәт, нүсхә фәрги гејд олунур.

Бир нечә кәлмә арасында нүсхә фәрги олдугда исә, әввәлинчи кәлмәнин сағында улдуз ишарәси, сонунчу кәлмәнин солунда исә мө'тәризә ичәрисиндә нөмрә гојулур. Мәсәлән, 90-ҹы сәһифәдә « بر سر گذاشت » кәлмәләриндә нүсхә фәрги вардыр. О, ашағыдакы шәкилдә гејд едилмишдир:

(۹)بر سر گذاشت * Чыхарышда исә әввәл улдуз илә нөмрә, сонра истифадә олунмуш нүсхәнин шәрти ишарәси, бундан сонра бәрабәрлик ишарәси кими гәбул едилмиш ики нөгтә вә нәһајәт, нүсхәдәки кәлмәләрин фәрги гејд олунур. Мәсәлән:

* (۹) ب: بپوشید Әсәрин елми-тәнгиди мәтнини һазырламагдан өтрү ашағыдакы әлјазмаларындан истифадә едилмишдир:

1. Азәрбајҹан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{\text{М}-49}{6258}$ әлјазмасы. Бу әлјазмасы 1260-ҹы ил сәфәр ајынын 22-дә

(1844) Әбдүррәһим ибн-Молла Имамәли Бадкубеји тәрәфиндән јазылмышдыр. Бу әлјазмасы «ٱ» һәрфи илә ишарәләнмишдир. Хәтти нәстә'лиглә шикәстәнин гаршылығындан ибарәт олуб, бүтүн башлыглар исә нәсх хәттилә јазылмышдыр. Башга әлјазмаларына нисбәтән ән мүкәммәл олдуғу үчүн бу нүсхәдән әсас нүсхәләрдән бири кими истифадә едилмишдир. Бу нүсхәнин сон сәһифәләриндә катиб вә башга шәхсләр тәрәфиндән јазылмыш вә әсәрә аид олмајан бә'зи ше'р парчалары, дәрман адлары вә мүхтәлиф гејдләр вардыр.

2. Азәрбајҹан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{\text{Б}-2268}{2313}$ әлјазмасы. Бу әлјазмасы «ب» һәрфи илә ишарәләнмишдир. Һәмин әлјазмасы нагис олдуғу үчүн кимин тәрәфиндән вә нә заман јазылдығы мә'лум дејилдир. Бу нүсхә ајдын нәстә'лиг вә бә'зән шикәстә гарышыглы бир хәттлә јазылмышдыр. Башлыглар вә әрәб дилиндә олан бә'зи ифадәләр нәсх хәттилә јазылмышдыр. Һәр сәһифәдә 16 сәтир јерләшдирилмишдир. Бу нүсхәнин нагис олмасына бахмајараг, Аббасгулу аға Бакыханов ону јохламыш вә һашијәсиндә өз хәттилә кениш шәкилдә дүзәлишләр апармышдыр. Мүәллифин хәттиндән элавә, һашијәдә бә'зән башга хәттлә дүзәлишләрә дә тәсадүф олунур. Бу әлјазмасынын биринҹи вәрәгәсинин архасында рус дилиндә 1841—1842-ҹи илләрә аид Гафгаз һәрби даирәсинин А. Бакыханова аид әмрләринин гејди вә фарс дилиндә бә'зи һесабат гејдләри вардыр. Мүәллиф бу нүсхәни јохладығы үчүн ондан әсас нүсхәләрдән бири кими истифадә едилмишдир.

3. Азәрбајҹан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{\text{Б}-2236}{2954}$ әлјазмасы. Бу әлјазмасы 1260-ҹы ил рәбиүл-эввәл ајынын 19-да (1844) Кәрим әл-Вардани әш-Шәкәви тәрәфиндән Тифлис шәһәриндә шејхүлислам Осман әфәнди Гәзағинин һүзурунда јазылмышдыр. Хәтти нәстә'лигдир. Бә'зән һашијәләриндә башга хәтлә дүзәлишләр вә элавәләр вардыр. Бу нүсхә «ت» һәрфи илә ишарәләнмишдир.

4. Азәрбајҹан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{\text{Б}-2002}{9226}$ әлјазмасы, Бу әлјазмасы 1266-чы ил ҹәмадиәл-эввәл ајынын 12-дә (1850) намә'лум катиб тәрәфиндән јазылмышдыр. Бу нүсхә «ق» һәрфи илә ишарәләнмишдир. Нүсхәнин хәтти әсасән нәстә'лиг вә бә'зән шикәстә илә гарышыг хәттлә јазылмышдыр. Бу нүсхәнин әсәрин гәдим дөврүнә аид олан һиссәси бир шәргшүнас тәрәфиндән охунараг ҹоғрафи, тајфа, гәбилә адлары, тарихчиләр вә онларын әсәрләринин ады, етник вә с. әсәрдән чыхарыш едилиб вәрәгәләрин һашијәсиндә авропалы бир шәхсин хәттилә әрәб әлифбасы илә ја-

зылмышдыр. Зәннимчә, бу хәтт академик В. В. Бартолдун хәттидир.

5. Азәрбајчан ССР ЕА Әлјазмалары фондундакы $\frac{\text{Б—19}}{3312}$ әлјазмасы. Бу нүсхә «ق» һәрфилә ишарәләнмишдир. Бу әлјазмасы Губа шәһәриндә 1282-чи ил шәввал ајынын ахырында (1866) намә'лум шәхс тәрәфиндән јазылмышдыр. Бу нүсхәнин хәтти ајдын нәстә'лиг вә бә'зән шикәстә илә гарышыг хәтлә јазылмышдыр. Башлыглар исә бә'зән нәсх хәттилә јазылмышдыр.

Бүтүн нүсхәләр арасында олан фәргләр һашијәдә верилдијиндән истифадә едилмиш әлјазмалары һаггында муәјјән бир тәсәввүр јаратмаг мүмкүндүр.

Тәнгиди мәтнин тәртиб едилмәси ишиндәки чәтинликләрлә әлагәдар олараг, шүбһәсиз, бә'зи нөгсанлара јол верилмәмиш дејилдир. Нәзәрә чарпан нөгсанлары бизә билдирмәкдә көмәк едәчәк һөрмәтли охучулара габагчадан өз миннәтдарлығымызы билдиририк.

ӘБДУЛКӘРИМ ӘЛИЗАДӘ

ПРЕДИСЛОВИЕ

«Гюлистан-и Ирам» («Райский цветник») Аббас-Кулу ага Бакиханова является одним из крупных сочинений среди трудов по истории Азербайджана. Это произведение охватывает историю народов Ширвана и Дагестана, начиная с древнейших времен до начала XIX в.

Являясь историком, А. Бакиханов в то же время создал ценные произведения в ряде других отраслей науки[1]. Обладая поэтическим даром, он сочинял прекрасные стихи на азербайджанском и персидском языках. При одном взгляде на всю его многогранную деятельность он встает перед нами как выдающийся и талантливейший общественный деятель и ученый своей эпохи. Владея, кроме родного языка, в совершенстве и многими другими языками, А. Бакиханов широко использовал в своем научном и литературном творчестве произведения, написанные на различных языках.

Следует отметить, что среди азербайджанских историков XIX в. А. Бакиханов впервые создал труд исследовательского характера по истории Азербайджана. Он привлек колоссальный материал, собранный из сочинений греческих, римских, византийских, армянских историков, путешественников и географов по древней истории Азербайджана. Автор широко использовал также средневековые источники, написанные на арабском, персидском и турецком языках. Кроме того, он не оставил в стороне известные литературные произведения Востока, в частности «Шах-намэ» Фирдоуси, «Искендер-намэ», «Хосров и Ширин» и другие поэмы великого азербайджанского поэта и мыслителя Низами Гянджеви, а также другие местные литературно-поэтические произведения.

Помимо письменных источников, автор ссылается на памятники материальной культуры, остатки разрушенных в результате исторических событий городов и крепостей и на данные монетных находок различных эпох.

---

[1] تهذیب الاخلاق، کشف الغرائب، عین المیزان، قانون قدسی، ریاض قدس، مشکوة الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملکوت جغرافیا

903—2

А. Бакиханов проявляет глубокий интерес к исторической литературе на русском и европейских языках. Для выяснения некоторых вопросов он обращается к таким религиозным книгам, как «Авеста», «Зенд», «Коран» и др. Следует признать, что обращение автора ко множеству различных источников для обоснования своего исследования в его время было серьезным шагом вперед в исторической науке.

Если взглянуть на прошлую историю Ширвана и Дагестана, то станет ясно, что эти страны были свидетелями бурных исторических событий и прошли очень сложные этапы развития. Через эти страны передвигались многие народности и племена, в разные эпохи они подвергались нападениям различных завоевателей. Вполне естественно, что народности и племена древности и средневековья оставляли после себя определенные следы, которые также привлекли внимание А. Бакиханова, и автор высказывает по этим вопросам ряд ценных суждений.

По своим природным богатствам, общественно-экономическому и хозяйственному развитию Азербайджан занимал видное место среди стран Ближнего Востока. С незапамятных времен здесь развивалась оседлая жизнь, крестьянство занималось в основном земледелием, садоводством, виноградарством, огородничеством и другими отраслями хозяйства, а горожане — ремеслом, торговлей и добычей полезных ископаемых. Наличие богатых пастбищ, многоводных рек, источников и озер создавало благоприятные условия для развития также скотоводства и полукочевого хозяйства. Благодаря этому Азербайджан с древнейших времен превратился в крупный центр земледельческой культуры, где возникли реальные условия для развития производительных сил. Поэтому эта страна неизменно привлекала к себе внимание историков, путешественников и географов античного мира и культурных стран.

Как было указано выше, А. Бакиханов широко использовал сведения древних авторов и, основываясь на собранных материалах, провел определенную исследовательскую работу. Бакиханов был первым в Азербайджане, кто создал исторический труд на уровне современных ему достижений европейской и русской исторической науки.

Излагая историю Ширвана и Дагестана на базе богатейшего материала, А. Бакиханов в начале своего труда делит ее на определенные периоды. Но историческая периодизация автора основана главным образом на этапах господства отдельных династий и владык. В этом отношении Бакиханов не сумел преодолеть традиции феодально-дворянской историографии своего времени.

В вводной части сочинения приводятся сведения о границах, территории, о географическом и этнографическом

положении Ширвана и Дагестана, даются пояснения о названии этих стран, данные о происхождении народов, их языках и вероисповеданиях.

В первой главе, названной «Период первый», автор описывает историю Ширвана и Дагестана начиная с древнейших времен до периода образования Арабского халифата и захвата этих стран арабскими войсками.

Во второй главе («Период второй») освещается период от занятия Ширвана и Дагестана арабскими войсками до монгольского завоевания.

Третья часть («Период третий») охватывает исторические события со времени монгольского завоевания до возникновения государства Сефевидов и период господства династии Ширваншахов.

В четвертой главе («Период четвертый») повествуется о событиях с возникновения государства Сефевидов до смерти Надир-шаха.

В пятой главе («Период пятый») рассказано о событиях после смерти Надир-шаха и вплоть до мирного договора 1813 г., заключенного между Россией и Ираном в Гюлистане.

Труд завершается заключением, в котором автор сообщает интересные биографические сведения о проживающих в Ширване и его соседних областях достойных похвалы авторах и добродетельных людях.

Такова историческая периодизация, согласно которой излагается история Ширвана и Дагестана в «Гюлистан-и Ирам» А. Бакиханова.

В своем сочинении автор излагает в основном политическую историю этих стран, а также дает пояснения о населенных пунктах Ширвана и Дагестана на основе бытовавших в среде народа легенд и преданий и содержащихся в источниках сведений, охватив таким образом историю народа с древнейших времен до Гюлистанского мирного договора 1813 г.

Необходимо отметить, что история Ширвана и Дагестана, история господствовавших здесь династий, а также феодальные войны и междоусобицы, быт, языки и религиозные верования народа и иные вопросы в таком систематическом виде впервые изложены А. Бакихановым.

А. Бакиханов на основе источников дает сведения об истории городов и сел Ширвана и Дагестана, названии населенных пунктов, их этимологии и разъясняет, с названиями каких народностей и племен связаны эти топонимы, высказывая по этим вопросам свое суждение. Примером этого могут служить сведения о городах и населенных пунктах Апшерона, о Дербенте и его крепостных сооружениях, об этимологии названий многих населенных пунктов в Дагестане и живших там народах и т. д.

Приводя сведения об обитавших в Ширване и Дагестане народах, их истории, языке, религии, автор провел определенную исследовательскую работу относительно Баку и Апшерона и пришел к некоторым интересным выводам. Так, например, подтверждая мнение Плиния и Страбона о том, что население села Зых происходит от древнего племени зих, он приходит к заключению, что название села осталось от наименования этого племени. А название села Машгате' (Маштаги) он связывает с названием одного из древнейших племен массагетов (Маскете). Впоследствии звук «с» в слове массагет перешел в звук «ш», и название приняло форму «Машгате'».

Автор отмечает, что хотя жители этого села и приняли язык местного населения Апшерона, но своими обычаями и традициями и ныне отличаются от него.

Говоря о древности Баку и его окрестных сел: Бильгя, Зиря, Биби-Эйбата и других, А. Бакиханов подтверждает наличие на камнях некоторых прибрежных островов и полуостровов следов гужевых дорог. Таким образом, он высказывает предположение об изменении в прошлом уровня Каспийского моря и затоплении теперь местностей, бывших некогда сушей. Он указывает, что напротив города Баку под водой видны сооружения, башни и ограды. По замечанию автора, во время бурения колодца в Баку в слое ниже морского уровня была найдена вымощенная камнем дорога. Бакихановым было высказано также предположение о существовании между Баку и Сальянами в 8 милях от берега большого подводного города.

Идея о глубокой древности Баку и окрестных сел и заселении их древнейшими народами и племенами также впервые была выдвинута А. Бакихановым. Колонизация Апшерона этими народами и племенами, по всей вероятности, была связана с экономическими условиями и религией. С древних времен, наряду с естественно-географическими условиями Апшерона, внимание людей привлекали выходящие здесь естественный газ и нефть. Можно предположить, что еще в древнейшие времена для поклонения огню здесь были построены храмы. По нашему мнению, природно-географические условия Апшерона превратили его в один из очагов огнепоклонничества. Весьма вероятно, что часть прибывающих сюда на поклонение представителей отдельных народов и племен навсегда оставалась здесь.

Говоря о народах и племенах, населяющих Ширван и Дагестан, их нравах и обычаях, религиозных представлениях, их взаимосвязях, об их роли в истории войн, которые они вели между собою и другими государствами, автор отводит боль-

шое место и хазарам. В связи с этим он особо останавливается на названии Хазарского (Каспийского) моря. По его утверждению, в давние времена на правом берегу реки Куры обитало племя каспиев, и поэтому римляне назвали море по имени этого племени. И действительно, древние историки, связывая это море с именем того племени, называют его Каспийским.

После распространения ислама в странах, находящихся под влиянием халифата, наблюдалось известное оживление в области науки и культуры. В этот период происходит определенный прогресс в области исторической и географической наук, начинают создаваться исторические и географические труды об отдельных странах и народах вначале на арабском, позднее на персидском языках. Арабоязычные и персоязычные авторы связывали название Каспия с известными им племенами и странами. А. Бакиханов отмечает, что это море было известно среди мусульман по названиям стран и племен, расположенных вокруг него, что можно видеть из таких названий этого моря, как Хазарское море, Гурганское море, Мазандаранское море, Гилянское море и Ширванское море. Как нам думается, большинство арабоязычных и персоязычных авторов не без основания называют это море Хазарским. Известно, что хазары с древнейших времен, создав большое государство, господствовали на обширной территории к северу от Дербента и имели политические и экономические отношения с соседними и другими государствами. Этому государству были подчинены многие страны, расположенные на берегах Каспийского моря. Хазары вели войны со многими племенами и народами, часто выходили победителями и поэтому оставили после себя большой след в истории.

Длительные войны имели место между хазарами и сасанидами. Для предотвращения хазарских нашествий с севера сасаниды были вынуждены построить в районе Дербента целый ряд укреплений и крепостей, разместив в них крупные войсковые части. По нашему мнению, сохранившаяся до настоящего времени в г. Баку крепость под названием «Гыз галасы» была одной из крепостей, возведенных в сасанидский период. Она была свидетельницей многих тысяч разыгравшихся в этой стране исторических событий. После завоевания сасанидов арабами войны велись и с последними, и арабские полководцы временами терпели поражения и несли большие потери от хазар. Но нескончаемые арабо-хазарские войны завершились в пользу арабов, и значительная часть хазар постепенно приняла религию ислама. Эти события до известной степени подтверждаются и Бакихановым. Так как в этот период от каспиев не осталось никаких следов, арабоязыч-

ные и персоязычные авторы назвали это море Хазаром по имени сильного народа и государства того времени.

Касаясь исторических событий, происходивших на территории Ширвана и Дагестана, проходивших через эти земли и частично осевших здесь народов и племен, А. Бакиханов дает немало сведений о скифах, гуннах, греках, римлянах, кыпчаках, чеченах, кумыках, аланах, хазарах, арабах, турках, персах, монголах, татарах, туркменах, армянах, русских и других племенах и народах, их вероисповедании, нравах и традициях, образе жизни, занятиях, их сношениях с другими народами и государствами. Вместе с тем автор высказывает ценные мысли о древнем местном населении Ширвана и Дагестана, в том числе о каспиях, атропатенах, албанах и т. п.

Автор устанавливает связь между топонимическими и этническими названиями в Ширване.

На основе сообщений источников автор дает толкование названий гор и рек, их этимологии и пытается обосновать их историко-экономическую роль.

Говоря о существовавших на территории Ширвана и Дагестана государствах, автор широко освещает возникновение Албанского государства, период его господства, занимаемое положение, военную мощь[1], политические и экономические отношения этого государства с соседними странами.

Ссылаясь на древних историков, в частности на Плутарха и Страбона, автор дает ценные сведения о войнах между албанами и римским полководцем Помпеем и вообще о взаимоотношениях этих государств. Утверждения автора о возобновлении связей между албанцами и Иберией, их совместных действиях основаны на историческом материале[2]. Автор высказывает определенные суждения об албанах, грузинах, армянах и других родственных племенах и дает некоторые сведения об их истории.

Касаясь происхождения и истории аланцев, албанцев, скифов, массагетов, амазонов, сарматов, гуннов, лавров, иберов, каспиев и других народностей и племен, А. Бакихонов ссылается на сообщения Геродота, Плиния, Прокопия, Птолемея, Моисея Хоренского, Аммияна Марцеллина, Квинта Курция (IV в.) и других. Хотя автор по мере необходимости

---

[1] نظر بمقدار لشگری که بقول پلوتارح واسترابون از آلبانیا بجنگ پومپی رفته است تصور میتوان کرد که آلبانیا قریب به ۶۵ سال پیش از میلاد مسیح دولت قوی مکنتی بوده‌است رجوع کنید بصفحات ص ۳۶—۳۵

[2] البانیان باسلاطین ایوریا همداستان بودند ر. ك. ص ۳۶

ссылается также на арабские и персидские источники, но, к сожалению, он не использовал такие исторические сочинения, как труды Рашидаддина, Вассафа, Мухаммеда Ибн Хиндушаха Нахчевани и других, в которых имеются богатейшие сведения по затрагиваемым им вопросам.

Следует отметить, что часть труда, охватывающая средние века с периода сасанидов и до арабской оккупации, написана на основании арабских, персидских и некоторых армянских источников. Касаясь периода сасанидов, автор дает обширные сведения о взаимоотношениях между сасанидами и хазарами, о многих крепостях сасанидов, имеющих большое стратегическое значение, в особенности о Дербенте, о его кварталах, воротах (баб) и т. п. Автор положительно относится к централизации государственной власти и проведению некоторых реформ во времена сасанидов, в частности при Ануширване. Ссылаясь на некоторые источники, он отмечает, что властители Ширвана происходят из рода Ануширвана, который и является основателем местной династии. Отмечая переселение Ануширваном в этот период в Ширван многих племен, Бакиханов указывает, что эти племена использовались им как военная сила против хазар.

При освещении истории Ширвана и Дагестана периода арабского завоевания автор говорит о захвате арабами Ширвана и Дербента, о потерях, понесенных арабами в этих войнах между арабскими войсками и местным населением, о мирном договоре, заключенном между ширванскими правителями и арабскими полководцами. Этот материал, изложенный на основе источников, показывает, что во время захвата арабами Азербайджана и в том числе Ширвана последний управлялся местным правителем, с которым арабы вынуждены были считаться и на определенных условиях заключить с ним мирный договор.

Особый интерес представляют сведения автора о прибытии в Ширван и Дагестан Масламат ибн Абдулмалика во главе 24-тысячной армии, о постройке по приказу того же военачальника арсенала, водохранилищ и нефтехранилищ в местечке Нарынкала. Сведения о нефтехранилищах имеют важное значение для истории Баку. Кроме этого, сообщения об использовании нефти в период халифата Абу Джафара Мансура тогдашним эмиром Дербента неким полководцем Езидом ибн Усейдом в войне с хазарами также можно считать ценным фактом для истории Баку. Строительные работы, проведенные при Масламате ибн Абдулмалике, в особенности возведение мечетей с присвоением им названий арабских племен, а городам и воротам—арабских имен, имели целью распространение исламской религии и продолжение политики арабизации.

А. Бакиханов, подробно изложивший события эпохи господства арабов в Азербайджане, очень мало места отвел вопросам истории послеарабского периода. Так, например, он крайне поверхностно подошел к событиям эпохи сельджуков, азербайджанских атабеков, хорезмшахов, ограничившись краткими сведениями. На таком же уровне автор изложил материал об исторических событиях последующих эпох, как период от монголов до сефевидов, мимоходом упоминая даже политическую историю. В специальном разделе, отведенном ширваншахам, А. Бакиханов, хотя и дает предпочтение политической истории, но не освещает ее с должной обстоятельностью.

В отличие от указанных разделов А. Бакиханов сравнительно большое место уделил политической истории сефевидского периода. Чем больше приближается автор к своему времени, тем полнее освещает исторические события. В связи с этим определенное место отводится анализу взаимоотношений Ширвана с Россией, Ираном, Турцией и Грузией. Исследуется ряд вопросов, связанных с историей местных правителей, отношения местных владык с соседними государствами, характеризуются ослабление страны, ухудшение положения населения и факторы, препятствующие развитию производительных сил. Автор акцентирует внимание на отсутствии единства в стране, постоянных раздорах между феодалами, войнах иноземных захватчиков на территории Ширвана и Дагестана, сопровождавшихся разбоями, убийствами и грабежами, общей разрухой и экономическим упадком.

В этой части нашли свое отображение период ханств и проводимая ими политика, а также позиции, занимаемые Фатали-ханом Кубинским и другими азербайджанскими ханами. Историческая часть произведения завершается описанием войн в Ширване и русско-иранской войны, окончившейся при жизни автора Гюлистанским мирным договором, об условиях которого он рассказывает.

В конце работы А. Бакиханов отводит особое место истории культуры Ширвана и соседних стран. Здесь нашли широкое отражение сведения об ученых, поэтах, авторах сочинений в различных областях науки, нравах и традициях народа, письменные и устные сведения и предания о Ширване, памятники и гробницы Ширвана и т. п.

А. Бакиханов не показал своего отношения к культуре, созданной после арабских завоеваний. Как известно, так называемая арабская или «исламская культура» была создана всеми народами, вошедшими в состав халифата, и поэтому должна рассматриваться как продукт разума и совместных усилий. По нашему мнению, эта мысль вполне относится также к культуре сасанидского периода.

А. Бакиханов приводит отрывки из стихотворений Мехсети ханум, используя различные тезкире, дает сведения о «Хамсе» Низами Гянджеви, а также о ряде других ученых и поэтов. Автор указывает, что хотя Ширванское государство и пережило тяжелые исторические эпохи, но оно оставалось блестящим очагом культуры, сыграв большую роль в развитии науки в средние века.

Хотя А. Бакиханов и пользовался обширной литературой, но при этом он не указывает страницы упоминаемых им сочинений и используемые издания и рукописи. Нередко он проявляет некритическое отношение к источникам, приводя непроверенные сведения. В работе не нашли освещения экономические и социальные вопросы, положение населения, состояние торговли и другие важные вопросы. Изложение событий без сопоставления источников, освещение многих исторических событий без должной их проверки является недостатком и отрицательной стороной его работы.

Следует указать, что многие исторические проблемы, исследованные и затронутые А. Бакихановым, нуждаются в пояснениях и комментариях в свете современных достижений науки. В этом предисловии мы не имели возможности широко комментировать многие исторические события, проблемы и термины, которые не нашли своего должного разрешения в произведении А. Бакиханова.

Но несмотря на имеющиеся недостатки, А. Бакиханов впервые исследовал многие проблемы, создав историю страны с древнейших времен, что следует считать ценным вкладом в историографию Азербайджана.

По решению Ученого совета Института истории АН Азербайджанской ССР будет подготовлен дополнительный том в виде комментариев, где будут всесторонне и обстоятельно изложены и исследованы все те проблемы, которые в этом нуждаются.

* * *

Институт истории АН Азербайджанской ССР, принимая во внимание научную ценность и богатое содержание «Гюлистан-и Ирам» А. Бакиханова, решил издать его научно-критический текст. В подготовке научно-критического текста участвовали научные сотрудники Академии наук Азербайджанской ССР А. Алескерзаде, Ф. Бабаев, М. Султанов, М. Азерли и автор этих строк.

После завершения этой работы по решению Ученого совета Института на меня было возложено редактирование. За издание научно-критического текста наряду со мною ответственность нес кандидат исторических наук М. Азерли.

Кстати, должен отметить, что при подготовке научно-критического текста этого сочинения мы придерживались применяемого нами доныне метода. За основу были взяты тексты самых ранних списков; основной текст был составлен на основе сличения этих текстов, показаны разночтения во всех рукописях. При составлении научно-критического текста в основном использованы 5 рукописей, из которых две переписаны в 1260 г. х.

В целях показа разночтений слов в списках принят следующий порядок: после такого слова в скобках ставится порядковый номер. В сноске вначале указан порядковый номер в скобках, затем условный знак рукописи и двоеточие, условно принятое как знак равенства, и, наконец, вариант разночтения.

В тех случаях, когда встречаются разночтения в группе слов, то на правой стороне начального слова ставится звездочка, а на левой стороне последнего слова в скобках обозначается порядковый номер. Например, на стр. 90 имеется разночтение в словах: «بر سر گذاشت»; они даны ниже в следующем виде: «*بر سر گذاشت(۹)». В сноске же сначала ставится звездочка и цифра, затем условное обозначение использованной рукописи, за ним двоеточие, условно принятое как знак равенства, и, наконец, варианты разночтения. Например: «*(۹)ب: بپوشید».

Для подготовки научно-критического текста использованы следующие рукописи:

1. Рукопись $\frac{\text{М}-49}{6258}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР. Переписана Абдуррагимом ибн Молла Имамали Бадкубейн 22 сафара 1260 г. х. (1844). Рукопись обозначена буквой «آ». Написана смешанным почерком насталик и шикастэ, а все заголовки ее — почерком насх. Ввиду того, что по сравнению с другими списками эта рукопись является самой совершенной, она использована как одна из основных. На последних страницах этого списка имеются не относящиеся к произведению отрывки некоторых стихотворений, названия лекарств и разные примечания, написанные переписчиком и другими лицами.

2. Рукопись $\frac{\text{Б}-2263}{2313}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР. Она обозначена буквой «ب». Рукопись с дефектами и неизвестно, кем и когда переписана; написана четким почерком насталик, иногда смешанным с шикастэ. Заголовки и некоторые выражения на арабском языке написаны почерком насх. На каждой странице имеется 16 строк. Но

несмотря на ее дефекты рукопись просмотрена самим А. Бакихановым, и на полях рукой автора внесено много исправлений. На полях, помимо авторских, встречаются и другие исправления. На обратной стороне начального листа рукописи на русском языке записаны приказы Кавказского военного округа об А. Бакиханове, относящиеся к 1841 — 1842 гг., и некоторые счетные пометки по-персидски. Так как этот список просмотрен самим автором, он использовался как один из основных.

3. Рукопись $\frac{\text{Б } 2236}{2954}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР. Переписана Керимом аль-Вардани аш-Шекеви в Тифлисе в присутствии Шейх аль-Ислама Осман Эфенди Газаги 19 раби ал-аввала 1260 г. х. (1844); написана простым почерком насталик. Кое-где на полях другим почерком внесены исправления и дополнения. Рукопись обозначена буквой «ث».

4. Рукопись $\frac{\text{Б}-2002}{9226}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР. Переписана неизвестным лицом 12 джамади ал-аввала 1266 г. х. (1850). Рукопись обозначена буквой «ن». Написана в основном почерком насталик, местами смешанным с шикастэ. Часть списка, охватывающая древний период, прочитана неким востоковедом. Географические названия, наименования племен и родов, имена историков и названия их произведений, этнические названия и т. п. вынесены на поля страниц и написаны арабским алфавитом почерком европейца. По нашему мнению, этот почерк сходен с почерком академика В. В. Бартольда.

5. Рукопись $\frac{\text{Б}-19}{3312}$ Рукописного фонда АН Азерб. ССР. Она переписана неизвестным лицом в г. Кубе в конце шавваля 1282 г. х. (1866); список написан четким насталиком, иногда смешанным с почерком шикастэ, а заголовки в некоторых случаях почерком насх. Рукопись обозначена буквой «ق».

Ввиду того, что все разночтения в списках указываются на полях, легко составить определенное представление об использованных рукописях.

В связи с трудностями, встречающимися при работе над составлением научно-критического текста, нам, несомненно, не удалось избежать некоторых недостатков. Мы заранее приносим свою признательность многоуважаемым читателям, которые сообщат нам замеченные неточности и ошибки.

АБДУЛКЕРИМ АЛИ-ЗАДЕ

PREFACE

"Gulistan-i Iram" (The Parterre of Paradise) by Abbas Qulu Agha Bakikhanov is one of the substantial monographs on the history of Azerbaijan. The work comprises the peoples' history of Shirvan and Daghestan from the ancient times to the beginning of the XIXth century.

Being a historian did not prevent A. A. Bakikhanov from creating at the same time some important works in other branches of science[1]. As a gifted poet he composed beautiful verses in the Azerbaijanian and Persian languages. Even on a brief survey of his many-sided activity he presents himself as an outstanding public figure and one of the most talented scholars of his time. Having a great command of his mother tongue and many other languages A. A. Bakikhanov drew on the works in various languages for his scientific and literary studies.

It should be noted that A. A. Bakikhanov was the first among the Azerbaijan historians of the XIXth century to write a scholarly monograph on the history of Azerbaijan. He made use of a vast material on the early history of Azerbaijan collected by him from the writings of Greek, Roman, Byzantine and Armenian historians, travellers and geographers. The writer widely used mediaeval original works in the Arabic, Persian and Turkish languages as well. Moreover,he did not put aside the well known literary works of the East, including "Shah-nama" by Firdausi, "Iskandar-nama", "Khosraw and Shirin" and other poems by Nizami Ganjawi, the great poet and thinker of Azerbaijan, as well as literary and poetical works by native writers.

In addition to old writings the author refers to the relics of material culture, the remnants of towns and fortresses, which had been destroyed in the course of historical development and the data provided by coins belonging to different ages.

A. A. Bakikhanov takes a great interest in Russian and European historical literature. To gain an insight into some problems

---

[1] تهذیب الاخلاق، کشف الغرائب، عین المیزان، قانون قدسی، ریاض قدس، مشکوة الانوار، مجامع اشعار، اسرار الملکوت، جغرافیا

he applies to the religious books such as "Avesta", "Zend", "Qu'ran" and many others. It should be acknowledged that A. A. Bakikhanov's applying to a great number of various sources in search of a basis for his study was a great progress in the historical science of his time.

If one casts a glance at the history of Shirvan and Daghestan of the past it will be evident that these countries have witnessed the storm of historical events and have passed the way of a very complicated development. Many peoples and tribes passed across them and numerous invaders attacked them at different times. It is most natural that ancient and mediaeval peoples and tribes had left some traces; these also attracted the attention of A. A. Bakikhanov and the latter suggests some valuable notions on the subject.

Owing to its wealth of natural resources, its social and economic development Azerbaijan occupied a high place among the countries of the Near East. From time immemorial the settled way of life predominated here, the peasantry were occupied mainly with land cultivating, horticulture, wine-and vegetable-growing and many other branches of agriculture, while the main occupations of townspeople were handicraft, trade and mining. Rich pastures, rivers abounding in water, numerous springs and lakes provided favorable conditions for cattle-breeding and seminomadic way of life. That is why from the earliest time Azerbaijan came to be a major centre of agriculture with real conditions for developing productive forces. That is why this country invariably attracted to itself attention of historians, travellers and geographers of the antiquity and of the civilized countries.

As before noticed A. A. Bakikhanov derived plenty of information from the writings of ancient authors and basing on the material collected he carried out necessary research. A. A. Bakikhanov was the first in Azerbaijan to write a historical monograph compatible with the best warks of this kind in Russia and Europe.

Treating the history of Shirvan and Daghestan on the base of abundant material A. A. Bakikhanov begins with dividing it into some periods. But the author's division is mainly based on the periods of reign of particular dynasties and rulers. In this respect A. A. Bakikhanov failed to overcome narrow-minded traditions of feudal and nobiliary historiography of his time.

The introductory chapter of the work comprises information on boundaries, territory, geographical and ethnographical situation of Shirvan and Daghestan, some explanations of the names of these countries and some data of the peoples' origin, their languages and religions.

In the first chapter entitled by him "Period I" the author describes the history of Shirvan and Daghestan from the earliest

time to the period of emergence of the Arabian Caliphate and of conquering these countries by the Arabian troops.

In the second chapter ("Period II") the period from the occupation of Shirvan and Daghestan by the Arabian troops to the Mongol invasian is described.

The third chapfer ("Period III") embraces the historical events from the time of the Mongol invasion to the emergence of the Safavi State and the period of the Shirvanshahs' reign.

In the fourth chapter ("Period IV") the author narrates the events from the emergence of the Safavi State to the death of Nadir-shah.

The fifth chapter ("Period V") comprises the events from after the Nadir-shah's death up to the peace treaty that was concluded by Russia and Iran in Gulistan in 1813.

The book is completed by "Conclusion" therein the author gives an interesting biographical informationon on "praise worthy" writers and "virtuous" people who lived in Shirvan and its neighbouring regions.

This is the periodicity of history according to which A. A. Bakikhanov describes the history of Shirvan and Daghestan in his "Gulistan-i Iram".

The political history of these countries is of the main concern of the author who also gives notes on the inhabited places of Shirvan and Dadhestan on the base of legends and traditions as they existed among people and were contained in the sources of information ; the histtory, thus, embraces the peoples' history from the earliest time to the Gulistan peace treaty of 1813.

It should be noted that the history of Shirvan and Daghestan, the history of the dynasties that reigned there as well as of feudal and intestine wars, of peoples' customs, languages and many other matters were for the first time discussed in a systematic way like this by A. A. Bakikhanov.

Basing on various sources A. A. Bakikhanov gives information on the history of towns and villages of Shirvan and Daghestan, on the names of inhabited places, on their etymology and explains with the names of what peoples and tribes these toponyms are associated and gives his own view on these problems. This can be exemplified by information on the towns and inhabited places of the Apsheron Peninsula, on Derbend and its fortified erections, on etymology of the names of many inhabited places in Daghestan and the peoples living there and so on.

In addition to information on the peoples living in Shirvan and Daghestan, their history, languages and religion the author carried out research on Baku and Apsheron and this led him to some interesting conclusions. Thus, in confirmation of Pliny and

Strabo' opinion that the population of the village of Zykh[1] derives from the ancient tribe Zikh, he concludes that the name of the tribe survives in the name of the place. While the name of the village of Mashgateh (Mashtagi) he associates with Massagets (Masgete), the name of one of the most ancient tribes. Subsequently the sound "s" in the word "Massaget" changed into "sh" and the name took the form of "Mashgate". The author remarks that although the inhabitants of this village have assumed the language of the native population of Apsheron they differ from the latter in their customs and traditions down to the present day.

While speaking of the antiquity of Baku and its neighbouring villages Bilgah, Zirah, Bibi-Eibat and others A. A. Bakikhanov confirms the presence of carting imprints on the stones of some off-shore islands and peninsulas. In this way he suggests the change of the Caspian level in the past and the submergence of some places which once had been dry land. He points out that one can see some erections, towers and fences under water in the place opposite Baku. According to the author a road paved with stones was discovered in Baku while drilling a well in the stratum below the sea level. A. A. Bakikhanov also suggested that there was a large submerged town at a distance of 8 miles from the coast between Baku and Salyany.

The idea of great antiquity of Baku, its neighbouring villages and of the most ancient peoples and tribes inhabiting them was for the first time put forward by A. A. Bakikhanov. The colonization of Apsheron by these peoples and tribes was most probably connected with economic conditions and religion. From the earliest time onward the peoples' attention was attracted by both natural geographical environments of Apsheron and natural gas and oil evolving there. One can suggest that as far back as the ancient time there had been erected temples for the purpose of worshipping fire there.

The opinion of the author of these lines is that the natural geographical environments of Apsheron turned it into one of the breeding grounds of fire worship. A certain part of the representatives of particular people or tribe coming there to worship fire is very likely to have settled there for ever.

While describing the peoples and tribes inhabiting Shirvan and Daghestan, their customs and traditions, religions and relations, the part they had played in the history of wars they had led with one another and many other states the author assignes much place to the Khazars. Accordingly, he gives particular consideration to the name of the Khazar (Caspian) Sea. He states that long ago on the right bank of the Kura river there abode a tribe of the Caspians, that is why the Romans called the sea after

---

[1] The present village of Zykh is meant.

the name of this tribe. In fact, the ancient historians called the sea the Caspian alluding to the name of the tribe.

Following the expansion of Islam in the countries that had been subject to the Caliphate a certain revival of science and culture can be noted. In that period some progress was made in the field of history and geography; historical and geographical works on particular countries and peoples came out in Arabic and then in Persian. The Arabian and Persian authors associated the name of the Caspian with the tribes and countries known to to them. A. A. Bakikhanov points out that the sea had been known among the Moslems under the names of the countries and tribes situated round it, this can be seen from the names of the sea like the Khazar sea, the Gurgan sea, the Mazandaran sea, the Gilan sea and the Shirvan sea. We think mast Arabian and Persian authors with reason call the sea the Khazar. It is a well-known fact that the Khazars established a great state and dominated over a vast territory to the North of Derbend from the early time and had political and economic relations with neighbonring and more remote states. Many countries situated on the Caspian coast were subject to it. The Khazars led wars with many tribes and peoples. They frequently gained the upper hand and therefore impressed their stamp on the history.

Long-termed wars occnrred between the Khazars and the Sasanians. To avert the Khazars' invasion from the North the Sasanians were compelled to erect a number of fortifications and fortresses in the Derbend region and to garrison many troops there. In the opinion of the author of these lines the fortress called "Qiz Qalasi" (The Maiden's Tower) and preserved down to the present day in Baku was one of the fortzesses that had been erected in the Sasanian period. It witnesed more than a thousand historical events that had run high in this country.

After the conquest of the Sasanian Empire by the Arabs the Khazars fought the latter as well, and the Arabian military commanders were sometimes defeated and suffered great casualties from the Khazars.

But the interminable Arabian—Khazar wars ended at last in favour of the Arabs, and a considerable part of the Khazars gradually assumed the religion of Islam. The events are in some extent testified by A. A. Bakikhanov. Since at that period there had been no traces of the Caspians left the Arabian and Persian authors called the sea the Khazar after the name of the powerful people and state of that time.

Referring to the historical events that took place on the territory of Shirvan and Daghestan and to the peoples and tribes that had migrated through those lands and partly had settled there A. A. Bakikhanov gives plenty of information on the Skifs, the Gunns, the Greeks, the Romans, the Khipchakhs, the Chec-

hens, the Kumyks, the Alans, the Khazars, the Arabs, the Turks, the Persians, the Mongols, the Tartars, the Turkmens, the Armenians, the Russians and other peoples and tribes; on their religion, customs and traditions, on their way of life, occupation and their relations with other peoples and states. Moreover, the author presents valuable conceptions on the ancient local population of Shirvan and Daghestan including the Caspians, the Atropathenes, the Caucasian Albanians and others.

The author establishes relationship between toponymical and ethnical names in Shirvan.

On the base of the information drawn from the original writings the author interprets the names of mountains and rivers, deals with their etymology and carries out some research on their historical and economic role.

While dealing with the states that had existed on the territory of Shirvan and Daghestan the author gives full coverage to the emergence of the Alban state, the period of its flourishing, the place it occupied, its military force,[1] political and economic relations of that state with its neighbouring countries.

Referring to the ancient historians, particularly so to Plutarch and Strabo the author gives valuable information on wars between the Albanians and the Roman general commander Pompey and on the relations between those states in general. The statements of the author concerning resuming of the relations between the Albanians and Iberia and concerning their joint actions are based on historical materials.[2] The author presents some suggestions on the Albanians, the Georgians, the Armenians and other related trites and gives some information on their history.

Dealing with the origin and the history of the Albanians, the Skifs, the Masagets, the Amazones, the Sarmats, the Gunns, the Lars, the Ibers, the Caspians and other peoples and tribes A. A. Bakikhanov refers to the information of Herodotus, Pliny, Procopius, Ptolemy, Moses of Horen, Ammiyan Martzellin, Quint Curcius (the IVth century) and many others. Though the author mentions wherever necessary the Arabian and Persian sources unfortunately he has not derived information from the historical works such as those by Rashid-al-Din, Vassaf, Muham-

---

[1] وی مینویسد: «نظر بمقدار لشگری که بقول پلوتارخ و استرابون از آلبانیا بجنگ پومپی رفته است تصور میتوان کرد که آلبانیا قریب به ٦۵ سال پیش از میلاد مسیح دولت قوی مکنتی بوده است» ص ٣٦—٣۵

[2] مؤلف ذکر میکند: «آلبانیان باسلاطین ایوریا همداستان بودند» ص ٣٦

mad ibn Hindushah Nakhichevani and others that contain a wealth of information on the questions concerned.

It should be noted that the part of the work embracing the Middle Ages from the Sasanian Period to the Arabian occupation is written on the base of Arabian, Persian and some Armenian sources. Dealing with the Sasanian period the author gives detailed information on relations between the Sasanians and the Khazars, on numerous Sasanian fortresses of great strategic importance, particularly on Derbend, its quarters, gates (bab) and the like. The author's attitude to the centralization of the state power and realization of some reforms in the Sasanian period particularly under Anushirvan is positive.

With reference to some sources of information he points out that the rulers of Shirvan belonged to the family of Anushirvan who was the founder of the local dynasty. Dealing with the transmigration into Shirvan of many tribes by Anushirvan at that period A. A. Bakikhanov points out that those tribes were employed by him as military force against the Khazars.

While treating the history of Shirvan and Daghestan of the period of the Arabian conquest the author informs of the occupation of Shirvan and Daghestan by the Arabs, of casualties that the Arabs had in the course of the wars between the Arabian troops and the local population, of the peace treaty that had been concluded between the Shirvan rulers and the Arabian generals. The material that is given on the base of many sources shows that at the time of the Arabian conquest of Azerbaijan including Shirvan the latter had been governed by a local ruler with whom the Arabs had to reckon and conclude a peace treaty under certain conditions.

Of special interest is the author's information on the arrival of Maslamah ibn Abd al-Malik in Shirvan and Daghestan, on the construction of, according to the order of that general, an arsenal, water-and oil reserhoirs in the places of Naryn-kala. The information on oil reservoirs is of great importance for the history of Baku. Of equal importance is the information on utilizing oil by general Yaz'd ibn Usayd, the Derbend amir of that time, in the war with the Khazars in the period of Abu Ja'far Mansur's reign. The construction work that had been under way under Maslamah ibn Abd al-Malik, the erection of mosques and giving them the names of Arabian tribes and those of the Arabs to towns and gates were intended for dissipation of the Islam religion and for pursuing the policy of arabization.

A. A. Bakikhanov who described the events of the period of Arabian conquest in great detail gave little consideration to the questions of the history of the post-Arabian period. Thus, he extremely superficially treated the events of the period of the Saljuks, Azerbaijan atabaks, Khwarazm-shahs and confided himself to a brief survey of it. In the same manner the author

presented the material on the historical events of the subsequent periods, he hardly touched upon the political history, say, of the period from the Mongols to the Safavids. In the chapter specially devoted to the Shirvanshahs A. A. Bakikhanov while giving preference to the political history does not treat it with due thoroughness.

In comparison with the abave chapters the political history of the Safavid period was given relatively great consideration to by A. A. Bakikhanov. The nearer the author approaches his time the more detailed account of the historical events is given by him. In this connection a certain place is devoted to the analysis of the relations of Shirvan with Russia, Iran, Turkey and Georgia. A number of questions concerning the history of local rulers, their relations with neighbouring countries are investigated and the decline of the country and the deterioration of the living standard of the population and the factors impeding the development of the productive forces are characterized. The author concentrates on the lack of unity in the country, on the continuous quarrels between the feudals, on the wars with foreign invaders on the territory of Shirvan and Daghestan resulting in plunders, murders, general destruction and economic depression.

In this part the period of khandoms and the policy persued by them as well as the positions occupied by Fath Ali-Khan of Kuba and other Azerbaijan khans are described. The historical part of the work is completed by the description of wars in Shirvan and of the Russian—Iranian war that came to an end in the author's lifetime and resulted in the Gulistan peace treaty the terms of which are described by the author.

At the end of the work A. A. Bakikhanov lays great emphasis on the cultural history of Shirvan and its neighbouring countries. The information on scholars, poets, authors of the works concerning various branches of science, customs and traditions of the people, old writings and legends on Shirvan, monuments and steles of that country is widely presented here.

A. A. Bakikhanov failed to show his attitude to the culture that arose after the Arabian conquest. It is a well known fact that the so-called "Arabian or Islam culture" was created with participation of all the peoples that had formed the Caliphate. Therefore it should be regarded as a product of mental activity and joint efforts of all the peoples. In the opinion of the present author this idea applies to the culture of the Sasanian period as well.

A.A. Bakikhanov gives extracts from verses by Mekhseti-Khanum written in various "tezkire" and informs of "khamse" by Nizami Ganjawi and some other scholars and poets. The author points out that though the Shirvan state had suffered hard times in the course of its history it remained a cradle of culture

that played a great part in the development of science in the Middle Ages.

Although A. A. Bakikhanov drew on a large scope of literature he did not point out the pages of the works, editions and manuscripts mentioned or referred to by him. He shows more often than not, an uncritical approach to the sources and gives information that needs verifying. The work does not cover economic and social problems, the conditions of the population, the state of trade and other important matters. The description of historical events without relating the sources to one another and without verifying them in a proper way is a short-coming and a negative side of his work.

It should be noted that many historical ploblems that were investigated and touched upon by A. A. Bakikhanov need explanations and commentaries in view of the achievements of modern science. The framework of a foreword does not allow to widely comment many historical events, problems and terms that failed to be duly explained in the work by A. A. Bakikhanov. But in spite of some defects the work by A. A. Bakikhanov remains to be the first study of many problems, the first fundamental history of Azerbaijan from the ancient times, and as such it should be considered a valuable contribution to the Azerbaijan historiography.

In accordance with the resolution of the Academic Board of the History Institute of the Azerbaijan Academy of Sciences an additional volume of commentaries will be compiled in which all the problems that are to be investigated in every detail will be presented to a great extent.

***

In view of a great scientific value and ample contents of A. A. Bakikihanov's "Gulistan-i Iram" the History Institute of the Azerbaijan Academy of Sciences resolved on publishing his scientific and critical text.

In the preparation of its edition the research fellows of the Academy of Sciences F. Babayev, A. A. Aleskerzada M. Sultanov, M. Azerli and the author of these lines took part. After the completion of the work the Academic Board of the Institute made the responsible for general editing. M. I. Azerli, Master of History, shares with me the responsibility for editting the scientific and critical text. It should be noted in passing that in preparing this scientific and critical text we followed the method that has been employed by us thus far.

The texts of the earliest lists were taken as a basis; the main text was compiled on comparing these earliest texts. Alternative readings are indicated in all the manuscripts. In compiling the scientific and critical text there were used five manuscripts two of which were copied in 1860.

To indicate alternative readings of the words in the lists the following order was employed: after the word in question an ordinal number is given in brackets. In the foot-note the first stands the ordinal number in brackets, then the conventional sign of the manuscript and a semicolon that is conventionally equal to the equation mark, and at last an alternative reading.

In the case of alternative readings of word groups an asterisk is given on the right side of the first word and the ordinal number is given in brackets on the left side. For instance, there are alternative readings of the words «برسر گذاشت» on page 90, they are presented later as follows. «*بر سر گذاشت(۹)» While in the foot-note the asterisk and the number stand first, then the conventinal sign of the manuscript in question, then the semicolon follows that is conventionally equal to the equation mark and at last the varients of the alternative reading. For example «*(۹) ب: بپوشید»

In preparing the scientific and critical text the following manucripts have been used:

1. Manuscript $\frac{M-49}{6258}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It was copied by Abd ar-Rahim ibn Molla Imam-Ali Badqubei on the 22 of Safar, 1260 of Hijra (March 13, 1844). The manuscript is designated by the letter "آ" It is written in mixed writing of nastalik and that of shikaste while all its headlines are written in naskh style. As this manuscript is the most perfect in comparison with the others, it is used as one of the main ones. On the last pages of the manuscript there are excerpts of some poems that have nothing to do with the composition, much the same are the names of some medicines and various notes that had been put down by the scribe and others.

2. Manuscript $\frac{Б-2268}{2313}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It is designated by the letter «ب". This manuscript is defective and therefore it remains unknown by whom and when it was copied. It is written in distinct writing of nastalik which is sometimes mixed with that of shikaste. The headlines and some expressions in Arabic are written in the writing of naskh. There are sixteen lines on each page. In spite of its defects the manuscript had been looked through by A. A. Bakikhanov himself and many corrections had been made by him on its margins. In addition to A. A. Bakikhanov's notes there are many other remarks on the margins. On the back side of the front page the orders of the Caucasian Military Command dating back to 1841—1842 concerning A. A. Bakikhanov are written in Russian, there are some accounts made in Persian

as well. As this manuscript had been studied by the author himself it was used as one of the basic ones.

3. Manuscript $\frac{\text{Б}-2236}{2954}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It was copied by Kerim al-Vardani ash-Shekevi in the presence of Sheih al-Islam Usman Efendi Kozakhi on the 29th of Rabi I, 1260 of Hijra (April 18, 1844); it is written in the simple writing of nastalik. Here and there on the margins of the manuscript some corrections and supplementary notes are inserted. The manuscript is designated by the letter "ت".

4. Manuscript $\frac{\text{Б}-2002}{9226}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It is copied by an unknown scribe on the 12th of Jumada I, 1266 of Hijra (March 7, 1850). The manuscript is designated by the letter "ف". It is written in the writing of nastalik, that is mixed here and there with shikaste. The part of the manuscript embracing the early period was read by a certain orientalist, and the names of tribes and families, the names of historians and their works, ethnical names and the like were extracted to the margins of the pages and written in Arabic alphabet by the hand of an European. The handwriting seems to resemble that of academician V. V. Bartold.

5. Manuscript $\frac{\text{Б}-19}{3312}$ of the Manuscript Depository of the Azerbaijan Academy of Sciences. It is copied by an unknown scribe in the town of Kuba at the end of Shavval in 1282 of Hijra (March, 1866); the list is written in a distinct nastalik that is sometimes mixed with the writing of shikaste while the headlines are in part performed in the writing of naskh. The manuscript is designated by the letter "ق".

In view of the fact that all the alternative readings are shown on the margins of the manuscripts one can easily conclude on the manuscripts under consideration.

Since the work at a scientific and critical text presents great difficulties some shortcomings are sure to be unavoidable. We thank in advance all those who will be kind to inform us of the mistakes and misreadings noticed.

Abd al-Karim Ali-zada.

Бәдии редактору *Ф. Сәфәров.*
Коррректору *М. Азәрли.*

Чапа имзаланмыш 18/XI-1970-чи ил. Кагыз форматы 60×90¹/₁₆. Кағыз вәрәги 11,0. Чап вәрәги 21,75. Һес.-нәшријјат вәрәги 35,0. Сифариш. 903. Тиражы 1500. Гијмәти 3 ман.

Азәрбајчан ССР Назирләр Совети Дөвләт Мәтбуат Комитәсинин 26 Бакы комиссары адына мәтбәәси. Бакы, Әли Бајрамов күч., 3.

Аббасгулу аға
Бакыханов

Ҝүлүстани-Ирәм

